

سیمای اخلاق در آینه قرآن و احادیث

تألیف:

محمد فولادگر

مدرس مرکز معارف اسلامی - دانشگاه صنعتی اصفهان



دانشگاه صنعتی اصفهان

مرکز نشر

شماره کتاب ۴۲

گروه علوم انسانی ۱

سیمای اخلاق در آینه قرآن و احادیث

مؤلف : محمد فولادگر

ویراسته : نشر مانا

حروف چینی کامپیوتری : مرکز نشر دانشگاه صنعتی اصفهان

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه صنعتی اصفهان

ناشر : مرکز نشر دانشگاه صنعتی اصفهان

چاپ اول : دیماه ۱۳۷۶

تیراژ : ۲۰۰۰ جلد

شابک : ۹۶۴-۶۰۲۹-۴۵-۰

قیمت : ۷۰۰ تومان
۱۷۰۰ ریال

فهرست نویسی پیش از انتشار توسط کتابخانه مرکزی دانشگاه صنعتی اصفهان

BP

فولادگر، محمد

۱۰۳/۳

سیمای اخلاق در آینه قرآن و احادیث / تألیف: محمد فولادگر؛

۹س۹/ف

ویراسته نشر مانا. - اصفهان: مرکز نشر دانشگاه صنعتی اصفهان، ۱۳۷۶.

ج، ۲۹۲ص. - (دانشگاه صنعتی اصفهان، مرکز نشر؛ شماره

کتاب ۴۲: گروه علوم انسانی؛ ۱)

کتابنامه

۱. قرآن - اخلاق. ۲. احادیث اخلاقی الف. عنوان.

حق چاپ برای مرکز نشر دانشگاه صنعتی اصفهان محفوظ است.

اعضای شورای انتشارات دانشگاه صنعتی اصفهان

دکتر غلامعباس پارسافر (معاون پژوهشی و رئیس شورای انتشارات)

مهندس سیروس قبادی (رئیس مرکز نشر دانشگاه صنعتی اصفهان)

دکتر مجید ملکی

دکتر سید حسن بصیر

دکتر شاپور حاج رسولیها

دکتر سید محمد امینی

دکتر حسن رحیمی منصور

دکتر مصطفی مبلی

فهرست مطالب

| | |
|----|---|
| ۱ | پیشگفتار..... |
| ۵ | مقدمه اول: معنی خُلق و اخلاق و تعریف آن |
| ۶ | محاسن اخلاق و مکارم اخلاق |
| ۱۱ | مقدمه دوم: موضوع اخلاق |
| ۲۴ | مقدمه سوم: هدف از اخلاق:..... |
| ۳۰ | مقدمه چهارم: روش در اخلاق و بیان روش قرآن:..... |
| ۳۹ | مقدمه پنجم: خیر و سعادت |
| ۴۰ | خیر از دیدگاه قرآن و روایات |
| ۴۸ | مقدمه ششم: نظریات در مبانی اخلاق |
| ۶۴ | نظریه اسلام در مبانی اخلاق |
| ۶۵ | نظریه فطرت |
| ۷۱ | اخلاق در آینه قرآن و احادیث |
| ۷۱ | ایمان |
| ۷۵ | صفات مؤمنان در قرآن |
| ۷۸ | مراتب ایمان |
| ۸۰ | تقوا (پرهیزگاری) |
| ۹۶ | احسان |

| | |
|-----|-------------------------------------|
| ۹۸ | امتیازات محسنان در آیات قرآن |
| ۹۹ | تکمیل گفتار دربارهٔ احسان |
| ۱۰۳ | اخلاص |
| ۱۰۹ | نشانه‌های اخلاص:.. |
| ۱۱۶ | اِحْبَات |
| ۱۱۸ | اخْوَت |
| ۱۲۰ | استغناى نفس |
| ۱۲۲ | امانتداری |
| ۱۲۳ | انواع امانتها |
| ۱۲۷ | ایثار |
| ۱۲۹ | بَرّ (نیکوکاری) برّ به والدین |
| ۱۳۴ | تفکر و تعقل |
| ۱۳۷ | تواضع |
| ۱۴۳ | توکل |
| ۱۴۶ | توبه و انابه |
| ۱۵۱ | توبه در روایات |
| ۱۵۴ | حُسن‌الخلق |
| ۱۵۷ | حکمت |
| ۱۶۴ | جِلْم و کَظْمِ غیظ |
| ۱۶۸ | حیا (شرم) |
| ۱۷۱ | خشوع و خضوع |
| ۱۷۴ | خوف و خشیت از خدا |
| ۱۸۳ | ذکر |
| ۱۹۱ | رضا و تسلیم |
| ۱۹۴ | نکاتی پیرامون صفت رضا: |

| | |
|-----|----------------------|
| ۱۹۹ | رفق و مدارا |
| ۲۰۴ | زهد |
| ۲۰۹ | سخاء و جود |
| ۲۱۳ | شجاعت |
| ۲۱۶ | شکر |
| ۲۲۳ | صبر |
| ۲۳۲ | صدق |
| ۲۳۹ | صلهٔ رحم |
| ۲۴۲ | صمت و حفظ لسان |
| ۲۴۵ | عدالت |
| ۲۵۱ | عفت |
| ۲۵۸ | عفو و صفح |
| ۲۶۱ | قناعت |
| ۲۶۴ | قنوت |
| ۲۶۶ | مؤاسات |
| ۲۶۸ | مَحَبَّت و مَوَدَّت |
| ۲۷۳ | نصیحت و خیرخواهی |
| ۲۷۶ | حسن نیت (نیکویی نیت) |
| ۲۷۹ | ورع و پارسایی |
| ۲۸۱ | وفای به عهد |
| ۲۸۶ | یقین |
| ۲۸۹ | منابع و مأخذ |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

در تعالیم عالیۀ اسلام اخلاق از ارزش و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برای تبیین این مطلب کافی است بدانیم:

۱- تربیت و اخلاق هدف آفرینش انسان بیان شده است، در قرآن کریم آمده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ جَن و انسان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند، و چنان که می‌دانیم عبادت تمرین اخلاق است.^۲

۲- تربیت و اخلاق هدف بعثت انبیاست، در قرآن کریم می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۳ به تحقیق پیامبران را با معجزات فرستادیم و کتاب و میزان با آنها نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند و پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۴

۳- تربیت و اخلاق مایه نجات و سعادت آدمی در جهان دیگر است. در قرآن کریم می‌فرماید: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^۵ آن روزی که مال و فرزندان به حال انسان سود نمی‌بخشد، مگر آن کسی که در محضر خدا با دل سالم و پاک وارد شود.

و امام صادق علیه السلام فرمود: «قلب سلیم دلی است که از حب دنیا خالی باشد^۶ و چنان که میدانیم حب دنیا منشأ همه صفات زشت و سر همه گناهان است.

۴- تربیت و اخلاق مایه سعادت و خوشبختی دنیاست. در قرآن کریم می‌فرماید: «وَوَ»

۱- سورة الذاریات (۵۱) آیه ۵۷
۲- سورة البقره (۲) آیه ۲۱
۳- سورة الحدید (۵۷) آیه ۲۶
۴- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۲
۵- سورة الشعراء (۲۶) آیه ۸۹
۶- الفع- المیزان، ج ۱۵، ص ۳۱۸

لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ^۱ اگر اهل شهرها و بلاد ایمان آورده تقوا پیشه می کردند برکنهای آسمان و زمین را به روی ایشان می گشودیم.

و چنان که می دانیم عمده ناگواریها و دلهرهها و رنجها و سختیها که آدمی در دنیا گرفتار آن است (صرف نظر از آنچه لازمه ذات واقعیت دنیاست) در ارتباط با اخلاق و اعمال زشتی است که از افراد نسبت به هم تنوع خود صورت می گیرد، و هرگاه انسانها به صفات پسندیده و اعمال شایسته آراسته باشند، بیشتر نامایمات بر طرف می شود.

۵- تربیت و اخلاق مایه امتیاز انسان از حیوانات است و انسان بی تربیت و آلوده به رذایل اخلاق از حیوانات پست تر است. در قرآن کریم در باره این گونه افراد می فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۲ و در آیه دیگر این گونه افراد را بدترین جنندگان می شمارد: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمُّمُ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ»^۳ بدترین جنندگان پیش خدا کران و گنگ دلانی هستند که تعقل نمی ورزند.

۶- و بالاخره تربیت آدمی را به مقام فرشتگان و بسا بالاتر از آن می رساند. امام علی علیه السلام می فرماید: «لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۴ انسان عقیف نزدیک است که فرشته ای از فرشتگان باشد.

و خداوند عظیم در قرآن کریم برنامه رسالت نبی مکرم صلی الله علیه و آله را در سه چیز خلاصه نموده، می فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۵ به تحقیق، خداوند بر مؤمنان منت نهاد آن هنگام که در آنان از خودشان پیامبری برانگیخت که آیات خدا را بر ایشان تلاوت کند و ایشان را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و به درستی پیش از آمدن او در گمراهی آشکاری بودند.

و امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَدَبُهُ اللَّهُ وَهُوَ أَدَبُنِي وَأَنَا أُؤَدِّبُ الْمُؤْمِنِينَ وَأُورِثُ الْأَدَابَ الْمَكْرَمِينَ»^۶ به درستی، پیامبر خدا را، خدا ادب نمود (تربیت کرد) و پیامبر، مرا تربیت نمود و من مؤمنان را تربیت می کنم و آداب را بر بزرگواران به میراث می دهم.

۱- سورة الاعراف (۷) آیه ۱۷۸

۲- سورة الاعراف (۷) آیه ۹۵

۳- سورة انفال (۸) آیه ۲۳

۴- نهج البلاغه، شرح و ترجمه فیض الاسلام، حکمت ۴۶۶

۵- تحف العقول، ص ۱۶۵

۶- سورة آل عمران (۳) آیه ۱۶۴

و نیز می‌فرماید «مَا تَحَلَّ وَالِدٌ وَوَلَدُهُ تَحَلًّا أَفْضَلَ مِنْ آدَبٍ حَسَنٍ»^۱ پدری به فرزندش عطایی نکرده که بهتر از ادب نیکو باشد.

بنابراین وظیفه ماست که خود و فرزندان خود و جامعه خود را به اخلاق و آداب قرآنی تربیت نموده و در این مسیر راه و رسم پیشوایان دین را که تربیت‌یافتگان خدای بزرگ و رسول گرامی او هستند، سرمشق قرار دهیم و از آن بهره‌مند گردیم.

با توجه به نکات فوق این ناچیز با بضاعت مزجاء بر آن شدم مطالبی در این باره به رشته تحریر درآورم، باشد که پویندگان راه فضیلت به‌عنوان هدیه ناقابلی بپذیرند، و با بزرگواری خود هر جا نارسایی و نقصی مشاهده نمودند اصلاح کنند که گفته‌اند: «إِنَّ الْهَدَايَا عَلَى مِقْدَارِ مُهْدِيهَا» و پیش از آنکه بحث اخلاق را در قرآن و روایات وارد شویم مقدماتی درباره این بحث تقدیم می‌کنیم:

مقدمه یکم: معنی و تعریف اخلاق و واژه‌های متقارب و مترادف با آن

مقدمه دوم: موضوع علم اخلاق و مسائلی پیرامون آن

مقدمه سوم: هدف از اخلاق

مقدمه چهارم: روش تحصیل اخلاق خوب و تهذیب نفس از اخلاق بد

مقدمه پنجم: خیر و سعادت از دیدگاه دانشمندان اخلاق و از نظر قرآن و روایات

مقدمه ششم: مبانی اخلاق

اینک با یاری خدا و استمداد از عنایات آشکارا و نهانی او و با تشکر از خدمات برادر گرامی آقای حشمت‌اله انتخابی که ویراستاری آن را عهده‌دار شدند، به بیان این مقدمات می‌پردازیم

وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقَ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ

محمد فولادگر

تیرماه ۱۳۷۳ مطابق با محرم ۱۴۱۵ قمری



مقدمه اول: معنی خلق و اخلاق و تعریف آن

اخلاق جمع خُلُق و خُلُق است. و راغب اصفهانی در کتاب «المفردات فی غریب القرآن» می‌نویسد: خُلُق و خُلُق در ریشه یکی است، مانند شَرِب و شُرِب، ولی خَلَق به هیئت‌ها و شکل‌ها و صورتهایی که با چشم ادراک می‌شود اختصاص داده شده و خُلُق به قُوا و سَجایا و خوبی‌هایی که با بصیرت و معرفت ادراک می‌شود^۱

و شیخ طبرسی در «مجمع‌البیان» می‌نویسد: حقیقت خُلُق، آن آداب و خوبی‌هایی است که نفس آدمی کسب می‌کند و از آن جهت خُلُق نامیده شده که همانند امور خَلْقی و آفرینشی در انسان می‌گردد، و اما سَجایا و خوبی‌هایی که طبیعی انسان است "خیم" نامیده می‌شود. بنابراین خُلُق عبارت از طبیعت مُکْتَسَب، و "خیم" عبارت از طبیعت غریزی است.^۲

واژه خُلُق در دو آیه از آیات قرآن کریم آمده است:

۱- در سوره قلم خطاب به پیامبر اکرم ﷺ «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۳ همانا تو ای

پیامبر بر خوی عظیمی هستی.

۲- در سوره شعراء که از گفتار قوم هود به هود حکایت می‌کند: «قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ، إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ»^۴ گفتند برای ما یکسان است که ما را اندرز دهی یا از اندرز دهندگان نباشی، این نیست مگر همان خوی و عادت پیشینیان^۵.

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۵۹ ۲- مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳

۳- سوره قلم (۶۸) آیه ۴ ۴- سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۳۷-۱۳۶

۵- خُلُق در اینجا به معنای خوی و عادت است و مشارالیه هذا یا دعوت هود که آن را موعظه نامیدند، یعنی این سخنانی که تو می‌گویی همان دأب پیشینیان است و یا اشاره به حالتی است که خود در آنند یعنی این سنت پدران ماست.

بنابراین: اخلاق عبارت از خویهایی است که در نفس آدمی به واسطه اعمال متناسب با آنها پیدا می شود و به تدریج، با تکرار آن اعمال به صورت ملکه (یعنی خوی راسخ در روح) در می آید.^۱

و بعضی گفته اند اخلاق از ثمرات تربیت بلکه مهمترین ثمره تربیت است.^۲ توضیح اینکه: تربیت فراهم کردن زمینه برای رشد استعدادهاست، مثلاً وقتی باغبانی بذر گلی یا هسته درختی را در زمین می کارد و آب و هوا و نور و غذا به آن می رساند و موانع رشد آن را می زداید در حقیقت آن را تربیت کرده و نتیجه این تربیت، گل یا میوه ای است که به بار می آورد. روح آدمی نیز همین گونه است که با تربیت رشد می کند و به ثمرات اخلاق بارور می گردد. با این توضیح: اخلاق زاینده تربیت، و تربیت زاینده اخلاق است.

محاسن اخلاق و مکارم اخلاق

اخلاق خوب را به دو گونه تقسیم کرده اند: محاسن اخلاق و مکارم اخلاق. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «ذَلُّوا أَخْلَاقَكُمْ بِالْمَحَاسِنِ وَ قَوِّدُوها إِلَى الْمَكَارِمِ»^۳ خویهای خود را با محاسن اخلاق رام کنید و آنها را به سوی مکارم اخلاق بکشانید (رهبری کنید).

محاسن اخلاق: خویهایی است که حسن اجتماعی و عرفی دارد و مایه بهزیستی و تحکیم روابط اجتماعی است و مردم را به ادب و احترام متقابل وامی دارد و مهر و محبت ایجاد می کند و به زندگی نشاط می بخشد.

مکارم اخلاق: صفاتی است که به انسان کرامت و بزرگواری می دهد و تعالی معنوی و کمال روحی می بخشد و در سطحی بالاتر از قضاوت عرف و دید اجتماعی است.

درباره مکارم اخلاق و محاسن اخلاق دو روایت زیر قابل توجه است:

۱- «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟ قَالَ تَلِينُ جَانِبِكَ وَ تَطْيِيبُ كَلَامِكَ وَ تَلَقُّي أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ»^۴. راوی می گوید به امام صادق عليه السلام عرض کردم حد حسن خلق چیست؟ فرمود: اینکه با مردم به نرمی برخورد کنی و پاکیزه و مؤدب سخن گویی و با گشاده رویی با برادرت روبه روی شوی.

۲- «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَقَالَ الْعَفْوُ

۱- اقتباس از تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۵۹ و ص ۳۷۷

۲- اخلاق اسلامی، محمد علی سادات، ص ۲۲

۳- تحف العقول، ص ۲۲۴

۴- معانی الاخبار، ص ۲۵۳

عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَصِلَّةً مِّنْ قَطْعِكَ وَإِعْطَاءً مِّنْ حَرَمِكَ وَقَوْلُ الْحَقِّ وَلَوْ عَلَىٰ نَفْسِكَ»^۱. مردی حضور امام صادق علیه السلام آمد، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا مرا از مکارم اخلاق خبر ده، حضرت فرمود: مکارم اخلاق، گذشت از کسی است که به تو ستم کرده و صلۀ رحم با خویشی است که با تو قطع رحم نموده و بذل و بخشش نسبت به کسی است که تو را محروم ساخته است، و سخن حق گفتن اگر چه بر ضرر تو باشد.

با توجه به این دو روایت و روایات دیگری که مصادیق مکارم اخلاق را برمی شمرد، می توان گفت: صلۀ رحم نسبت به خویشی که صلۀ رحم می کند از محاسن اخلاق و نسبت به خویشی که قطع رحم می کند از مکارم اخلاق است. بخشش از مازاد نیاز خود از محاسن اخلاق، و از آنچه خود به آن نیاز دارد (ایثار) از مکارم اخلاق است. عطا نسبت به کسی که نسبت به شما عطا می کند از محاسن، ولی نسبت به کسی که شما را محروم می سازد از مکارم است. سخن حق گفتن از محاسن اخلاق است ولی آنجا که آن سخن حق علیه خود انسان باشد از مکارم اخلاق است. انتقام به اندازه ظلم خوب است و نکوهشی ندارد ولی عفو و گذشت از ستم از مکارم اخلاق است و

واژه های دیگری که در قرآن در معنی اخلاق آمده است:

۱- تربیت: تربیت در معنی عمومی آن فراهم کردن زمینه برای رشد استعدادهاى نهفته در نهاد چیزی است و در اصطلاح رایج و متداول آن، فراهم کردن زمینه برای رشد استعدادهاى اخلاقی و روحی در انسان است. چنان که تعلیم در اصطلاح رایج آن فراهم آوردن زمینه برای رشد استعدادهاى فکری و ذهنی در انسان است. در تربیت به طور کلی دو چیز لازم است: ایجاد شرط و رفع مانع.

برای مثال: در تربیت گل نخست لازم است غذا، آب، هوا و نور برای رشد آن فراهم شود (ایجاد شرایط)، و دوم از چیزهایی که مانع رشد آن است از قبیل خار، پیچک و علف هرزه، پاکسازی شود (رفع موانع). برای تربیت انسان نیز، هم رفع موانع لازم است و هم ایجاد شرایط، بلکه رفع موانع مقدم بر ایجاد شرایط است، زیرا تا زمینه روح آدمی از رذایل و آلودگیهایی که مانع نشو و نمای صفات انسانی است پاکسازی نشود درخت فضایل را نمی توان بارور ساخت. تزکیه بیشتر به همین معنی پاکسازی به کار می رود هر چند به معنی رشد دادن هم استعمال می گردد.

در قرآن کریم تربیت در دو مورد به کار رفته است:

۱- آنجا که خداوند به انسان دستور می دهد که به پدر و مادرش دعا کند، می فرماید: «وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»^۱ و بال فروتنی را از روی رحمت برای پدر و مادر بگستران و بگو پروردگار من، ایشان را رحمت کن همچنان که مرا در کودکی تربیت کردند.

۲- آنجا که از گفتار فرعون به حضرت موسی علیه السلام حکایت می کند: «أَلَمْ تُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ»^۲ آیا در کودکی ما تورا تربیت نکردیم و در میان ما مدتی از عمرت را درنگ نکردی؟

که در هر دو مورد، مقصود از تربیت اعم از رشد جسمی و روحی است، هر چند بعضی گفته اند تربیت در این دو مورد تربیت جسمی است به قرینه قید «صغیراً و ولیداً» ولی در انسان بویژه هرگاه پدر و مادر مربی باشند و یا کسی که می خواهد طفلی را به عنوان پسر خوانده خود تربیت کند، تربیت جسمی همراه با رشد روحی است.

۲- تزکیه: اصل تزکیه به معنی رشد و نمو دادن است (از ریشه زکات به معنی نمو). راغب اصفهانی در کتاب «المفردات فی غریب القرآن» می نویسد: تزکیه آن است که انسان چیزی را طلب کند که در آن پاکسازی اوست^۳. و علامه طباطبایی رحمته الله علیه در «المیزان» می نویسد: تزکیه، رشد و نمو پاک و شایسته ای است که همراه خیر و برکت باشد و به زدودن تمام زشتیها و پلیدیهای وجود انسان در قلمرو اعتقادات و اخلاق و اعمال بینجامد و او را از ناپاکیهای این سه عرصه برهاند^۴.

تزکیه بر دو نوع است: تزکیه دفعی و تزکیه رفعی.

تزکیه دفعی: آن است که آدمی از آغاز رشد، زیر مراقبت و مواظبت قرار گیرد که در زمینه روح او بذر ذایل اخلاق و فساد پاشیده نشود و صفات ناپسند و نکوهیده در نفس وی ریشه نندواند. مانند باغچه گلی که باغبان از اول سعی می کند که خاک آن را از بذرهای ناشایست پاک کند و از ورود بذر علف هرزه و پیچک و غیره جلوگیری نماید.

گفتار حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام نظر به این نوع از تزکیه دارد: «وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ، فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ

۲- سورة شعراء (۲۶) آیه ۱۸

۱- سورة اسراء (۱۷) آیه ۲۴

۴- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۳۴

۳- المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۱۳

يَقْسُو قَلْبُكَ وَ يَشْتَعِلُ لُبُّكَ»^۱. و همانا دل نوجوان مانند زمین خالی از کشت است، هر بذری در آن افکنده شود می‌پذیرد، پس من به تربیت تو مبادرت نمودم پیش از آنکه دلت سخت و عقلت گرفتار گردد.

تزکیه رفعی: پاکسازی نفس است پس از آنکه به رذایل اخلاقی آلوده گردیده است مانند باغبانی که باغچه گل را پس از آنکه در آن گل کاشت و پیچک‌ها و علفهای هرز سر در آوردند به پاکسازی و زدودن آنها پردازد و آیه شریفه مبین آن است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۲ اوست آن خدایی که در میان مردم امی پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات خدا را بر ایشان تلاوت کند و ایشان را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد، به درستی که پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. که از جمله «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ...» آلودگی ایشان پیش از ظهور پیامبر اسلام روشن می‌گردد.

دو قبیله کاؤس و خزرج نام داشت
 یک ز دیگر جان خون‌آشام داشت
 کینه‌های کهنه‌شان از مصطفی
 محو شد در نور اسلام و صفا^۳

۳- رُشد: راغب در «مفردات...» می‌نویسد: رشد خِلاف غی است (و غی جهلی است که به واسطه اعتقاد فاسد پیدا می‌شود) و رُشد اخص از رُشد است، زیرا رشد شامل امور دنیوی و اخروی می‌شود، ولی رُشد اختصاص به امور اخروی دارد.^۴

و علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌نویسد: رُشد، رسیدن به حقیقت چیزی و راه روشن آن است.^۵ و آنچه از معنی رشد و مقابل غی قرار گرفتن آن استفاده می‌شود این است که رشد راه روشنی است که آدمی را به حقیقت و واقعیت انسانی‌اش می‌رساند و تقارب آن با معنی اخلاق واضح است.

در قرآن کریم می‌فرماید «إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ»^۶. پریان گفتند: ما قرآن شگفت‌آوری را شنیدیم که به رشد هدایت می‌کند.

۴- حکمت: در سوره اسراء بعد از آنکه بخشی از تعالیم اخلاقی را برمی‌شمارد

۱- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، نامه ۳۱، ص ۹۰۳

۲- سوره جمعه (۶۲) آیه ۲

۳- مفردات فی غرایب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۱۹۶ و ۳۶۹

۴- سوره جن (۷۲) آیه ۱

۵- ج ۲، ص ۳۶۰

۶- مثنوی مولوی، دفتر دوم، ص ۱۸۸

می فرماید: «ذَلِكَ بِمَا أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَيْكَ مِنَ الْحِكْمَةِ»^۱. اینها بخشی از آن حکمت‌هایی است که پروردگار توبه تو وحی نمود. و شاید اخلاق را که فلاسفه بخشی از حکمت عملی می‌دانند از این آیه گرفته‌اند چنان که در صفت حکمت بیاید.

مقدمه دوم: موضوع اخلاق

موضوع اخلاق روح و نفس انسان است از آن جهت که قابل اتصاف به صفات و ملکات خوب یا بد، و منشأ افعال نیک یا زشت است.

خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله در کتاب «اخلاق ناصری» می‌نویسد: «موضوع این علم، نفس انسانی بود از آن جهت که از او افعالی جمیل و محمود یا قبیح و مذموم صادر تواند شد به حسب اراده او»^۱.

و در کتاب «جامع السعادات» نراقی رحمته الله آمده: موضوع این علم نفس ناطقه‌ای است که آن حقیقت انسان و لب اوست^۲.

در باره نفس انسان مطالب بسیاری عنوان کرده‌اند که به پنج مسأله از آنها اشاره می‌شود:

مسأله اول - اثبات نفس و مجرد آن: علامه طباطبایی رحمته الله در «تفسیر المیزان» می‌نویسد: تردیدی نیست که ما در خود حقیقتی را مشاهده می‌کنیم که از آن به "مَنْ" تعبیر می‌نماییم، و در هیچ زمانی از حیات و شعورمان از آن غافل نیستیم و هر انسانی در این مشاهده نیز مانند ماست. و می‌دانیم آن حقیقت، هیچ یک از اعضاء و اجزای بدن ما چه آنها که برای ما محسوس است مانند اعضا و حواس ظاهری و چه آنها که از راه دلیل و تجربه به وجود آنها پی می‌بریم مانند حواس باطنی نیست، زیرا چه بسیار پیش می‌آید که هر یک از ما از اینها، بلکه از مجموع اینها غافل می‌شویم ولی هرگز از آن حقیقت غافل نمی‌شویم.

و نیز اگر نفس انسان همین بدن یا عضوی از اعضای آن یا جزئی از اجزای آن یا خاصیتی از خواص موجود در بدن بود، از آنجا که همه اینها مادی است و از احکام ماده تغییر و تحول تدریجی و قبول انقسام و تجزیه پذیری است، پس باید نفس هم مادی و متغیر و قسمت پذیر باشد، در صورتی که چنین نیست. زیرا هر یک از ما هرگاه به آن حقیقتی که در خود مشاهده می کنیم برگردیم و آن را از آن هنگام که شعور به آن یافته ایم به یاد آوریم درمی یابیم آن تعدد و تغییری که در بدن و اعضای بدن و خواص موجود در آن یافته می شود در آن حقیقت وجود ندارد^۱. و آن را حقیقتی بسیط و قسمت ناپذیر مشاهده می کنیم، در صورتی که هر چیز مادی، متغیر و انقسام پذیر است. بنابراین نفس انسان، بدن او و یا جزئی از اجزای بدن یا خاصیتی از خواص آن نیست بلکه حقیقتی است مجرد و غیر مادی.

دلیل دیگر بر تجرد روح، محال بودن انطباع کبیر در صغیر است و این دلیل را با مثالی توضیح می دهیم: همه ما کوه دماوند را می شناسیم و به بزرگی و وسعت دامنه آن و ارتفاع و چشمه ها و قسمت های دیگر آن آگاهی داریم، اینک می پرسیم که این همه اشکال و صور خیالی با چنان ابعاد و اوضاع که ادراک می کنیم محل تحقق آنها کجاست؟ بدیهی است هر عضوی از اعضای بدن باشد، سلول مغز یا غیر آن، لازم می آید که چیز بزرگ در کوچک قرار گرفته باشد و این درست نیست^۲.

مسأله دوم - قوای نفس و حالات سه گانه آن: در علم اخلاق این مطلب تبیین گردیده است که اخلاق انسانی به سه قوه در نفس او منتهی می گردد و حالات سه گانه این قوا است که منشأ صفات و خویهایی در آدمی می شود و آن خویها نیز منشأ افعالی در وی می گردد.

آن سه قوه عبارت اند از قوه شهویه (نیروی جذب)، قوه غضبیه (نیروی دفع) و قوه عاقله (نیروی ادراک و تعقل). زیرا هر فعلی که از انسان سر می زند یا برای جلب منفعت است مانند خوردن و آشامیدن، و یا برای دفع مضرت است مانند دفاع از جان و مال و یا در ارتباط با ادراک و تعقل است که منشأ نوع اول قوه شهویه و نوع دوم قوه غضبیه و نوع سوم عاقله است. و چون نفس آدمی از این سه نیرو تشکیل شده و سعادت در ارتباط با

۱- تفسیر المیزان ج ۱، ص ۳۷۰

۲- معرفت نفس، حسن زاده آملی، جلد ۱، ص ۱۶۲

چگونگی این نیروهاست، لازم است کوشش کند که این نفس به طرف افراط و تفریط متمایل نگردد و در حد اعتدال قرار گیرد.

علمای علم اخلاق گفته‌اند از اعتدال هر یک از این قوا، خوی نیکی برای انسان پیدا می‌شود که منشأ خوبیهای نیک دیگری است و از افراط یا تفریط آن قوا نیز خوبیهای زشتی به وجود می‌آید که منشأ خوبیهای زشت دیگری است.

حد اعتدال قوه شهویه این است که به اندازه بایسته و شایسته از آن بهره‌وری شود، نه از مقدار لازم کاسته و نه بر مقدار لازم افزوده گردد که در این حالت صفت عفت پیدا می‌شود که از فضایل است. و اگر به طرف افراط رود (یعنی بیش از حد لازم و شایسته آن را به کار بگیرد) صفت شره (آز) پیدا می‌شود که از رذایل اخلاق است، و همچنین اگر به طرف تفریط رود (یعنی به اندازه لازم از آن بهره نگیرد) صفت خمود پیدا می‌شود که یکی دیگر از رذایل اخلاق است.

حد اعتدال قوه غضبیه شجاعت و حد افراط آن تهور و حد تفریط آن جبن است. و همچنین حد اعتدال قوه عاقله حکمت و حد افراط آن جربزه و حد تفریط آن بلادت است. و از اجتماع این ملکات سه گانه یعنی عفت و شجاعت و حکمت، ملکه عدالت در انسان پیدا می‌شود که طرف افراط آن ظلم و طرف تفریط آن انظلام (ستم‌پذیری) است.

و ایشان این چهار صفت یعنی عفت، شجاعت، حکمت و عدالت را اصول اخلاق و ام‌الفضایل می‌نامند. چنان که آن هشت صفت که در جانب افراط و تفریط این چهار صفت است یعنی شره، خمود، تهور، جبن، جربزه، بلادت، ظلم و انظلام را ام‌الرذایل و منشأ صفات زشت می‌شمارند^۱.

بعضی برای نفس ناطقه انسانی دو قوه برشمرده‌اند: یکی قوه ادراک و دیگر قوه تحریک، و برای هر یک دو شاخه یاد نموده‌اند: شاخه اول نیروی ادراک عقل نظری است و آن مبدأ تأثر از مبادی عالی در قبول صور علمیه است، یعنی عقل نظری که تحت تأثیر منابع فرستنده علم قرار می‌گیرد و صورتهای علمی را می‌پذیرد. شاخه دوم نیروی ادراک عقل عملی است که مبدأ تحریک بدن در کارهای جزئی از روی رویه و اندیشه

۱- به کتاب «تفسیر المیزان» ج ۱، ص ۳۷۶ و «جامع السعادات» ج ۱، ص ۵۱ و ترجمه «طهارة الاعراق» ابوعلی مسکویه، ص ۳۳-۳۲ مراجعه شود.

است. و شاخه اول نیروی تحریک، قوه غضب است که مبدأ دفع ناملايمات است، یعنی هر چه برای بدن ناسازگار است دفع می‌کند. و شاخه دوم نیروی تحریک قوه شهوت است که مبدأ جلب ملايمات است، یعنی هر چه برای بدن سازگار است جلب می‌کند، و در تهذیب و اعتدال قوه عقل نظری صفت علم و حکمت، و از اعتدال عقل عملی صفت عدالت، و از اعتدال نیروی غضب صفت حلم و شجاعت، و از اعتدال نیروی شهوت عفت و سخاوت پیدا می‌شود.^۱

البته از افراط و تفریط در این قوا نیز همان صفات زشت که یاد شد پیدا می‌گردد و نتیجه نهایی در هر دو طریق یکی است، اگر چه در مقدمات و تعریفها کم و بیش تفاوتی وجود دارد.

استاد و متفکر شهید مرتضی مطهری رحمته الله از گفتار کسانی که اخلاق را از مقوله زیبایی می‌دانند می‌نویسد: «هر قوه و استعدادی در انسان یک حد مشخص دارد، از آن بیشتر باشد افراط است، از آن کمتر باشد تفریط است. مثلاً به انسان قوه خشم داده شده، این قوه یک حد معینی دارد، از آن کمتر باشد نازبیا و نامتناسب است، از آن بیشتر باشد نیز همین‌طور، منتها سخن در این است که ما این معیار را از کجا به دست آوریم و حد وسط را چگونه تعیین کنیم؟ و مثلاً خشم انسان چه قدر باشد حد متوسط است؟»^۲

سپس می‌نویسد: یک میزان برای آن می‌شود به دست آورد و آن این است که بنا بر اصل غایت که یک اصل قطعی است، هر قوه و استعدادی برای هدف و غایتی ساخته شده و مجموع هم غایتی کلی دارد. ما اگر بخواهیم بفهمیم که یک قوه در حد وسط است یا در افراط و یا در تفریط، باید این جهت را کشف کنیم که این قوه اصلاً برای چه آفریده شده است؟ آنچه برای آن آفریده شده حد وسط است بیشتر از آن، افراط و کمتر از آن، تفریط است.^۳

در قرآن کریم به رعایت حد وسط در حالات نفسانی نیز امر شده است، در باره بذل و بخشش می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»^۴ نه دستت را به گردن ببند (که هیچ ندهی) و نه به جملگی بگشا (هر چه داری بدهی) که خود ملامت‌زده و حسرت‌زده بنشینی.

۲- تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۱۲۴-۱۲۵
۴- سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۲

۱- جامع السادات، ج ۱، ص ۵۰
۳- همان، ص ۱۲۶

و درباره استفاده از خوردنیها و آشامیدنیها می فرماید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^۱ بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد. و به قول سعدی:

نه چندان بخور کز دهانت بر آید نه چندان که از ضعف جانت بر آید^۲
و در باره انفاق می فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»^۳ و بندگان خدای رحمان کسانی هستند که هرگاه انفاق می کنند اسراف نمی کنند و امساک نمی ورزند و در میان این دو قرار می گیرند.

مسأله سوم - مراتب نفس: آیات قرآن برای نفس انسان به چهار حالت اشاره دارد، که معمولاً انسانها در یکی از این مراحل قرار گرفته اند:

مرتبه اول، نفس مطلقه یا ملهمه است و آن نفسی است که تازه به عرصه وجود و تربیت و رشد پا نهاده و جز آن آگاهیهای فطری و الهامات الهی که در نهاد و سرشت اوست به هیچ چیز آراسته و یا آلوده نگشته است.

در قرآن کریم می فرماید «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»^۴ سوگند به نفس آدمی و آن که او را سامان بخشید، پس به او فجور و تقوا را (گناهکاری و صیانت از گناه را) الهام نمود.

و می توان گفت کلام حضرت علی به فرزندشان امام مجتبی علیه السلام ناظر به این مرتبه از نفس باشد: «إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ»^۵ و این مرتبه از نفس بعداً به مراتب دیگر از نفس منتهی می گردد.

مرتبه دوم، نفس اماره، نفس آدمی هرگاه تحت تربیت درست قرار نگیرد و به دنبال امیال غریزی کشانیده شود آدمی را به کارهای نکوهیده و ناپسند وامی دارد و در این صورت آن را نفس اماره نامند.

در قرآن کریم خداوند رحیم از قول یوسف صدیق حکایت می کند: «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»^۶. من خود را تبرئه نمی کنم زیرا نفس آدمی انسان را به کار زشت فرمان می دهد جز آنکه پروردگار من ترحم نماید.

و جهاد اکبر و مبارزه با نفس که در آیات قرآن و روایات یاد شده، مبارزه با این نفس

۲- گلستان سعدی، باب سوم، ص ۸۹

۴- سوره شمس (۹۱) آیات ۸-۷

۶- سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳

۱- سوره اعراف (۷) آیه ۲۹

۳- سوره فرقان، (۲۵) آیه ۶۸

۵- ترجمه و مأخذ آن پیش از این آمد.

است، در قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»^۱ و هر که از مقام عظمت پروردگارش بترسد و نفس خود را از خواسته و میلش باز دارد بهشت مأوای او خواهد بود.

و پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ» به درستی که بهترین جهاد، جهاد کسی است که با نفسی که در درون اوست جهاد کند.

مرتبه سوم، نفس لوامة: مقصود از نفس لوامة نفس انسان مؤمن است که او را در دنیا بر نافرمانی خدا و ترک طاعت او ملامت می‌کند^۲. انسان مؤمن بسا به واسطه غفلت یا طغیان شهوت یا خود فراموشی یا عوامل دیگر به طرف گناه می‌رود و خود را به گناه آلوده می‌کند، و چه بسا به واسطه مذکرات یا خودیابی یا عاقبت‌اندیشی و یا امور دیگر متوجه می‌شود که خطا رفته و سعادت خود را در معرض خطر قرار داده است، در این حالت به خود می‌آید و به ملامت و سرزنش خود می‌پردازد و به سوی خدا و طاعت او باز می‌گردد. نفس آدمی را در این حالت لوامة می‌نامند. و گاهی آن را به وجدان و ملامتهای آن را به تازیانه‌های وجدان تعبیر می‌کنند.

حضرت علی علیه السلام در دعای صباح به پیشگاه خدا عرض می‌کند: «فَيْتَسَّ الْمَطِيئَةُ الَّتِي امْتَنَطَتْ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا فَوَاهَا لَهَا لِمَا سَوَّلَتْ لَهَا ظُنُونُهَا وَمَنَاهَا وَتَبَّأَهَا لِحُرَّتِهَا عَلَى سَيِّدِهَا وَمَوْلَاهَا»^۳ ای خدا، این مرکب هوئی و هوس که نفس من بر آن سوار شده بسیار مرکب بدی است، وای بر این نفس که آمال باطل و آرزوهای زشت در نظرش زیبا جلوه کرده است و نابود باد این نفس که بر نافرمانی آقا و مولایش جرأت کرده است.

به طور کلی دعاهایی که از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده سرشار از ملامت و سرزنش نفس است که این بهترین راه برای تنبه و بیداری و توبه و بازگشت به خداست، زیرا آدمی از خود فراموشی به خودیابی می‌رسد.

شعرای فارسی‌زبان هم در این زمینه اشعار زیبایی سروده‌اند، حافظ خطاب به نفس می‌گوید:

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست
تورا ز کنگره عرش می‌زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده‌ست^۴

۲- المیزان، ج ۲۰، ص ۱۸۹

۱- سوره نازعات (۷۹) آیات ۴۱-۴۰

۴- دیوان حافظ، دکتر قریب، ص ۲۹

۳- مفاتیح الجنان، ص ۶۱

شیخ بهایی می‌گوید:

تا به چند ای شاهباز پرفتوح
حیف باشد از تو ای صاحب‌نظر
تا به کی ای هدهد شهر سبا
جهد کن این بند از پا باز کن
تا به کی در چاه‌طبعی سرنگون
تا عزیز مصر ربّانی شوی
فرید طهماسبی می‌گوید:

هشدار ای نفس ز خود بیگانه من
بیگانه جوشیده از کاشانه من...
برخاستی ای سر، سرپرنخوت من
خاموش سازی تا چراغ فطرت من
تا چند شیطان‌بینی و شیطان‌پرستی
بی‌حرمتی تا کی به میثاق‌الستی...
وجدان‌کش بی‌رحم غول آدمی‌خوار
امّاره خودکامه‌ای نفس‌زیانکار
تا ای چموش بی‌عنان رامت نسازم
شلاق وجدان را به فرقت می‌نوازم
تا سرکشی از چون تویی خودکامه‌گیرم
آرام‌کی در وادی لؤامه‌گیرم
من عاشق نورم کجا در ظل نشینم
دریایی‌ام کی بر لب ساحل نشینم
امشب تورا در وادی ایمان برانم
تا قلعه سُتوار اطمینان برانم
آنجا که بانگ ارجعی در آن بلند است
آنجا که انسان فارغ از هر چون و چند است
آنجا که عاشق راضی و معشوق مرضی است
آنجا که از رنج و مرارت قصه‌ای نیست

آنجا که آوای دخولش فی عبادی است

آنجا که ادخل جنتی را حق منادی است^۱

چهارمین مرتبه از مراتب نفس، نفس مطمئنه است، علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تعریف آن می نویسد: نفس مطمئنه نفسی است که با پروردگارش آرام می گیرد و به آنچه خدا برای او راضی است خشنود می گردد و خود را بنده ای می داند که مالک خیر و شر و نفع و ضرری برای خود نیست و دنیا را سرای گذر می داند، و در دنیا با هر چه رویه رو می شود اعم از غنا و فقر و نفع و ضرر، آزمایش الهی می شمارد. نه نعمتها او را به طغیان و فساد می کشاند و نه فقر، او را به کفر و ترک شکر و اداری می کند، او در قرارگاه عبودیت جا گرفته و از صراط مستقیم به طرف افراط و تفریط منحرف نمی گردد.^۲

در قرآن کریم می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي^۳ ای نفس با آرامش و اطمینان، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که او از تو راضی و تو از وی خشنود هستی و آنگاه در میان بندگان من داخل شو و در بهشت من در آی.

در کتاب جامع السعادات در باره نفس مطمئنه و لوازمه و اماره می نویسد:

سخن درست این است که این سه واژه مبین سه صفت برای نفس بر حسب اختلاف حالانی است که در آن پیدا می شود. هرگاه قوه عاقله به سه قوه دیگر «شهویه، غضبیه و عامله»^۴ چیره شود و اینها مطیع و منقاد عقل شوند و اضطراب و تشویشی که از درگیری آنها پیدا می شود، برطرف گردد، نفس را مطمئنه نامند، زیرا در این هنگام زیر پوشش اوامر و نواهی الهی و عقلی و آنچه سازگار با فطرت اوست آرام می گیرد.

هرگاه قوه عاقله از تمام جهات بر آن سه قوه چیره نگردد و میان آنها تنازع و درگیری باشد و به واسطه گناهی مغلوب نفس گردد و نفس مورد ملامت و ندامت قرار گیرد آن را لوازمه نامند.

۱- اشاره به سوره فجر آیات ۲۷ تا ۳۰ ۲- المیزان، ج ۱، ص ۴۱۳

۳- سوره فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰

۴- مؤلف جامع السعادات برای نفس چهار قوه قایل است: عاقله، شهویه، غضبیه و عامله، که قوه عامله را به دو صورت تفسیر می کند: یکی نیرویی که آن سه نیرو را در حال اعتدال و حد وسط قرار می دهد و دیگر عقل عملی که هرگاه در همه تصرفاتش نسبت به قوه عاقله (عقل نظری) منقاد باشد صفت عدالت از آن پیدا می شود (جلد ۱، ص ۵۱)

و هرگاه قوه عاقله از تمام جهات مغلوب نفس شده، و بدون دفاع مطیع آن گردد، نفس اماره بسوء نامیده می شود، زیرا در این صورت قوه عاقله مضمحل شده و بدون دفاع تسلیم قوای شیطانی شده است پس گویا آن نفس است که وی را به بدی امر می کند.^۱

مسأله چهارم درباره طینت و سرشت انسان، در کتاب «کافی» از امام چهارم حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ قُلُوبَهُمْ وَأَبْدَانَهُمْ وَخَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ وَجَعَلَ خَلْقَ الْإِبْدَانِ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، وَخَلَقَ الْكُفَّارَ مِنْ طِينَةِ سَجِينِ قُلُوبِهِمْ وَأَبْدَانَهُمْ فَخَلَطَ بَيْنَ الطِّينَتَيْنِ فَمِنْ هَذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَيَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ، وَمِنْ هَا هُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنَ السَّيِّئَةُ وَمِنْ هَا هُنَا يُصِيبُ الْكَافِرَ الْحَسَنَةُ، فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ^۲ هَمَانَا** خداوند عزیز و جلیل روح و بدن پیامبران را از گل عالی ترین مکانها و شریف ترین و مقرب ترین آنها آفرید و روح مؤمنان را از گل پیامبران، و بدن ایشان را از گل دیگر آفرید و روح و بدن کافران را از گل پست ترین زمین ها آفرید و آن گاه این دو گل را با هم آمیخت، و از این جهت از مؤمن کافر متولد می شود و از کافر مؤمن پیدا می گردد و از همین رو مؤمن را بدی می رسد و کافر را خوبی می رسد و دلها و روحهای مؤمنان به آنچه از آن آفریده شده اند میل دارند و دلها و روحهای کافران نیز به همان چیزی که از آن آفریده شده اند متمایل اند.

روایات طینت از مشکلات اخبار است، بعضی گفته اند قبول این اخبار مستلزم جبر باطل است، زیرا اگر طینت انسان یعنی جبلت و سرشت او ایمان یا کفر و سعادت یا شقاوت او را تعیین می کند و به تعبیر دیگر سعادت یا شقاوت آدمی در سرشت او نهاده شده است، مسأله اختیار و اینکه آدمی با انتخاب اعتقاد پاک و عمل خوب یا اعتقاد فاسد و عمل بد، سعادت یا شقاوت خود را تحصیل می کند مفهومی نخواهد داشت.

ولی دقت در روایات این مشکل را حل می کند، زیرا آنچه از مجموع روایات طینت استفاده می شود، مقصود از طینت، جبلت و سرشت آدمی یعنی مجموع عناصر و مواد و ویژگیهای دیگری است اعم از جسمی و روحی که آدمی از آنها سرشته شده است. چون در روایات سخن از قلوب مؤمنان و کافران یعنی ارواح آنها و همچنین سخن از ابدان

آنهاست^۱، و اینکه آب و خاک و هوا و سایر شرایط جغرافیایی و فرهنگ و سنن و آداب محیط اجتماعی در ساختمان وجودی انسان و جبلت او مؤثر است و به صورت یک اقتضاء در سعادت و شقاوت انسان اثر می‌گذارد جای بحث نیست. البته به صورت یک اقتضا (علت ناقصه) نه به صورت یک علت تامه، چنان‌که در حدیث دوم باب طینت در کتاب شریف «کافی» پس از ذکر روایتی درباره طینت می‌فرماید: «لَا يَتَّحُولُ مُؤْمِنٌ عَنْ إِيْمَانِهِ وَلَا نَاصِبٌ عَنْ نَصْبِهِ وَ لِلَّهِ الْمَشِئَةُ فِهِمْ»^۲ یعنی اقتضای طینت این است که مؤمنی از ایمانش متحول نشود و معاندی از عنادش دست بر ندارد ولی مشیت وارده خداوندی درباره هر دو دسته وجود دارد. یعنی اگر علل و اسباب دیگری که قوی‌تر است پیش آید آن اقتضا را خنثی می‌کند، بنابراین ممکن است انسانی بر اثر تربیت نادرست طینت سعادت را از دست بدهد و پسر نوح شود و انسان دیگری بر اثر تربیت درست طینت شقاوت را رها کند و پسر یزید شود.

در اینجا مناسب است گفتار استاد متفکر بزرگ شهید مطهری رحمته الله را یاد کنیم: ایشان در پاورقیهای اصول فلسفه می‌نویسد: مسأله جبر و اختیار از نظر تربیت و اخلاق از جنبه خاصی مورد مطالعه قرار می‌گیرد، و آن اینکه آیا سجایا و ملکات روحی انسان قابل تغییر و تبدیل هست یا نیست؟ تمام سیستمهای اخلاقی با همه اختلافاتی که از لحاظ هدف و وسیله با یکدیگر دارند یک مطلب را به عنوان اصل مسلم پذیرفته‌اند و آن اینکه سجایا و ملکات روحی انسان قابل تغییر است و ممکن است عادت جای طبیعت را بگیرد، علمای اخلاق می‌گویند: تربیت عبارت است از فن تشکیل عادت، و عادت برای بشر طبیعت ثانویه می‌شود، معنای این جمله این است که، ساختمان روحی انسان قابل انعطاف است و هر حالت جدیدی که به آن بدهند و مدتی ادامه یابد آن حالت جدید صفت راسخه می‌شود.

در مقابل این نظر، عقیده کسانی است که به سرشت و طینتهای غیر قابل تغییر قائل‌اند و اثر اخلاق و تربیت را در مزاج آن کس که سرشت نیک ندارد صفر می‌دانند و معتقدند که: تربیت، نااهل را چون گردکان بر گنبد است. به عقیده این دسته امزجه روحی بشر مانند طبایع مخصوص جمادات، نباتات و حیوانات است و همچنان که هرگز شاخ بید بر

۱- زیرنویس ج ۱ کافی از علامه طباطبائی رحمته الله دیده شود.

۲- همان، ج ۱، ص ۳

ندهد و نی بویا شکر ندهد و زمین شوره سنبل برنیارود و آهن بد شمشیر نیک نشود، آدم بدسرشت و زشت طینت و بدگوهر نیز پاک نهاد و پاکیزه نفس نشود و مصدر اعمال نیک نگردد و آن کس که سرشت او را بد آفریدند تغییر سرشت نخواهد داد.

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد این موضوع را اگر بخواهیم از جنبه علمی مورد مطالعه قرار دهیم باید در قانون وراثت از جنبه بیولوژی مطالعه کنیم. در بیولوژی ثابت شده که هر چند صفات و ملکات اخلاقی نیز تا حدی مانند مشخصات نوعی از نسلی به نسلی منتقل می شود ولی این صفات و سجایا، آن ثبات و استحکامی را که در مشخصات نوعی موجود است واجد نیستند و با عوامل تربیتی و اخلاقی قابل تغییر و تبدیل و کاهش و افزایش اند به علاوه محاساً و وجدانا اثر تربیت را در افراد و امم مشاهده می کنیم^۱.

از این گفتار همان مطلبی که یادآور شدیم و گفتیم طینت نسبت به سعادت و شقاوت آدمی به صورت اقتضاست و با عوامل تربیتی قابل تغییر است به خوبی استفاده می شود. مسأله پنجم، رابطه عقل نسبت به نفس؛ رابطه در لغت به معنی ادامه دادن بر کاری، نگهداری و ملازمت نمودن جای در آمدن دشمن (مرزداری) است^۲. مقصود در اینجا مواظبت و مراقبت عقل نسبت به نفس است با انجام اعمالی، که از مرز عقل و حدود شرع خارج نگردد. جای این بحث در روش های تربیتی است که در فصل بعد یادآور می شویم، ولی در اینجا به واسطه ارتباط آن با نفس مورد اشاره قرار می گیرد.

نراقی رحمته الله علیه در «جامع السعادات» در این باره گفتاری دارد که خلاصه آن ترجمه می شود:

بدان که عقل آدمی در طریق آخرت به منزله تاجری است که سرمایه او عمر است و در این تجارت دستیار و کارگزار او نفس اوست و این نفس به منزله شریک یا غلامی است که با مال او تجارت می کند، و سود این تجارت، اخلاق ستوده و اعمال شایسته است که آدمی را به نعمتهای ابدی و سعادت سرمدی می رساند، و زیان آن اخلاق زشت و گناهان است که آدمی را به عذاب دائمی و درکات دوزخ می کشاند.....
و همچنان که تاجر با دستیار خود اولاً قرارداد می بندد و ثانیاً مراقبت می کند که

۱- ر. ک به پاورقی صفحه ۱۶۳-۱۶۲ جلد سوم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم
۲- منتهی الارب فی لغات العرب

مطابق قرارداد رفتار کند و ثالثاً در پایان مدت یا مقاطع مشخصی از او حساب می‌خواهد، و اگر قصوری در امر تجارت کرده از قبیل خیانت، اضرار و تضييع سرمایه او را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد و بسا از وی غرامت می‌گیرد، همین‌طور لازم است عقل با دستیار خود یعنی نفس این امور را انجام دهد. و مجموع این اعمال را «مراقبه و محاسبه» و گاهی «مربطه» می‌نامند.^۱

استاد شهید و متفکر عالی قدر مطهری رحمته الله علیه در کتاب «تعلیم و تربیت اسلامی» می‌نویسد:

یکی از مفاخر دنیای اسلام در اخلاق این است که دانشمندان ما کتابهایی در زمینه محاسبه‌النفس نوشته‌اند، سیدبن طاووس «محاسبه‌النفس» نوشته، کفعمی «محاسبه‌النفس» نوشته و در اغلب کتب اخلاقی اسلامی و شاید در همه کتب اخلاقی که خواسته‌اند (بحث اخلاق را) استیفا کنند مسأله مراقبه‌النفس و محاسبه‌النفس را مطرح کرده‌اند. از نظر اسلام اگر کسی بخواهد خودش را تربیت کند اولین شرط، مراقبه است، منتها می‌گویند قبل از مراقبه و محاسبه یک چیز هست و بعد از مراقبه و محاسبه نیز یک چیز، قبل از مراقبه «مشارطه» است، یعنی اول انسان باید با خودش قرارداد امضا کند..... مثلاً اول با خودش قرارداد می‌بندد که خوراک من این جور باشد، خواب من این جور باشد، سخن من این جور باشد، کاری که باید برای خدا بکنم این جور باشد، وقت این جور باید تقسیم بشود، اینها را در ذهن خودش مشخص می‌کند، یا روی کاغذ می‌آورد و امضا می‌کند و با خودش پیمان می‌بندد که بر طبق این برنامه عمل بکند، و بعد همیشه از خودش مراقبت می‌کند که همین‌طور که پیمان بسته رفتار بکند، همچنین در هر شبانه روز یک دفعه از خودش حساب می‌کشد (محاسبه) که آیا مطابق آنچه پیمان بسته عمل کرده است (یا نه) آیا از خود مراقبت کردم یا نکردم؟ اگر عمل کرده بود شکر و سپاس الهی و سجده شکر به جا می‌آورد، و اگر عمل نکرده بود مسأله «معاتبه» در کار می‌آید (یعنی خود را ملامت کردن)، هرگاه کم تخلف کرده باشد، و «معاقبه» در کار می‌آید (یعنی خود را عقوبت کردن) هرگاه زیاد تخلف کرده باشد.^۲

کیفیت معاتبه را در بحث مراتب نفس در بیان نفس لؤامه یادآور شدیم و معاقبت

نفس به این است که خود را به کارهای پر رنج و مشقت (مانند روزه‌داری در روزهای طولانی و گرم، شب‌بیداری، راه‌پیمایی، سلب استراحت و امثال اینها) وادارد تا نفس چموش خود را رام گرداند.

امام صادق علیه السلام درباره مراقبت نفس به عبدالله بن جندب می‌فرماید: «يَا بْنَ جَنْدَبٍ حَقَّ عَلَيَّ كُلُّ مُسْلِمٍ يَعْرِفُنَا أَنْ يَعْزِضَ عَمَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ عَلَى نَفْسِهِ فَيَكُونَ مُحَاسِبَ نَفْسِهِ فَإِنْ رَأَى حَسَنَةً اسْتَرَادَ مِنْهَا وَإِنْ رَأَى سَيِّئَةً اسْتَعْفَرَ مِنْهَا لِتَلَا تُحْزَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱

ای پسر جندب بر هر مسلمانی که ما را شناسد سزاوار است که در هر روز و شب کردارش را بر خود عرضه کند و حسابگر خود باشد، پس اگر کار خوبی دید افزایش آن را از خود بخواهد و اگر کار بدی دید از آن آمرزش خواهد تا روز قیامت رسوا نشود.

و در قرآن کریم درباره مراقبت می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَانْتظِرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و هر کسی بنگرد که برای فردای خود چه پیش فرستاده است و تقوا پیشه کنید که خدا از آنچه می‌کنید آگاه است.

و درباره محاسبه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید «عِبَادَ اللَّهِ زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا وَ حَاسِبُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ تَنْفُسُوا قَبْلَ ضَيْقِ الْحِنَاقِ وَ انْقَادُوا قَبْلَ عُنْفِ السِّيَاقِ، وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَعْنِ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَ زَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ مِنْ غَيْرِهَا زَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ»^۳ ای بندگان خدا خود را بسنجید (وزن کنید) پیش از آنکه شما را بسنجند و به حساب خود برسید پیش از آنکه به حسابتان برسند و پیش از آنکه مرگ گلویتان را بگیرد نفسی بکشید (فرصت را غنیمت شمارید و کاری بکنید) و رام شوید پیش از آنکه به سختی شما را برانند، و بدانید هر کس از پیش خود پنددهنده و بازدارنده‌ای نداشته باشد از جای دیگر بازدارنده و پنددهنده‌ای برای او نیست.

و امام هفتم علیه السلام می‌فرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلَ حَسَنَةً اسْتَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئَةً اسْتَعْفَرَ اللَّهُ مِنْهَا وَ تَابَ إِلَيْهِ»^۴

از مانیست کسی که هر روز حساب خود را نرسد، پس اگر کار خوبی انجام داده از خدای متعال بیش از آن را بخواهد و اگر کار بدی انجام داده از خدا طلب آمرزش بخواهد و به سوی او بازگشت کند.

۱- تحف العقول، ص ۳۱۱

۲- سوره حشر (۵۹) آیه ۱۸

۳- شرح نهج البلاغه، (فیض الاسلام)، خطبه ۸۹ ص ۲۱۶

۴- جامع السعادات، ج ۳، ص ۹۳-۹۲

مقدمه سوم: هدف از اخلاق:

پیشینیان هدف از اخلاق را رسیدن به خیر و سعادت دانسته و گفته‌اند، خیر، غایت حرکت هر متحرک و مقصد فعل هر فاعل مختاری است و این معنای گسترده‌ای است که میان همهٔ افراد بشر مشترک است و اما سعادت معنایی است که به اختلاف موارد و اعتبار موضوعات مختلف می‌گردد^۱. علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر المیزان برای تهذیب نفس سه غایت و هدف یاد نموده و آن را تحت عنوان سه مسلک توضیح داده‌اند که با اندک تلخیص و توضیحی ترجمه و نقل می‌گردد^۲:

مسلک اول، منظور از تهذیب نفس، رسیدن به اهداف شایستهٔ دنیوی و دانشها و آرای پسندیده در نزد مردم است. چنان که گفته می‌شود، پاکدامنی و قناعت‌ورزیدن آدمی به آنچه خود دارد و قطع طمع از آنچه مردم دارند موجب عزت و بزرگی انسان در دید مردم و آبرو پیش ایشان است. و حرص موجب تنگدستی و فقر می‌گردد، و طمع موجب ذلت نفس، و علم مایهٔ توجه مردم، و عزت و آبرو پیش عامه و همنشینی با خاصه است، و نیز علم بینشی است که انسان را از هر ناخوشایندی حفظ می‌کند و به هر خوشایندی می‌رساند، و جهل ناینایی است، علم آدمی را حفظ می‌کند ولی مال را تو باید حفظ کنی، و شجاعت، به انسان ثبات و استقامت می‌بخشد و جبن، تلون و زبونی می‌آورد، عدالت، آدمی را از اندیشه‌های زیان‌آور آسوده می‌کند. و آن آسایش، زندگی پس از مرگ است زیرا با عدالت نام انسان با یاد نیکو و ثنای جمیل و محبت در دلها باقی می‌ماند.

۱- ترجمهٔ طهارة الاعراق، ابوعلی مسکویه، صفحه ۱۴۷

۲- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۶۵

مدینه فاضله‌ای که سالیان دراز است بشر به عنوان جامعه ایده‌آل و زندگی مطلوب در آرزوی آن است و درباره آن قلم فرسایی می‌کند.^۱ در پرتو دست‌یافتن به اخلاق خوب و از بین رفتن اخلاق بد در جامعه بشریت پیدا می‌شود و علمای اخلاق این غایت از فضایل را سعادت نام داده‌اند.^۲ و شعرا و نویسندگان پارسی زبان نیز سخنان فراوانی در این باره دارند: سعدی در گلستان می‌گوید «هر که در زندگانی نانش نخورند چون بمیرد نامش نبرند»^۳ وی در این جمله فایده احسان را نیکنامی می‌شمارد و در بوستان درباره فایده تواضع و زیان تکبر می‌گوید:

تواضع سر رفعت افزاردت تکبر به خاک اندر اندازدت^۴

و انوری درباره مناعت طبع و حذر کردن از منت می‌گوید:

آلوده منت کسان کم شو تا یکشبه در وثاق تونان است
ای نفس به رسته قناعت شو کآنجا همه چیز نیک ارزان است
تا بتوانی حذر کن از منت کاین منت خلق کاهش جان است
چندان که مرّوت است در دادن در ناستدن هزار چندان است

در روایات گاهی نیز به این فایده اخلاق توجه شده است چنانکه از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «أَقْنَعُ تُعَزُّ»^۵ قناعت پیشه‌کن تا عزیز باشی و نیز فرمود «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ»^۶ طمع بردگی همیشگی است و نیز فرمود «الْحَسُودُ لَا يَسُودُ» بدخواه به آقایی نمی‌رسد و نیز فرمود «الطامع في وثاق الذل»^۷ انسان طمعکار در بند ذلت است. و مسلک شناخته‌شده‌ای که علم اخلاق بر آن مترتب است و از پیشینیان از یونانیها و غیر ایشان رسیده است همین مسلک است.

۱- به نظر می‌رسد نخستین کسی که از مدینه فاضله بحث نمود افلاطون در کتاب جمهوریت بود که حکومت را به شش دسته تقسیم نمود و از میان آنها حکومت فاضله را مطلوب دانست و بعد از او فارابی معلم ثانی کتابی به نام مدینه فاضله نوشت و در آن کتاب می‌گوید: آن اجتماع در خور تفوق و برتری است که همه افرادش به خاطر زندگی مطلوب گرد هم آمده و برای تعاون و کمک به خوشبختی برگزیده شده‌اند (چاپ بیروت صفحه ۸۲) و خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب اخلاق ناصری ص ۲۵۴ می‌نویسد: «مدینه فاضله اجتماع قومی بود که همتای ایشان بر اقتنای (اکتساب) خیرات و ازاله شرور مقدر بود و هر آینه در میان ایشان اشتراک باشد در دو چیز یکی آراء و دیگر افعال».

۲- اخلاق ناصری، صفحه ۵۷
 ۳- گلستان سعدی، باب هشتم، ص ۲۳
 ۴- بوستان سعدی، باب چهارم، ص ۱۲۲
 ۵- تحف العقول، ص ۲۱۵
 ۶- نهج البلاغه، حکمت ۷
 ۷- نهج البلاغه، حکمت ۲۱۷

قرآن این مسلک را به این صورت که آنچه پیش مردم ممدوح است بر آنچه پیش مردم مذموم است انتخاب کند، و آنچه را مردم (اجتماع) نیکو می‌شمارد بگیرد و آنچه را بد می‌شمارد رها کند به کار نبرده است، آری گاهی روند سخن که در حقیقت مرجع آن ثواب یا عقاب اخروی است به بیان فواید یا زیانهای دنیوی اخلاق منجر می‌گردد مانند این آیه «وَلَا تَنَارَغُوا فَتَنُفُسُلُوا وَتَذَهَبَ رِجْكُمْ وَأَصْبِرُوا»^۱ نزاع نکنید که ضعیف می‌شوید، و آبرویتان می‌رود، و استقامت بورزید، که در این آیه نتیجه صبر و ترک نزاع را قوت مسلمانان و حفظ آبرویشان شمرده است و مانند این آیه «وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»^۲ هر که صبر کند و گذشت نماید، صبر و گذشت مایه عزم و پایداری در امور می‌گردد. که در این آیه فایده دنیوی صبر و گذشت یاد شده است.

مسلک دوم: منظور از تهذیب نفس در این مسلک غایات و اهداف اخروی است، و در قرآن کریم این مسلک فراوان یاد شده است، مانند گفتار خدای متعال «إِنَّمَا يُوقِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۳ همانا پاداش صابران به طور کامل و بدون حساب داده می‌شود. و در سوره فرقان بعد از آنکه صفات بندگان خدای رحمان را یاد می‌کند، مانند صفت تواضع، وقار، شب‌بیداری، دعا، بذل و سخاوت، عبادت خدا، پرهیز از قتل نفس و زنا و شهادت دروغ و دیگر صفات، می‌فرماید «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا»^۴ کسانی که این صفات را دارند قصرهای بهشتی به آنان پاداش داده می‌شود به واسطه صبوری (که در راه طاعت خدا و ترک نافرمانی او) نمودند و در آن بهشت با درود و سلام با ایشان برخورد می‌شود.

این مسلک، مسلک پیامبران خدا در اصلاح اخلاق مردم است. پیامبران الهی در عین اینکه فایده‌های دنیوی ایمان و اخلاق و عمل صالح را برای مردم بیان می‌کردند و به زندگی سالم و سعادت دنیوی مردم توجه داشتند، هدف عالی و نتیجه نهایی اخلاق را سعادت اخروی و حیات جاودانی یاد می‌کردند. چنانکه از قول حضرت موسی در قرآن حکایت می‌کند: «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۵ موسی به قومش گفت کمک جوئید از خدا و شکبیا شوید همانا زمین از آن خداست به هر کدام از بندگانش بخواهد می‌دهد و عاقبت خیر از آن

۲- سوره شوری (۴۲) آیه ۴۳

۴- سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۵

۱- سوره انفال (۸) آیه ۴۶

۳- سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۰

۵- سوره اعراف (۷) آیه ۱۲۸

متقیان است. در این آیه هم فایده دنیوی توکل و صبر یاد شده که حکومت بر روی زمین باشد و هم نتیجه اخروی آن که عاقبت خیر و سعادت اخروی است.

در آیه دیگر از زبان ناصحان بنی اسرائیل به قارون حکایت می‌کند که به وی گفتند: «وَابْتَغِ فِيهَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَفْسِكَ مِنَ الدُّنْيَا»^۱ در آنچه خدا به تو داده است سرای آخرت را بخواه و بهره خودت را از دنیا فراموش مکن.

در سوره حدید یکی از اهداف بعثت انبیا را قیام مردم به قسط شمرده است، یعنی وظیفه پیامبران الهی این بوده که عدالت اجتماعی را در میان مردم اجرا کنند و ایشان را از امکانات لازم زندگی برخوردار نمایند تا بهتر بتوانند سعادت اخروی خود را تأمین کنند، می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۲ به تحقیق پیامبران خود را با معجزات روشن فرستادیم و کتاب و میزان (وسیله سنجش حق و باطل) همراه آنان فرود آوردیم تا مردم به قسط (عدالت اجتماعی) قیام کنند.

آیه دیگری که مبین این مسلک است این آیه شریفه است «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۳ این سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که در روی زمین اراده برتری جویی و فساد ندارند و سرانجام نیکو از آن مردم با تقوا است.

و در باره ستمکاران می‌فرماید: «إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۴ همانا برای ستمکاران عذاب دردناک است. و درباره متکبران می‌فرماید «الَّذِينَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِمُتَكَبِّرِينَ»^۵ آیا دوزخ جایگاه متکبران نیست؟ در این آیات زبان اخلاق بد را که عذاب و شکنجه در سرای آخرت باشد بیان می‌کند.

مسلک سوم که مسلک ویژه قرآن است، هدف در آن وصول به فواید دنیوی و یا نتایج اخروی نیست بلکه هدف، تربیت انسان از لحاظ معرفت و اخلاق است به این گونه که معارف و آگاهی‌هایی به انسان می‌دهد که با به کار گرفتن آنها جایی برای اخلاق نکوهیده در روح آدمی نمی‌ماند، در این مسلک به جای اینکه در مقام رفع و زایل کردن اخلاق نکوهیده برآید اخلاق ناپسند را دفع کرده موضوع آنها را از میان برمی‌دارد. یعنی پیشنی به انسان می‌دهد که جایی برای اخلاق زشت نمی‌ماند.

۲- سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵

۴- سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲

۱- سوره قصص (۲۸) آیه ۷۷

۳- سوره قصص (۲۸) آیه ۸۳

۵- سوره زمر (۳۹) آیه ۶۰

قرآن به پیروان خود یاد می‌دهد که همه عزت از آن خداست^۱ همه قوت و توانایی برای خداست^۲؛ ملک و تدبیر برای خداست^۳؛ خزانه‌های آسمان و زمین از آن خداست^۴؛ و جنود آسمان و زمین در اختیار خداست^۵؛ خدا رب و خالق هر چیزی است^۶؛ او شاهد بر هر چیز و محیط بر همه اشیاء است^۷؛ و او غنی مطلق و همه نیازمند به اویند^۸.

و با یک چنین بینشی که در انسان به وجود می‌آورد، دیگر جایی برای اخلاق نکوهیده و کارهای زشت مانند: ریا، عجب، کبر، خودخواهی، حسد، حقد، عداوت، قساوت، سوءظن، بخل، حرص، خیانت، دروغ، ظلم و امثال اینها نمی‌ماند. و در مقابل به صفات ستوده و اعمال شایسته آراسته می‌گردد. چنین انسانی غیر خدا را اراده نمی‌کند و در برابر چیزی جز خدا خاضع نمی‌شود. از چیزی جز او نمی‌ترسد و به چیزی جز او امیدوار نمی‌شود و به غیر او اعتماد نمی‌کند و جز بر خدای تبارک و تعالی بر کسی توکل نمی‌نماید، و خلاصه همه چیزش در ارتباط با خدا و محبت به خدا و عشق به خداست. در بحر صفات و اسماء حق تعالی مستغرق، و انگیزه‌ای جز تقرب به او و لقای او ندارد. به سخن دیگر هدف از اخلاق در این مسلک این است که انسان مظهر صفات خدا و نمایانگر اسمای او و جانشین خدا در روی زمین و آینه صفات کمال و جمال حق قرار گیرد. چنین انسانی شایسته خطاب حق تعالی می‌گردد: «ای نفسی که اطمینان و آرامش یافته‌ای، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که تواز او راضی و او از تو راضی است، و در میان بندگان من (محمد و آل او) درآی، و در بهشت من داخل شو»^۹

و برای چنین بندگان است که به پیامبرش می‌فرماید: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»^{۱۰} صابران را مزده ده آنهایی که هرگاه مصیبتی بر آنها وارد می‌شود می‌گویند ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم، صلوات و رحمت پروردگارشان بر ایشان است و اینان خود هدایت یافته‌اند.

- | | |
|---------------------------------|---------------------------------------|
| ۱- سوره یونس (۱۰) آیه ۶۵ | ۲- سوره بقره (۲) آیه ۱۶۵ |
| ۳- سوره تغابن (۶۴) آیه ۱ | ۴- سوره منافقون (۶۳) آیه ۷ |
| ۵- سوره فتح (۴۸) آیه ۴ | ۶- سوره انعام (۶) آیه ۱۰۲ |
| ۷- سوره فصلت (۴۱) ۵۳ و نساء ۱۲۶ | ۸- سوره فاطر () آیه ۵۱ |
| ۹- سوره فجر (۸۹) آیات ۲۶-۳۰ | ۱۰- سوره بقره (۲) آیات ۱۵۵، ۱۵۶ و ۱۵۷ |

و در ارتباط با این هدف از اخلاق است که عبادت انسان از نوع اطاعت بردگان و مزدوران نیست بلکه عبادت آزادگان است و انگیزه آن فقط محبت خدا و عشق به حق و لقای محبوب و وصال معشوق است. حضرت علی علیه السلام می فرماید «خدایا تو را به واسطه ترس از دوزخ یا طمع به بهشت پرستش نمی کنم بلکه شایسته عبادت یافتم، از این جهت پرستیدم»^۱

و امام صادق علیه السلام می فرماید «عبادت سه گونه است: گروهی خدای عزوجل را از روی ترس عبادت می کنند، و این عبادت بردگان است و گروهی خدای تبارک و تعالی را به امید ثواب عبادت می کنند، و این عبادت مزدوران است و گروهی خدای عزوجل را از روی محبت عبادت می کنند، و این عبادت آزادگان است و این بالاترین مرتبه عبادت است»^۲

مقدمه چهارم: روش در اخلاق و بیان روش قرآن:

علمای اخلاق برای تحصیل فضایل و تهذیب نفس از رذایل این راه را ارائه می‌دهند که نخست حد و تعریف صفات خوب را بیان نموده و جانب افراط و تفریط آن را مشخص می‌کنند، آنگاه حسن و زیبایی آن را توضیح داده و از راه علم و عمل (یعنی اذعان و باورکردن اینکه آن صفت نیکوست، و تکرار اعمالی که سبب آن در نفس می‌گردد) کیفیت ملکه شدن آن صفت را نشان می‌دهند.

برای مثال وقتی انسان اراده می‌کند که صفت جبن را از خود دور و ملکه شجاعت را تحصیل کند، نخست، قبح خوف و حسن شجاعت برای او توضیح داده می‌شود به طوری که اذعان کند، آنگاه با تکرار اقدام و ورود در مکانهای هراسناک به تدریج جبن وی زایل شده و ملکه شجاعت در نفس او پیدا می‌شود^۱

حضرت علی علیه السلام گفتاری دارند که ممکن است اشاره به این روش باشد، می‌فرماید: «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهُ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ»^۲ اگر بردبار نیستی خود را به بردباری و اداری (کار بردباران را انجام ده) زیرا کم است کسی که خود را به گروهی شبیه کند جز اینکه به زودی از آن گروه شود (به صفات آن قوم متصف گردد). مقصود این است که اگر آدمی که حلیم نیست اعمال حلیمان را تکرار کند کم کم به صفت حلم متصف می‌گردد. در جامع السعادات برای حفظ اعتدال و تحصیل فضایل نفسانی و تنزیه از رذائل چهار راه ارائه می‌دهد:

۱- مصاحبت با خوبان و معاشرت با صاحبان فضیلت و پیروی از سلوک آنها و اجتناب از مجالست با بدان و صاحبان رذیلت.

۲- نیروها را در تحصیل صفات شریف به کار گرفتن و بر کارهایی که از آثار ملکات پسندیده است مواظبت کردن و نفس را بر کارهایی که سبب اخلاق نیک می شود وادار کردن.

۳- از روی فکر و اندیشه کار کردن و تأدیب نفس به سبب خلافکاریها.

۴- به عیوب پنهانی خود رسیدگی کردن و زدودن عیبی که بر آن آگاهی یافته است.^۱
برای توضیح بیشتر در روشهای تربیت و به تعبیر دیگر اصلاح اخلاق به ویژه روش تربیت «قرآن و روایات» به بررسی اقسام آن می پردازیم.
تربیت و اصلاح اخلاق را به دو روش می توان اجرا نمود، یکی روش توصیفی و دیگری روش عملی:

الف - روش توصیفی: به این معنی است که معلم و مربی، اوصاف اخلاق خوب و بد و یا دارندگان اخلاق خوب و بد را برای متربی و متعلم برشمارد و بدین وسیله در روح وی رغبت به اخلاق خوب و نفرت از اخلاق بد به وجود آورد تا به تحصیل صفات خوب و تهذیب از صفات بد پردازد. بنابراین روش توصیفی هم به دو گونه است:

۱- توصیف صفات خوب و حالات پسندیده نفسانی است به منظور ایجاد شوق و رغبت در متربی برای تحصیل آن صفات. مثلاً مؤلف معراج السعادة در تعریف تواضع می گوید: «تواضع عبارت است از شکسته نفسی که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند، و آن از شرایف صفات و ملکات است و اخبار در فضیلت آن بینهایت است»^۲.

۲- توصیف موصوف یعنی دارنده آن خوی و حالت به منظور ایجاد شوق و رغبت در متربی که خود را همانند ایشان سازد، البته در این روش مصداق خاصی مشخص نمی شود بلکه دارندگان صفات نیک به طور کلی مورد ستایش و دارندگان صفات بد مورد نکوهش قرار می گیرند. مثلاً از امام علی علیه السلام نقل شده «مَنْ جَادَ سَادَ» هر که جود ورزد بزرگ گردد^۳ یا هر که بخیل است در نظرها خوار و ذلیل است^۴.

ب - روش عملی: روش عملی به این معنی است که به جای تعریف و توصیف اخلاق خوب و بد نمونه های عینی و خارجی آنها ارائه شود، این روش هم به دو گونه است:

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۹۴-۹۲
۲- معراج السعادة ص ۲۱۱
۳- همان، ص ۲۹۰
۴- همان، ص ۲۸۹

۱- روش سیره‌ای: یعنی تأسی و اقتدا به شیوه و رفتار و آداب زندگی پیشوایان دین و بندگان شایسته خدا که از طریق آیات قرآن و روایات مسلم به ما رسیده است.

۲- روش اقتدا و تأسی حضوری: به این معنی که نمونه‌ها و سرمشق‌های کامل انسانی را مشاهده کنیم و همچون امام جماعت که در جلو می‌ایستد و مأمومین به وی اقتدا می‌کنند به اعمال و رفتار و اخلاق او تأسی و اقتدا نماییم. چنانکه مشاهده می‌شود در این دو روش به جای توصیف صفت، و توصیف دارنده صفت (بدون تعیین مصداق)، مصداق روشن و بارز آن معرفی می‌گردد، چیزی که هست در گونه نخست مصداق حضور ندارد ولی اعمال و اخلاق او که از آنها به سیره تعبیر می‌کنیم در منابع معتبر وجود دارد و متربی می‌تواند آنها را سرمشق قرار دهد. و در گونه دوم، مصداق خود حاضر است و متربی اعمال و اخلاق او را مشاهده می‌کند و رفتار خود را با آنها تطبیق می‌دهد.

علمای اخلاق در کتب اخلاقی بیشتر همان روش توصیف اخلاق را اختیار کرده‌اند ولی قرآن کریم در روشهای توصیفی روش دوم را اختیار کرده و از هر دو روش عملی به‌ویژه روش اول کمال استفاده را نموده است، و در روایات و اخبار از هر چهار روش استفاده شده است^۱

و اینک به نمونه‌هایی از سه روش قرآن در تربیت اشاره می‌شود:

۱- روش توصیفی به گونه توصیف موصوف: در قرآن این روش فراوان دیده می‌شود، برای مثال درباره توصیف متقیان می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»^۲ این قرآن که شکی در آن نیست راهنمای متقیان است. آن متقیان که به غیب ایمان آورند و نماز را به پا می‌دارند و از روزی خود انفاق می‌کنند.

و در وصف صابران می‌فرماید: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ»^۳ و شکیبایان را بشارت ده، آن شکیبایانی که هرگاه مصیبتی بر ایشان وارد می‌شود می‌گویند ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.

و در وصف مؤمنان می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ

۱- برای نمونه قسم اول به حکمت ۴ و ۲۱۱ و برای دوم به حکمت ۲ و برای سوم به حکمت ۴۳ و برای نمونه قسم چهارم به خطبه قاصغه ص ۱۸۲ شرح نهج البلاغه عبده مراجعه شود.

۲- سوره بقره (۲) آیات ۲ و ۳

۳- سوره بقره (۲) آیه ۱۵۵ و ۱۵۶

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»^۱ همانا مؤمنان کسانی اند که به خدا و رسول او ایمان آورده‌اند و در این باره شکی برایشان پیش نیامده و با مالها و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، اینان خود راستگوی در ایمان هستند و به همین گونه محسنان و مخبتان و بندگان خدای رحمان و مخلصان و صالحان و شاکران و خردمندان و ... را توصیف می‌کند. حتی آنجا که روند کلام اقتضای تعریف مفهوم صفتی را دارد به جای تعریف مفهوم مصداق را تعریف می‌کند. دربارهٔ صفت نیکوکاری (بِرٍّ) به این آیه توجه نمایید:

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ ... الْآيَةَ»^۲

نیکوکاری این نیست که روی خودتان را به سوی مشرق و مغرب بگردانید ولی نیکوکار کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران خدا ایمان بیاورد و دارایی خود را در راه محبت به خدا به خویشان و یتیمان و درماندگان و رهگذران وامانده و گدایان بدهد، (تا آخر آیه).

در این آیه روند کلام اقتضا می‌کند پس از آنکه گفت نیکوکاری این نیست، نیکوکاری را تعریف کند، ولی می‌بینیم به جای اینکه نیکوکاری را تعریف کند نیکوکار را تعریف می‌نماید.

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر المیزان ذیل این آیه می‌نویسد: «این عدول از تعریف نیکوکاری به تعریف نیکوکار، به این جهت است که قرآن فضیلت و ارزشی برای مفهوم بدون مصداق نمی‌شمارد، و این روش قرآن در همهٔ بیانهای آن است که مقامات و حالات را با تعریف دارندگان آن مقامات و حالات بیان می‌کند بدون اینکه به مفهوم تنها اکتفا کند»^۳ نظیر آن آیه است آیه شریفه «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ وَآتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»^۴ نیکوکاری این نیست که خانه‌ها را از پشت دیوارش وارد شوید ولی نیکوکار کسی است که تقوای الهی پیشه کند و به خانه‌ها از درهای آنها وارد شوید.

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: «إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ

۲- سورة بقره (۲) آیه ۱۷۷

۱- سورة حجرات (۴۹) آیه ۱۵

۳- تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۳۶ (به زبان عربی)

۴- سورة بقره (۲) آیه ۱۸۹

جَنَّبِيه»^۱ همانا بهترین جهاد (بهترین مجاهد) کسی است که با نفسی که در درون اوست جهاد کند، که در این حدیث نیز به جای تعریف بهترین جهاد، بهترین مجاهد تعریف شده است.

۲- روش سیره‌ای: قرآن کریم پیامبران الهی را اسوه و مقتدای بشر معرفی می‌کند، در سوره انعام پس از آنکه بسیاری از پیامبران را که نامشان در قرآن آمده به صفات نیکو می‌ستاید می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمِ اقْتَدِه»^۲ این پیامبران کسانی‌اند که خدا ایشان را هدایت کرده است. پس به هدایت ایشان اقتدا کن. و با اندک دقتی این مطلب روشن می‌گردد که ذکر داستان پیامبران الهی در قرآن به منظور ارائه الگو و سرمشق و اسوه حسنه آمده است، زیرا غالباً پس از آنکه نام هر پیامبری را می‌برد صفات جمیل و سیره پسندیده ایشان را یاد می‌کند.

درباره حضرت نوح می‌فرماید: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا»^۳ همانا نوح بنده شکرگزاری بود.

درباره حضرت ابراهیم می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ»^۴ همانا ابراهیم بردبار و نرم‌دل و بسیار بازگشت‌کننده به خدا بود و نیز می‌فرماید: «وَإِذْ كُرِيَ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»^۵ ابراهیم را در قرآن یاد کن، همانا او بسیار راستگو و پیامبر بود (او مرد راستین و پیامبر بود).

و درباره حضرت موسی می‌فرماید: «وَإِذْ كُرِيَ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»^۶ موسی را در قرآن یاد کن، همانا او برای خدا خود را خالص کرده بود و او دارای سمت رسالت و نبوت بود. درباره حضرت اسماعیل می‌فرماید: «وَإِذْ كُرِيَ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»^۷ اسماعیل را در قرآن یاد کن همانا او به وعده‌اش درست وفا می‌کرد و او دارای سمت رسالت و نبوت بود.

و درباره حضرت ادریس می‌فرماید: «وَإِذْ كُرِيَ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»^۸ و ادریس را در قرآن یاد کن، همانا او مردی راستین و پیامبر خدا بود.

در این چهار آیه اگر دقت شود مشاهده می‌گردد که صفات بارز انسانی این پیامبران

- | | |
|---------------------------|--------------------------|
| ۱- وسائل الشیعه ج ۶ ص ۱۲۴ | ۲- سوره انعام (۶) آیه ۹۰ |
| ۳- سوره اسراء (۱۷) آیه ۳ | ۴- سوره هود (۱۱) آیه ۷۵ |
| ۵- سوره مریم (۱۹) آیه ۴۱ | ۶- سوره مریم (۱۹) آیه ۵۱ |
| ۷- سوره مریم (۱۹) آیه ۵۴ | ۸- سوره مریم (۱۹) آیه ۵۶ |

پیش از سمت رسالت و نبوت ایشان آمده است و درباره حضرت داود می‌فرماید: «وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ»^۱ بنده ما داود را یاد کن، که او دارای قدرت (قوت بدنی و معنوی) بود همانا او به سوی خدا بسیار بازگشت می‌کرد. درباره حضرت سلیمان می‌فرماید: «وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ»^۲ و سلیمان را به داود عطا کردیم او بنده خوبی بود همانا او بسیار به سوی خدا بازگشت می‌کرد.

و درباره حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب می‌فرماید: «وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَاسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ، إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ»^۳ بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را یاد کن که صاحبان قوت در طاعت و بینش در دین بودند، زیرا ایشان را به خصلت خالص و نابی که یاد قیامت باشد برگزیدیم.

باز درباره حضرت ابراهیم می‌فرماید «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ»^۴ برای شما در ابراهیم و همراهان وی اقتدای نیکو هست.

و درباره پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»^۵ به تحقیق برای شما در رسول خدا اقتدای نیکوست برای کسی که امید به خدا و روز جزا داشته باشد و خدا را بسیار یاد کند.

متفکر بزرگوار و استاد شهید مرتضی مطهری رحمته الله در کتاب «سیره نبوی» می‌نویسد: اینک درباره سیره پیامبر اکرم بحث می‌کنیم که سیره ایشان چه بوده است یعنی متدی که پیامبر در عمل و روش برای مقاصد خویش به کار می‌برند. مثلاً روش تبلیغی چه بوده است؟ روش پیامبر برای رهبری چه بوده است؟ سبک قضاوت چه سبکی بوده است؟ زندگی خانوادگی آن حضرت چگونه بوده است؟ سبک پیامبر در معاشرت با اصحاب و یاران چه بوده است؟ روش پیامبر در رفتار با بیگانگان چه بوده است؟ و دهها سبک دیگر در بخشهای مختلف.^۶

و در کتاب «انسان کامل» می‌نویسد: شناختن انسان کامل یا انسان نمونه از دیدگاه اسلام از آن نظر برای ما مسلمانان واجب و لازم است که حکم مدل و حکم الگو و حکم سرمشق را دارد، یعنی ما اگر بخواهیم یک مسلمان کامل باشیم، ما اگر بخواهیم تحت تربیت اسلامی به کمال انسانی خودمان برسیم، باید بدانیم که انسان کامل چگونه انسانی

۱- سوره ص (۳۸) آیه ۱۷
 ۲- سوره ص (۳۸) آیه ۳۰
 ۳- سوره ص آیات ۴۵ و ۴۶
 ۴- سوره ممتحنه (۶۰) آیه ۴
 ۵- سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱
 ۶- سیره نبوی صفحه ۱۷-۱۶ با تلخیص

است؟ و چهره انسان کامل چگونه چهره‌ای و سیمای معنوی انسان کامل چگونه سیمایی است؟ و مشخصات آن چگونه مشخصاتی است تا جامعه خودمان را تا افراد خودمان را تا خودمان را آن گونه بسازیم.

شناخت انسان کامل از نظر اسلام دو راه دارد: یک راه این است که ببینیم قرآن در درجه اول و سنت در درجه دوم، انسان کامل را با بیانات خود چگونه توصیف کرده‌اند [روش توصیفی به گونه توصیف موصوف] دومین راه این است که افراد عینی از انسانها، افرادی که مطمئن هستیم که اینها آنچنان که قرآن می‌خواهد و آنچنان که اسلام می‌خواهد ساخته شده‌اند یعنی انسانهای با وجود عینی انسانیت، و انسانهای کامل اسلامی، چون انسان کامل اسلامی یک انسان ایده‌آل و خیالی و ذهنی نیست که هیچ وقت در خارج وجود پیدا نکرده باشد. نه، در خارج زیاد وجود پیدا کرده است، هم در درجه اعلا و هم درجه پایین‌تر و در درجه پایین‌تر از آن، خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یک نمونه انسان کامل اسلام است، علی علیه السلام یک نمونه دیگر از انسان کامل اسلام است. شناخت علی شناخت انسان کامل اسلام است، اما شناخت علی نه شناخت علی به اسم و نسبش ... شناخت علی یعنی شناخت شخصیت علی نه شخص علی، در هر حدی که ما شخصیت جامع علی علیه السلام را بشناسیم انسان کامل اسلام را شناخته‌ایم و در هر حدی که آن انسان کامل را نمونه قرار دهیم ما شیعه این انسان کامل هستیم^۱.

و حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ» ... به تحقیق در پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اندازه کفایت سرمشق و رفتاری که به آن اقتدا کنی برای تو وجود دارد.

و سپس شمه‌ای از زهد پیامبر اسلام را برمی‌شمارد و آن‌گاه می‌فرماید: «و اگر می‌خواهی بار دوم به موسی اقتدا کن» و شمه‌ای از زهد حضرت موسی را یاد می‌کند و باز می‌فرماید: «و اگر می‌خواهی بار سوم به داود اقتدا کن» و شمه‌ای از صفات داود و زهد او را برمی‌شمارد و آن‌گاه می‌فرماید «و اگر می‌خواهی اقتدای به عیسی بن مریم را بازگو کن» و برخی از فضایل و زهد حضرت مسیح را برمی‌شمارد، سپس می‌فرماید:

«فَتَأْسَىٰ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأْسَىٰ وَ عَزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَّىٰ، وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصُّ أَثَرَهُ»^۲ پس به پیامبر نیکوتر و پاکیزه‌تر

۱- انسان کامل، صفحه ۳-۱

۲- قسمتی از خطبه ۱۵۹ ص ۴۹۸-۵۰۰ نهج البلاغه فیض السلام

خود اقتدا کن ... درود خدا بر او و آل او باد ... که در او سرمشق و الگوست برای کسی که بخواهد اقتدا کند و انتساب شایسته است برای کسی که بخواهد به او منتسب شود و محبوب‌ترین بندگان پیش خدا کسی است که به پیامبرش اقتدا کند و به دنبال نشانه او برود (در راه او سیر کند).

۳- روش اقتدا و تأسی حضوری؛ این روش برای افرادی که در زمان حیات پیامبر و امامان معصوم و حضور ایشان (صلوات الله علیهم اجمعین) بودند به نحو احسن میسر بود. وجود این اسوه‌های تقوا و فضیلت موهبتی عظیم و نعمتی بزرگ برای آنان بوده است و در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، علمای دینی و رهبران مذهبی که دست‌پروردگان این مکتب و تربیت‌شدگان خاندان عصمت و طهارت و جانشینان و نمایندگان پیامبر و ائمه اطهارند، سرمشق و الگو و اسوه می‌باشند مانند حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه.

حضرت علی علیه السلام در قسمتی از نامه خود به عثمان بن حنیف می‌فرماید: «أَلَا وَ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَفْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِي بِنُورِ عِلْمِهِ»^۱ آگاه باش که هر مأمومی را امامی است که به آن اقتدا می‌کند و از روشنی علم او خود را روشن می‌سازد. و در کلام دیگر می‌فرماید «أَنْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى وَ لَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى، وَ إِنْ لَبَدُوا فَالْيَدُ وَ إِنْ نَهَضُوا، فَانْهَضُوا وَ لَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضَلُّوا وَ لَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا»^۲ اهل بیت پیامبرتان را بنگرید (سرمشق قرار دهید) پس از روش آنها جدا نشوید و از رفتارشان پیروی کنید زیرا هرگز شما را از راه راست بیرون نمی‌برند و به گمراهی بر نمی‌گردانند، اگر ایشان بنشینند (قیام نکنند) شما هم بنشینید و اگر برخاستند (قیام کردند) شما هم برخیزید، و از ایشان پیش نیفتید که گمراه می‌شوید و از ایشان پس نمانید که هلاک می‌گردید.

و پیشوایان شیعه از پیروان خود همین روش تربیتی را خواسته‌اند که مربی، خود نمونه بارز و صادق برای افرادی که تحت تربیت اویند باشد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِرِّتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ»^۳ هر که خود را پیشوای مردم قرار دهد باید به آموزش

۱- نهج البلاغه نامه ۴۵ (فیض السلام)، ص ۹۵۷

۲- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، کلام ۹۶ ص ۲۷۷

۳- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، حکمت ۷۰

خود آغاز کند پیش از آنکه به آموزش دیگران بپردازد، و پیش از آنکه به زبانش تربیت کند باید به رفتارش تربیت کند.

و امام صادق علیه السلام می فرماید: «كونوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْإِجْتِهَادَ وَالصِّدْقَ وَالْوَرَعَ»^۱ با غیر زبانتان مردم را به خیر و خوبی دعوت کنید (بدین گونه) که از شما کوشش در اطاعت خدا و راستی و پارسایی ببینند.

روش عملی در تربیت دارای سه ویژگی است:

۱- عینیت به جای ذهنیت می نشیند: توضیح اینکه هرگاه کمالی را توصیف می کنیم در حقیقت ذهنیت خود را به مربی منتقل نموده ایم ولی واقعیت عینی را به وی ارائه نداده ایم اما در روش عملی واقعیت کمال را لمس می کند و پیداست که «دو صد گفته چون نیم کردار نیست»، و شیرینی خرما نه از تلفظ آن و نه از تصور آن حاصل می گردد بلکه در وجود خارجی آن است، همچنان زیبایی و لطافت کمالات آدمی فقط در واقعیت عینی آنهاست که احساس می گردد نه در بیان آنها و نه در تصور آنها.

۲- وجود جاذبه: چون اثر همواره در واقعیت اشیاست و فطرت آدمی هم واقعیتی است که شائق به کمال است، بنابراین وقتی واقعیت کمال، در ذائقه فطرت قرار گرفت آن را جذب می کند و به آن رغبت و تمایل نشان می دهد.

۳- ناباوربها به باورها تبدیل می گردد: زیرا کمالات انسانی به ویژه مکارم اخلاق برای اهل دنیا باور کردنی نیست و وقتی سخن از ایثار و فداکاری و عبادت‌های عارفانه و عاشقانه می شود چه بسا ریشخند می کنند و می گویند دل با خیال خوش کرده اند چنانکه حضرت علی علیه السلام در صفات متقیان می گوید «وَيَقُولُ لَقَدْ خُولِطُوا وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ»^۲ (نظر کننده به اهل تقوا وقتی سخنان ایشان را می شنود و نمی فهمد) می گوید دیوانه اند و پرت و پلا می گویند و حال آنکه دیوانه نیستند بلکه امر بزرگی که خوف از عظمت خدا و اندیشه قیامت باشد با فکر ایشان آمیخته شده است.

ولی وقتی تجسم و تبلور این کمالات را در انسانی مشاهده کنند و مصداق خارجی آنها را ببینند آن ناباوری برطرف شده و در مقابل عظمت آن کرامت سر تعظیم فرود می آورند.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتیم یافت می نشود جسته ایم ما گفت آنک یافت می نشود آنم آرزوست

۱- کافی، جلد ۲، ص ۱۰۵

۲- نهج البلاغه (فیض الاسلام) خطبه متقین شماره ۱۸۴، ص ۶۰۵-۶۰۴

مقدمه پنجم: خیر و سعادت

درباره اینکه خیر چیست و سعادت کدام است علمای اخلاق آرایی دارند که مورد اشاره قرار می‌دهیم و آن‌گاه خیر و سعادت را از نظر قرآن و روایات بررسی می‌کنیم:

الف - خیر؛ ابوعلی مسکویه در کتاب «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق»^۱ با اقتباس و استفاده از نظر و کلمات ارسطو می‌گوید: خیر بنا بر آنچه پیشینیان تعریف کرده‌اند مقصود کمال موجودات است و آن غایت اخیر یعنی هدف نهایی هر موجودی است، و گاهی چیز سودمند در این مقصد را خیر نامیده‌اند.

اما سعادت خیر اضافی است یعنی نسبت به افراد، مختلف می‌گردد و آن کمال هر فردی است، بنابراین: سعادت انسان غیر از سعادت اسب است و سعادت هر موجودی در تمامیت و کمال ویژه اوست. اما آن خیر که همه با شوق به سوی آن می‌گروند غایت و مقصد هر فاعل مختاری است و دارای ماهیت معین و معنای گسترده‌ای برای همه انسانهاست از آن جهت که انسان‌اند و همگان در آن مشترک‌اند. و اما سعادت، خیری است که برای فرد فرد انسانهاست و از این جهت نسبی است و دارای ماهیت معینی نیست و نسبت به افراد گوناگون گونه به گونه می‌گردد.^۲

و خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «اخلاق ناصری» می‌نویسد: حکمای متقدم گفته‌اند که خیر دو نوع است یکی مطلق و یکی به اضافه (نسبی). خیر مطلق آن معنی است که مقصود از وجود موجودات، آن است و غایت همه غایات اوست، و خیر به

۱- از این کتاب گاهی به نام طهاره الاعراق یاد می‌شود، چنانکه ترجمه آن که به همت بانوی ایرانی (حاجیه خانم امین)، انجام یافته، با عنوان «طهاره الاعراق» یاد شده است.

۲- اخلاق ناصری، ص ۸۳

اضافات (نسبت) چیزهایی است که در وصول به آن غایت، نافع باشد. و اما سعادت هم از قبیل خیر است ولیکن به اضافه (به نسبت) با هر شخصی، و آن رسیدن اوست با حرکت ارادی نفسانی به کمال خویش. پس از این روی، سعادت هر شخصی غیر سعادت شخص دیگر بود، و خیر در همه اشخاص یکسان باشد.... اما سبب اینکه گفتیم خیر مطلق یک معنی است که همه اشخاص در آن اشتراک دارند آن است که هر حرکتی از جهت رسیدن به مقصدی بود و هر فعلی از جهت حصول غرضی باشد.... پس اگر آن غرض در نفس خویش (فی حد نفسه) خیر بود، خیر مطلق آن بود، و اگر سبب بود در خیری که خیریت آن خیر زیاده بود آن خیر به اضافه بود^۱. (یعنی اگر آن غرض سبب خیری علاوه بر خیر مطلق بود آن خیر را اضافی و نسبی نامند).

آنگاه ایشان وارد اقسام خیر از نظر ارسطو می شود و همان اقسامی را که ابوعلی مسکویه در کتاب خود از گفتار ارسطو نقل می کند یاد می نماید^۲.

خیر از دیدگاه قرآن و روایات

امام علی علیه السلام می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ فِيهِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، فَخُذُوا نَهَجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا وَاصْدِفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا»^۳ همانا خداوند پاک کتاب هدایت کننده ای فرو فرستاد که در آن خیر و شر را بیان کرده است، پس راه خیر را بگیرد تا هدایت شوید و از راه شر اجتناب کنید تا به مقصد برسید.

از دیدگاه قرآن خیر مطلق خداست «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»^۴ (خدا از هر چیزی بهتر و باقی تر است.) و هر چه از جانب او باشد خیر است همچون فضل و رحمت او،^۵ روزی او،^۶ و.... و هر چه به قرب او منتهی گردد خیر است مانند تقوا^۷ اعمال شایسته و صفات ستوده^۸ و دار آخرت و بهشت که جایگاه مقربان اوست از نظر قرآن خیر است^۹.

از مجموع مواردی که کلمه خیر در قرآن به کار رفته است می توان نتیجه گرفت که خیر انسان همان مقصد نهایی انسان است که خداوند تبارک و تعالی آدمی را برای آن

۱- همان، ص ۷۴-۷۳

۲- همان، ص ۷۵ و ۷۶ و نیز تطهیر الاعراق ص ۸۴ و ۸۵

۳- خطبه ۱۶۷ نهج البلاغه

۴- سوره ط آیه ۷۳

۵- سوره هود آیه ۵۸

۶- سوره نساء آیه ۴

۷- سوره کهف آیه ۴۶

۸- سوره فرقان آیه ۱۵ و ۲۴

۹- سوره فرقان آیه ۱۵ و ۲۴

آفریده است و تقوا و اعمال شایسته و صفات ستوده و چیزهای دیگری که یاد شده است در ارتباط با ایصال آدمی به آن مقصد نهایی است.

در سوره نحل می‌فرماید «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا، لَلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ»^۱ به کسانی که تقوای الهی پیشه کرده‌اند گفته شد که پروردگار شما چه چیز فرو فرستاد؟ گفتند: خیر (فرو فرستاد) برای کسانی که در این دنیا نیکوکاری کنند پاداش نیک هست و البته دار آخرت بهتر است، و چه خوب است سرای متقیان.

تأمل در این آیه مراحل خیر را روشن می‌سازد، برنامه‌هایی که سازنده انسانهای متقی است، آثار و نتایجی که در ارتباط با عمل به این برنامه‌ها به انسانهای نیکوکار می‌رسد حسنه و خیر است و پایان کار و مقصد نهایی که دار آخرت باشد خیر اتم و اکمل است. از امام علی علیه السلام پرسیده شد که خیر چیست؟ امام علی علیه السلام فرمود: «لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ وَيَعْظُمَ جِلْمُكَ» خیر این نیست که مال و فرزند تو فراوان شود ولی خیر این است که دانش تو بسیار و بردباری تو پربار باشد، «وَأَنْ تُبَاهِيَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدَتَ اللَّهُ وَإِنْ أَسَأْتَ اسْتَعْفَرْتَ اللَّهَ» و این است که به عبادت پروردگارت مباهات کنی، اگر نیکی کردی حمد خدا را به جا آوری و اگر بدی کردی طلب آمرزش کنی، «وَلَا خَيْرَ لِلدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ، رَجُلٌ أَذْنَبَ ذُنُوبًا فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ وَرَجُلٌ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ»^۲ خیری در دنیا جز برای دو گروه از انسانها نیست، انسانی که مرتکب گناه شود و با توبه جبران نماید و انسانی که در اعمال خیر بشتابد.

و امام چهارم علیه السلام فرمود: «الْخَيْرُ كُلُّهُ صِيَانَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ»^۳ همه خوبی در خویشتن‌داری است یعنی همه خوبی در این است که آدمی روح خود را از چیزهایی که مایه فساد و تباهی آن است حفظ کند.

ب - سعادت، کاوش در هدف اخلاق و مسالکی که در این باره یادآوری شد که در آنها سخن از سعادت (سعادت دنیوی یا اخروی) می‌رفت این مسأله را مطرح می‌کند که سعادت چیست و اسلام در این باره چه نظری دارد، از این جهت به طور اختصار مطالبی درباره سعادت یادآوری می‌گردد.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۹۴

۱- سوره نحل (۱۶) آیه ۳۰

۳- تحف العقول، ص ۲۸۵

۱- سعادت چیست؟ سعادت واژه دل‌انگیزی است که مطلوب هر انسانی بوده و این خوشبختی را در طول زمان از دست نداده است بلکه همواره افراد بشر خواهان آن بوده و برای به دست آوردنش تلاش می‌کرده‌اند. اما این سؤال که «سعادت چیست» مطلبی است که صاحب‌نظران درباره آن اختلاف نظر دارند و می‌توان گفت اختلاف نظر آنها مربوط به اختلاف در جهان‌بینی آنان است، یعنی به مقتضای شناخت و بینشی که نسبت به انسان دارند سعادت او را تفسیر می‌کنند.^۱

سقراط که اهتمامش مصروف اخلاق بود چنین می‌گوید: «انسان جوای خوشی و سعادت است و جز این تکلیفی ندارد اما خوشی به استیفای لذت و شهوت به دست نمی‌آید بلکه به وسیله جلوگیری از خواهشهای نفسانی بیشتر میسر می‌گردد و سعادت افراد ضمن سعادت جماعت است، بنابراین سعادت هر کس در این است که وظایف خود را نسبت به دیگران انجام دهد».^۲

ارسطو می‌گوید: «... مردم خوشی را در امور مختلف می‌انگارند بعضی به لذات راغب‌اند و برخی به مال و جماعتی به جاه، اما چون درست بنگریم می‌بینیم هیچ موجودی به غایت (هدف) خود نمی‌رسد مگر آنکه همواره وظیفه‌ای که برای او مقرر است به بهترین وجه اجرا کند و انجام وظیفه به بهترین وجه برای هر فردی فضیلت اوست، پس غایت مطلوب انسان یعنی خوشی و سعادت او با فضیلت حاصل می‌شود».^۳

خلاصه نظر این دو فیلسوف آن است که سعادت و خوشی انسان در ضمن سعادت جامعه است و این حاصل نمی‌شود مگر با انجام وظیفه به بهترین وجه، و انجام وظیفه به بهترین وجه در پرتو اخلاق پسندیده حاصل می‌شود. استاد محمدتقی جعفری در کتاب «اخلاق و مذهب» می‌نویسد: «دو هدف اساسی برای روش انسانها تاکنون تشخیص داده شده است و به همین جهت گرایش به یکی از این دو هدف مورد دقت متفکرین قرار

۱- استاد شهید مطهری رحمته‌الله در ضمیمه کتاب «توحید و تکامل» صفحه ۳۰ می‌نویسد «سعادت به چیزی گفته می‌شود که رسیدن به آن هیچگونه ندامت و پشیمانی نداشته باشد و شقاوت در موردی است که به هیچ وجه تحمل آن قابل توجیه نباشد یعنی بشر مفهوم سعادت را برای مطلوب نهایی خود انتخاب کرده است و مفهوم شقاوت را برای نقطه مقابل آن، یعنی آن چیزی که همیشه انسان باید از آن دوری گزیند، به عبارت دیگر سعادت مطلوب بدون قید و شرط بشر و شقاوت منفور بدون قید و شرط بشر است»

۳- همان، صفحه ۴۴

۲- سیر حکمت در اروپا صفحه ۱۸

گرفته و در نتیجه به صورت دو مکتب در آمده است: ۱- مکتب سعادت ۲- مکتب فضیلت

و مکتب سعادت به نوبت خود به دو مکتب: مکتب سعادت شخصی و سعادت عمومی تقسیم می‌گردد. مکتب سعادت شخصی می‌گوید «هر انسان بایستی حداکثر لذت را برای خود جلب نموده تمام حرکاتش را برای رسیدن به آن رهبری نماید». مکتب سعادت عمومی می‌گوید: «آنچه برای روش انسانی سزاوار است این است که انسان بایستی بزرگترین سعادت را برای انسانها بخواهد و خود را در راه سعادت آنها فانی سازد».

مکتب فضیلت هدف خود را کوشش برای پیشبرد کمال خود و دیگران قرار می‌دهد خواه این پیشبرد موجب لذت باشد یا الم، و همچنین کوشش خود را برای تنظیم منطقی زندگی مادی دیگران به کار می‌برد و با این دو ویژگی است که از مکتب سعادت شخصی و عمومی جدا می‌شود و این مکتب انبیای الهی است^۱.

در کتاب «طهارة الاعراق» ابوعلی مسکویه و «اخلاق ناصری» خواجه نصیرالدین طوسی از قول ارسطو نقل کرده‌اند که گفته: جملگی سعادت در پنج چیز است:

- ۱- آنچه به صحت بدن و سلامت حواس و اعتدال مزاج تعلق دارد.
- ۲- آنچه به مال و ثروت و دیگر عوامل کمک‌کار انسان تعلق دارد که با صرف و بذل آن کرم و بزرگواری و مواسات و همدردی آدمی بروز می‌کند.
- ۳- آنچه به شهرت و به‌خوبی از آدمی یاد شدن تعلق دارد که در رابطه با فضائل اجتماعی حاصل می‌شود.
- ۴- آنچه تعلق به نیل آمال و حصول ارادهٔ آدمی دارد یعنی در هر کاری وارد شود به اتمام آن موفق گردد.

۵- آنچه به نیکی رأی و درستی فکر و سلامت عقیده از خطا ارتباط دارد. و سعید کامل، کسی است که این پنج قسمت از سعادت را دارا باشد^۲.

۱- با تلخیص از صفحات ۱۱۰ تا آخر کتاب «اخلاق و مذهب» استاد محمد تقی جعفری، در مقام تطبیق می‌توان مکتب سعادت شخصی را مطابق مکتبی که سقراط تحت عنوان استیفای لذت مورد انتقاد قرار داده و مکتب سعادت عمومی را مطابق نظر خود سقراط قرار داد و به تعبیر دیگر می‌توان این سه مکتب را تحت عنوان اصالت فرد و اصالت جامعه و اصالت فرد و جامعه توجیه کرد.

۲- صفحه ۱۵۳ ترجمه و صفحه ۵۳

شهید مطهری رحمته الله علیه در کتاب «فلسفه اخلاق» می نویسد:

«فلاسفه اسلامی معتقدند که نمی توان سعادت را از کمال و کمال را از سعادت تفکیک کرد زیرا هر کمالی خود نوعی سعادت است... همه فلاسفه اسلامی اخلاق را ملازم با سعادت می دانند بلکه مفهوم سعادت را رکن اخلاق می شمارند»^۱

اینک پس از ذکر نظرات دانشمندان درباره سعادت، نظر اسلام را، درباره سعادت مطابق آنچه از آیات قرآن و روایات استفاده می شود یادآور می شویم:

۲- سعادت از نظر اسلام: اسلام سعادت انسان را رسیدن به هدف و غایتی می داند که خداوند از آفرینش انسان خواسته است.

بررسی واژه هایی در قرآن مانند «سعادت» و «فلاح» و فوز که مفاهیم آنها به هم نزدیک اند می تواند ما را در فهم این معنی یعنی سعادت از دیدگاه قرآن کمک کند.

راغب اصفهانی در کتاب «مفردات» خود می نویسد: فلاح به معنی پیروزی و رسیدن به مقصود است و فوز به معنی با سلامتی به پیروزی رسیدن است. و این دو معنی با سعادت که به معنی رسیدن انسان به خیر و خوشی است که پشیمانی نداشته باشد، مفهوم نزدیکی دارند.

و چون واژه سعادت و مشتقات آن بیش از دو بار در قرآن به کار نرفته است^۲ و در آن پایان کار سعید ذکر شده است ولی واژه فلاح و فوز و مشتقات این دو، مکرر در قرآن آمده است؛ تحقیق خود را از بررسی این دو واژه آغاز می کنیم.

قرآن کریم در چند آیه فلاح و سعادت انسان را در رابطه با تزکیه نفس و باز داشتن آن از هوی و هوسهایش برشمرده است.

در سوره شمس بعد از آنکه یازده قسم یاد می کند، می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا» (به تحقیق به پیروزی و رستگاری رسید آن کس که خود را تزکیه کرد و به ناکامی و ناامیدی رسید آن کس که خود را بیالود)^۳.

و در سوره اعلی می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (هرکس تزکیه شد حتماً به رستگاری رسید)^۴.

و در سوره حشر می فرماید: «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (و کسانی

۲- سوره هود (۱۱) آیات ۱۰۵ و ۱۰۸

۴- سوره اعلی (۸۷) آیه ۱۴

۱- فلسفه اخلاق صفحه ۴۰

۳- سوره شمس (۹۱) آیات ۹ و ۱۰

که از بخل نفس خود و حرص آن محفوظ بمانند پس اینان رستگار و سعادت‌مندانند^۱ و تزکیه به معنی پاک کردن نفس و پیراستن آن از آلودگی به خوبیهای پلیدی است که مانع رشد انسان به طرف کمال انسانی و تخلق آن به اخلاق الهی می‌شود.

پس تزکیه به منظور آماده کردن روح انسانی برای نیل به کمال اخلاقی و شکوفا شدن استعدادهای درونی آن است زیرا تا انسان از صفات بد پیراسته نگردد به صفات خوب آراسته نمی‌گردد. و چون تزکیه هم تخلیه (پاک کردن نفس از رذایل) و هم تخلیه (آراستن نفس به فضایل) را شامل می‌شود. در قرآن گاهی فلاح را دوری از اخلاق نکوهیده و اعمال ناپسندیده و گاهی دارا بودن صفات حمیده و اعمال شایسته می‌شمارد.

در آیاتی می‌فرماید: کافر^۲، ظالم^۳، ساحر^۴، مجرم^۵ و دروغگو^۶ رستگار نیستند. و در آیاتی دیگر می‌فرماید: مؤمنان^۷، پرهیزگاران^۸، ذاکران^۹، صابران^{۱۰}، نیکوکاران^{۱۱}، توبه‌کنندگان^{۱۲}، امرکنندگان به معروف و نهی‌کنندگان از منکر^{۱۳} پیروز و رستگارند.

خلاصه از بررسی واژه فلاح در قرآن روشن گردید که سعادت انسان در تزکیه نفس از اخلاق رذیله و اتصاف آن به کمالات انسانی است که نتیجه آن قرب حق تعالی است.

و در سوره توبه فوز یعنی با سلامتی به پیروزی رسیدن را که همان نیل به سعادت است چنین بیان می‌کند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»^{۱۴} (کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا با مالها و جانهایشان جهاد کردند بالاترین درجه را پیش خدا دارند و اینان پیروز و سعادت‌مندانند).

در این آیه فوز و سعادت را در رابطه با ایمان، هجرت و جهاد با مال و جان برشمرده است. اما ایمان که نخستین عامل سعادت انسان شمرده شده است در آیات پیشین هم بود، در سوره مؤمنون می‌فرماید «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (یعنی مؤمنان به تحقیق رستگار شدند).

۲- سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۷

۴- یونس (۱۰) ۷۷

۶- یونس (۱۰) ۶۹

۸- بقره (۲) ۵

۱۰- آل عمران (۳) ۲۰۰

۱۲- نور (۲۴) ۳۱

۱۴- سوره توبه (۹) آیه ۲۰

۱- سوره حشر (۵۹) آیه ۹

۳- قصص (۲۸) ۳۷

۵- یونس (۱۰) ۱۷

۷- مؤمنون (۲۳) آیه ۱

۹- انفال (۸) ۴۵

۱۱- حج (۲۲) ۷۷

۱۳- آل عمران (۳) ۱۰۴

اما هجرت، چنانکه از آیات و روایات استفاده می‌شود هجرت از نظر اسلام تنها به هجرت مکانی و ترک یار و دیار محدود نمی‌شود بلکه هجرت و دوری از اخلاق ناپسند و اعمال زشت را هم شامل می‌شود و به اصطلاح مهاجرت از بیرون و مهاجرت از درون و سفر بر روی خاک و سفر در عمق روح را هم در برمی‌گیرد، و اصلاً باید گفت تا هجرت از گناه برای انسان حاصل نشود، هجرت از وطن میسر نمی‌گردد. در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید «وَالرَّجَزَ فَأَهْجُرْ»^۱ (از پلیدی هجرت و کناره‌گیری کن) و از حضرت علی ع روایت شده که فرمود «إِنَّمَا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ يَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ وَلَمْ يَأْتُوا بِهَا»^۲ (همانا مهاجران کسانی هستند که از اعمال زشت خود را بر کنار می‌دارند و دیگر به آنها بر نمی‌گردند).

اما جهاد نیز دو قسم است یکی جهاد با دشمن ظاهری و دیگر جهاد با دشمن درونی یعنی مبارزه با نفس اماره، و تا مبارزه با نفس اماره برای آدمی صورت نگیرد، به مبارزه با دشمن ظاهری هم نمی‌تواند اقدام کند، از این جهت است که مبارزه با نفس اماره، جهاد اکبر شمرده شده است.

چنانکه حضرت موسی بن جعفر ع از پدراننش از امیر المؤمنین ع روایت کرده که رسول خدا ﷺ سربّه‌ای (گروه جنگی) برای جهاد با دشمنان اسلام فرستادند، هنگامی که برگشتند فرمود: «مرحبا به گروهی که از جهاد اصغر برگشتند و جهاد اکبر برای آنها باقی مانده است» گفته شد ای پیامبر خدا جهاد اکبر چیست؟ فرمود جهاد با نفس، آنگاه فرمود «با فضیلت‌ترین جهاد، جهاد کسی است که با نفسی که در درون اوست جهاد کند»^۳ با این توضیح از آیه فوق هم استفاده می‌شود که فوز و سعادت در رابطه با تزکیه و تهذیب نفس حاصل می‌شود.

و نکته‌ای که تأکید می‌کند همه این مفاهیم گویای یک حقیقت و مصداق است یعنی سعادت و فلاح و فوز، در رابطه با تهذیب نفس برای آدمی پیدا می‌شود این است که پایان کار را (در رابطه با تحقق این مفاهیم) بهشت یاد نموده است. در مورد سعادت می‌فرماید «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَمِنَ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا»^۴ یعنی و اما کسانی که سعید شدند در بهشت‌اند در حالی که در آن جاودان‌اند.

۲- سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۶۹۷

۴- سوره هود، آیه ۱۰۸

۱- سوره مدثر (۷۴) آیه ۵

۳- سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۱۹۷

و در مورد مفلحان می‌گوید «الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۱ (این مؤمنانی که سعادت‌مند و رستگار شدند وارث بهشت فردوس‌اند، در حالی که در آن جاودان‌اند). و درباره فائزان، دنباله همان آیه سوره توبه می‌فرماید «يُسْرُهُمْ رَبَّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»^۲ (این فائزان را پروردگارشان به رحمت و رضوانی از جانب خود و بهشت‌هایی (باغستانی) که در آنها نعمت دائمی است بشارت می‌دهد در حالی که در آن بهشت‌ها همیشه جاودان‌اند). و بالاخره در باره کسانی که نفس خود را تزکیه کنند نیز می‌فرماید «وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»^۳ (و اما هر که از مقام (عظمت) پروردگار خود بترسد و نفس خود را از هوی و هوسهایش باز دارد بهشت جایگاه اوست).

اما روایات درباره سعادت: پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید «السَّعَادَةُ كُلُّ السَّعَادَةِ طَوْلُ الْعُمُرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ»^۴ (سعادت کامل به دراز کشیدن عمر در فرمانبرداری خداست). و باز پیامبر خدا می‌فرماید «مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ مِنْ شَقَاوَتِهِ سُوءُ الْخُلُقِ»^۵ (خوشخویی از سعادت انسان و بدخویی از بدبختی اوست). و علی عليه السلام می‌فرماید «السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بغيرِهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ اخْتَدَعَ هَوَاهُ وَ غُرُورَهُ»^۶ (سعادت‌مند کسی است که از دیگران پند بگیرد و شقاوت‌مند کسی است که از هوای نفس و غرور خود فریب خورد).

در خاتمه این بحث مناسب است نوشتاری را که امام امت حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رحمته الله درباره شهادت آیت الله اشرفی اصفهانی مرقوم داشتند یادآور شویم زیرا جامع همه معنای سعادت است:

«سعادت‌مند آنان‌اند که عمری را در خدمت به اسلام و مسلمین بگذرانند و در آخر عمر زمانی به فیض عظیمی که دلباختگان به لقاء الله آرزو می‌کنند نایل آیند، چه سعادت‌مند و بلند اخترند آنان که در طول زندگی خود کمر همت به تهذیب نفس و جهاد اکبر بسته و پایان زندگی خویش، در راه هدف الهی با سرافرازی به خیل شهدای حق پیوستند، چه سعادت‌مند و پیروز‌مند آنان که در نشیب و فرازها و پستی و بلندی حیات خویش به دامهای شیطانی و وسوسه‌های نفسانی نیفتاده و آخرین حجاب بین محبوب و خود را با محاسن غرقه به خون نموده ... به قرارگاه مجاهدین فی سبیل الله راه یافتند»^۷

۲- سوره توبه (۹) آیه ۲۱

۱- سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱

۴- نهج الفصاحة

۳- سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۰ و ۴۱

۶- نهج البلاغه، خطبه ۸۵

۵- اخلاق فلسفی، جلد ۱، صفحه ۵۰

۷- روزنامه جمهوری اسلامی - ۲۴ مهر ۱۳۶۱

مقدمه ششم: نظریات در مبانی اخلاق

یکی از مسائلی که در اخلاق مطرح است این است که زیر بنای اخلاق چیست و با چه معیاری خوبی و یا بدی خوبی را می‌توان سنجید و فضیلت و ارزش و یا رذیلت و ضد ارزش ریشه در کجا دارد و از چه اصلی منشعب می‌گردد؟ از طرف دانشمندان و مکاتب مختلف، نظریه‌هایی در این باره داده شده است که به‌طور اختصار به آنها اشاره می‌شود و در فصل بعد نظر اسلام در این باره بررسی می‌گردد.

۱- مبنای عقل: بعضی از دانشمندان زیربنای اخلاق و معیار تمیز خوبیهای نیک را از خوبیهای بد عقل و خرد آدمی دانسته‌اند و اخلاق را بخشی از حکمت عملی شمرده‌اند، توضیح اینکه: حکما، حکمت را تقسیم می‌کنند به حکمت عملی و حکمت نظری، حکمت نظری دریافت هستی است آنچنان که هست و حکمت عملی دریافت خط مشی زندگی است آنچنان که باید باشد. و این چنین باید‌ها را نتیجه آنچنان هستها می‌شمرند^۱ و اخلاق را که یکی از اقسام حکمت عملی است بر پایه حکمت نظری قرار می‌دهند.

شهید مرتضی مطهری رحمته‌الله در کتاب «تعلیم و تربیت در اسلام» می‌نویسد «قدما قایل بودند که عقل حسن و قبح ذاتی امور را درک می‌کند و می‌گفتند کار اخلاقی آن کاری است که به حکم عقل صورت گرفته باشد»^۲.

۱- جهان‌بینی توحیدی، شهید مرتضی مطهری، صفحه ۲

۲- تعلیم و تربیت در اسلام، صفحه ۶۳

و سپس می‌نویسد «البته این حرفی نیست که صد در صد بتوان اثباتش کرد اگر چه اخلاق سقراطی بر همین مبناست»^۱ در کتاب سیر حکمت در اروپا می‌نویسد «سقراط تعلیمات اخلاقی او تنها موعظه و نصیحت نبود و برای نیکوکاری و درست‌کرداری مبنای علمی و عقلی می‌جست، بدعملی را از اشتباه و نادانی می‌دانست و می‌گفت مردمان از روی علم و عمد دنبال شر نمی‌روند و اگر خیر و نیکی را تشخیص دهند البته آن را اختیار می‌کنند»^۲ و در همان کتاب می‌نویسد «افلاطون مانند سقراط بر آن است که عمل نیک لازمه علم به نیکی است و اگر مردمان تشخیص نیکی می‌دادند البته به بدی نمی‌گراییدند»^۳.

و باز در همان کتاب می‌نویسد (از قول ارسطو) «فضیلت انسان این است که وظیفه خود یعنی فعالیت نفس را به موافقت با عقل به بهترین وجه انجام دهد و اگر چنین کرد سعید و خوشبخت خواهد بود»^۴.

نقد نظریه عقل: در اینکه تشخیص عقل و علم و آگاهی از خیر و شر می‌تواند نقش مؤثری در تهذیب نفس و تکمیل اخلاق داشته باشد تردیدی نیست، ولی آیا کافی است یا نه جای گفتگوست و به جهات زیر نمی‌توان آن را کافی دانست:

۱- علم و آگاهی خودبه‌خود انسان‌ساز نیست و تا به مرحله ایمان و احساس نرسد آنچنان در عمل مؤثر نخواهد بود و چه بسا دیده می‌شود که افرادی آگاهی از بدیها دارند ولی باز مرتکب می‌شوند.

۲- عقل در بسیاری از موارد از تشخیص عوامل سعادت واقعی انسان بی‌خبر است و به آگاهی و بینش وسیعتری نیازمند است و از این جهت است که بعثت انبیای الهی لازم می‌گردد.

۳- عقل آدمی چه بسا تحت الشعاع هوی و هوسهای نفسانی قرار می‌گیرد و از قضاوت درست محروم می‌گردد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِرَّ عِنْدَ هَوَىِّ امْرِئٍ»^۵ (چه بسا عقلی که در برابر هوای نفس اسیر و مقهور است) سعدی می‌گوید:^۶

حقیقت سرایی است آراسته هوی و هوس گرد برخاسته

۲- صفحه ۱۶

۴- همان، صفحه ۴۴

۶- بوستان، باب سوم، ص ۱۱۱

۱- همان، صفحه ۶۴

۳- همان، صفحه ۲۶

۵- نهج البلاغه، حکمت ۲۰۲

نبینی که هر جا که برخاست گرد
 نیند نظر که چه بیناست مرد
 تو را تا دهن باشد از حرص باز
 نیاید به گوش تو از غیب راز

۲- مبنای علم: زیربنا قرار دادن علم برای اخلاق به این معنی است که راه و رسم زندگی و خوی انسانی را بر پایه قوانین علمی که در طبیعت کشف می شود بگذاریم و به اصطلاح اخلاق را همگام با طبیعت سازیم، مثلاً گفته شود چون طبیعت میان نژادها تفاوت گذارده، روش ما هم باید بر مبنای تفاوت میان نژادها باشد و از همین تحلیل برتری نژادی به وجود می آید، و یا گفته شود چون در طبیعت تضاد وجود دارد میان انسانها هم باید مبارزه و درگیری باشد تا سیر تحولی و تکاملی تاریخ صورت گیرد و.....
 دکتر سروش در کتاب «دانش و ارزش» می نویسد: «نژادپرستی نوعی اخلاق علمی است که از توجه به این واقعیت برخاسته و مایه گرفته است، اگر این صحیح است که نژادها با هم مختلف اند (واقعیت علمی) پس ما باید با آنها رفتار مختلف داشته باشیم و همه را به یک چشم و از یک نظر ننگریم (استنباط اخلاقی) ... این است اخلاق علمی نژادپرستانه»^۱.

نقد اخلاق علمی: دکتر سروش در کتاب مزبور در انتقاد از این نظریه، نخست علم و اخلاق را تعریف می کند و می نویسد: «علم یعنی توصیف و اخلاق یعنی تکلیف، علم یعنی معرفت واقعیتها و اخلاق یعنی معرفت ارزشها، در علم سخن از طبیعت می رود و در اخلاق از فضیلت، چگونه هست و چگونه نیست به عهده علم است و چه باید کرد و چه نباید کرد به عهده اخلاق، مجموعه معارفی که به طور کلی یا جزئی به توصیف چگونگی هستی ها می پردازد علم نام می گیرد ... اما قوانین اخلاقی تمام قوانینی هستند که یا اشیاء و امور خارجی را ارزیابی می کنند و یا به نحو جزئی یا کلی سخن از باید و نباید می گویند»^۲.

آنگاه در صفحه ۳۷ می نویسد: «درست است که باید روشهای مختلف طبیعت را دانست (علم) اما اینکه کدام روش را باید تعقیب و تقلید کرد از جای دیگری باید گرفت (اخلاق) چرا که: بر مبنای خود طبیعت، این گزینش امکان ناپذیر است. برای مثال،

۱- عبدالکریم سروش، دانش و ارزش، صفحه ۱۹-۱۸

۲- دانش و ارزش، صفحه ۱۶-۱۵

طبیعت هم میراندن را پیشه خود کرده است هم حیات بخشی را، هم کهنه کردن را و هم نو آفرینی را، هم به تکامل رفتن را و هم به انحطاط رفتن را، هم تعاون و همکاری بین اجزا را و هم تضاد بین اجزا را، و هم پروراندن بد را و هم پروراندن خوب را و اینها همه مشی همیشگی طبیعت است»^۱.

و خلاصه پیداست که همه این مشی ها را نمی توان الگوی عمل قرار داد و انتخاب از میان آنها هم نیازمند به یک انتخاب و تصمیم مستقل از روشهای طبیعت است.^۲

۳- مبنای جامعه: پیروان این نظریه حسن خلق را هم آهنگی و هم رنگی با جامعه و سوء خلق را سرپیچی و تخلف از راه و رسم اجتماع می دانند، می گویند هر خوی و رفتاری که در اجتماع مورد پسند واقع شود خوب و پسندیده است و اخلاق و رفتاری که در نظر مردم ناپسند باشد زشت و نکوهیده است. جان دیوئی می گوید «در جامعه ما مصونیت از انتقاد و ملامت اجتماعی معمول ترین نشانه خوبی است زیرا گواه بر آن است که از

۱- همان، صفحه ۳۷

۲- البته این سخن که واقعیت ها و هست ها نمی تواند مبنای ارزشها باشد گفتاری است که اگر در علوم تجربی قابل قبول باشد، در علوم عقلی نمی توان رابطه میان واقعیتها و ارزشها را نفی کرد و این یکی از موارد و اختلاف نظر ایشان با استاد شهید مطهری و دیگران است. استاد مصباح یزدی می نویسد: «رفتار اختیاری وسیله ای برای رسیدن به نتیجه مطلوب و ارزش آن تابع مرتبه مطلوبیت هدفی است که از آن در نظر گرفته شده و تأثیری است که در تکامل روح دارد، چنانکه اگر رفتاری موجب از دست دادن یک کمال روحی شود دارای ارزش منفی خواهد بود. پس هنگامی عقل می تواند درباره رفتارهای اختیاری ارزش گذاری کند که از کمالات انسانی و مراتب آنها آگاه باشد و بداند که انسان چگونه موجودی است و شعاع دایره زندگی او تا کجا امتداد می یابد و به چه درجه ای از کمال می تواند برسد و به دیگر سخن بداند که ابعاد وجود او کدام است و هدف آفرینش او چیست؟ بنابراین یافتن ایدئولوژی صحیح یعنی همان نظام ارزشی حاکم بر رفتارهای اختیاری در گرو داشتن جهان بینی صحیح و حل مسائل آن است ... و این شناختهای نظری ... در واقع مبنای نظام ارزشی و احکام عملی است» (آموزش عقاید ج ۱ ص ۴۸-۴۷). و در نشریه نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری تحت عنوان «فلسفه ارزشها» می نویسد: «ارزشهای انسانی و احکام اخلاقی از عینی ترین و ریشه دارترین مقولات فرهنگ انسانی و به شدت در آمیخته با واقعیت ناب کمال انسانی بوده و به عبارتی باید گفت کسانی واقع بین نیستند که در رفتار فردی و اجتماعی به مفاهیم ارزشی و به کمال توجه ندارند، و باید گفت اخلاقی بودن و ارزشی ماندن عین واقع بینی است، منتها واقعیت فراتر و جدی تر از محسوسات و غرایز ماست و حوزه واقعیت تا نوک بینی ما نیست». آنگاه واقعیتهایی را که ارزشها بدان مستظهرند یاد می کند که از جمله آنها خود انسان، روح ملکوتی اوست، و انسان شناسی و معرفت نفس قطعاً از فروع جهان بینی است. (ص ۳۱)

گراییدن به بدی خودداری شده است»^۱.

بنابراین تعبیر، خوبی چیزی است که از ملامت اجتماعی به دور باشد و بدی چیزی است که مورد ملامت جامعه باشد. ممکن است این نظر در مورد آداب و رسوم معمولی درست باشد و در هر ملتی گاهی لازم باشد آدمی، آداب و رسوم اجتماعی را رعایت بکند، ولی در مورد ملاک اخلاق خوب و بد، و اعمالی که موجب سعادت یا شقاوت آدمی می‌گردد قطعاً نمی‌تواند نظریه درستی باشد.

این نظریه را پوزیتیویسم^۲ اخلاقی گویند و گاهی از آن به تبعیت از افکار عمومی و یا هم‌رنگی با جماعت هم تعبیر می‌کنند.

دکتر سروش در توضیح این نظریه می‌نویسد: «همه بنای رفیع پوزیتیویسم اخلاقی بر این معادله استوار است که: رواج اجتماعی مساوی با جواز اجتماعی است، هر چه در جامعه رایج بود خود به خود جایز هم هست و هر چه به دلیل در جامعه راه نیافته، عدم رواجش نشانه بر عدم جواز آن شمرده می‌شود»^۳.

سپس می‌نویسد: «به گمان یک پوزیتیویست اخلاقی، اخلاق چیزی نیست جز اخلاق جاری، یعنی ارزشها همانهایی که در جریان عمل و در روابط افراد تجلی می‌کند، اقتضات هر دوره و هر جامعه اخلاقی را می‌آفریند که متناسب با همان دوره و همان جامعه است و انسانها ارزیابی‌های خود را از روی همان ارزشهای رایج در اجتماع خودشان انجام می‌دهند. اخلاقی بودن، یعنی انسان خوب بودن در هر دوره جز به معنی همگام شدن با ارزشهای زمان و هم‌رنگ بودن با شیوه‌های جماعت نیست اگر باید اخلاقی بود باید همگام با زمان بود. همراهی با اقتضای زمانه تعبیر دیگری از هم‌رنگی با جماعت است»^۴.

آنگاه در انتقاد از این نظریه می‌نویسد: «سخن ما در برابر این مکتب چنین خلاصه می‌شود که اولاً چرا باید اخلاقی بود و ثانیاً چرا باید همراه با زمان پیش رفت؟ یعنی چرا باید اخلاقی بودن را معادل با اجتماعی بودن و قدیمی نبودن و پا به پای زمان و جامعه جلو رفتن پنداشت؟ خود این بایدها از کجا می‌آیند؟

اگر این بایدها مطلق و جاودان‌اند، در این صورت به ارزشی و بایدهی همیشگی و برتر

از مرز زمانها و جامعه‌ها دست یافته‌ایم، و اگر این بایدها موقت و همگی به انتخاب شخص هستند، در آن صورت پوزیتیویسم اخلاقی از ریشه برکنده می‌شود، و همرنگی با جماعت و همراهی با رواج زمان و تبعیت از ارزشهای رایج به گزینش شخص انتخاب کننده و مسئولیت فردی واگذار می‌گردد نه نفس رایج بودن. و این همان است که در برابر هر رواج دو انتخاب می‌توان کرد: یا تن دادن یا تن گرفتن. و یا به تعبیر دیگر شیوع ارزشی را می‌توان به نوبه خود ارزیابی کرد و آن را یا واگرفت و یا وانهاد.^۱

۴- مبنای وجدان: استاد شهید مطهری رحمته‌الله در کتاب «فلسفه اخلاق» می‌نویسد: «گروهی معتقدند که خداوند متعال نیرویی در درون انسان قرار داده است که تکلیف را به انسان الهام می‌کند و در کارهای اخلاقی از درون انسان به او فرمان می‌دهد، این نیرو نه عاطفه است آنچنان که اخلاق هندی و مسیحی می‌گویند و نه عقل و اراده است آنچنان که فیلسوفان می‌گویند، (نام این نیرو را وجدان گذارده‌اند) کارهای طبیعی مثل غذا خوردن و آب نوشیدن به وجدان ارتباطی ندارد».^۲

سپس وی در صفحه بعد می‌نویسد: «در مشرق و مغرب دنیا بوده‌اند کسانی که به چنین وجدان مستقلی در بشر ایمان داشته‌اند که یکی از آنها کانت^۳ فیلسوف آلمانی است، این فیلسوف معتقد است که فعل اخلاقی یعنی فعلی که انسان آن را به عنوان یک تکلیف از وجدان خودش گرفته است، فعل اخلاقی یعنی فعلی که وجدان گفته است که آن را انجام دهد و انسان هم بدون چون و چرا نه برای یک هدف و غرضی، بلکه صرفاً برای اطاعت امر وجدان انجام دهد، او در باره وجدان و ضمیر انسان جمله‌ای دارد که بر لوح قبرش نوشته‌اند: «دو چیز است که انسان را همواره به اعجاب در می‌آورد و هرچه بیشتر مطالعه کند اعجابش بیشتر می‌شود: ۱- آسمان پرستاره‌ای که بر بالای سر ما قرار گرفته است. ۲- وجدانی که در ضمیر ما قرار دارد».^۴

درباره رابطه اخلاق با وجدان گفته‌اند که وجدان اخلاقی بر دو قسم است:

۱- وجدان اخلاقی فطری

۲- وجدان اخلاقی تربیتی

وجدان اخلاقی فطری در نهاد بشر ریشه طبیعی دارد و هر کس به حسب فطرت خود

۲- فلسفه اخلاق، صفحه ۳۱

۴- فلسفه اخلاق، صفحه ۳۳-۳۴

۱- همان، صفحه ۴۷-۴۷

۳- Kant (۱۷۰۴-۱۸۰۲)

خیر و شر را تشخیص می‌دهد و به خیر اخلاقی گرایش دارد.

همه مردم اصول فضایل و رذایل را تشخیص می‌دهند، خوبی عدالت، وفای به عهد، ادای امانت، و راستی را درک می‌کنند و زشتی، بی‌انصافی، عهدشکنی، خیانت و دروغ را می‌فهمند و به آنها گرایش و از اینها تنفر دارند، و این وجدان اخلاقی فطری همان فطرت است که در آیات قرآن و روایات ما آمده است و در بخش نظریه اسلام در مبنای اخلاق بررسی خواهد شد.

و در کنار این وجدان فطری، وجدان اخلاق تربیتی است که هر ملتی بر معیار عقاید و آرای اجتماعی و بر اساس عادات و روشهای عمومی دارای وجدان مخصوص به خود هستند و چه بسا وجدان تربیتی یک ملت چیزی را خوب می‌شمارد و همان چیز در میان ملت دیگر ناپسند است و بر عکس^۱.

برای مثال: ما مواظبت از سالخوردگان و پرستاری آنان را تا دم مرگ طبیعی آنها خیر می‌دانیم ولی قومی در جنوبی غربی آفریقا به نام (داماراس) کسانی را که به پیری می‌رسند و یا وجودشان برای جامعه بی‌فایده است به قتل می‌رسانند^۲.

از آنچه یاد شد به این نتیجه می‌رسیم که وجدان برخلاف تصور بعضی از دانشمندان داوری نیست که احکامش مصون از خطا و خالی از اشتباه باشد برای اینکه وجدان فطری استعدادی است در نهاد انسان که باید شکوفا شود تا منشأ تشخیص خیر و شر شود و شکوفا شدن آن در رابطه با تربیت است.

بنابراین وجدانی که در انسان داوری می‌کند غالباً همان وجدان اخلاقی تربیتی است زیرا وجدان فطری خواه ناخواه تحت تربیت قرار می‌گیرد و هرگاه تربیت بر معیار واقعی و درستی باشد ممیز و داوری خوب خواهد بود و هرگاه تحت تربیت بر پایه ناروا و نادرستی قرار بگیرد قضاوت و تشخیص او غالباً درست نخواهد بود و با این توضیح نمی‌توان وجدان را به عنوان یک معیار منحصر به فرد و تنها زیربنای اخلاق قرار داد.

۵- مبنای قانون: بعضی اخلاق را اطاعت و پیروی از قانون دانسته‌اند و گفته‌اند فعل اخلاقی فعلی است که از انگیزه پیروی از قانون و نظام برخیزد.

این نظریه به هگل^۳ نسبت داده شده است^۴. در کتاب «سیر حکمت در اروپا» نظر

۲- مبنای فلسفه، صفحه ۳۵۹

۱- اخلاق فلسفی، جلد ۱، صفحه ۴۹

۴- اخلاق فلسفی، جلد ۱، صفحه ۲۹

۳- Hegell

هگل را در باره اخلاق چنین نقل می‌کند «پس حق امری است برون‌ذاتی. چون برگشت و امری درون‌ذاتی شد، اخلاق خواهد بود. در اخلاق، عمل که بیرونی و پدیدار است تنها منظور نیست، نیت که پدیدار نیست و درونی است معتبر است، اخلاقی آن است که دلش بر درستی و داد بر طبق آنچه قانون و نظام مقرر داشته است گواهی دهد و سود را تابع خیر سازد»^۱.

در باره این نظریه باید گفت:

الف - از سخن هگل نظریه‌ای بدین صورت که تنها مطابقت با قانون را ملاک فعل اخلاقی قرار دهد استفاده نمی‌شود بلکه آنچه استفاده می‌شود این است که فعلی را اخلاقی می‌داند که:

۱- دل آدمی شاهد و گواه آن باشد نه اعمال ظاهری.

۲- از انگیزه و نیت درست برخیزد نه ظاهر درستی داشته باشد.

۳- آن فعل طوری باشد که خیر را بر سود شخصی مقدم بدارد.

۴- مطابق قانون و نظام باشد.

بنابراین فعل اخلاقی را فقط مطابق بودن آن با قانون نمی‌داند، و ممکن است این عبارت مانند عبارت سقراط و ارسطو باشد که از فعل اخلاقی، تعبیر به انجام وظیفه می‌کردند.

ب - هرگاه چنین استنباط شود که وی مطابقت با قانون را ملاک فعل اخلاقی قرار داده است یا کسان دیگری چنین نظری را داشته باشند البته نظر درستی نیست، زیرا سخن در خود قانون است که امر و نهی در آن قانون بر چه مبنایی است و باید و نبایدی که در قانون آمده است از کجا سرچشمه گرفته است؟ از این جهت نمی‌توان قانون را به عنوان معیار و ملاک برای خوب و بد فعلی قرار داد تا هرگاه مطابق قانون باشد آن فعل را فعل اخلاقی نامید و هرگاه مخالف باشد آن را ضد اخلاق خواند جز اینکه قانون بر یک مبنای پذیرفته شده و مورد قبول باشد در این صورت آن مبنا ملاک و معیار است نه قانون^۲.

۶- مبنای لذت: لذت جویی یعنی پاسخ مثبت به خواسته‌ها و تمایلات نفسانی دادن و به

۱- سیر حکمت در اروپا، جلد سوم، صفحه ۶۰

۲- علاوه بر اینکه پیروی از قانون اخلاق نیست زیرا بسیاری کسان که مقررات قانونی را رعایت می‌کنند ولی اخلاقاً تندخو، بی‌گذشت و سختگیرند.

خوش گذرانی اوقات عمر را سپری کردن در واقع طرفداران بسیاری دارد ولی این نظر که اخلاق را بر مبنای لذت جویی توجیه کنند چندان طرفداری ندارد.

در قدیم آریس تیب^۱ شاگرد ناخلف سقراط از این اخلاق دفاع کرده در توضیح آن می‌گفت: «هر موجود زنده طبعاً در پی لذت و خوشی می‌رود و از رنج و الم‌گریزان است، این جلب ملایم و دفع ناملایم جزء سرشت همه موجودات جاندار است و انسان هم مانند سایر جانداران از این ناموس طبیعی پیروی می‌کند و ... این فقط به اقتضای سرشت حیوانی نیست که ما به دنبال خوشی می‌رویم بلکه عقل هم به ما حکم می‌کند که (چون جهان ناپایدار است و به آینده اعتمادی نیست) باید از لذت بهره‌مند و از رنج و الم دوری جویم»^۲.

و یکی از فلاسفه مادی غرب نیز گفته است^۳ «میزان اخلاق و بنیادش بر حسب سود و زیان است و نیک و بد امور نسبی هستند یعنی حسن و قبح امور بر حسب سود و زیان آنهاست و نیک و بد و داد و بیداد در واقع حقیقت ندارد و آنچه نفع شخصی و لذت فردی در آن است همان نیک است و داد»^۴.

نقد این نظریه: این نظریه در زبان فارسی به فلسفه دم‌غنیمتی معروف است و گاهی در میان شعرای ما هم بعضی به تأیید آن پرداخته‌اند و مخصوصاً خیام شاعر طرفدار چنین فلسفه‌ای شناخته شده است و رباعیات او معروف است مانند:

| | |
|----------------------------------|--|
| امروز تورا دسترس فردا نیست. | واندیشه فردات بجز سودا نیست |
| ضایع مکن این دم ار دلت شیدا نیست | کاین باقی عمر را بها پیدا نیست |
| این عقل که در ره سعادت پوید | روزی صد بار خود تورا می‌گوید |
| دریاب تو این یک دم وقتت که نه‌ای | آن تره، که بدروند و دیگر روید ^۵ |

و آن هر چند برای طبایع خوشگذران جالب و دلپذیر است و گاهی ناپایداری روزگار و ناملایمات زندگانی هم آدمی را به سوی آن می‌کشاند، ولی با اندک تأملی روشن می‌گردد که نظری سطحی و خالی از شناخت درست انسان است برای اینکه:

۱- طرفداران این نظریه انسان را آن‌طور که هست نشناخته و بر تمام ابعاد وجودش پی نبرده‌اند و واقع‌بینانه درباره‌اش قضاوت نکرده‌اند و فقط به شهوات و امیال غریزی‌اش

۲- مبانی فلسفه، صفحه ۳۶۵

۱- Ariss tippe

۴- اخلاق فلسفی، جلد ۱، صفحه ۱۰۰

۳- توماس هابز

۵- تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح‌اله صفا، ج ۲، ص ۵۳۵-۵۳۰

که شأن حیوانی اوست توجه نموده‌اند و بُعد معنوی و غرایز متعالی او را به فراموشی سپرده‌اند، و هر گاه به این بُعد آدمی توجه شود و غریزه‌های متعالی او شکوفا گردد و به مکارم اخلاق نایل گردد لذتی برای او حاصل می‌شود که قابل مقایسه با لذایذ حیوانی نیست. ولی چه می‌توان گفت که:

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر حیوان را خبر از عالم انسانی نیست^۱
وگر نه:

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی^۲

۲- نه فقط از این جهت، نظر واقع‌بینانه درباره انسان نداشته‌اند بلکه حتی سعادت و خوشی دنیوی او را هم به دقت بررسی نکرده‌اند، زیرا پیروی کورکورانه از هوی و هوسها و ارضای خواهشهای دل غالباً به جای لذت و خوشی، رنج و ناخوشی به دنبال دارد و چه بسا بیماریها و ناراحتیهای فردی و اجتماعی که به وجود می‌آورد. علاوه بر اینکه برای انسان همواره کامجویی میسر نیست و آنگاه که هدف زندگی، کامجویی باشد، وقتی به آن نرسد به یأس و ناامیدی از زندگی گرفتار شده و نتیجه‌ای جز خودکشی و انتحار نخواهد داشت.

۷- مبنای نفع شخصی: این نظریه هر چند نزدیک به نظریه ششم است ولی علت اینکه گاهی جداگانه از آن یاد می‌شود این است که گاهی نفع‌طلبی با لذت‌جویی ناسازگار است.

در کتاب «اخلاق فلسفی» درباره این گروه می‌نویسد^۳ «گروه دیگر محرکشان در اخلاق سودجویی و نفع‌طلبی است اینان اگر چه مانند گروه اول (گروهی که محرکشان ارضای غرایز است) پایبند به وظیفه‌شناسی و ارزشهای انسانی نیستند ولی به مقدار قابل ملاحظه‌ای مصالح جامعه را رعایت می‌کنند و سعادت خویش را وابسته به خوشبختی اجتماع می‌دانند». استاد مطهری رحمته‌الله در کتاب فلسفه اخلاق بعد از آنکه اخلاق کمونیستی را بررسی می‌کند می‌نویسد: «اخلاق دوم اخلاقی است که برتراند راسل پیشنهاد می‌کند او در واقع و به اصطلاح خود به عقلی به معنی تیزهوشی معتقد است و به دلیل مادی فکر کردنش، به هیچ معیاری از معیارهای اخلاقی معتقد نیست، نه به خیر و فضیلت

۱- قصاید سعدی، ص ۹، چاپ فروغی

۲- سعدی - غزلیات عرفانی، چاپ فروغی، ص ۴۱۷

۳- اخلاق فلسفی، جلد اول، صفحه ۹۹-۹۸

افلاطونی اعتقاد دارد و نه به آن حد وسط ارسطویی، نه به اخلاق وجدانی و احساس تکلیف کانت معتقد است و نه به چیز دیگری، بلکه می‌گوید بشر موجودی است که جبراً منفعت‌خواه است و جز در پی سود خویش نیست. باور نکند که بشر جز سود خویش چیز دیگری را بخواهد، از سوی دیگر ما در جامعه نیاز به یک سلسله روابط حسنه داریم که نام آنها را اخلاق گذاشته‌ایم و می‌گوییم حقوق یکدیگر را رعایت کنند»^۱.
انتقاد: سستی و بی‌مایگی این ملاک اخلاقی بسی روشن است زیر:

۱- نه فقط فاقد هرگونه ارزش متعالی و قداست است بلکه برخلاف فلسفه خودش که شعار انسان‌دوستی و انسان‌خواهی می‌دهد، می‌باشد زیرا انسان‌دوستی با سودجویی سازگار نیست.

۲- رعایت حقوق که در این اخلاق آمده بدین منظور است که اگر انسان تجاوز به حقوق دیگران نکند دیگران نیز به حقوق او تجاوز می‌کنند و در نتیجه اگر نفعی در رابطه با این تجاوز عاید او گردد دهها زیان از قبل تجاوز دیگران خواهد دید، پس اگر حقوق دیگران را رعایت می‌کند برای این است که حقوق و منافع خودش حفظ شود و پیدا است چنین اخلاقی در جایی که قدرتها متساوی باشند ممکن است قابل پیاده شدن باشد ولی آنجا که یک طرف قوی و زورمند و طرف دیگر ضعیف و ناتوان باشد چه ضامن اجرایی برای رعایت حقوق می‌باشد؟

۳- اصولاً اخلاق برای این است که جلوی قدرتمند را در حالی که در اوج قدرت است بگیرد و از اخلاقی که بر اساس منافع باشد چنین کاری ساخته نیست.

۸- مبنای نفع عمومی: طرفداران این نظریه می‌گویند: نظر به پیوندهای ناگسستگی و همکاری کاملی که افراد بشر را به یکدیگر مرتبط و نزدیک می‌سازد، سعادت هر یک از افراد بسته به سعادت همه افراد است و سعادت همه افراد هم وابسته به سعادت فرد فرد ایشان است، بنابراین برای درک خوشی و رسیدن به خوشبختی باید کوشید تا دیگران هم خوش و سعادت‌مند شوند.

اگر کسی بخواهد به او مهر ورزند و هنگام نیاز و افتادگی از او دستگیری کنند باید خود نیز دست یاری به سوی دیگران دراز کند و نسبت به هموعان خود خیراندیش و مهربان باشد.^۲

فلسفه نفع عمومی این اصل را «پایدارترین لذات برای حداکثر افراد» قاعده و دستور اخلاقی قرار داده است و بنابراین اصل: اخلاق عبارت از وسیله‌ای است که حس خودپرستی آدمی را زیر نظم و ترتیب در می‌آورد و شخص با فضیلت کسی است که حسابگر خوبی باشد و برای آینده خود لذت و خوشی ذخیره کند»^۱.
سعدی در بوستان می‌گوید:

بزرگی رساند به محتاج خیر که ترسد که محتاج گردد به غیر
درون فروماندگان شاد کن ز روز فروماندگی یاد کن^۲

و در باب اول گلستان می‌گوید:

تا توانی درون کس مخراش کاندین راه خاها باشد
کار درویش و مستمند برآر که تورا نیز کارها باشد^۳

انتقاد: این نظریه از لحاظ اندرزهایی که می‌دهد و راهنمایی‌هایی که می‌کند و حزم و دوراندیشی که به آدمی می‌آموزد و خیر و صلاح هموعان را مورد نظر قرار می‌دهد برای بشر سودمند است، ولی با این اوصاف نمی‌توان آن را ملاک و معیار ارزشهای اخلاقی قرار داد. زیرا:

۱- برای یک فرد، تشخیص سعادت فردی بسی مشکل است تا چه رسد به سعادت و خوشبختی جامعه، و این تشخیص آن اندازه دشوار است که مجالس قانون‌گذاری با همه امکاناتی که در اختیار دارند همیشه به این مقصود نایل نمی‌شوند، و ضروری که بسا از اشتباه، در کاری که به عموم جامعه مربوط می‌شود و متوجه یک اجتماع می‌گردد قابل مقایسه با ضروری که از کار شخصی متوجه فرد می‌گردد، نمی‌باشد.

۲- نفع عمومی و نفع شخصی همه جا با هم سازگار نیست و غالباً با یکدیگر تعارض و ناسازگاری پیدا می‌کنند و در این هنگام با چه معیاری می‌توان یکی از دو طرف را برگزید، مثلاً در محلی که بیماری مسری پیدا شده نفع عمومی اقتضا می‌کند که یک پرستار، برای پرستاری بیماران آنجا بماند ولی نفع شخصی به او می‌گوید هر چه زودتر خود را از آن محل دور سازد.

۹- مبنای عاطفه: برخی از دانشمندان عقیده دارند که برای رسیدن به سعادت باید

۱- پُنتام یکی از فلاسفه سده هیجدهم انگلیس طرفدار این نظریه بوده همچنین در نثر و نظم سعدی در گلستان و بوستان تأیید این نظریه بسیار دیده می‌شود.

۳- ص ۴۸

۲- باب دوم، ص ۶۹

دستور زندگی را از الهامات و عواطف قلبی گرفت و از دل پاک و بی آرایش برای رفتار ملاک و قاعده خواست.

استاد شهید مطهری رحمته الله در کتاب فلسفه اخلاق می نویسد: «یکی از قدیمی ترین نظریات درباره ملاک اخلاقی بودن کارها نظریه عاطفی است، گروهی رمز اخلاقی بودن کارها را در عواطف بشر می دانند و می گویند کار عادی و کار معمولی، کاری است که از انگیزه های خودخواهانه و تمایلات طبیعی انسان سرچشمه می گیرد و هدف از آن کار رسیدن به سود و نفع و لذتی برای خود است و هر کاری که این چنین باشد اخلاق نیست مثل اکثر کارهایی که مردم انجام می دهند.....^۱ کار اخلاقی، کاری است که از یک عاطفه عالی تر از تمایلات فردی سرچشمه می گیرد، این گونه آدمها فقط خودشان را دوست ندارند بلکه به سرنوشت دیگران هم مانند سرنوشت خودشان علاقه مند هستند، از اینکه به غیر، سودی و یا لذتی برسد همان اندازه شادمان می شوند که به خودشان سودی برسد و خودشان به لذتی برسند، البته این درجاتی دارد که گاهی عاطفه، آنچنان در بعضی از انسانها اوج می گیرد که از اینکه لذت و سود به دیگران برسانند بیشتر خوشحال می شوند تا اینکه به خودشان برسد»^۲.

این همان مسلکی است که اخلاق محبت را تبلیغ می کنند.... و تا یک اندازه نظریه مشترکی است میان «همه ادیان، و در بیشتر مکاتب فلسفی عالم، محبت وجود دارد و ما در دنیا دینی نداریم که توصیه به محبت نکرده باشد. در اخبار و احادیث ما جمله ای هست که می فرماید «فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ أَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا»^۳ و به این مضمون روایات زیادی داریم که «برای دیگران آن را دوست بدار که برای خود دوست می داری و برای دیگران آن را می پسند که برای خود نمی پسندی» در تمام ادیان بزرگ عالم این توصیه وجود دارد و باید هم وجود داشته باشد، چیزی که هست در بعضی از مسلک ها یا ادیان، محبت، محور اخلاقشان را تشکیل می دهد و روی محبت بیشتر تکیه کرده اند (مانند اخلاق هندی و مسیحی) و در بعضی از ادیان و مسلک ها محبت، یک عنصر از عناصر اخلاقی است و عناصر دیگری را هم در اخلاق شرکت داده اند»^۴.

نقد نظریه عاطفه: این نظریه به عنوان ملاکی برای پاره ای از اخلاق انسانی مورد قبول

۲- همان، صفحه ۲۰

۱- فلسفه اخلاق، صفحه ۱۹

۳- نهج البلاغه (فیض الاسلام) صفحه ۹۲۱

۴- فلسفه اخلاق، صفحه ۲۱

است ولی نه به این صورت که مینا و ملاک صددرصد برای فضایل اخلاقی باشد زیرا:
 ۱- هر محبتی را نمی‌توان اخلاق دانست هر چند قابل مدح و ستایش باشد مثلاً محبت و احساسات پدر و مادر نسبت به فرزند بسیار باشکوه و باعظمت و قابل مدح است ولی اخلاق نیست زیرا این احساسات غیردوستی منحصر به فرزند خودش می‌باشد و نسبت به فرزند همسایه‌اش بی تفاوت است.

۲- از میان عواطف گوناگون کدام یک را باید مبنای رفتار آدمی قرار داد و انتخاب در اینجا بر چه پایه‌ای است؟ از میان عواطف، عشق و پرستش، زیبایی خواهی، نوع دوستی، ترحم بر جانداران و کدام را باید انتخاب نمود؟ بنابراین باید مبنای دیگری باشد تا یکی را انتخاب کنیم.

۳- انسان دوستی و غیردوستی نیاز به تفسیر دارد آیا مقصود از انسان همین حیوان یک سر و دو گوش است؟ یا انسان دوستی یعنی دوستی ارزشهای انسانی؟ آیا عاطفه غیردوستی اجازه اعدام قاتل جوان و یا مجازات جانی را می‌دهد یا آنکه از آن سرباز می‌زند آیا رواست که نسبت به پلنگ تیزدندان ترحم شود یا؟

ترحم بر پلنگ تیزدندان ستمکاری بود بر گوسفندان

۱۰- مبنای اقتصاد یا اخلاق تکاملی: از نقطه نظر مارکسیسم، «اخلاق نیز مانند علم، فلسفه، مذهب، هنر، حقوق و سایر عناصر اجتماع، تابع خصوصیات اقتصادی جامعه می‌باشد به نحوی که اگر در زندگی مادی افراد تحولاتی ایجاد گردد، در نقش و کیفیت اخلاق هم تحول پیدا می‌شود»^۱.

در کتاب «دانش و ارزش» از گفتار لنین درباره اخلاق کمونیستی چنین نقل می‌کند: «ما اظهار می‌داریم که اخلاق، چیزی است که در خدمت ویران کردن جامعه غاصب گذشته و وحدت بخشیدن همه رنجبران به گرد «پرولتاریا» باشد که در کار ساختن یک جامعه کمونیست نوین‌اند ... ما به هیچ‌گونه اخلاق ابدی باور نداریم»^۲.

بنابراین «یگانه معیار برای این اخلاق، تکامل است یعنی هر کاری به هر شکلی و صورتی که جامعه را به پیش ببرد و به کمال برساند، اخلاق است. و هر چیزی به هر کیفیتی مانع تکامل شود ضد اخلاق است». در همان کتاب می‌نویسد «اخلاق تکاملی

۱- اخلاق فلسفی، به نقل از مجله انترناسیونالیست، صفحه ۱۳۷

۲- عبدالکریم سروش، دانش و ارزش، صفحه ۱۵۶

نوعی اخلاق (هر چه پیش آید خوش آید) است اخلاقی است که عقلش در چشم اوست در نظر او خوبی، صفت مستقل از حرکت جهان نیست، جهان هر چه جلوتر رود خود به خود نالایق‌ها را حذف می‌کند و شایسته‌ترها را برمی‌گزیند و در این نزاع خوب و بد و نو و کهنه به حکم قانون تکامل، آنکه انتخاب می‌شود طبعاً برتر و آنکه می‌رود و می‌میرد قطعاً بدتر و پست‌تر است، بدین لحاظ پیروزی و شکست ظاهری در صحنه طبیعت و تاریخ، معیار نیرومندی است برای تمیز خوب و بد و قضاوت میان درست و نادرست»^۱.

استاد شهید مطهری رحمته‌الله در کتاب «فلسفه اخلاق» نظریه اخلاق تکاملی مارکسیست‌ها را چنین بیان می‌کند، که در این مکتب چون اصول^۲ خود را بر همه پدیده‌ها حاکم می‌داند، عین جریانی را که برای تحولات موجودات طبیعی یاد می‌کند در جامعه هم صادق می‌داند و می‌گوید^۳ «جامعه در هر مرحله‌ای که باشد ضد خودش را در درون خودش می‌پروراند (اصل تضاد) و همان منجر به حرکت و کشمکش می‌شود (اصل حرکت) و در نهایت به انقلاب در جامعه منتهی می‌گردد که همان تغییر کیفی است (اصل جهش)، یعنی نظام اجتماعی یک جامعه به نظام دیگری مبدل می‌شود که جبراً آن نظام اجتماعی جدید کامل‌تر است و باز آن نظام به نوبت خود ضد خودش را در درون خودش پرورش می‌دهد و باز کشمکش ادامه می‌یابد و در نهایت امر، یک انقلاب کیفی حاصل می‌شود و جامعه عالی‌تر و در سطح بالاتر و نوین به وجود می‌آید و ریشه همه اینها در واقع ابزار تولید و روابط تولیدی است، جامعه همیشه تقسیم می‌شود به دو طبقه:

۱- طبقه وابسته به وضع سابق

۲- طبقه وابسته به ابزار تولید جدید،

طبقه وابسته به وضع سابق می‌خواهد روبنای سابق را که متناسب با ابزار تولیدی سابق بوده است حفظ کند و طبقه جدید که وابسته به ابزار تولید جدید است می‌خواهد روبنای جدیدی را برای جامعه بسازد، کشمکش در می‌گیرد و جبراً به پیروزی طبقه وابسته به ابزار تولید جدید منتهی خواهد شد (در این صحنه) هر کاری که به سود طبقه وابسته به گذشته جامعه باشد ضد اخلاق است، حالا به هر شکلی باشد و هر اسمی

۱- دانش و ارزش، صفحه ۱۴۵

۲- مقصود از اصول مکتب کمونیست تضاد، حرکت، جهش و تأثیر متقابل است

۳- صفحه ۱۴۵-۱۴۴

روی آن بگذارند اگر چه سیر کردن شکم گرسنه و یا پوشانیدن برهنه و یا از مرگ نجات دادن بیماری باشد و هر کاری سبب تسریع انقلاب شود و جامعه را زودتر به انقلاب برساند، اخلاقی است، اگر بدترین ظلم باشد.»

انتقاد اخلاق تکاملی: از آنچه یاد شد روشن گردید که این مکتب تکامل را با دید خاص خود می‌بیند و تکامل، مفهومی جز انقلابی که ناشی از تضادهای درون جامعه است ندارد، بنابراین باید گفت:

۱- در این مکتب معیار انقلاب است نه تکامل و اگر نام تکامل بر آن می‌گذارند بدین جهت است که این مکتب تکامل را جز از طریق انقلاب عملی نمی‌داند، و اینجاست که معیارهای اخلاقی همه عوض می‌شود، راستگویی اخلاق است یا دروغگویی، خیانت یا امانت، ایثار یا بخل، صلح یا جنگ؟ می‌گویند هر کدام در سرعت یافتن چرخ انقلاب مؤثرتر باشد اخلاق است و هر کدام نباشد ضد اخلاق، چنانکه مشاهده می‌کنید همه ارزشها پای انقلاب قربانی می‌شود و ارزش مطلق و حقیقی دیگر وجود ندارد.

۲- اگر معیار را تکامل جامعه بدانیم تمام اصالت را به جامعه داده‌ایم و برای فرد هیچ ارزشی قابل نشده‌ایم در حالی که همان‌گونه که تکامل جامعه ارزش است تکامل فرد هم برای خود ارزش است و چون این مکتب تک‌ارزشی است، آنجا که تعارض دو ارزش به وجود می‌آید، ارزش تکامل فرد به‌طور کلی نادیده گرفته می‌شود^۱.

۱- برای توضیح بیشتر درباره انتقاد از این نظریه به کتاب «فلسفه اخلاق» شهید مطهری رحمته الله علیه و «دانش و ارزش»، دکتر عبدالکریم سروش مراجعه شود.

نظریه اسلام در مبانی اخلاق

در میان مسلمانان از همان قرن اول هجری بحثهای کلامی آغاز شد، یکی از آن بحثها مسأله «حسن و قبح ذاتی افعال» بود، به این معنی که آیا کارها، دارای صفت ذاتی خوبی و یا صفت ذاتی زشتی می‌باشند، برای مثال: آیا راستی و امانت و احسان و عدالت و امثال اینها در ذات خود نیکو و بایستنی هستند؟ و دروغ و خیانت و ظلم و بیداد و امثال اینها در ذات خود زشت و نبایستنی؟ آیا خوبی، شایستگی و بایستنی صفات واقعی و ذاتی هستند و هر فعلی قطع نظر از هر فاعل و هر شرط خارجی، خودبه‌خود، واجد این صفات است و فاقد اضداد آنها و یا بر عکس، یا اینکه خوبی و بدی و بایستنی و نبایستنی چیزهای قراردادی و اعتباری است؟ گروهی از متکلمان به نام مُعْتَزِلَه طرفدار حسن و قبح ذاتی شدند و چون عقل به‌طور مستقل و قطع نظر از هر فاعل دیگری آن حسن و قبح را درک می‌کند آن را به نام حسن و قبح عقلی خواندند و گفتند ما به روشنی درک می‌کنیم که کارها ذاتاً با هم تفاوت دارند و عقل بدون اینکه نیازی به ارشاد شرع داشته باشد این تفاوت را (که بعضی خوب و بعضی بد هستند) درک می‌کند.

ولی گروه دیگر به نام اشاعره منکر حسن و قبح ذاتی و عقلی افعال شدند و گفتند همه حسن و قبح‌ها و خوبی و بدی‌ها امور نسبی و تابع شرایط خاص محیط و زمان هستند و مدعی شدند که همه حسن و قبح‌ها باید از زبان شریعت اخذ شود و باید انسان در این گونه امور تابع و تسلیم شریعت باشد هرچه را شریعت خوب و شایسته دانست. خوب و شایسته تلقی کند و هر چه از نظر شریعت بد و ناپسند است بد تلقی نماید.^۱

شهرستانی در کتاب «ملل و نحل» از قول این گروه نقل می‌کند که می‌گویند «واجبات تمام از راه شنیدن ثابت می‌شوند، و عقل چیزی را ایجاب نمی‌نماید و نه حسن چیزی را درک می‌کند و نه قبح آن را»^۱. بنابراین از نظر اشاعره، ملاک خوبی یا بدی فعلی یا صفتی شریعت است و ملاک دیگری در کار نیست و این نظر از جهاتی پذیرفته نیست زیرا:

۱- لازمه قبول این نظر تعطیل عقل است و حال آنکه ارزشی را که اسلام و قرآن به عقل و اهمیتی را به تعقل و تدبیر و تفکر می‌دهد برای کسی که مطالعاتی در تعالیم اسلام داشته باشد پوشیده نیست.

۲- با نص صریح آیه قرآن که می‌فرماید «وَوَيْسٌ وَمَا سَوَّيْهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»^۲. یعنی قسم به انسان و آنکه او را آفرید و سامان بخشید و به وی کارهای بد و خوب را الهام نمود، مبیانت دارد. علاوه بر این اشکالات دیگری متوجه این نظریه است و در ضمن بحث آینده به آنها اشاره خواهد شد.

نظریه فطرت

اینک وقت آن رسیده است که نظریه اسلام را از دیدگاه محققان و مفسران و دانشمندان اسلامی درباره مبانی اخلاق یادآور شویم:

محققان اسلامی مبنای اخلاق را مطابق آیات قرآنی و روایات، فطرت می‌شناسند، و فطرت را در انسان مانند غریزه در حیوان و طبیعت در نباتات و جمادات می‌دانند و همان‌گونه که طبیعت و غریزه، آنها را به طرف کمال مطلوبشان هدایت می‌کند، فطرت نیز انسان را به سعادت و کمال واقعی او راهنمایی می‌نماید.

استاد شهید مطهری رحمته الله علیه در کتاب «جامعه و تاریخ» می‌نویسد «اصل فطرت اصلی است که در معارف اسلامی اصل مادر شمرده می‌شود مطابق اصل فطرت، انسان در آغاز هر چند فاقد هر ادراک بالفعل و هر گرایش بالفعل است اما از درون خود به صورت دینامیکی (خودجوش) به سوی یک سلسله قضاوت‌های اولی که بدیهیات اولیه نامیده می‌شود^۳ و به سوی یک ارزشهای متعالی که معیارهای انسانیت اوست پویا است»^۴.

۱- ملل و نحل، صفحه ۱۱۰ ۲- سوره شمس (۹۱) آیه ۷ و ۸

۳- ادراک و بینش فطری مربوط به عقل نظری و میل و گرایش فطری مربوط به عقل عملی است فلاسفه می‌گویند: یک قسمت از کارهای عقل انسان درک چیزهایی است که وجود دارد و آن را عقل نظری می‌نامند و قسمت دیگر درک چیزهایی است که باید انجام شود و آن را عقل عملی می‌نامند (فلسفه اخلاق صفحه ۳۶). ۴- صفحه ۴۱

و در کتاب فطرت می‌نویسد «ارزشهای انسانی با فطرت انسانی ارتباط مستقیم دارد و فطرت با این بیان قابل توجیه است که در نهاد بشر یک مایه انسانی قایل شویم یعنی در سرشت او یک حقیقت مقدسی است که میل به تعالی در ذات او نهفته است»^۱.

در همان کتاب می‌نویسد «... انسان به یک‌سری چیزهای دیگر (یعنی چیزهایی که منافع مادی ندارد) گرایش دارد که به‌منظور منفعت نیست بلکه آنها فضیلت است، خیر است اما فضیلت و خیر عقلانی نه خیر حسی، منفعت خیر حسی است ولی فضیلت خیر عقلانی است، گرایش انسان به‌راستی از آن جهت است که راستی فضیلت است و در مقابل تنفر انسان نسبت به دروغ از آن جهت است که ضد فضیلت است، گرایش به تقوا، امانت، پاکی، این گرایشها همه گرایش به فضیلت است»^۲. محمدتقی جعفری در کتاب اخلاق و مذهب، ریشه پدیده‌های اخلاقی را در انسان، عبارت از یک امر فطری به نام جست‌وجوی کمال می‌داند و آن را ریشه اساسی و مایه خام اخلاق می‌شمارد و می‌گوید: «انکار چنین ریشه‌ای در انسان مانند این است که بگوییم سیبی تولید شده است بدون اینکه هسته‌ای وجود داشته باشد»^۳.

در قرآن کریم پس از آنکه به انسان و آنکه انسان را سامان داده، سوگند می‌خورد؛ به فطرت انسانی که بخش مهم سازمان وجودی انسان است اشاره کرده سعادت و رستگاری او را در رابطه با فطرت بیان می‌کند و می‌فرماید «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»^۴ (سوگند به انسان و آنکه او را سازمان داد و به او بدکاری و تقوایش را الهام نمود)

در تفسیر المیزان از تاریخ بخاری نقل می‌کند از شخصی به نام «وابصة» که گفت حضور رسول خدا ﷺ آمدم و قصد داشتم که از هر نیکوکاری و بدکاری از آن حضرت سؤال کنم، پس حضرت به من فرمود. «ای وابصة! تو را خبر دهم که آمده‌ای از چه بررسی و یا اینکه خود می‌پرسی؟ عرض کردم: «ای پیامبر خدا شما خبر دهید» فرمود: «آمده‌ای بررسی از نیکوکاری و بدکاری» (بروایم). آن‌گاه سه انگشت خود را جمع کرده بر سینه او گذارده فرمودند: «یا وابصة! اسْتَفْتِ قَلْبَكَ اسْتَفْتِ نَفْسَكَ، اَلْبُرُّ مَا اَطْمَانَ اِلَيْهِ الْقَلْبُ وَ اَطْمَأْنَنْتُ اِلَيْهِ النَّفْسُ، وَالْاِثْمُ مَا حَاكَ فِي الْقَلْبِ وَ تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ...» یعنی ای

۲- همان، صفحه ۵۳
۴- سوره شمس (۹۱) آیه ۷ و ۸

۱- «فطرت» صفحه ۶۸
۳- اخلاق و مذهب، صفحه ۶۵

وابصه این سؤال را از دلت بکن و از روح فتویٰ بخواه، نیکوکاری آن چیزی است که قلبت به آن آرامش یابد و روحت به آن گرایش کند و آرام گیرد و بدکاری آن چیزی است که در دلت اثر بد بگذارد و در سینهات تردد و تزلزل و ناآرامی به وجود آورد.^۱ خلاصه وجود چنین استعدادی در انسان به نام فطرت که مایه یک سری بینشها و گرایشهای اصیل است جای هیچگونه تردید نیست، ولی باید توجه داشت که این فطرت نیاز به رشد و شکوفا شدن دارد و شکوفایی آن در پرتو تعقل (یعنی به کارگرفتن عقل و تحصیل علم و معرفت) و در سایه تدین (یعنی بهره‌گیری از تعلیمات دینی که از طریق وحی به پیامبران الهی افاضه شده است) میسر است، و با این دو عامل است که می‌توان فطرت را بارور ساخت و نفس را به زیور علم و ایمان و اخلاق و اعمال شایسته آراست.

و شاید این معنی را از آیه‌ای که بعد از آیه فوق در سوره شمس آمده است بتوان برداشت کرد که می‌فرماید «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»^۲ (پیروز و رستگار شد هر که نفس خود را که ملهم به خیر و شر است تزکیه نمود و رشد داد و ناکام و ناامید شد هر که نفس خود را بیالود و مانع رشد آن گردید).

در این آیه فلاح و سعادت آدمی در رابطه با تزکیه و رشد فطرت و ناکامی آن را در آلوده کردن آن دانسته است. در کتاب فطرت تحت عنوان «دین فطری است» می‌نویسد: «در انسان یک فطرتی وجود دارد و آنچه پیغمبران آورده‌اند پاسخگویی به همین فطرت و تقاضایی است که در سرشت انسان وجود دارد، در واقع آنچه را که بشر برحسب سرشت خود در جست‌وجویش بوده و می‌خواسته است پیامبران آن را بر او عرضه داشته‌اند»^۳.

سپس جمله‌ای در این رابطه از نهج البلاغه نقل می‌کند، حضرت علی علیه السلام در ضمن خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لَيْسَتْ أَدْوَاهُ هُمْ مِثْلَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوْا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يَشْرُوْا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (خداوند پیامبرانش را از میان مردم برانگیخت و انبیای خودش را یکی بعد از دیگری فرستاد (دنبال هم فرستاد) که از مردم وفای به پیمانی را که در فطرتشان است بخواهند و نعمتهای خدا را که فراموش کرده به یادشان بیاورند و با تبلیغ، حجت را بر مردم تمام

۱- تفسیر المیزان، جلد ۵ عربی، صفحه ۲۰۲

۳- «فطرت» صفحه ۱۷۲

۲- سوره شمس (۹۱) آیه ۹ و ۱۰

کنند و راه عذر را بر آنان ببندند و گنجینه‌هایی که در اعماق عقول آنهاست روی آنها را عقب زنند (تا متوجه آنها شوند).^۱

آنچه از این عبارات، به‌ویژه جمله اخیر آن برداشت می‌شود این است که در عمق روح انسان و ضمیر و باطن او گنجینه‌هایی نهفته شده است که بسا خود انسان از آن غافل است و پیامبران خدا آمده‌اند تا بشر را متوجه آن گنجینه‌ها کنند و از آنها بهره‌برداری کنند.

حافظ می‌گوید:

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت، ز بیگانه تمنا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد
بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد
در خاتمه این بحث، گفتاری از استاد شهید مرتضی مطهری رحمته‌الله نقل می‌کنیم:

ایشان بعد از آنکه نظریاتی را درباره معیار فعل اخلاقی ذکر می‌کنند (مانند نظریه عاطفی، نظریه اراده (عقلی)، نظریه وجدانی، نظریه زیبایی در اخلاق و نظریه پرستش) می‌فرمایند: «هر کدام (از این نظریه‌ها) قسمتی از حقیقت را دانسته‌اند، تمام حقیقت عبارت از این است که اخلاق از مقوله عبادت و پرستش است، انسان تا هر حدی که خدا را ناآگاهانه پرستش می‌کند، ناآگاهانه هم یک سلسله دستورات الهی (افعال اخلاقی) را پیروی می‌کند و وقتی که شعور ناآگاهش تبدیل به شعور آگاه بشود - که پیامبران برای همین هدف آمده‌اند تا انسانها را به فطرت خودشان سوق بدهند آن امر فطری را تبدیل به یک امر آگاهانه بکنند - آن وقت است که تمام کارهای انسان اخلاقی می‌شود یعنی وقتی برنامه زندگی انسانها بر اساس تکلیف و رضای حق پایه‌گذاری شود آن وقت، خوردن و خوابیدن و حرف زدن و زنده بودن و مردن همه و همه یکپارچه اخلاق و قداست خواهد بود»^۲.

کاوشی در تکمیل بحث مبانی اخلاق: آنچه درباره ملاک و معیار اخلاق یاد شد می‌توان گفت: از جهت مبدأ حرکت انسان به طرف کمال او بوده و بسا ملاک و معیار افعال اخلاقی از جهت غایت و هدف بررسی می‌گردد یعنی فعلی را اخلاقی می‌نامند که آدمی را به غایت و هدف از آفرینش او نایل سازد توضیح اینکه از کاوشهای پیشین

روشن گردید که آدمی با روحی سرشار از استعداد، یعنی زمینه‌های کمال، آفریده شده است و در مسیر حیات خود باید این استعداد را شکوفا کند یعنی آن زمینه‌های کمال را به واقعیت کمال برساند.

بنابراین غایت و هدف از آفرینش انسان رسیدن به کمال نهایی است و کمال نهایی همان قرب پروردگار است، و مقصود از تقرّب پروردگار سیر در مراتب بالاتر هستی است، چون در حکمت اسلامی این مسأله ثابت شده که هستی دارای درجات و مراتبی است که پایین‌ترین مرتبه آن، از آن ماده عالم طبیعت و عالی‌ترین مرتبه آن یعنی هستی بینهایت از آن حقیقت هستی یعنی ذات اقدس الهی است و در این میان، بینهایت مراتب وجود دارد.

و آدمی هر چه استعدادهای درونی را که مراتب ضعیفی از هستی دارند، شکوفا کند و به آنها فضیلت بخشد در مراتب هستی بالا می‌رود، وسعه وجودیش افزایش می‌یابد و در نتیجه به حقیقت هستی یعنی ذات اقدس الهی نزدیک می‌گردد و این حقیقت قرب به حق تعالی است.

اینک با توجه به این مقدمه می‌توان معیار فعل اخلاقی و فضیلت انسانی را بدین گونه بیان کرد که: «هر فعل و صفتی که انسان را در رسیدن به کمال نهایی اش یاری کند و سبب ارتقای انسان در مراتب قرب پروردگار گردد فعل اخلاقی و فضیلت محسوب می‌گردد، بنابراین فضیلت، عبارت از فعل و صفتی است که انسان را در مراتب قرب پروردگار بالا ببرد»

و این معنی که درجات قرب در رابطه با کمال انسانی حاصل می‌شود از آیات قرآن به روشنی مفهوم می‌گردد. در سوره مجادله می‌فرماید: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^۱. (خداوند درجات کسانی را از شما که ایمان آوردند و کسانی را که به آنها علم داده شد بالا می‌برد). در این آیه ایمان و علم که دو کمال است برای انسان سبب قرب به خداوند شمرده شده است. و در آیات دیگر پیامبران الهی را که جامع کمالات انسانی بوده‌اند از مقربین دانسته است^۲ پس هر چه سبب قرب پروردگار گردد کمال و فضیلت است.

۱- سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱

۲- سوره آل عمران (۳) آیه ۴۵ و سوره واقعه (۵۶) آیه ۱۱

در بحث اخلاق در آینه قرآن و روایات کوشش می شود که اخلاق به ترتیب حروف الفبا ذکر شود و ذکر تقوا بعد از ایمان به واسطه ملازمت تقوا با ایمان است و ان شاء الله در بیان سایر صفات، این ترتیب رعایت می گردد.

اخلاق در آینه قرآن و احادیث

و اینک پس از بیان مقدمات مذکور به اصل مطلب که اخلاق در آینه قرآن و روایات است می‌پردازیم، و نخست اصیل‌ترین و با ارزش‌ترین حالات انسانی را که ارزش بخش همه خوبیهای ستوده و زیربنای اخلاق پسندیده و پشتوانه صفات حمیده است، یعنی ایمان یاد می‌کنیم.

ایمان

در قرآن متجاوز از هشتصد بار واژه ایمان و مشتقات آن آمده است و این حکایت از کمال عنایت قرآن به این معنی می‌کند.

قرآن، ایمان را کار دل و عمل قلب می‌داند و عمل با اعضا و جوارح را ملازم آن می‌شمارد. به این معنی که نمی‌پذیرد باور قلبی باشد ولی لازمه آن که عمل است همراه آن نباشد، و از این جهت متجاوز از نود بار بعد از ذکر ایمان، عمل صالح را یاد می‌کند و سعادت و نجات و حیات جاودانی را منوط به ایمان و عمل شایسته می‌داند. در سوره حجرات می‌فرماید «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَمَا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۱ عربهای بادیه گفتند: ایمان آوردیم، به ایشان بگو ایمان نیاوردید و بگوئید اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دلهای شما وارد نشده است.

علامه طباطبایی رحمته الله ذیل آیه می‌نویسد: خداوند در این آیه از اعراب ایمان را نفی کرد و این را روشن نمود که ایمان هنوز در دلهای ایشان وارد نشده است و اسلام آوردن

ایشان را تثبیت کرد، و با این بیان تفاوت میان ایمان و اسلام را ظاهر ساخت که ایمان، معنایی است که به دل (روح) قیام دارد و از قبیل اعتقاد است و اسلام به زبان و اعضا قائم است، زیرا اسلام، تسلیم و خضوع نسبت به توحید و نبوت به واسطه شهادت به زبان و پیروی عملی از ظواهر شریعت است، خواه این حالت همراه با اعتقاد درونی باشد یا بدون آن^۱. و باز در سوره حجرات می فرماید «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۲. ولی خداوند ایمان را پیش شما محبوب ساخت و آن را در دل‌های شما آراست.

و در سوره مجادله می فرماید «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»^۳ (مؤمنان به خدا و روز رستاخیز که با دشمنان خدا و رسول او محبت نمی‌ورزند) خداوند در دل‌هایشان ایمان را ثبت می‌کند و ایشان را با روحی که از جانب اوست تأیید می‌نماید. استاد شهید مطهری رحمته‌الله در کتاب «گفتارهای معنوی» می‌نویسد: «ایمان واقعیت و حقیقتی است مربوط به روح انسان نه مربوط به بدن انسان، نه مربوط به زبان انسان بلکه به ریشه این امور، که عبارت است از یک حالت قلبی و یک حالت فکری و اعتقادی مربوط است»^۴.

و اما اینکه عمل لازمه ایمان است و ایمان بدون عمل سعادت و نجات آدمی را تضمین نمی‌کند در آیات و روایات بسیار به آن تصریح شده است.

قرآن شریف همه انتحالها (یعنی خود را به این مذهب و آن مذهب منسوب کردن) را بی‌اثر می‌داند و فقط نجات (رهایی از خوف و حزن) را از آن کسانی می‌داند که دارای ایمان به خدا و روز جزا و عمل صالح باشند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۵ همانا کسانی ایمان آوردند (مسلمانان) و کسانی که یهودی شدند و مسیحیان و صابئان، هر کدام به خدا و روز آخرت ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند خوف و ترسی بر آنان نیست و نه ایشان محزون می‌شوند. و همه ادعاها را بی‌اساس می‌شمارد جز آنکه تسلیم خدا شوند و عمل نیک انجام دهند می‌فرماید: «بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

۲- سوره حجرات (۴۹) آیه ۷

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۲۸

۴- گفتارهای معنوی، ص ۱۹۰

۳- سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۲

۵- سوره بقره (۲) آیه ۶۹

يَحْزَنُونَ»^۱ آری هر کسی روی دلش را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد اجرش پیش پروردگارش خواهد بود و خوفی بر او نیست و نه ایشان محزون می‌گردند.

قرآن کریم همه انسانها را زيانکار می‌شمارد جز آنان که دارای ایمان و عمل صالح باشند، می‌فرماید: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^۲ قسم به زمان، همانا همه مردم در زیان‌اند مگر کسانی که ایمان آوردند و کار شایسته انجام دادند. و فوز و سعادت و دخول در بهشت جاودان را در انحصار کسانی می‌داند که دارای ایمان و عمل صالح باشند، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۳ و آن کسانی که ایمان آوردند و کار شایسته انجام دادند، آنان یاران بهشت و در آن جاودان‌اند.

در کتاب «کافی» از زبیری نقل می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: «ای عالم مرا خبر ده که کدام یک از اعمال پیش خدا بهتر است؟» فرمود: «آنکه خدا عملی را بدون آن نمی‌پذیرد»، گفتم: «آن چیست؟» فرمود: «ایمان به خدایی که جز او خدایی نیست و این، در میان اعمال عالی‌ترین درجه و شریف‌ترین منزلت و بالاترین بهره را داراست»، گفتم: «مرا خبر ده که ایمان گفتار و کردار با هم است یا گفتار بدون کردار است؟» فرمود: «الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ» ایمان همه آن عمل است و گفتار یعنی شهادت به توحید و رسالت پیامبر، بخشی از آن عمل است.^۴

و باز در همان کتاب از محمد بن مسلم نقل می‌کند که گفت از امام صادق علیه السلام از ایمان پرسیدم، فرمود: «شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَالْإِقْرَارُ بِمَاجَاءِ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا اسْتَفَرَّ فِي الْقُلُوبِ مِنَ التَّصَدِيقِ بِذَلِكَ، قَالَ قُلْتُ الشَّهَادَةُ أَلَيْسَتْ عَمَلًا؟ قَالَ بَلَى، قُلْتُ، الْعَمَلُ مِنَ الْإِيمَانِ قَالَ نَعَمْ الْإِيمَانُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِعَمَلٍ وَالْعَمَلُ مِنْهُ وَلَا يَثْبُتُ الْإِيمَانُ إِلَّا بِعَمَلٍ»^۵ فرمود: ایمان شهادت به این است که معبودی جز خدا نیست و محمد رسول و پیامبر خداست و اقرار و اعتراف به آنچه پیامبر از جانب خدا آورده است و تصدیق و باور قلبی به این امور، محمد بن مسلم می‌گوید: گفتم شهادت به توحید و رسالت مگر عمل

۱- همان سوره آیه ۱۱۲

۲- سوره بقره (۲) آیه ۸۲

۳- کافی، مجلد ۲، ص ۳۴-۳۳ حدیث مفصل است، امام می‌فرماید خدا ایمان را بر اعضا بخش کرده و آنگاه بخش هر کدام را یاد می‌کنند.

۴- کافی، مجلد ۲، ص ۳۸

نیست؟ فرمود: آری: گفتم عمل از ایمان است؟ فرمود: آری، ایمان جز با عمل تحقق نمی‌یابد و عمل جزء ایمان است، و ایمان جز با عمل ثابت نمی‌شود.

استاد شهید مطهری رحمته‌الله می‌نویسد: از جمله آسیبهای قرون اولیه اسلامی خوارشمردن تأثیر عمل در سعادت انسان است به عبارت دیگر رجوع از طرز تفکر واقع‌بینانه به خیالبافانه، انسان اگر به قرآن که سند و مرجع اول ماست مراجعه کند و بعد از قرآن اگر به سنت قطعی نبوی و همچنین سنن قطعی که از ناحیه ائمه اطهار علیهم‌السلام رسیده است مراجعه کند، کاملاً به این اصل پی می‌برد که اسلام دین عمل است ... تکیه‌گاه تعلیم و تربیت اسلامی عمل است، اسلام بشر را متوجه این نکته می‌کند که هر چه هست عمل است، سرنوشت او را عمل تشکیل می‌دهد، این طرز تفکر، واقع‌بینانه و منطبق با ناموس خلقت است ... قرآن چقدر تعییرات رسا و زیبایی در این زمینه دارد. مثل «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱ (برای بشر جز آنچه فعالیت کرده نیست)^۲.

آنگاه استاد در علت تحقیر عمل وارد شده و آن را از نقشه‌های خلفای اموی برای دوام حکومتشان می‌شمارد و می‌نویسد: وقتی از ائمه ما سؤال می‌کنند که ایمان چیست؟ می‌فرمایند «الْإِيمَانُ الْأَقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَالْإِعْتِقَادُ بِالْجَنَانِ وَالْعَمَلُ بِالْأَرْكَانِ»^۳ (ایمان با سه چیز محقق می‌گردد: اقرار به زبان و اعتقاد با قلب و عمل با اعضا و جوارح، اصلاً ائمه ما عمل را جزء ایمان شمرده‌اند یعنی کسی که عمل ندارد ایمان ندارد، دلش را خوش نکند بگوید ایمان مجزای از عمل می‌تواند وجود داشته باشد، اگر در قرآن می‌بینید مؤمنین تمجید شده‌اند خیال نکنید مقصود کسانی هستند که یک گرایش اعتقادی دارند ولی در برنامه عملی شرکت ندارند، خیر، در قرآن هر جا که مؤمنین تمجید شده‌اند یعنی کسانی که شهادتین را می‌گویند و در دل اعتقاد دارند و با اعضا و جوارح خودشان عمل می‌کنند^۴

۱- سورة نجم (۵۳) آیه ۳۹

۲- حق و باطل، ص ۱۰۱

۳- کافی ج ۲ ص ۲۷ و نهج البلاغه حکمت ۲۱۸

۴- حق و باطل، ص ۱۰۲ - در قرون اولیه اسلام در مورد ایمان و عمل سه طرز تفکر در میان مسلمانان بوده است: ۱- تفکر مُرَجَّئَه: مُرَجَّئَه طایفه‌ای از اهل سنت بودند که می‌گفتند «ایمان مجزای از عمل است و هر که شهادتین بگوید مؤمن است و بود و نبود عمل در ایمان او تأثیری ندارد (حق و باطل ص ۱۰۲). ۲- خوارج که می‌گفتند ایمان تنها عقیده قلبی نیست بلکه عمل به اوامر و ترک نواهی جزء ایمان است، ایمان امر مرکبی است از اعتقاد و عمل و با ارتکاب گناه

صفات مؤمنان در قرآن

در قرآن طی آیات فراوان صفات مؤمنان آمده است، از آن جمله: در سوره انفال می‌فرماید «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، الَّذِينَ يَفْقَهُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^۱

همانا مؤمنان کسانی هستند که وقتی خدا یاد می‌شود دل‌های ایشان می‌تپد و هنگامی که آیات خدا بر ایشان تلاوت می‌گردد ایمانشان افزایش می‌یابد و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، و کسانی هستند که نماز را به پا می‌دارند و از آنچه ما به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.

و در سوره توبه می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۲

مردان مؤمن و زنان مؤمن ولی یکدیگرند، به نیکی امر می‌کنند و از بدی نهی می‌نمایند، نماز به پا می‌دارند و زکوت می‌دهند و خدا و رسول او را اطاعت می‌کنند، خداوند ایشان را به زودی مورد رحمت قرار می‌دهد، همانا خدا، غالب و حکیم است.

و در سوره مؤمنون می‌فرماید «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ، إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ غَيْرُ مُلْمَأَمِنِينَ، فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَاوْلِيئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»^۳

→

کبیره، انسان از ایمان خارج می‌شود و جز فرقه خود، همه را کافر و مهدور الدم و مخلد در آتش می‌دانستند (جاذبه و دافعه، ص ۱۲۷-۱۲۶ و اسلام و مقتضیات زمان، ص ۶۶). ۳- ائمه شیعه که مطابق آیات قرآن و سنت پیامبر ﷺ می‌گفتند ایمان جز با عمل تحقق نمی‌یابد و جز با عمل ثابت نمی‌گردد (کافی، ج ۲، ص ۳۸). تفاوت شیعه با خوارج این است که شیعه مرتکب کبایر را (در غیر صورت انکار) کافر نمی‌داند بلکه او را فاسق و غیر عادل و مستحق عذاب می‌داند، ولی نجات و سعادت انسان مسلمان را در ترک کبایر، و در صورتی که مرتکب شده باشد در توبه از آن می‌داند، و در غیر این صورت آمرزش وی به مشیت پروردگار بستگی دارد. خداوند کریم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» [سوره

۱- سوره انفال (۸) آیات ۳-۲ نساء (۴) آیه ۴۸.

۲- سوره مؤمنون (۲۳) آیات ۱ تا ۹

۳- سوره توبه (۹) آیه ۷۱

به تحقیق مؤمنان رستگار شدند، آن مؤمنانی که در نمازشان خاشع‌اند، و از کارهای بیهوده دوری می‌جویند و زکوت می‌دهند و دامنشان را از آلودگی حفظ می‌کنند مگر نسبت به همسران و کنیزکان خود که در این باره مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند، و کسانی که جز همسران و کنیزکان خود را تقاضا کنند، اینان تجاوزکارند، و آن مؤمنانی که امانت‌ها و عهدهای خود را رعایت می‌کنند و بر نمازهای خود محافظت و مراقبت دارند.

و در سوره حجرات می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَأْتُوا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»^۱

همانا مؤمنان کسانی هستند که (به حقیقت) به خدا و رسول او ایمان آورده‌اند و گرفتار شک و تردیدی نشده‌اند و با مالها و جانهایشان در راه خدا جهاد کردند اینان خود در ایمانشان راست‌اند.

و در سوره صف می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را دلالت کنم به تجارتی که شما را از عذاب دردناک نجات دهد؟ به خدا و رسول او ایمان بیاورید و در راه خدا با مالها و جانهایتان جهاد کنید، این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید.

در آیات یاد شده خداوند متعال ۱۸ صفت برای مؤمنان یاد نموده است.

۱- ایمان واقعی به خدا و رسول او که شکی عارض آن نگردد.

۲- یاد خدا که همراه با تپش دل باشد

۳- تأثر از تلاوت آیات قرآن

۴- توکل بر خدا

۵- به یاد داشتن نماز

۶- انفاق از روزی

۷- امر به معروف

۸- نهی از منکر

۹- دادن زکات

۱۰- اطاعت از خدا و رسول

۲- سوره صف (۶۱) آیه ۱۱-۱۰

۱- سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۵

- ۱۱- خشوع در نماز
- ۱۲- اعراض از لغو
- ۱۳- حفظ عفت
- ۱۴- حفظ و رعایت امانت
- ۱۵- رعایت عهد
- ۱۶- مراقبت بر نمازها
- ۱۷- جهاد با مال و جان در راه خدا
- ۱۸- یقین

و برای بررسی بیشتر صفات مؤمنان می توان به آیات ۲۸۵ سوره بقره و ۱۶۰ آل عمران و ۱۲۶ نساء و ۱۱ مائده و ۷۴ انفال و ۲۰ توبه و ۶۲ نور و ۱۱ احزاب و آیات دیگر مراجعه نمود. و در باره صفات مؤمنان در روایات به ۳ حدیث اکتفا می شود.

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «يَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَمَانِي خِصَالٍ: وَقُوراً عِنْدَ الْهَزَاهِزِ، صَبُوراً عِنْدَ الْبَلَاءِ، شَكُوراً عِنْدَ الرَّخَاءِ، قَانِعاً بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ لَا يُظْلِمُ الْأَعْدَاءَ وَلَا يَتَحَامَلُ الْأَصْدِقَاءَ، بَدَنُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ، إِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمُ وَزِيرُهُ وَالْعَقْلُ أَمِيرُ جُنُودِهِ وَالرَّفْقُ أَخُوهُ وَالْبِرُّ وَالِدُهُ»^۱ برای مؤمن سزاوار است که هشت خصلت در او باشد: ۱- در گرفتاریها با وقار باشد، ۲- در سختیها شکیبیا باشد ۳- در حال رفاه شکرگزار باشد ۴- به آنچه خدا به او روزی کرده قانع باشد ۵- به دشمنان ستم نکند ۶- بارگران بر دوستان خود ننهد ۷- بدن او در رنج باشد ۸- مردم از او در راحت باشند، همانا علم، دوست مؤمن و حلم، وزیر او و عقل، امیر لشکر او و مدارا، برادر او و نیکوکاری، پدر اوست.

و در همان کتاب از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می کند که فرمود: «الْإِيمَانُ لَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَتَقْوِيَةُ الْأَمْرِ إِلَيْهِ وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۲ ایمان چهار ستون دارد: توکل بر خدا و کار را به خدا وانهادن و راضی به قضای خدا بودن و تسلیم فرمان خدا بودن

و نیز در کتاب کافی از حضرت رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: گروهی در برخی از غزوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر شدند، حضرت فرمود: «این گروه کیانند؟» گفتند «ای

رسول خدا مؤمنان اند»، حضرت فرمود: «در ارتباط با ایمان به چه منزلتی رسیده‌اید؟» عرض کردند: «شکیبایی در بلا و گرفتاری؛ و شکر در هنگام نعمت و آسایش؛ و راضی بودن به قضای الهی». رسول خدا فرمود: «اینان بردباران و دانشمندانی هستند که نزدیک است از جهت فهم به مرتبت پیامبران برسند». و آنگاه فرمود: «اگر چنان هستید که می‌گویید پس جایی را که در آن سکونت نمی‌کنید نسازید و آنچه را نمی‌خورید جمع نکنید و تقوای خدایی را که به سوی او بازگشت می‌کنید پیشه کنید».^۱

مراتب ایمان

چنانکه از آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود ایمان قابل افزایش و دارای مراتب و درجات متعدد است مانند آیه ۲ انفال که یاد شد و آیه ۱۲۴ سوره توبه^۲ و ۱۷۳ آل عمران^۳ و ۲۲ احزاب^۴ که در این آیات سخن از افزایش ایمان در ارتباط با استماع آیات قرآن و اعتماد به وعده‌های الهی آمده است و هر چه قابل افزایش و کاهش باشد (به‌ویژه امور معنوی) دارای مراتب و درجات است.

و در حدیث از امام صادق علیه السلام روایت شده که به عبدالعزیز قراطیسی فرمود: «یا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ الْإِيمَانَ عَلَى عَشْرِ دَرَجَاتٍ مِّنْزِلَةِ السَّلَامِ يَصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاةٌ بَعْدَ مِرْقَاةٍ فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْاِثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرَةِ فَلَا تُسْقِطُ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيُسْقِطُكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعَهُ إِلَيْكَ بِرَفْقٍ وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرُهُ، فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ»^۵

ای عبدالعزیز همانا ایمان دارای ده مرتبه است مانند نردبان که از پله‌ای پس از پله دیگر بالا می‌رود بنابراین نباید آنکه دارای دو درجه از ایمان است به آنکه دارای یک درجه است بگوید تو چیزی نیستی، و همین‌طور درجات ایمان بالا می‌رود تا به مرتبه دهم منتهی گردد، و کسی را که در ایمان پایین‌تر از تو است از تو است از ایمان ساقط مکن که در نتیجه آنکه در ایمان بالاتر از تو است تو را از ایمان ساقط می‌کند، و هرگاه کسی را که پایین‌تر از تو به مرتبه‌ای است دیدی او را با نرمی بالا بر، و بر او کاری را که طاقت ندارد تحمیل

۱- برای اطلاع بیشتر به کتاب مزبور باب المؤمن و علامات و صفاته، ج ۲، ص ۲۴۲-۲۲۶

۲- «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَّادًا هُمْ أَيمَانًا» مراجعه شود.

۳- «فَرَّادَهُمْ أَيمَانًا»

۴- «وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»

۵- همان، ج ۲، ص ۴۵

مکن که او را می شکنی، و هر که مؤمنی را بشکنند، بر اوست که شکستگی او را مرمت کند.

و در بعضی روایات هفت مرتبه و در بعضی از روایات ۴۹ جزء برای ایمان یاد شده^۱ و این اختلاف در تعداد حاکی از کثرت درجات و مراتب ایمان است، و افزایش ایمان در ارتباط با افزایش معرفت است، و از طرفی افزایش ایمان در تخلق به اخلاق نیک و اهتمام به اعمال شایسته تأثیر دارد و به اصطلاح ایمان و عمل صالح در یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

تقوا (پرهیزگاری)

درباره تقوا که از صفات بارز مؤمنان بلکه اهم صفات ایشان است تحت چند عنوان مطالبی یادآوری می‌شود:

الف - اهمیت تقوا در قرآن و روایات: در قرآن کریم در حدود ۲۵۰ بار کلمه تقوا و مشتقات آن آمده است. در این آیات فواید و آثار تقوا مانند ثمرات دنیوی آن و پاداشهای اخروی، کرامت‌های الهی، نعمت‌های بهشتی، نجات از گرفتاریهای دنیوی و عذاب اخروی و غیره یاد شده است.

قرآن، متقیان را تنها کسانی می‌داند که از هدایت آن برخوردار می‌گردند و عمل مقبول را از آن ایشان می‌داند و فوز و سعادت و حسن عاقبت را ویژه ایشان می‌شمارد و هدف همه عبادات را رسیدن به تقوا می‌داند. و در روایات به تقوا عنایت شایانی شده است. در خطبه‌های نماز جمعه و عیدین بر امام جمعه، توصیه و سفارش به تقوا را واجب شمرده‌اند، بلکه به ندرت خطبه‌ای از رسول گرامی اسلام و امیر مؤمنان و ائمه طاهرين علیهم‌السلام نقل شده که در آن سفارش به تقوا نشده باشد.

در کتاب «الدلیل الی موضوعات نهج البلاغه» سی صفحه کلمات امام درباره تقوا آورده شده که مجموع آنها هشتاد و پنج خطبه و کلام و نامه و کلمات قصار است، در «تحف العقول» که حاوی سخنان پیامبر اکرم و ائمه طاهرين علیهم‌السلام است به کمتر صفحه‌ای برخورد می‌کنیم که سخن از تقوا نباشد.

ب - معنی تقوا و اقسام آن: تقوا از ریشه وقایه و به معنی خودنگهداری است، راغب اصفهانی در کتاب «المفردات فی غریب القرآن» می‌نویسد: «الْوَقَايَةُ حِفْظُ الشَّيْءِ مِمَّا يُؤْذِيهِ، وَالتَّقْوَى جَعْلُ الشَّيْءِ فِي وَقَايِهِ مِمَّا يُخَافُ... وَالتَّقْوَى فِي عُرْفِ الشَّرْعِ حِفْظُ النَّفْسِ مِمَّا

يُؤْتِمُ وَذَلِكَ بِتَرْكِ الْمُحْظُورِ»^۱ و قایه به معنی حفظ چیزی است از آنچه به آن زیان رساند و تقوی، نفس را در حفاظ قرار دادن است از آنچه بیم می‌رود، و در عرف شریعت نگاهداری نفس است از آنچه انسان را به گناه می‌کشاند و این با ترک چیزهایی که منع شده است صورت می‌گیرد.

استاد شهید مطهری رحمته الله می‌نویسد: لازمه اینکه انسان از زندگی حیوانی خارج شود و زندگی انسانی اختیار کند این است که از اصول معین و مشخصی پیروی کند و لازمه اینکه از اصول معین و مشخصی پیروی کند این است که خود را در چهارچوب همان اصول محدود کند و از حدود آنها تجاوز نکند و آنجا که هوی و هوسهای آنی او را تحریک می‌کند که از حدود خود تجاوز کند خود را نگهداری کند، نام این خودنگهداری که مستلزم ترک اموری است «تقوا» است^۲

بنابراین تقوا به معنای عام کلمه لازمه زندگی هر فردی است که می‌خواهد انسان باشد و تحت فرمان عقل زندگی کند و از اصول معینی پیروی نماید. تقوای دینی و الهی یعنی اینکه انسان خود را از آنچه از نظر دین و اصولی که در زندگی معین کرده، خطا و پلیدی و زشتی شناخته شده، حفظ و صیانت کند و مرتکب آنها نشود^۳

این خودنگهداری که نامش تقواست ممکن است به یکی از دو صورت تحقق پذیرد:

۱- به صورت تقوای ضعف

۲- به صورت تقوای قوت

گونه اول به این معنی است که آدمی خود را از مظان وقوع در گناه دور نگه‌دارد و به صورتی امکان گناه را از خود بگیرد. گونه دوم به این معنی است که آدمی حالتی در خود به وجود بیاورد که در مقابل گناه بتواند مقاومت کند و مرتکب آن نشود. متقیان به گونه اول مانند کسانی هستند که برای پرهیز از آلودگی به یک بیماری مسری شهر را رها کرده به دامنه کوهی پناه می‌برند، و به گونه دوم مانند کسانی هستند که با تزریق نوعی واکسن، در خود مصونیت به وجود می‌آورند و نه فقط ضرورتی نمی‌بینند که از شهر خارج و از تماس با مردم پرهیز کنند، بلکه به کمک بیماران می‌شتابند و آنان را نجات می‌دهند. گفتار سعدی در گلستان نمونه دسته اول است.

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۳۰

۲- ده گفتار، ص ۱۴-۱۳

۳- ده گفتار، ص ۷

بدیدم عابدی در کوهساری
چرا گفتم به شهر اندر نیایی
قناعت کرده از دنیا به غاری
که باری بسند از دل برگشایی
بگفت آنجا پری رویان نغزند
چو گِل بسیار شد پیلان بلغزند^۱

و نمونه دسته دوم یوسف صدیق است که همه امکانات گناه برای او فراهم بود ولی تن به گناه نداد و گفت «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»^۲ به خدا پناه می‌برم، همانا او پروردگار من است، جایگاه مرا نیکو گردانیده است و همانا ظالمان (گناهکاران) رستگار نمی‌شوند.

و این تقواست که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِزْبُ وَالْجَنَّةُ وَفِي غَدِ الطَّرِيقُ إِلَى الْجَنَّةِ»^۳ تقوا در امروز دنیا به منزله حصار و همچون سپر است و در فردای قیامت راه بهشت است.

و همین تقواست که در قرآن از آن به لباس تعبیر شده است «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ»^۴ یعنی جامه تقوا که جامه روح است، آن بهتر است، زیرا همچنان که جامه، تن انسان را از گزند سرما و گرما و غیره نگاه می‌دارد تقوا روح آدمی را از گزند گناه حفظ می‌کند.

از آنچه به عنوان نمونه یاد شد و آیات و روایاتی که در باب تقوا خواهیم آورد به این نتیجه می‌رسیم که تقوای الهی و تقوایی که در آیات قرآنی و روایات آمده است همان تقوای قوت یعنی حالت خودنگهداری روحی است که آدمی را از ارتکاب گناه در همه حال حفظ می‌کند^۵

ج - صفات متقین در قرآن: چنانکه در بحث روش اخلاق در قرآن یادآور شدیم، قرآن به جای تعریف صفات به تعریف دارندگان صفات می‌پردازد، در مورد تقوا نیز روش همین است که به جای تعریف تقوا متقین را توصیف می‌کند.

در دومین سوره قرآن درباره صفات متقین چنین آمده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَازِيِبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، وَالَّذِينَ

۱- گلستان سعدی، باب پنجم، ص ۱۳۹ ۲- سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۳

۳- نهج البلاغه (فیض الاسلام) خطبه ۱۵، صفحه ۴۸۶

۴- سوره اعراف (۷) آیه ۲۶

۵- این قسمت از کتابهای استاد شهید مطهری «سیری در نهج البلاغه» صفحه ۲۰۳-۲۰۲ و «ده گفتار» صفحه ۹-۸-۷ اقتباس شده است.

يَوْمُنَّ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»^۱ این کتاب (قرآن) شکی در آن نیست، راهنمای متقیان است، آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را به پای می دارند و از آنچه به ایشان روزی کرده ایم انفاق می کنند، و آنان که به آنچه به تو نازل و آنچه به پیامبران پیش از تو نازل شده ایمان می آورند و به سرای آخرت ایشان یقین دارند.

در «تفسیر المیزان» در ذیل آیات فوق توضیحی داده شده که خلاصه آن یاد می شود:
 صفاتی را که خدای متعال در این آیات در تعریف اهل تقوا آورده است پنج صفت است که عبارت‌اند از: ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق از آنچه خدا روزی داده است، ایمان به آنچه بر پیامبران خدا نازل شده و ایمان به آخرت است، و آن‌گاه اهل تقوا را توصیف کرده به اینکه بر هدایتی از جانب پروردگارشان می باشند «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲ این جمله بر این دلالت دارد که اتصاف اهل تقوا به این صفات ستوده، به واسطه پوشش هدایتی است که از ناحیه پروردگارشان شامل حال آنان شده است.

بنابراین ایشان با هدایت پروردگار، متقی و دارای این صفات شده‌اند، و از طرفی قرآن را توصیف می‌کند که هادی ایشان است، پس می‌فهمیم که این هدایت غیر از آن هدایت است و اهل تقوا را دو هدایت فرامی‌گیرد، یکی هدایتی که به واسطه آن متقی می‌شوند و دیگری هدایتی که بعد از تقوا، خدا به ایشان کرامت می‌کند، و چون هدایت دوم به واسطه قرآن است، هدایت اول پیش از قرآن و به واسطه سلامت فطرت است، زیرا فطرت سالم به توحید و نبوت و معاد، اذعان و اعتقاد دارد و اعتقاد به خدا مستلزم خضوع در برابر اوست (اقامه نماز) و مستلزم به کارگرفتن آنچه در وسع اوست، در راه احیا و نشر این اعتقاد (انفاق)^۳.

و نیز در همین سوره می‌فرماید «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ

۲- سوره بقره (۲) آیه ۵

۱- سوره بقره (۲) آیات ۲ تا ۴

۳- تفسیر المیزان، جلد یک، صفحه ۴۲-۴۱

صَدَّقُوا وَ أَوْلَيْتَكَ هُمْ الْمُتَّقُونَ»^۱ نیکی این نیست که روی خودتان را به جانب مشرق و مغرب بگردانید، ولی نیکویی (نیکوکار) کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران الهی ایمان بیاورد و مالش را در راه محبت خدا (یا با علاقه‌ای که به آن دارد) به خویشان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در غربت و سائلان و برای آزاد کردن بردگان بدهد و نماز را به پا دارد و زکات بدهد و به عهد خود وفا کند و در هنگام سختی و زبانی که بر او وارد می‌شود و هنگام جنگ شکیباً باشد، این افراد کسانی هستند که راست گفته‌اند، و این افراد (همین‌ها) متقی هستند.

در این آیات ده خصلت برای نیکوکاران بر شمرده و صادقان و متقیان را هم "اینان"، بلکه منحصر در "اینان" دانسته است بنابراین می‌توان این صفات را از صفات اهل تقوا شمرد، و آن ده صفت عبارت است از: ۱- ایمان به خدا ۲- ایمان به آخرت ۳- ایمان به فرشتگان ۴- ایمان به کتب آسمانی ۵- ایمان به پیامبران خدا ۶- نشر خیر و احسان غیر واجب ۷- به پا داشتن نماز ۸- دادن زکات ۹- وفای به عهد ۱۰- صبر در سختی و زیان و جنگ.

و در سوره آل عمران می‌فرماید «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»^۲ بشتابید به سوی آمرزشی که از جانب پروردگار شماست و به سوی بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمانها و زمین است و برای اهل تقوا آماده شده است.

و آن‌گاه صفات اهل تقوا را یاد می‌کند، در این آیه و چهار آیه بعد، پنج صفت برای اهل تقوا یاد شده است: ۱- انفاق در حال رفاه و سختی ۲- کظم غیظ ۳- عفو ۴- احسان ۵- استغفار از گناه. و در سوره اعراف می‌فرماید «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَآئِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۳ همانا کسانی خودنگهدار باشند که هرگاه و سوسه‌ای از شیطان به ایشان برخورد کند به یاد خدا می‌افتند، و در نتیجه آن هنگام بینایند، یعنی با چشم دل دشمن را می‌بینند و از خود دور می‌سازند.

در این آیه دو صفت برای اهل تقوا یاد می‌کند ۱- تذکر ۲- ابصار (بینایی دل) و در سوره احزاب می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»^۴ ای کسانی که

۲- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۳

۴- سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۰

۱- سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷

۳- سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۱

ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و گفتار مطابق با واقع و خالی از لغو و فساد بگویید. در این آیه گفتار درست و استوار را ملازم با تقوا شمرده است. و در سوره زمر می‌فرماید: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۱ و آنکه راستی می‌آورد و راستی را تصدیق می‌کند، اینان، هم متقی هستند.

مطابق تفسیر، مقصود از آورندگان صدق، پیامبران و مقصود از تصدیق‌کنندگان صدق پیامبران و مؤمنان به ایشان‌اند.

از آیاتی که یاد شد و آیات دیگری که درباره تقوا آمده است می‌توان نتایج زیر را گرفت:

۱- تقوا ملازم با ایمان به اصول اعتقادات یعنی توحید و نبوت و معاد، و ملازم با انجام واجبات مانند نماز، زکات و جهاد و امثال اینها، و ملازم با صفات نیک و مکارم اخلاق از قبیل سخاوت، وفای به عهد، صبر، عفو، احسان، کظم غیظ و همانند اینهاست. و به سخن دیگر متقی کسی است که دارای اعتقادات درست و صفات ستوده و اعمال شایسته باشد.

۲- تقوا صفت ویژه‌ای از اوصاف طبقه‌ای از طبقات مؤمنان نیست و به تعبیر دیگر مرتبه‌ای از مراتب ایمان مانند احسان و اخبات و اخلاص و نیست بلکه صفتی است که با همه مراتب ایمان، وقتی که ایمان تحقق یابد، جمع می‌شود، و به سخن دیگر، هر مرتبه‌ای از ایمان تحقق یابد ملازم با صفت تقواست و هر چه ایمان استوارتر گردد صفت تقوا نیرومندتر می‌شود تا جایی که مؤمن کامل، متقی به تمام معنی است^۲. و توجه به این نکته حلال پاره‌ای از مشکلات در تفسیر برخی آیات است مانند: آیه شریفه «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۳ همانا خداوند عمل متقیان را می‌پذیرد، که اگر مقصود از تقوا معنای کامل آن باشد عمل غیر معصوم مقبول نخواهد بود.

و مانند آیه «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۴ که هرگاه معنای کامل تقوا مقصود باشد، متقی کامل کسی است که مشمول هدایت قرآن شده باشد، و هدایت چنین کسی تحصیل حاصل خواهد بود.

و مانند آیه شریفه «وَسَيَجْزِيهَا اللَّهُ»^۵ از آتش دوزخ، با تقواتر دور می‌شود. که هرگاه

۱- سوره زمر (۳۹) آیه ۳۳

۲- اقتباس از تفسیر المیزان، جلد ۱، ص ۴۱

۳- سوره بقره (۲) آیه ۲

۳- سوره مائده (۵) آیه ۲۷

۵- سوره لیل (۹۲) آیه ۱۷

معنی کامل آن مقصود باشد، کسانی که دارای بالاترین درجات تقوا باشند از دوزخ نجات می‌یابند.

۳- مبدأ پیدایش تقوا معرفت است که عبارت از هدایت فطری است که از ناحیه خداوند متعال شامل حال انسان می‌شود و از آن طرف خود تقوا عامل پیدایش بصیرت و روشن‌بینی در انسان است. چنانکه در آیه شریفه آمده است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر تقوای الهی پیشه کنید خداوند قدرت تمیز و بینش به شما می‌دهد.

بنابراین میان تقوا و بینش و به تعبیر دیگر میان تقوا و حکمت تأثیر متقابل است که انشاء الله در بحث آثار تقوا اشاره خواهد شد.

د - صفات متقین در روایات: در این بخش به ترجمه خطبه امام علی علیه السلام که در پاسخ سؤال یکی از یارانش به نام همّام ایراد شده است اکتفا می‌شود، در این خطبه امام متجاوز از صد صفت برای اهل تقوا برمی‌شمارد و در پایان سخن، آن چنان همّام تحت تأثیر قرار می‌گیرد که صیحه‌ای می‌زند و جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. ترجمه خطبه این است:

روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام را همنشینی بود که به وی همّام گفته می‌شد و او مرد عابدی بود، به امام عرض کرد که متقیان را برای من بستای چنان‌که گویی به ایشان می‌نگرم، امام در پاسخ وی درنگ نمود و آن‌گاه فرمود: ای همّام تقوای الهی پیشه کن و نیکوکار باش که همانا خداوند با کسانی است که خودنگهدار و نیکوکارند. همّام به این گفتار قانع نشد و بر خواهش خود اصرار ورزید تا آنجا که امام را سوگند داد، آن‌گاه امام خدا را ستود و بر او ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و سپس فرمود:

اما بعد، خدای منزّه و متعال جهانیان را آفرید در حالی که از طاعتشان بی‌نیاز، و از نافرمانی آنها در امان بود، زیرا از نافرمانی آن که نافرمانی اش کند زیانی نمی‌بیند، و از فرمانبرداری آن که فرمانش برد به وی سودی نمی‌رسد. سپس روزی ایشان را میانشان قسمت نمود و هر کدام را در جهان، در مرتبه‌ای که در خور اوست قرار دارد. و در این جهان، متقیان، خداوندان فضیلت‌اند، گفتارشان درست، و پوشاک آنها معتدل، (شعارشان میانه‌روی) و راه رفتن آنها با تواضع (رفتارشان فروتنی) است، دیدگان خود را

از آنچه خدا برایشان حرام کرده پوشیده‌اند و گوشه‌های خود را بر دانشی که به سود ایشان است قرار داده‌اند، در سختی چنان به سر می‌برند که گویی در آسایش اندرند، و اگر اجلی را که خدا برایشان مقرر فرموده نبود جانهایشان یک چشم به هم زدن در کالبدشان نمی‌ماند به واسطه اشتیاقی که به پاداش خدا و بیمی که از عذاب او دارند.

آفریدگار در اندیشه ایشان، بزرگ و هر چه جز اوست در دیدشان کوچک است، باورشان به بهشت مانند کسانی است که آن را دیده و با خوشی در آن به سر می‌برند، و ایمانشان به دوزخ مانند کسانی است که آن را دیده و در آن معذب‌اند، دل‌هایشان اندوهگین است و مردم از گزندشان ایمن، تنهاشان نزار، و نیازشان اندک، و دامن جانشان از آلودگی پاک است، روزهای چندی را با شکیبایی به سر بردند و آسایش درازمدتی را برای خود به دنبال آوردند، و این تجارت سودمندی بود که پروردگارشان برایشان فراهم نمود.

دنیا ایشان را خواست ولی ایشان آن را نخواستند، اسیرشان کرد ولی جانشان را فدا کرده خود را رهانیدند. اما شب هنگام بر پاهای خود ایستاده و اجزای قرآن را با تأمل و درنگ تلاوت می‌کنند، و جان خود را به آن اندوهگین می‌سازند، و داروی درد خود را از آن کاوش می‌کنند، هرگاه به آیه‌ای که در آن تشویق است برخورد کنند (وعده به نعمتهای بهشتی است) با امید به آن بیارامند و جانهایشان چنان از شوق برآید که گویی آن نعمتها در برابر دیدگان‌شان است، و هرگاه به آیه‌ای برخورد کنند که در آن تهدید به عذاب است گوش دل خود را بر آن نهند که چنان‌که گویی بانگ برآمدن و فروشدن آتش دوزخ در بیخ گوششان است.

قامتهایشان را خم می‌کنند (در حال رکوع‌اند) و پیشانیها و کفهای دست و زانوها و کناره‌های پاها را بر زمین می‌گسترانند (در حال سجده‌اند) و از خداوند متعال می‌خواهند که گردنهای ایشان را از آتش دوزخ برهاند.

اما در روز، دانشمندان، بردباران، نیکوکاران و خویشتن‌داران‌اند، خوف از خدا اندام ایشان را چون تیر تراشیده است (نزار و لاغر نموده است). چون کسی بدیشان نگرد پندارد که بیمارند و حال آنکه بیماری ندارند، و گوید که عقلشان پریشان و آشفته شده است، ولی اندیشه امر بزرگی (اندیشه قیامت) موجب آشفته‌گی ایشان شده است، از کار اندک خویش خشنود نیستند و کار بسیار را هم، بسیار نمی‌شمرند. ایشان نسبت به خودشان بدگمان و از اعمال خود بیمناک‌اند، هرگاه کسی یکی از ایشان را بستاید از آنچه

درباره او گفته هراسان گردیده، می‌گوید: من از دیگران به خود داناترم و پروردگار من به من داناتر از من است، خدایا مرا به آنچه می‌گویند مگیر و مرا بهتر از آنچه می‌پندارند قرار ده و بر من آنچه را نمی‌دانند ببخشای.

از نشانه‌های هر یک از ایشان این است که در او نیرومندی در دین، دوراندیشی در نرم‌خویی، ایمان با یقین، حرص در طلب علم، دانش همراه با حلم، میانه‌روی در توانگری، فروتنی در عبادت، نیکو حالی در فقر، شکیبایی در سختی، طلب روزی حلال، نشاط از هدایت و دوری از طمع می‌بینی. کارهای شایسته را انجام می‌دهد و حال آنکه بیمناک است، روز را شب می‌کند و اهتمامش سپاسگزاری است و شب را صبح می‌کند و همتش یاد خداست، شب را ترسان و روز را شادمان به سر می‌آورد، ترس وی از غفلتی است که بسا به وی رو آورده است و شادی وی از فضل و رحمتی است که به او رسیده است.

اگر نفس او در آنچه بر او دشوار است فرمان وی نبرد او نیز در آنچه نفسش دوست دارد، از او اطاعت نکند روشنی دیده‌اش در چیزی است که ماندگار، و بی میلی او در چیزی است که ناپایدار است، بردباری را با دانش و گفتار را با کردار در می‌آمیزد. او را می‌بینی آرزوهایش نزدیک (اندک)، لغزشهایش کم، دلش خاشع، نفسش قانع، خوراکش اندک، کارش آسان، دینش محفوظ، شهوتش خاموش و خشمش فرونشسته است، مردم به نیکی او چشم داشته و از بدی او ایمن‌اند.

اگر در میان بی‌خبران (از خدا) است از زمره ذاکران (آگاهان) به‌شمار می‌رود، و اگر در زمره آگاهان است از بی‌خبرانش بشمار نیاورند.

بر هر که به او ستم کند ببخشاید، و به هر که وی را محروم سازد احسان نماید، و با هر که از او ببرد پیوند کند، از سخن زشت به‌دور است، گفتارش نرم، کار نکوهیده از وی ناپیدا، و کار پسندیده‌اش آشکار است، خیرش به مردم رومی‌کند و شرش از مردم رو می‌گرداند، به هنگام سختیها بردبار، و در ناگواریها شکیبای، و در هنگام خوشی سپاسگزار است.

کسی را که دشمن دارد بر او ستم نکند، و آن را که دوست دارد درباره او گناه نرزد، به حق اعتراف می‌کند پیش از آنکه بر او گواهی دهند، آنچه به او سپارند تباه نکند، و آنچه را به یاد او آرند از یاد نبرد، مردم را با لقبهای زشت نام نبرد، همسایگان را آزار نرساند، به مصیبت‌های دیگران شاد نشود، در کارهای بیهوده در نیاید و از راه حق بیرون نرود.

اگر خاموش شود خاموشی اندوهگینش نسازد، و اگر بخندد آواز خنده‌اش بلند نگردد، و اگر بروی ستم شود شکیبایی پیش گیرد تا خدا انتقام او را بگیرد. جانش از او در زحمت است و مردم از او در راحت، خود را برای آخرتش به رنج افکنده و مردمان را از گزند خود آسوده ساخته است.

از هر که دوری جوید به سبب بی‌رغبتی به دنیا و پاک ساختن از پلیدیهاست، و به هر که نزدیک شود به سبب نرمی و مهربانی است. نه دوری گزیدنش از روی کبر و خودبینی است و نه نزدیکی‌اش به سبب مکر و فریبکاری است.^۱

ه - آثار و فواید تقوا در قرآن: در قرآن کریم آثار و فواید فراوانی چه در دنیا و چه در آخرت برای تقوا یاد شده است که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

۱- هدایت پروردگار: «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲
 ۲- فلاح و رستگاری: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۳

۳- بر و نیکوکاری: «لَيْسَ الْبِرَّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ»^۴

۴- محبت خدا: «بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»^۵

۵- خیر آخرت: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ»^۶

۶- تفوق در آخرت: «وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۷

۷- اجر و ثواب‌های اخروی: «وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ»^۸

۸- حفظ از وسواس شیطانی: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۹

۹- فتح برکات آسمان و زمین: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^{۱۰}

۱- خطبه ۱۸۴ نهج البلاغه (فیض الاسلام) صفحه ۶۰۲ و خطبه ۱۸۸ (عبد) ص ۱۸۵ جزء ۲ و ۱۹۳ (دکتر شهیدی) ص ۲۲۴، و ترجمه با استفاده از ترجمه فیض الاسلام و دکتر شهیدی
 ۲- سوره بقره (۲) آیه ۵
 ۳- سوره آل عمران (۳) آیه ۲۰۰
 ۴- سوره بقره (۲) آیه ۱۸۹
 ۵- سوره آل عمران (۳) آیه ۷۶ و همچنین آیه ۴ و ۷ سوره توبه
 ۶- سوره نساء (۴) آیه ۷۷ و سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۹ و سوره نحل (۱۶) آیه ۳۰
 ۷- سوره بقره (۲) آیه ۲۱۲
 ۸- بقره (۲) آیات ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۷۲ و ۱۹۸ آل عمران (۳) و ۵۱ دخان (۴۴) و ذاریات (۵۱) و ۱۷ طور (۵۲) و ۵۴ قمر (۵۴) و ۲۴ قلم (۶۸) و ۴۲ مرسلات (۷۷) و ۳۲ نبأ (۷۸)
 ۹- اعراف (۷) ۲۰۱
 ۱۰- سوره اعراف (۷) ۹۶

- ۱۰- معیت و همراهی خدا: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»^۱
- ۱۱- نجات از سوء و بدی: «وَأَحْسِنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ»^۲
- ۱۲- مصونیت از زیان کید کافران: «وَإِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرَّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً»^۳
- ۱۳- عزم در کارها: «وَإِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»^۴
- ۱۴- بینش و زیادتی بصیرت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً»^۵
- ۱۵- کفاره سیئات: «وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»^۶
- ۱۶- آمرزش گناهان: «وَيَعْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۷
- ۱۷- راه خروج از مشکلات: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»^۸
- ۱۸- روزی از راه بی گمان: «وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۹
- ۱۹- فرج و گشایش در زندگی: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً»^{۱۰}
- ۲۰- فوز (با سلامتی به پیروزی رسیدن): «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً»^{۱۱}
- ۲۱- رحمت الهی: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ»^{۱۲}
- ۲۲- رفع خوف و حزن: «فَإِنِّي آتِي وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۱۳}
- ۲۳- ضایع نشدن اجر و پاداش: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْحَسَنِينَ»^{۱۴}
- ۲۴- مزده در دنیا و آخرت: «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ»^{۱۵}
- ۲۵- شکر: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^{۱۶}
- ۲۶- دور شدن از عذاب دوزخ: «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ وَسَيُحَنَّبُهَا الْأَتْقَىٰ»^{۱۷}
- ۲۷- کرامت در پیش خدا: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ»^{۱۸}
- ۲۸- بهترین توشه: «تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ»^{۱۹}

-
- | | |
|---|-----------------------|
| ۱- سورة بقره ۱۹۴ و آیات اعراف ۳۶ و ۹۳ و نحل ۱۲۸ | |
| ۲- نمل ۵۳ و فصلت ۱۸ و آیه ۶۱ زمر | ۳- سورة آل عمران ۱۲۰ |
| ۴- سورة آل عمران ۱۸۶ | ۵- سورة انفال ۲۹ |
| ۶- سورة انفال ۲۹ | ۷- سورة انفال ۲۹ |
| ۸- سورة طلاق ۲ | ۹- سورة طلاق ۳ |
| ۱۰- سورة طلاق ۴ | ۱۱- سورة نبأ ۳۱ |
| ۱۲- سورة اعراف ۱۵۶ | ۱۳- سورة اعراف ۳۵ |
| ۱۴- سورة یوسف ۹۰ | ۱۵- سورة یونس ۶۳ و ۶۴ |
| ۱۶- آل عمران ۱۲۳ | ۱۷- لیل ۱۴ تا ۱۷ |
| ۱۸- سورة حجرات ۱۳ | ۱۹- سورة بقره ۱۹۷ |

- ۲۹- بهترین لباس (محافظ) برای حفظ از گناه: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ»^۱
- ۳۰- عاقبت خیر: «فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ»^۲
- ۳۱- قبولی اعمال: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۳
- ۳۲- رعایت ادب نسبت به پیامبر (رهبر): «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَهْمَرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ»^۴
- ۳۳- زیر بنای مرضی خدا برای بناهای خیر: «أَقْمِنُ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنِ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٍ...»^۵
- ۳۴- تعظیم شعائر خدا: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ»^۶
- ۳۵- تنها چیزی که از اعمال حج به خدا می رسد: «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاءُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ»^۷
- ۳۶- وفود الی الله (ورود نزد خدا): «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا»^۸
- ۳۷- شایستگی برای پیروی از امام: «وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»^۹
- ۳۸- استمرار دوستی تا قیامت: «الْأَخْلَاءُ يُؤْمِنُ بِبَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا إِلَّا الْمُتَّقِينَ»^{۱۰}
- ۳۹- ولایت الهی: «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ»^{۱۱}
- ۴۰- شایستگی برای سرپرستی مسجدالحرام و خدمت حرم خدا: «وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ»^{۱۲}
- و- آثار و مزایای تقوا در نهج البلاغه و منابع دیگر: چنانکه یاد شد در روایات به ویژه سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه عنایت شایانی به تقوا شده و آثار و مزایایی برای آن یاد شده که به پاره‌ای از آنها اشاره می شود.
- ۱- مرکب رام با زمام منزل رسان: «أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَىٰ مَطَايَا ذُلِّ حِمْلِ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأُعْطُوا أَرْزَمَتَهَا فَأوردتهم الجنة»^{۱۳} آگاه باشید که تقوا همانند مرکبهای رام راهواری است که

۱- سورة اعراف ۲۶
 ۲- سورة هود آیه ۴۹ و آیات سوره‌های اعراف ۱۲۸ و طه ۱۳۲ و قصص ۸۳ و زخرف ۳۸ و ص ۴۹
 ۳- سورة مائده ۲۷
 ۴- حجرات ۳
 ۵- توبه ۱۰۹ و همچنین ۱۰۸
 ۶- حج ۳۲
 ۷- حج ۳۷
 ۸- فرقان ۷۴
 ۹- جاثیه ۱۹
 ۱۰- زخرف ۶۷
 ۱۱- انفال ۳۴
 ۱۲- کلام ۱۶ شرح نهج البلاغه (فیض الاسلام)

صاحبانشان بر آنها سوار شده و زمامشان به دست آنان داده شده و در نتیجه ایشان را به بهشت وارد می‌سازند.

۲ و ۳- توشه منزل رسان و پناهگاه پیروزی بخش.

۴ و ۵- حافظ از گناه و عامل خوف از خدا: «أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَبِهَاءِ الْمَعَادُ، زَادٌ مُبْلَغٌ وَمَعَادٌ مُنْجِحٌ، دَعَا إِلَيْهِ أَسْمَعُ دَاعٍ وَوَعَاها خَيْرُ وَاوَعٍ، فَاسْمَعِ دَاعِيَهَا وَفَارِزْ وَاعِيَهَا، عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتٌ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ حَارِمَةٌ وَالزَّمْتِ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أُسْهِرَتْ لِيَالِيَهُمْ وَأَظْمَأَتْ هَوَا جِرْهُمُ»^۱ ای بندگان خدا شما را به تقوا سفارش می‌کنم که توشه راه و پناهگاه است، توشه‌ای به منزل رسان و پناهگاهی رهایی بخش، شنونده‌ترین دعوت کننده، مردم را به آن خوانده و بهترین فراگیرنده آن را فراگرفت پس دعوت کننده آن را شنواید و فراگیرنده رستگار گردید، بندگان خدا، تقوای الهی دوستان خدا را از کارهای حرام نگاه داشته و خوف خدا را با دل‌های ایشان همراه ساخته است، چندان که در شبها بیدارشان نموده و در روزهای گرم تشنه‌شان نگاه داشته است.

۶ و ۷- دژ استوار و برنده نیش زهر آلود گناه: «إِعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَى دَارٌ حِصْنٌ عَزِيزٌ وَالْفُجُورُ دَارٌ حِصْنٌ ذَلِيلٌ لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ وَلَا يُجْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ، أَلَا وَبِالتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةُ الْخَطَايَا وَبِالْيَقِينِ تُدْرَكُ الْغَايَةُ الْقُصْوَى»^۲ بندگان خدا بدانید که تقوا خانه‌ای است چون دژ استوار، و بی تقوایی خانه‌ای بی بنیاد و خوار، نه ساکنانش را از آسیب نگاهبان است و نه کسی که بدان پناه برد در امان است، بدانید که با تقوا می‌توان نیش زهر آلود گناه را برید و با یقین به درجه نهایی (قرب خدا) توان رسید.

۸- رستگاری فردا و نجات همیشگی از عذاب خدا: «أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَطَاعَتِهِ فَإِنَّهَا النَّجَاةُ غَدًا وَالمُنْجَاةُ أَبَدًا»^۳ بندگان خدا شما را به تقوای الهی و فرمانبرداری او سفارش می‌کنم که مایه نجات فردای قیامت و رهایی جاودان است.

۹ و ۱۰- ریسمانی با دستاویز استوار و پناهگاهی با قله‌ای نگهدار: «فَاعْتَصِمُوا بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَتَهُ وَمَعْقِلًا مَنِيعًا ذِرْوَتَهُ»^۴ به تقوای الهی جنگ زیند که برای آن ریسمانی است با دستاویز استوار و پناهگاهی با قله‌ای بازدارنده از خطر گناه.

۱- خطبه ۱۱۳ شرح فیض الاسلام و ۱۱۴ عبده

۲- نهج البلاغه خطبه ۱۵۶ (فیض الاسلام) و ۱۵۷ (عبده)

۳- نهج البلاغه خطبه ۱۶۷ (فیض الاسلام) و ۱۶۱ (عبده)

۴- نهج البلاغه خطبه ۲۳۲ (فیض الاسلام) و ۱۹۰ (عبده)

۱۱ و ۱۲- بنیاد استوار و کشتزار سیراب: «لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَىٰ سِنٌّ أَصْلٌ وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعٌ قَوْمٌ»^۱ بنیادی که بر تقوا استوار است از میان نرود و کشتزاری که آب تقوا خورد تشنه نگردد.

۱۳ و ۱۴- پناهگاه و سپر در امروز و راه بهشت در فردا: «عِبَادَ اللَّهِ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَالْمَوْجِبَةُ عَلَى اللَّهِ حَقِّكُمْ وَأَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَى اللَّهِ وَتَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللَّهِ، فَإِنَّ التَّقْوَىٰ فِي الْيَوْمِ الْحَرِزُ وَالْجَنَّةُ وَفِي غَدِ الطَّرِيقُ إِلَى الْجَنَّةِ، مَسْلُكُهَا وَاضِحٌ وَسَالِكُهَا رَابِحٌ وَ مُسْتَوِدُّهَا حَافِظٌ»^۲ بندگان خدا شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، که تقوا حق خدا بر شماست و موجب حق شما (پاداش شما) بر خدا، (و سفارش می‌کنم) به اینکه برای تقوا از خدا یاری جوئید و از تقوا برای گزاردن حق خدا کمک جوئید، زیرا که تقوا در امروز سپر و پناهگاه و در فردا راه بهشت است، راه تقوا آشکارا و رونده آن بهره‌ور و امانتدار آن (خدا) نیکو نگهدار است.

آن‌گاه می‌فرماید: «پس گوشه‌های خود را به تقوا فرادارید و با کوشش، روی بدان آرید، و از هر چه خلاف تقوا است دل بکنید و تقوا را دلخواه خود شمارید، خود را با تقوا بیدار دارید و روز خود را با آن به سر آرید، تقوا را شعار دل‌های خود سازید و گناهان خود را با آن بشوئید و بیماری‌های خود را با آن درمان کنید و با آن به پیشباز مرگ بروید و از آن کس که تقوا را تباه کرد پند گیرید و مبادا آنکه تقوا را پیشه کرد از شما پند گیرد (یعنی تباه کردن شما تقوا را مایه عبرت او گردد) آگاه باشید که تقوا را نگه‌دارید و با تقوا خود را از گناه حفظ کنید،^۳ در این قسمت از خطبه امام فواید و آثاری برای تقوا یاد نموده‌اند مانند بیداری دل (۱۵)، مایه اشتغال روز (۱۶)، شعار قلب (۱۷)، زداینده گناه (۱۸)، دوی دردها (۱۹)، صیانت از گناه (۲۰) و مایه استقبال از مرگ (۲۱).

۲۲ و ۲۳- زمام و قوام: «أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا الزَّمَامُ وَالْقَوَامُ فَتَمَسَّكُوا بِوَثَائِقِهَا وَاعْتَصِمُوا بِحَمَائِقِهَا تَوَلُّ بِكُمْ إِلَى أَكْثَانِ الدَّعَةِ وَأَوْطَانِ السَّعَةِ وَمَعَاوِلِ الْحِرْزِ وَمَنَارِلِ الْعِزِّ»^۴ بندگان خدا، شما را به تقوا سفارش می‌کنم که آن مهار است (شما را به راه سعادت می‌کشاند و از گناه باز می‌دارد) و قوام است (شما را به بندگی خدا بر پا می‌دارد) پس

۱- نهج البلاغه خطبه ۱۶ (فیض الاسلام) ۱۷ (عبده)

۲- نهج البلاغه خطبه ۲۳۳ (فیض الاسلام) ۱۹۱ (عبده)

۳- همان

۴- نهج البلاغه خطبه ۱۸۶ (فیض الاسلام) و ۱۹۵ (عبده)

خود را با رشته‌های استوار آن نگاه دارید و به حقیقت‌های آن چنگ زیند تا شما را به خانه‌های آسایش و اقامتگاه‌های فراخ و پناهگاهی استوار و منزل‌های با عزت و اعتبار بکشاند.

۲۴ تا ۳۱- «فَإِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي ابْتَدَأَ خَلْقَكُمْ وَإِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءٌ قُلُوبِكُمْ وَبَصَرٌ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ وَشِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ وَصَلَاحٌ فَسَادِ صُدُورِكُمْ وَطُهْرٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ وَجَلَاءٌ غَشَاءِ أَبْصَارِكُمْ وَأَمْنٌ فَرَجِ جَائِشِكُمْ وَضِيَاءٌ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ»^۱ همانا من شما را به تقوای خدایی سفارش می‌کنم که آفرینش شما را آغاز کرد و بازگشت‌تان به سوی اوست زیرا که تقوا درمان درد دل‌های شما، و موجب بینایی کوردلی شما، و مایه شفای بیماری اجسام شما، و سبب پاک‌شدن فساد درونی شما و زدودن چرکی جانهای شما، و روشنی بخش تیرگی دیده‌های شما و ایمنی ده بیم دل‌های شما، و روشنایی در سیاهی تاریکی‌های شما (در تیرگی جهل و نادانی شما) است.

۳۲ تا ۳۸- «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَذَخِيرَةٌ مَعَادٍ وَعَيْتُقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ وَيَنْجُو الْهَارِبُ وَتُنَالُ الرِّغَائِبُ»^۲ همانا تقوای الهی کلید درست‌کرداری و اندوخته رستاخیز و آزادی از هر بندگی و رهایی از هر هلاکتی است به واسطه تقوا حاجت خواهنده روا می‌گردد و بدان‌گریزنده نجات می‌یابد و خواسته‌ها در دسترس قرار می‌گیرد.

۳۹- عزیزترین و گران‌بهارترین صفات انسانی «لَاعِزٌّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى وَلَا مَعْقَلٌ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ»^۳ عزتی بالاتر از تقوا و پناهگاهی نیکوتر از پارسایی نیست.

۴۰- رئیس اخلاق «التَّقِيُّ رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ»^۴ تقوا رئیس همه اخلاق است. و بالاخره تقوا مایه کرامت انسان و قبولی اعمال است امام علیه السلام می‌فرماید: «لَا كَرَمَ كَالْتَّقْوَى وَلَا وَرَعٍ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبُهَةِ»^۵ بزرگواری همانند تقوا، و پارسایی چون بازایستادن هنگام کار شبهه‌ناک نیست.

و نیز می‌فرماید: «لَا يَقْبَلُ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى وَكَيْفَ يَقْبَلُ مَا يُنْقَبَلُ»^۶ کاری که همراه با تقوا

۱- نهج البلاغه خطبه ۱۸۹ (فیض الاسلام) و ۱۹۸ (عبده)

۲- نهج البلاغه خطبه ۲۲۱ (فیض الاسلام) ۲۳۰ (عبده)

۳- نهج البلاغه حکمت ۲۶۳ (فیض الاسلام) ۲۷۱ (عبده)

۴- نهج البلاغه حکمت ۴۰۲ (فیض الاسلام) و ۴۰۱ (عبده)

۵- نهج البلاغه حکمت ۱۰۹ (فیض الاسلام) ۱۱۳ (عبده)

۶- نهج البلاغه حکمت ۹۱ (فیض الاسلام) و ۹۵ (عبده)

باشد کم نیست و چگونه کم باشد آن عملی که مورد قبول واقع می شود.
و امام صادق علیه السلام می فرماید «إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوَى خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ بِلَا تَقْوَى»^۱ عمل
اندک که همراه با تقوا باشد بهتر از عمل زیاد است که بدون تقوا باشد.

احسان

از فضایل اخلاق و صفات ستوده‌ای که در قرآن برای مؤمنان یاد شده است صفت احسان است. احسان در لغت به معنای آوردن کار نیک است «الْإِتْيَانُ بِفِعْلِ الْحَسَنِ» و بنابراین معنی هر عمل صالحی احسان است و در نتیجه مفهوم «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ»^۱ با آیه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا»^۲ یکی است. و همچنین مفهوم آیه «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ»^۳ با آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»^۴ واحد است.

و در این آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَا لَأُنْضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا»^۵ هر دو تعبیر با هم آمده است.

از برخی آیات قرآن که صفات محسنان را برمی‌شمارد، برمی‌آید که محسنان همان متقیان‌اند، در آغاز سوره لقمان می‌خوانیم «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْآخِرَةَ هُمْ يُوقِنُونَ، أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۶ «اینها آیات کتاب استوار است در حالی که راهنما و مایه رحمت برای نیکوکاران است، آن نیکوکاران که نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و به روز رستاخیز یقین دارند، اینان بر هدایتی از جانب پروردگار هستند و اینان رستگارند» که با اندک دقتی درمی‌یابیم که همان صفاتی را که خداوند در آغاز سوره بقره برای متقیان یاد نمود در این سوره برای محسنان یاد کرد و همان پایانه‌ای که برای آنان

۲- سوره قصص (۳۸) آیه ۸۴

۴- سوره فصلت (۴۱) آیه ۸

۶- سوره لقمان (۳۱) آیات ۲ تا ۵

۱- سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶

۳- سوره بقره (۲) آیه ۱۱۲

۵- سوره کهف آیه ۳۰

آورد برای اینان هم ذکر نمود. ولی از بسیاری از آیات دیگر استفاده می‌شود که تقوا و احسان دو صفت جداگانه‌اند هر چند از لحاظ مصداق یکی باشند مانند این آیات: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ»^۱ برای کسانی که کار نیک کنند و تقوا پیشه نمایند پاداش بزرگی است و «إِنَّ الْمُحْسِنِينَ وَاتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»^۲ اگر کار نیک به جا آورید و تقوا پیشه کنید، همانا خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است و «تُحِبُّ اتَّقُوا وَ أَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۳ و «أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۴ همانا مطلب این است که هر که تقوا پیشه کند و شکیبایی ورزد، در نتیجه خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. و «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»^۵ و می‌توان تفاوت میان این دو صفت را چنین توضیح داد که: آدمی برای طی درجات کمال به دو حرکت نیاز دارد که یکی را تخلیه و دیگری را تحلیه می‌نامند.

تخلیه: خالی کردن نفس از اخلاق زشت و ملکات ناپسند و دوری از اعمال نکوهیده است که منشأ آنها همان اخلاق ناپسند است.

تحلیه: آراستن نفس به اخلاق نیک و ملکات پسندیده و ارزشهای والای انسانی است که منشأ اعمال صالح و کردار پسندیده است.

تقوا با تعریفی که در ضمن بحث از تقوا شد (یعنی خود را از آنچه از نظر دین و اصولی که دین در زندگی معین کرده، خطا و گناه و زشتی شمرده شده حفظ کند) با تخلیه مطابقت دارد.

و احسان با معنایی که برای آن شد (یعنی فعل نیک آوردن که منشأ فعل نیک هم اخلاق نیک است) با تحلیه سازگار است.

بنابراین می‌توان گفت: در آیاتی که هر دو کلمه تقوا و احسان به دنبال هم آمده است از تقوا، تخلیه و از احسان تحلیه مورد نظر بوده است یعنی: هر که نفس خود را از پلیدیها پاک کند و به زیور اخلاق و اعمال خوب بیاراید اجر عظیم در پیشگاه خداوند دارد و خداوند او را دوست دارد و یار و یاور اوست.

و شاید اینکه در بعض آیات تقوا مقدم بر احسان و در برخی احسان مقدم بر تقوا یاد شده است؛ نظر به دو نوع تزکیه باشد: تزکیه دفعی و تزکیه رفعی.

- ۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۲
 ۲- سوره نساء (۴) آیه ۱۲۸
 ۳- سوره مائده (۵) آیه ۹۳
 ۴- سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۰
 ۵- سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۸

البته تزکیه رفعی یعنی تخلیه مقدم بر تخلیه است زیرا تا دیو از دل آدمی بیرون نرود فرشته در نیاید ولی تزکیه دفعی که حفظ زمین نفس از پاشیده شدن بذر و در آمدن صفات زشت و پلیدیهاست مؤخر است زیرا اگر بذر صفات بد در روح انسان پاشیده نشود زمینه برای رشد آنها وجود ندارد و بنابراین آماده برای بذر صفات خوب است و این تخلیه است که بالطبع تخلیه را نیز به دنبال دارد.

امتیازات محسنان در آیات قرآن

صفات محسنان را خداوند در آیات سوره لقمان بیان کرد که در پیش به آنها اشاره شد، و در این فصل به پاره‌ای از امتیازاتی که خداوند برای محسنان در قرآن یاد نموده است اشاره می‌شود:

۱- محسنان محبوب خدایند «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۱ و در راه خدا انفاق کنید و خود را به دست خود به هلاکت نیندازید و نیکوکاری کنید که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

۲- خداوند همراه محسنان است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۲ کسانی که در راه ما کوشش کردند به راههای خودمان آنان را هدایت می‌کنیم و همانا خداوند با نیکوکاران است.

۳- در قرب رحمت پروردگارانند: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»^۳ بعد از شایسته کردن زمین در روی آن افساد نکنید و خدا را از روی ترس و امید بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

۴- پاداش بزرگ: «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَنْصَاهُمْ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِي بَدَأَ فِيكُمْ وَيَتَّبِعَ اللَّهُ الَّذِينَ حَسَنُوا لَهُمْ وَأَتَوْا بِأَجْرٍ عَظِيمٍ»^۴ آن کسانی که خدا و رسول را اجابت کردند بعد از آنکه در جنگ

جراحت به آنها رسید، برای کسانی از آنها که نیکوکار و متقی هستند پاداش بزرگی است. ۵- حسنه در دنیا و بهتر از آن در آخرت: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ»^۵ برای کسانی که نیکوکاری کنند در این دنیا پاداش نیک

۱- سوره بقره (۲) آیه ۱۹۵

۲- سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹ و آیه ۱۲۸ سوره نحل (۱۶)

۳- سوره اعراف (۷) آیه ۵۶

۴- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۲

۵- سوره نحل (۱۶) آیه ۳۰

است و سرای آخرت برای ایشان بهتر است و چه خوب است سرای اهل تقوا. و «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ»^۱ برای کسانی که کار نیک آوردند پاداش بهتر و فزوتتر است. «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ»^۲ ای بندگان من که ایمان آوردید تقوا پیشه کنید و از مخالفت فرمان پروردگارتان بپرهیزید. برای کسانی که کار نیک آوردند پاداش نیکو در این دنیا است.

۶- خلود در بهشت: «فَأَنبَأَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ»^۳ و خداوند به این مؤمنان (از نصاری) بهشتهایی را که از زیر آن نهرها جاری است پاداش می دهد که در آن جاودانند و این پاداش نیکوکاران است.

۷- بشارت و مژده الهی «وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ»^۴ و این قرآن کتابی است که کتب پیشین انبیا را تصدیق می کند در حالی که به زبان عربی است و هدف آن این است که ستمکاران را بیم دهد و برای نیکوکاران بشارت باشد.

۸- خدا اجر محسنان را ضایع نمی کند «وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۵ شکیا باش که خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازد.

۹- پیامبران سر سلسله محسنانند «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»^۶ آن هنگام که یوسف به سن کمال رسید حکم (نبوت) و علم به او دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم. و این عبارت «كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» بعد از ذکر نام و داستان بیشتر انبیا در قرآن آمده است^۷

۱۰- قرآن هدایت و رحمت برای ایشان است چنانکه در تعریف احسان از سوره لقمان یاد شد.

تکمیل گفتار درباره احسان

در قرآن، احسان در موارد دیگر هم به کار رفته است که از آن جمله است:

- | | |
|---|--|
| ۱- سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶ | ۲- سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰ |
| ۳- سوره مائده (۵) آیه ۸۵ | ۴- سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۲ و حج (۲۲) ۳۷ |
| ۵- سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۵ | ۶- سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۲ |
| ۷- سوره انعام آیه ۸۴ و قصص آیه ۱۴ و صافات آیات ۸۰ و ۱۰۵ و ۱۱۰ و ۱۲۱ و ۱۳۱ و مرسلات ۴۴ | |

۱- احسان به پدر و مادر: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۱ یادکن زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند را عبادت نکنند و به پدر و مادر نیکی کنند.

علامه طباطبایی رحمته الله می نویسد در قرآن کریم در مواردی احسان به پدر و مادر را بعد از توحید و نفی شرک یاد نموده است و پس از فرمان به توحید و نفی از شرک به آن فرمان داده است مانند «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۲ (و آیات ۱۳ و ۱۴ سوره لقمان و آیه ۳۶ نساء و ۱۵۱ انعام و ۱۵ احقاف) و این آیات دلالت دارد بر اینکه حقوق والدین از بزرگترین گناهان و یا بزرگترین آنها پس از شرک به خدای بزرگ است و تجربه نیز، ما را به همین مطلب رهنمون می سازد، زیرا اجتماع انسانی متکی به پیدایش و بقای نسل است و بقای نسل هم متکی به عاطفه ای است که در خانواده (یعنی پدر و مادر از یک طرف و فرزندان از طرف دیگر) پیدا می شود.

و فرزندان به رحمت و عاطفه پدر و مادر در زمانی نیازمندند که خود پدر و مادر طبعاً شایق به آن عاطفه اند و همین انگیزه برای احسان پدر و مادر کافی است، به خلاف زمان احتیاج پدر و مادر به عاطفه فرزند که طبعاً مصادف با پیری و درماندگی ایشان است که نمی توانند مستقلاً به امور واجب زندگی قیام کنند، و با جوانی اولاد و توانایی آنان بر یاری پدر و مادر، و جفای اولاد و بی اعتنایی به پدر و مادر در این ایام حاجت، و امیدواری به فرزندان و انتشار چنین کاری میان جامعه، به این منجر می گردد که عاطفه تولید و تربیت از بین برود و به ترک تناسل و انقطاع نسل کشیده شود و تشکیل خانواده به صورت کاری ناخوشایند درآید و در نتیجه اجزای مجتمع متلاشی گردد و هیچ قانونی نتواند آن را اصلاح کند و سعادت دنیا و آخرت آدمی کوچ کند.^۳

از این جهت است که قرآن احسان به پدر و مادر را در حد پرستش خدا و حقوق آنان را در حد شرک قرار داده است.

۲- ادای به احسان: مفاد کلی ادای به احسان این است که هر حقی بر عهده انسان قرار می گیرد به خوبی ادا کند و از مسامحه و ممانعت و آزار صاحب حق اجتناب نماید. در مورد قصاص و دیه در قرآن کریم می فرماید: «فَمَنْ عَفَىٰ عَنْ شَيْءٍ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ

۲- سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۳

۱- سوره بقره (۲) آیه ۸۳

۳- المیزان ج ۷، ص ۳۹۶-۳۹۷

أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ»^۱ یعنی، هر که درباره چیزی از دیه از جانب برادر دینی اش مورد بخشش قرار گرفت، پس بر دیه گیرنده است که نسبت به مطالبه بقیه آن با نیکی رفتار کند و بر دیه دهنده است که آن مبلغ را با احسان و بدون ملاحظه ادا کند.^۲

۳- اَتَّبِعْ بِهٖ اِحْسَانًا: در این مورد می فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»^۳ پیشی گیرندگان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به وجه نیکو از ایشان پیروی کردند. خدا از ایشان خشنود و ایشان هم از خدا خشنودند. و مراد از اَتَّبِعْ بِهٖ اِحْسَانًا این است که پیروی، همراه با نوعی از احسان باشد و آن به این گونه است که پیروی از ایشان به واسطه بودن حق با ایشان باشد و در حقیقت پیروی از حق باشد نه از روی هوی و هوس.^۴

۴- تَسْرِيحٌ بِهٖ اِحْسَانًا: این احسان درباره طلاق است، خداوند می فرماید «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»^۵ طلاق (قابل برگشت) دو مرتبه است که پس از آن یا نگاه داشتن آن زن است به وجهی خوب و پسندیده، و یا رها کردن اوست از روی احسان. و مراد از تَسْرِيحٌ بِهٖ اِحْسَانًا این است که بعد از طلاق، مانعی برای او به وجود نیاورند تا با انقضای عده بتواند برنامه ای برای خود ترتیب دهد.^۶

۵- و سرانجام خداوند متعال جزای نیکوکاری را نیکوکاری شمرده می فرماید «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»^۷ و اما احسان که در این آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرٍ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَاتِّبَاءِ ذِي الْقُرْبَى»^۸ آمده است، علامه طباطبائی رحمته الله علیه گفته است که مراد از این احسان، نیکی کردن به دیگران است نه به معنای کار نیک کردن، و مقصود از نیکی به دیگران خیر یا نفعی به غیر رساندن است بدون اینکه توقع پاداش یا مقابله به مثل آن را داشته باشد بلکه آغاز کننده به آن خیر و از روی تبرّع (بدون چشمداشت) باشد.

احسان در روایات: امام صادق علیه السلام از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «مَنْ أَحْسَنَ فَمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِهِ لَمْ يُؤَاخَذْ بِمَا مَضَى مِنْ ذَنْبِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِهِ أُخِذَ بِالْأَوَّلِ وَالْآخِرِ»^۹ هر که در باقی مانده عمرش نیکوکاری کند به گناه گذشته اش

۱- سورة بقره (۲) آیه ۱۷۸
 ۲- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۴۱
 ۳- سورة توبه (۹) آیه ۱۰۰
 ۴- المیزان، ج ۹، ص ۳۹۳
 ۵- سورة بقره (۲) آیه ۲۲۹
 ۶- المیزان، ج ۲، ص ۲۴۴ نقل به معنی
 ۷- سورة الرحمن (۵۵) آیه ۶۰
 ۸- سورة نحل (۱۶) آیه ۹۰
 ۹- سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۸۰

مؤاخذه نمی شود و هر که در باقی مانده عمرش بدکاری کند به آغاز و پایان عمرش مؤاخذه می شود.

و امام علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ أَحْسَنَ فَمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَمَا بَيْنَ النَّاسِ»^۱ هر که به نیکی میان خود و خدا رفتار کند، خدا میان او و مردم را نیک سازد. و نیز می فرماید «عَاتِبَ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَارْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ»^۲ با احسان به برادر دینی ات او را سرزنش کن و شروی را با نعمت بخشیدن به او از خود بگردان. و به فرزندشان امام مجتبی علیه السلام می فرماید: «يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فَمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ فَأَحِبُّ لِعَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَاکْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ أَحْسِنَ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ»^۳ ای فرزند من خودت را میان خود و دیگران ملاک قرار ده، برای دیگران آن را دوست دار که برای خود دوست داری و آن را بد شمار که برای خود بد می شماری و به دیگران نیکوکاری کن چنانکه دوست داری به تو نیکوکاری شود.

اخلاص

یکی از مکارم اخلاق و صفات ویژه اهل ایمان که در قرآن آمده است صفت اخلاص است. و اخلاص به معنای خالص ساختن است، خالص ساختن توحید از هر گونه شرک و خالص ساختن عمل از هر انگیزه غیرخدایی، بنابراین اخلاص بر دو گونه است: اخلاص در توحید و اخلاص در عمل^۱.

۱- اخلاص در توحید: این اخلاص هم بر دو گونه است: اخلاص در توحید صفاتی و اخلاص در توحید افعالی

اخلاص در توحید صفاتی این است که خداوند را از هر صفتی که از نوع صفات ممکنات است منزّه بدانیم، زیرا صفات ممکنات حداقل از چهار نقص خالی نیست: الف- عارضی است و ذاتی نیست، ب- حادث و پدیده است، ج- محدود است د- متغیر است و صفات خداوند از این عیوب منزّه و مبراست.

حضرت علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه می فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مُوصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ»^۲ آغاز دین شناخت خداست و شناخت کامل، باور کردن اوست و باور کامل یکتا دانستن اوست و توحید کامل اخلاص درباره اوست و اخلاص کامل نفی صفات (صفات از نوع صفات ممکنات) از اوست زیرا صفت گواهی دهد که چیزی غیر

۱- می توان این تقسیم را به این گونه بیان کرد: اخلاص بر دو گونه است اخلاص نظری، اخلاص عملی.

۲- شرح فیض الاسلام ص ۱۴

از موصوف، و موصوف گواهی می‌دهد که ذاتش غیر از صفت است. و خلاصه توحید صفاتی به معنای نفی هرگونه کثرت و ترکیب از ذات خداوند است، او ذاتی است کامل و دارای همه مراتب وجود، و پیداست که ذات کامل هر صفت کمالی عین ذات اوست و میان ذات و صفات او جدایی نیست و اما اخلاص در توحید افعالی این است که انسان معتقد باشد که مؤثر مستقلی در عالم وجود، جز خدا نیست «لَا مَوْثِرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» و «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» یعنی در اعماق قلب او این حقیقت نفوذ کرده باشد که همه نیروها و اثرها از خداست و هیچ سبب و مؤثری مستقل در سببیت و تأثیر نیست و سببیت و تأثیر آن در طول سببیت و تأثیر خداوندی است و هرگاه مشیت الهی بر تأثیر اسباب و علل قرار گرفت دارای تأثیرند و هرگاه مشیت او بر نفی تأثیر آنها قرار گیرد اثری از خود نخواهند داشت. و هرگاه چنین اعتقادی در دل انسان پیدا شود غیر خدا را اراده نمی‌کند و برای چیزی جز خدا خاضع نمی‌شود و از چیزی جز خدا نمی‌ترسد و به چیزی جز او امیدوار نمی‌شود و به چیزی جز او اعتماد و توکل نمی‌کند. و مراد از شرک در این آیه شریفه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^۱ که برای بیشتر مؤمنان یاد نموده است بنا بر نظر بسیاری از مفسران نبودن همین اخلاص است^۲ و همچنین است آیه شریفه «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»^۳ هنگامی که در کشتی سوار می‌شوند خدا را می‌خوانند در حالی که عمل خود را برای او خالص می‌کنند و آنگاه که خداوند ایشان را به جانب خشکی نجات بخشید آن دم برای خدا شریک قرار می‌دهند.

اخلاص در توحید افعالی ممکن است به دو گونه حاصل آید: اختیاری و اضطراری. اخلاص اختیاری این است که انسان از راه بینش و عرفان و کوشش و مجاهدت به این حالت برسد که خوفش از خدا و امیدش به خدا و اعتماد و توکلش بر خداست و همه چیز خود را از خدا بداند آنچنان که انبیاء و اولیاء و صلحاء این راه را پیموده‌اند. در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «قُلْ إِنْ صَلَوَتِي وَنُصْرَتِي وَتَحْيَايَ وَتَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۴ بگو همانا نماز من و عبادت من و زندگی من و مردن من برای خدای پروردگار همه جهان‌هاست.

۱- المیزان، ج ۱۱، ص ۳۰۳
۲- سورة انعام (۶) آیه ۱۶۲

۱- سورة يوسف (۱۲) آیه ۱۰۶
۳- سورة عنكبوت، (۲۹) آیه ۶۵

و اخلاص اضطراری این است که برای انسان حوادثی پیش بیاید که دستش از همه اسباب بریده و امیدش قطع شود و متوجه آن نیروی لایزال و مؤثر حقیقی گردد.

در قرآن کریم در این مورد آیاتی هست از آن جمله آیه ۶۵ سوره عنکبوت است که یاد شد و در سوره لقمان می فرماید: «وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلُمِ اللَّيْلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُمُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ»^۱

و هنگامی که موجی چون کوهها ایشان را فرو می گیرد خدا را از روی اخلاص می خوانند و آن هنگام که خداوند ایشان را نجات بخشید، پس پاره‌ای از ایشان راه اقتصاد و میانه‌روی را پیش گرفتند (و بعضی راه پیمان شکنی و ناسپاسی را) و آیات ما را انکار نمی‌کند مگر هر کس که پیمان شکن و ناسپاسگزار باشد مولوی در این باره گوید:

| | |
|-------------------------------|--|
| این سبب‌ها بر نظرها پرده‌هاست | که نه هر دیدار صنعش را رواست |
| دیده‌ای باید سبب سوراخ کن | تا حجب را بر کند از بیخ و بن |
| تا مُسَبَّب بیند اندر لامکان | هرزه بیند جهد و اسباب و دکان |
| از مسبب می‌رسد هر خیر و شر | نیست اسباب و وسائل را اثر ^۲ |

۲- اخلاص در عمل: اخلاص در عمل به این معنی است که انگیزه و قصد انسان از کاری که می‌کند به ویژه عبادت برای خدا و خشنودی او و محبت و عشق او و تقرب به او باشد و انگیزه‌ای جز خدا و رضای او نداشته باشد و البته خاستگاه و مبنای اخلاص در عمل اخلاص در توحید است و تا آن ایمان و اعتقاد که یاد شد در انسان پیدا نشود مشکل است اخلاص در عمل در وی حاصل گردد، حضرت علی علیه السلام در صفات متقین می فرماید: «عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»^۳ آفریدگار در جان اهل تقوا بزرگ تجلی کرده است از این جهت جز او همه در چشم ایشان کوچک شده است.

در قرآن کریم اخلاص در عمل به دو گونه آمده است: عبادت و پرستش خدا از روی اخلاص و خواندن خدا از روی اخلاص

الف - عبادت خدا از روی اخلاص: در قرآن کریم می فرماید «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ أَلِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»^۴ همانا ما کتاب را به تو از روی حق

۲- مثنوی معنوی، دفتر پنجم ص ۴۷۱

۱- سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۲

۴- سوره زمر (۲۹) آیه ۲ و ۳

۳- نهج البلاغه شرح فیض الاسلام ص ۴۲

نازل کردیم، پس خدا را عبادت کن در حالی که دین را برای او خالص گردانی، آگاه باشید که تنها دین خالص مورد پذیرش خداست.

در تفسیر المیزان می نویسد: مراد از دین در آیه چنانکه از روند کلام استفاده می شود عبادت و پرستش است، و ممکن است مراد از دین سنت حیات یعنی راهی که در زندگی و در اجتماع انسانی باید بپیماید باشد، و مراد از عبادت هم صورت دادن به بندگی است به وسیله پیمودن راهی که خداوند سبحان تشریح فرموده است.

بنابراین معنای آیه این است که: پرستش خدا را در همه شئون زندگی ات آشکار ساز، با پیروی کردن از آنچه خداوند برای تو در مسیر حیات مقرر داشته، در حالی که آن پرستش را برای خدا خالص می سازی و از غیر شریعت الهی پیروی نمی کنی.^۱

و در آیه دیگر می فرماید: «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»^۲ بگو همانا من مأمور شده ام که خدا را از روی اخلاص عبادت کنم،

و در آیه دیگر می فرماید «قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي»^۳ بگو خدا را عبادت می کنم در حالی که عبادتم را برای او خالص می گردانم.

و در آیه دیگر می فرماید «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ»^۴ فرمان داده نشدند جز اینکه خدا را از روی اخلاص عبادت کنند در حالی که حَقگرا باشند و نماز را به پا دارند و زکات را بدهند و این، دین پایدار و استوار است.

و نیز می فرماید «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»^۵ (منافقان در طبقات پایین دوزخ اند) مگر کسانی که توبه کردند و عمل صالح انجام دادند و به دین خدا چنگ زدند و عبادت خودشان را برای خدا خالص گردانیدند، اینان با مؤمنان اند.

ب - خواندن خدا از روی اخلاص: اخلاص در دعا به این معنی است که انسان هنگام دعا توجهش به خدا باشد و حالت انقطاع الی الله یعنی بریدن از خلق خدا و پیوستن به خدا برای او حاصل گردد و ایمان و یقین داشته باشد که خدا دعایش را مستجاب می کند. در قرآن کریم می فرماید: «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ

۲- سورة زمر (۳۹) آیه ۱۱

۴- سورة بینه (۹۸) آیه ۵

۱- ج ۱۷، ص ۲۴۶

۳- سورة زمر (۳۹) آیه ۱۴

۵- سورة نساء (۴) آیه ۱۴۶

وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ^۱ بگو پروردگار من مرا به عدالت اجتماعی فرمان داد. و روی دل خود را در هر مسجدی متوجه خدا سازید و او را از روی اخلاص بخوانید. و نیز می فرماید: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۲ پس خدا را بخوانید در حالی که عبادتت را برای او خالص می گردانید اگر چه کافران ناخوشایند شوند.

و نیز می فرماید: «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳ او زنده است و معبودی جز او نیست، پس او را از روی اخلاص بخوانید، ستایش ویژه خدای پروردگار جهانهاست، تفارقتی را که ممکن است میان عبادت از روی اخلاص و دعای از روی اخلاص یاد نمود این است که: عبادت از روی اخلاص تنها در حال اختیار از انسان واقع می شود، ولی دعا و خواندن خدا از روی اخلاص ممکن است در حال اختیار و یا در حال اضطرار باشد.

آیات ۶۵ سوره عنکبوت و ۲۳ سوره یونس و ۳۲ سوره لقمان بیان کننده خواندن خدا از روی اخلاص در حال اضطرار است.

ولی آیات فوق (۲۹ اعراف و ۱۴ و ۶۵ مؤمن) بیان کننده دعای از روی اخلاص در حال اختیار است و آنجا که از دعا به عبادت تعبیر شده است، مقصود همین دعای اختیاری است چنان که در این آیه آمده است: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۴ مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، همانا کسانی که از عبادت من سرباز می زنند به زودی با خواری در دوزخ داخل می شوند و در روایت آمده است که «الدعاء مع العباداة»^۵ دعا لب و مغز عبادت است.

ثمرات و فواید اخلاص: در آیات قرآن و روایات فوایدی برای اخلاص یاد شده که به برخی از آنها اشاره می شود:

الف - ثمرات اخلاص در آیات قرآن:

۱- مصونیت از وسوسه های شیطانی: «قَالَ رَبِّ إِنَّمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۶ شیطان گفت: پروردگار من به واسطه اینکه

۲- سوره غافر (۴۰) آیه ۱۴

۱- سوره اعراف (۷) آیه ۲۹

۴- سوره غافر (۴۰) آیه ۶۰

۳- سوره غافر (۴۰) آیه ۶۵

۵- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۴۶ و در کتاب کافی ج ۲ ص ۴۴۶ و چند روایت از امام باقر و امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند مقصود از عبادت در این آیه دعا است.

۶- سوره حجر (۱۵) آیه ۴۰

مرا از رحمت خود دور ساختی برای فرزندان آدم روی زمین چیزها را آرایش می‌دهم و البته همه آنها را گمراه می‌سازم جز آن بندگان تو از فرزندان آدم که دارای اخلاص باشند. و در آیه دیگر خداوند تعالی از گفتار شیطان نقل می‌کند که گفت «فِعِزَّتِكَ لِأَعْوِيَّتَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۱ سوگند به عزت تو که همه فرزندان آدم را گمراه می‌سازم جز بندگان تو از فرزندان آدم که خود را برای خدا خالص ساخته باشند.

۲- از صفات مبرز انبیای خداست: درباره یوسف می‌فرماید «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ»^۲ آنچه‌ان که برهان پروردگارش را دید سبب شد که ما بدی و زشتی را از وی بگردانیم، زیرا وی از بندگان مخلص ما بود. و درباره موسی می‌فرماید «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»^۳ موسی را در قرآن یاد کن همانا او مخلص و فرستاده خدا و پیامبر او بود.

و نیز می‌فرماید «وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ»^۴ بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را یاد کن که صاحبان قدرت در طاعت و بینش در دین بودند، ما ایشان را به واسطه داشتن خصلت نابی که یاد قیامت باشد خالص گردانیدیم.

۳- در سوره صافات در چهار آیه مخلصان را از گرفتاریها و سختیهایی که دیگران در قیامت دارند استثنا می‌کند^۵

ب - روایات درباره ثمرات اخلاص:

۱- گزینش الهی: حضرت علی علیه السلام در توصیف بندگان محبوب خدا می‌فرماید: «قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ»^۶ بنده محبوب خدا خود را برای خدا خالص گردانید و در نتیجه خدا وی را برگزید.

۲- رهایی از هر قید و بند: امام علی علیه السلام «بِالْإِخْلَاصِ يَكُونُ الْخُلَاصُ»^۷ رهایی از هر قید و بندی به واسطه اخلاص حاصل می‌گردد (اهم قیدها قید هوی و هوس است که به واسطه اخلاص از آن رهایی حاصل می‌شود).

۲- سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴

۴- سوره ص (۳۸) آیه ۴۵ و ۴۶

۵- سوره صافات آیات ۴۰، ۷۴، ۱۲۸ و ۱۶۰

۷- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۳

۱- سوره ص (۳۸) آیه ۸۳

۳- سوره مریم (۱۹) آیه ۵۱

۶- نهج البلاغه خطبه ۸۶

۳- پاک شدن از هر پستی: امام علی علیه السلام «مَنْ أَخْلَصَ النِّيَّةَ تَنَزَّهَ عَنِ الدَّيْبَةِ»^۱ هر که انگیزه خود را خالص گرداند از هر کار پستی پاک گردد.

۴- جوشش چشمه حکمت: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: بنده ای نیست که چهل روز عمل خود را برای خدا خالص گرداند مگر اینکه چشمه های حکمت از دل او بر زبانش جاری گردد^۲ «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا جَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ إِلَى لِسَانِهِ»

۵- قبولی اعمال: مردی حضور پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد ما اموالمان را انفاق می کنیم برای اینکه ذکر خیری از ما بشود آیا اجری در این کار برای ما هست؟ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا مِنْ مَنْ أَخْلَصَ لَهُ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَةَ: أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»^۳ همانا خداوند نمی پذیرد مگر از کسی که عملش را برای او خالص سازد سپس این آیه را «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» تلاوت فرمود.

۶- بزرگواری در ملکوت آسمانها: امام صادق علیه السلام «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَهُ لِلَّهِ دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا فَ قَبِلَ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَهُ لِلَّهِ»^۴ هر که برای خدا دانش آموزد و بدان عمل کند و به دیگران یاد دهد در ملکوت آسمانها بزرگ خوانده می شود (و درباره علت این نام) گفته می شود که وی برای خدا آموخت و برای خدا عمل کرد و برای خدا یاد داد.

نشانه های اخلاص:

۱- توقع ستایش نداشته باشد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ مَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبَّ أَنْ يُحْمَدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِيَلَهُ»^۵ برای هر چیز واقعیت داری حقیقتی است (یعنی نشانه ای است که حقانیت و صدق آن را اثبات می کند) بنده ای به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر وقتی دوست ندارد بر کاری که برای خدا انجام داده ستوده شود

۲- ظاهر و باطن و گفتار و کردارش یکی باشد: امام علی علیه السلام می فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ بِيَرِّهِ وَ عَلَانِيَتِهِ وَ فِعْلُهُ وَ مَقَالَتُهُ فَقَدْ أَدَّى الْأَمَانَةَ وَ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ»^۶ و کسی که پنهان و

۲- معراج السعادة، ص ۴۶۴ و ده گفتار ص ۲۶

۴- کافی، ج ۱، ص ۳۵

۶- نهج البلاغه، نامه ۲۶

۱- اخلاق فلسفی، ج ۲، ص ۱۲۷

۳- المیزان، ج ۱، ص ۳۵

۵- الحیوة، ج ۱، ص ۲۷۹

پیدای او و کردار و گفتار او ناسازگار نباشد به یقین امانت (خدا) را ادا کرده و در عبادت خدا اخلاص ورزیده است.

۳- حضور قلب در عبادت: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبِأَشْرَافِهَا بِحَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا»^۱ بهترین مردم کسی است که با عبادت خدا عشق بورزد و با آن هماغوش گردد و با دل آن را دوست بدارد و با بدنش به آن پردازد و خودش را برای عبادت فارغ سازد یعنی خانه دل را در عبادت، از غیر خدا خالی کند.

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید^۲

۴- ثمره ابقای بر عمل: امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام «الْإِثْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا يُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»^۳ باقی بودن بر عمل تا جایی که خلوص آن حفظ شود از خود عمل دشوارتر است و عمل خالص عملی است که نخواستگی کسی جز خدای عز و جل تو را بر آن عمل بستاید.

مراتب اخلاص: برای اخلاص شش مرتبه تحت عنوان انگیزه‌های عبادت یاد نموده‌اند: ۱- انگیزه عبادت و اطاعت خدا، امید و طمع به ثواب و یا خوف و ترس از عذاب خدا باشد، به دیگر سخن: خدا را اطاعت می‌کند تا او را از مواهب دنیوی و ثوابهای اخروی برخوردار سازد و یا اینکه او را از گرفتاریهای دنیوی و عذابهای اخروی نجات بخشد.

۲- انگیزه شکر و سپاسگزاری: وقتی انسان دریافت که هستی و همه کمالات هستی و نعمتهای ظاهری و باطنی او از خداست و به فرموده قرآن «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»^۴ این انگیزه در او پیدا می‌شود که در برابر منعم باید سر تعظیم فرود آورد و شاکر و سپاسگزار او باشد.

به این سه انگیزه در این حدیث اشاره شده است «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»^۵ گروهی خدا را به منظور رغبت به بهشت عبادت می‌کنند، و این عبادت بازرگانان است و گروهی از جهت ترس از دوزخ خدا را عبادت می‌کنند و این عبادت بردگان است، و گروهی خدا را برای سپاسگزاری عبادت می‌کنند، و این عبادت آزادگان است.

۲- دیوان حافظ، ص ۱۷۸

۱- کافی، ج ۲، ص ۸۳

۴- سوره نحل آیه ۵۳

۳- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۳

۵- شرح نهج البلاغه (فیض الاسلام)، حکمت ۲۲۹

۳- عبادت برای رضای خدا به این معنی که در عبادت هدفش تحصیل رضای خدا باشد و در آیات قرآن به این انگیزه بسیار توجه شده و هر جا صحبت از عبادت است ابتغاء مرضات الله (یعنی طلب خشنودیهای خدا) هم مطرح است. «وَمَثَلِ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»^۱ مثل کسانی که مال خود را برای طلب رضای خدا انفاق می‌کنند. وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۲ خداوند مردان مؤمن و زنان مؤمن را بهشت‌هایی را که از زیر آنها نهرها جاری است و وعده داده است در حالی که در آنها جاودان‌اند و خانه‌های زیبایی هم در بهشت‌های عدن برای آنها قرار داده است. و رضایت خدا از همه اینها بالاتر است و پیروزی بزرگ و رستگاری حقیقی همین است.

۴- انگیزه عبادت تقرب پروردگار باشد که از این تقرب در قرآن با کلمه «عِنْدَ» تعبیر شده است. «وَمَا تَقْدِمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا»^۳ هر چه از خوبی پیش فرستید با خوبی بهتر و پاداش بزرگتر آن را پیش خدا می‌یابید.

«وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ»^۴ و پاره‌ای از اعراب کسانی هستند که به خدا و روز قیامت ایمان می‌آورند و آنچه را انفاق می‌کنند و همچنین دعا‌های پیامبر را وسیله تقرب در پیشگاه خدا قرار می‌دهند، آگاه باشید که اینها وسیله تقرب برای ایشان است. و در آخر سوره علق می‌فرماید: نه چنین است این مرد کافر را اطاعت مکن و برای پروردگارت سجده کن تا به قرب او نایل شوی.^۵

۵- عبادت از روی حیا: هرگاه دل انسان به نور ایمان روشن گردد و خدا را همه جا حاضر و ناظر بداند و قلب او تجلی‌گاه پروردگار گردد، شرم حضور، او را فرا می‌گیرد و همین احساس حضور همواره او را به اطاعت پروردگار وامی‌دارد و مفاد این آیه شریفه «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَبْصُرُ مَا كَفَرُوا بِهِ فَلَا تُعْرَفُونَ»^۶ (آیا انسان نمی‌داند که خدا او را می‌بیند) نصب‌العین اوست. امام علی علیه السلام می‌فرماید «عِظَمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْخَلُوقَ فِي عَيْنِكَ»^۷ عظمت آفریدگار در پیش تو، آفریدگان را در چشم تو کوچک می‌سازد.

۱- سوره بقره (۲) آیه ۲۶۵
 ۲- سوره مزمل (۷۳) آیه ۲۰
 ۳- سوره علق (۹۶) آیه ۱۹
 ۴- سوره توبه (۹) آیه ۹۹
 ۵- سوره علق (۹۶) آیه ۱۹
 ۶- سوره بقره (۲) آیه ۲۶۵
 ۷- شرح نهج البلاغه (فیض الاسلام)، حکمت ۱۲۴

۶- عبادت از روی محبت: عبادت از روی محبت وقتی حاصل می‌گردد که محبت خدا واقعاً در دل آدمی قرار گیرد و این جز از راه معرفت، آن هم معرفت کامل حاصل نگردد، وقتی انسان دریافت که هر چه دارد از خداست و همه جا دست رحمت و عنایت و لطف و تفضل پروردگار بوده که او را پرورانیده است و او جز خیر و سعادت و فوز و فلاح او را نمی‌خواهد و از طرفی کارهای زشت و نابهنجار او را هم از چشم بندگان مستور داشته است، آیا از او مهربانتر کسی را می‌یابد و آیا محبت چنین خدایی در دل او جایگزین نمی‌شود؟ این است که خداوند متعال می‌فرماید «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۱ آن کسانی که ایمان آورده‌اند شدیدترین محبتشان نسبت به خداست. قرآن کریم عمل ایثارگرانه خاندان پیامبر ﷺ را، آن هنگام که غذای خود را که برای افطار تهیه کرده بودند در شب اول به مسکین و در شب دوم به یتیم و در شب سوم به اسیر دادند در ارتباط با محبت خدا یاد نموده می‌فرماید: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^۲ و طعام خود را در راه محبت خدا بر مسکین و یتیم و اسیر اطعام می‌کنند.

و عالیترین درجات محبت، عشق به خداست که هرگاه عبادت با این انگیزه صورت گیرد بالاتر از آن تصور نمی‌شود و پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِحَسَنِيهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لِأَيُّوبَ عَلَىٰ مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَىٰ عُسْرِ أُمَّ عَلَىٰ يُسْرٍ»^۳ برترین مردم کسی است که به عبادت عشق ورزد و با آن هماغوش گردد و از صمیم قلب آن را دوست بدارد و با بدنش به آن مباشرت کند و دلش را برای عبادت از همه چیز خالی سازد، در این صورت نسبت به آنچه از دنیا پیش می‌آید باکی ندارد که در سختی باشد یا در آسانی.

استاد شهید مطهری رحمته الله می‌نویسد «در انسان زمینه چیزی وجود دارد که ما آن را عشق می‌نامیم، عشق چیزی مافوق محبت است. محبت در حد عادی در هر انسانی موجود است و انواع مختلف دارد.... اما عشق چیز دیگر است، در زبان عربی این کلمه از ماده عَشَق نام گیاهی است که احتمالاً در فارسی به آن پیچک می‌گویند که به هر جا می‌رسد می‌پیچد، مثلاً وقتی به گیاه دیگری می‌رسد در آن می‌پیچد و تقریباً آن را در اختیارش می‌گیرد و آن را محدود و محصور می‌کند. چنین حالتی که بعد از پیدا شدن،

اثرش این است که انسان را از حالت عادی خارج می‌کند و برخلاف محبت عادی خواب و خوراک را از او می‌گیرد، توجه‌اش را منحصرأً به همان نقطه جلب می‌کند و نسبت به آن معشوق نوعی توحد (یگانگی) و تعهد در او به وجود می‌آورد. که او را از همه چیز می‌برد و به یک چیز وصل می‌کند. به طوری که همه چیزش او می‌شود چنین حالتی به این شکل، مخصوص انسان است^۱.

حضرت علی علیه السلام در دعای کمیل می‌گوید «وَقَلِّبِي بِحُبِّكَ مُتَّبِعًا» خدایا دل مرا به محبتت رام و منقاد ساز، یعنی رشته‌ای از محبتت را برگردن من انداز که هر جا بخواهد مرا ببرد. رشته‌ای در گردنم افکنده دوست می‌کشد هر جا که خاطرخواه اوست و خداوند تبارک و تعالی این آخرین درس اخلاص را به پیامبر گرامی‌اش می‌آموزد که او به امتش بیاموزد. «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»^۲ بگو همانا نماز من و عبادت من و زندگی من و مرگ من برای خدای پروردگار جهان‌هاست، او شریکی ندارد و من به این گونه عبادت مأمور شده‌ام و نخستین کسی هستم که سر تسلیم در برابر فرمان او فرود آورده‌ام.

گفتاری از علامه طباطبائی؛ در مراتب عبادت

خداوند سبحان ممکن است به یکی از سه راه عبادت شود: از روی خوف یا رجاء یا حب. در قرآن کریم می‌فرماید «فِي الْأُخْرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»^۳ در عالم آخرت عذاب سخت، و آمرزش از جانب خدا، و رضایت و خشنودی خدا وجود دارد و زندگی دنیا جز بهره‌وری فریبنده‌ای نیست.

پس بر انسان مؤمن است که از حقیقت دنیا آگاه شود و آن را هدف اعمال خود قرار ندهد و بداند که ورای دنیا آخرت است که در آنجا آدمی به نتیجه اعمالش می‌رسد و نتیجه عمل یا عذاب سختی است که برای گناهکاران آماده شده است و لازم است انسان از آن عذاب بترسد و یا آمرزش الهی است که برای اعمال صالح قرار داده شده است و واجب است که آدمی امیدوار به آنها باشد و همچنین رضوان الهی است که لازم است انسان آن را بر رضای خود مقدم بدارد.

۲- سوره انعام آیه ۱۶۳-۱۶۲

۱- کتاب فطرت، ص ۵۷

۳- سوره الحديد آیه ۲۰

و طبیعت مردم در انتخاب یکی از این سه راه مختلف است: بعضی خوف بر آنها غالب می‌گردد و آنگاه که درباره عذابهایی که خدا به ظالمان و مجرمان وعده داده است فکر می‌کنند ترسشان افزایش و بر بدنشان لرزش می‌افتد و همین، آنان را به عبادت خدا سوق می‌دهد.

و بعضی امید بر آنها غالب می‌گردد و هرگاه درباره نعمتها و کرامتهایی که خداوند به بندگان صالح وعده داده است فکر می‌کنند امیدشان افزون می‌گردد و در تقوا و اعمال شایسته برای رسیدن به آن نعمتها کوشش می‌کنند.

و دسته سوم عالمان به خدا هستند که نه از روی ترس از عذاب و نه طمع به ثواب خدا را عبادت می‌کنند بلکه چون خدا را سزاوار عبادت یافته‌اند عبادت می‌کنند، زیرا ایشان خدا را به صفات جمال و جلال آنچنان که لایق اوست شناخته‌اند و یافته‌اند که او رب و مالک همه چیز ایشان است، از این رو رضایت و خواست او را بر رضایت و خواست خود مقدم می‌دارند و در اعمال و عبادت‌هایشان جز ذات لایزال او را اراده نمی‌کنند و به عقاب و ثواب او در عبادت توجه نمی‌کنند در عین حال که از عذاب او می‌ترسند به ثواب او امیدوارند.

و به همین معنی گفتار امام علی علیه السلام اشاره دارد «الهی ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا رَغْبَةً فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ» خدایا تورا به واسطه ترس از آتش و رغبت به بهشت عبادت نمی‌کنم بلکه تورا سزاوار عبادت یافتم از این رو تورا پرستش می‌کنم. و روی این اصل است که سالکان این طریق، دو طریق پیشین یعنی عبادت از روی خوف یا طمع را خالی از شرک نمی‌دانند. زیرا آن که از روی ترس از عذاب خدا را عبادت می‌کند با آن عبادت می‌خواهد عذاب را از خود دفع کند و آن که از روی طمع به ثواب خدا را عبادت می‌کند با آن عبادت می‌خواهد به نعمت و کرامت برسد و اگر راه دیگری برای رفع عذاب و نیل به ثواب داشت خدا را عبادت نمی‌کرد و به دور معرفت او نمی‌گردید.^۱

انواع اخلاص از نظر علامه طباطبایی رحمته الله

عبادت از روی خوف انسان را به ترک محرّمات وامی‌دارد و آن زهد در دنیا برای نجات در آخرت است. بنابراین کار زاهد اجتناب از محرّمات و آنچه در حکم محرّمات است

یعنی ترک واجبات می‌باشد.

و عبادت از روی طمع به ثواب انسان را به عمل به واجبات وامی‌دارد و آن عبادت و عمل صالح برای رسیدن به نعمتهای آخرت و بهشت است. بنابراین کار عابد التزام به واجبات و آنچه در حکم واجبات است یعنی ترک محرمات می‌باشد. و اما عبادت از روی محبت دل انسان را از تعلق به غیر خدا پاک می‌سازد و بجز خدا به چیزی مشغول نمی‌گردد. بنابراین محب اعمالی را دوست می‌دارد که خدا دوست دارد و اعمالی را دشمن می‌دارد که خدا دشمن می‌دارد و به خشنودی خدا خشنود می‌گردد و به خشم خدا خشمگین می‌شود.

سپس علامه رحمته الله نتیجه می‌گیرند که عبادت از آن دو طریق یعنی عبادت زاهد و عبادت عابد «اخلاص للدين» و عبادت محب «اخلاص الدين لله» است و بدین ترتیب اخلاص را به دو گونه یاد می‌کنند:

۱- اخلاص للدين: و اخلاص برای دین به این معنی است که آدمی اعمال دینی را از روی تعبد انجام دهد و افعالی را که دین نهی کرده از آنها اجتناب ورزد تا از عذاب الهی نجات و به ثواب او نایل گردد.

البته معرفت چنین انسانی به حدی نرسیده که رضا و حیا و حب و عشق، انگیزه او در عبادت باشد، او در حقیقت دینش را از هر چه غیر دین است خالص گردانیده ولی انگیزه‌اش را از هر چه غیر خداست خالص نگردانیده است.

۲- اخلاص لله یا اخلاص الدين لله: انسانی که به این درجه اخلاص برسد توکلش بر خداست و کار خود را به خدا وا می‌گذارد و به قضای الهی راضی و نسبت به امر او تسلیم است، زیرا از خدا جز خیر نمی‌بیند و از او جز جمیل مشاهده نمی‌کند و در نفسش ملکات عالی و اخلاق متعالی که متناسب با این توحید است جایگزین شده و در اخلاق به درجه اخلاص رسیده چنانکه در اعمال به درجه اخلاص رسیده است. و این معنی خالص کردن بنده دینش را برای خداست.

۳- نوع سومی از اخلاص وجود دارد و آن خالص ساختن خدا بنده‌ای را برای خودش می‌باشد که هر چند این اخلاص فعل خداست ولی ثمره همان اخلاص بنده است. یعنی وقتی بنده به آن درجه اخلاص که خاص محبان است رسید و دریافت که آن اخلاص منسوب به خداست زیرا بنده هر چه دارد از خداست در این حالت خداوند وی را برای خود برمی‌گزیند چنانکه در ثمرات اخلاص بدان اشاره شد.^۱

اِخْبَات

یکی از صفات شایسته‌ای که قرآن برای مؤمنان یاد نموده است صفت «اِخْبَات» است. «راغب» در «المفردات فی غریب القرآن» می‌نویسد: حَبَّتْ به معنای زمین مطمئن و آرام است و گفته می‌شود «أَخْبَتَ الرَّجُلُ» هرگاه چنین زمینی را قصد کند یا بر چنین زمینی فرود آید، آنگاه اِخْبَات در معنای لینت و «تواضع استعمال شده است» بنابراین اِخْبَات به معنای نرمخویی و خشوع نفس و فروتنی است.

در قرآن کریم می‌فرماید «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَاخْتَبْتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۱ آنان که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند و نسبت به پروردگارشان خاشع و خاضع شدند، اینان یاران بهشت و در آن جاودان‌اند.

و مراد از اِخْبَاتشان نسبت به خدا اطمینانشان به خداست به طوری که ایمان قلبی ایشان هیچ‌گاه متزلزل نمی‌شود و زیغ و ربیی برای ایشان رخ نمی‌دهد. همچون زمین مطمئن و استواری که هر چه در آن قرار گیرد آن را حفظ می‌کند.^۲ و در آیه دیگر می‌فرماید «فَالهُكْمُ لِلَّهِ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْتَبِينَ، الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَبِمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^۳ خدای شما خدای واحد است پس تسلیم فرمان او شوید و محبتان را مژده ده، آن کسانی که هرگاه خدا یاد شود دل آنها می‌تپد و بر مصیبتی که بر ایشان وارد می‌شود صبر می‌کنند و نماز به پا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۱۹۸

۱- سوره هود آیه ۲۳
۳- سوره حج (۲۲) آیه ۳۵-۳۴

در این آیه خداوند مخبتان را به چهار صفت ستوده است: خوف از خدا، صبر بر مصیبت، اقامه نماز و انفاق. علامه طباطبائی رحمته الله علیه در ذیل این آیه می نویسد: این آیه اشاره به این است که هر کس در انجام حج تسلیم فرمان خدا شود و از روی اخلاص حجتش را انجام دهد از مخبتان است و مخبتان را خداوند به این صفات می شناساند و تطبیق این صفات چهارگانه یعنی وجل و صبر و نماز و انفاق بر کسی که حج را از روی تسلیم و با اخلاص انجام دهد روشن است^۱. و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که از یارانشان پرسیدند «أَتَدْرُونَ مَا التَّسْلِيمُ فَسَكَّنَا فَقَالَ هُوَ وَاللَّهِ الْإِخْبَاتُ»^۲ آیا می دانید تسلیم چیست؟ راوی گوید ما ساکت شدیم پس حضرت فرمود تسلیم قسم به خدا اخبات است، و سپس آیه سوره هود را تلاوت فرمودند.

و تفسیر اخبات به تسلیم با بیانی که علامه طباطبائی رحمته الله علیه در ذیل آیه سوره حج دارد قابل دقت است.

اخوت

اخوت و برادری در قرآن و روایات از صفاتی شمرده شده که لازمه مؤمن و مسلمان بودن است، برادری ساده‌ترین و بارزترین رابطه خویشاوندی است که ملازم با محبت و رعایت حقوق متقابل است و از این رو اسلام این رابطه را میان هر فرد مسلمان با مسلمان دیگر برقرار نموده است تا مسلمانان نسبت به یکدیگر محبت بورزند و حقوق یکدیگر را رعایت کنند و ید واحد باشند تا دشمنی نتواند بر آنها سلطه یابد. در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۱ همانا مؤمنان برادرند پس میان دو برادرتان را اصلاح کنید و تقوای الهی را پیشه کنید باشد که شما مورد ترحم قرار گیرید.

و نیز می‌فرماید «وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»^۲ و نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید آنگاه که شما با هم دشمن بودید و خداوند میان شما الفت برقرار ساخت و به واسطه نعمت دین او با یکدیگر برادر شدید. و در بسیاری از آیات دیگر مؤمنان را برادر یکدیگر یاد نموده است.^۳ و از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که فرمود «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ فِي تَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ بِمَنْزِلَةِ الْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا أَشْتَكَى مِنْهُ عَضُوٌّ وَاحِدٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالْحُمَى وَالسَّهْرِ»^۴ همانا مؤمنان در مهربانی و عطوفت نسبت به یکدیگر همانند یک تن‌اند که هرگاه عضوی از آن دردمند شود با تب و بی‌خوابی سایر اعضا برای همدردی با آن دعوت می‌شوند و همین معنی را سعدی به نظم آورده است.

۲- سورة آل عمران آیه ۱۰۳

۱- سورة حجرات (۴۹) آیه ۱۰

۳- آیات ۲۱۹ بقره و ۱۱ توبه و ۵ احزاب و ۱۰ حشر و غیره

۴- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲

بنی آدم اعضای یک پیکرند
 چو عضوی به درد آورد روزگار
 تو کز محنت دیگران بی غمی
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 دگر عضوها را نماند قرار
 نشاید که نامت نهند آدمی^۱

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْتُهُ وَ دَلِيلُهُ، لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَعِشُهُ وَ لَا يَعِدُهُ عِدَّةً فَيُخْلِفُهَا»^۲ مؤمن برادر مؤمن و چشم او و راهنمای اوست، به او خیانت نمی‌کند و ستم روا نمی‌دارد و نیرنگ نمی‌زند و وعده‌ای نمی‌دهد که وفا نکند.

و از ابن عباس نقل شده که گفت وقتی آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میان مسلمانان که مماثلت و مشاکلتی با هم داشتند عقد اخوت برقرار ساخت و در همین ارتباط میان ابابکر و عمر، و عثمان و عبدالرحمن و دیگر اصحاب بر مبنای منزلتی که نسبت به هم داشتند برادری برقرار ساخت و سپس به علی علیه السلام فرمود: «تو برادر من و من برادر تو هستم»^۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۶۶

۱- گلستان، باب اول، ص ۲۵

۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۳

استغناى نفس

استغنا در لغت به معنای طلب توانگری و بی‌نیازی است و آن به دو گونه است: یکی آنکه بخواهد با ثروت و مکت، خود را بی‌نیاز کند و به آن اعتماد نموده از خدا غافل گردد، این صفت بسیار نکوهیده‌ای است و در آیات قرآن از آن به شدت مذمت شده است، در قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ»^۱ و اما هر که بخل ورزد و با مال و مکتش خود را از خدا بی‌نیاز شمارد به زودی دشواری را برای او فراهم می‌کنیم.

و در آیه دیگر می‌فرماید «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ»^۲ البته انسان طغیان می‌کند از آن جهت که بر ثروت خود تکیه می‌کند و خود را از خدا بی‌نیاز می‌شمارد. دیگر استغناى نفس است که آدمی خود را از آنچه در دست مردم است بی‌نیاز تلقی کند و به آن طمع نبندد و تنها امید و اتکای او به خدا باشد که از آن به غنای نفس تعبیر می‌شود و از مکارم اخلاق است.

قرآن کریم مؤمنان فقیر را این چنین می‌ستاید «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسَبَأِهِمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ الْخَافًا»^۳ آنکه از حال ایشان بی‌خبر است، به واسطه عفت آنها از اظهار حال و سؤال گمان می‌کند که ایشان توانگرند: تو (ای پیامبر) از سیمایشان ایشان را می‌شناسی، از مردم از روی اصرار چیزی درخواست نمی‌کنند. و در حدیث از پیامبر ﷺ آمده است که فرمود «خَيْرُ الْغَنِيِّ غِنَى النَّفْسِ»^۴ بهترین توانگری، توانگری نفس

۱- سوره لیل (۹۲) آیه ۱۰-۸

۲- سوره علق آیه ۸-۷

۳- سوره بقره آیه ۲۷۳

۴- سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۲۷

است و از امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ»^۱ همه خوبی را دیدم که در بریدن طمع از آنچه در دست مردم است جمع شده است.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود «شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاءُهُ عَنِ النَّاسِ»^۲ شرافت مؤمن به پا خاستن در شب برای عبادت است و عزت او در بی نیاز دانستن خود از مردم است. و نیز روایت شده که فرمود «طَلَبُ الْحَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ اسْتِغْلَابٌ لِلْعِزِّ وَ مُذْهَبَةٌ لِلْحَيَاءِ، وَالْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزٌّ لِلْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ وَ الطَّمَعُ هُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ»^۳ حاجت از مردم خواستن از دست دادن عزت است و برنده شرم است و امید نبستن به آنچه در دست مردم است مایه عزت مؤمن در دین اوست و طمع، خود فقر موجود است.

و از عالم (مقصود امام هفتم است) روایت شده که فرمود: «الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ وَ مَرُوءَةٌ فِي نَفْسِهِ وَ شَرَفُهُ فِي دُنْيَاهُ وَ عَظَمَتُهُ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ وَ جَلَالَتُهُ فِي عَشِيرَتِهِ وَ مَهَابَتُهُ عِنْدَ عِيَالِهِ وَ هُوَ أَعْنَى النَّاسِ عِنْدَ نَفْسِهِ وَ عِنْدَ جَمِيعِ النَّاسِ» امید نبستن به آنچه در دست مردم است مایه عزت مؤمن در دینش و مردانگی او پیش خودش و شرافت او در دنیا و عظمت او در چشم مردم و بزرگواری او در میان خویشانش و هیبت او نزد خانواده اوست و چنین انسانی بی نیازترین مردم در پیش خود و پیش همه مردم است.

و نیز فرمود: «سَخَاءُ النَّفْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ أَكْثَرُ مِنْ سَخَاءِ الْبَدَلِ»^۴ چندان که مروت است در دادن، در ناستدن هزار چندان است.^۵

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۴۸

۴- سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۲۷

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۲۰

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۴۸

۵- به صفحه ۱۹ کتاب رجوع شود

امانتداری

یکی دیگر از فضائل انسانی که در قرآن کریم آمده است امانتداری است. راغب در (المفردات فی غریب القرآن) می نویسد: امن و امان و امانت در اصل مصدر و به معنای آرامش نفس و برطرف شدن خوف است و امان گاهی اسم قرار داده می شود برای آن حالتی که آدمی به واسطه آن در امنیت است و امانت اسم قرار داده می شود برای آن چیزی که آدمی نسبت به آن آرامش و امنیت خاطر دارد.^۱

بنابراین امانتداری حفظ کردن آدمی است آن چیزی را که برای ایمن بودن از زوال و تباهی به وی سپرده می شود. در قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۲ همانا خداوند شما را فرمان می دهد که امانتها را به صاحبان آنها برگردانید. و در آیه دیگر می فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۳ ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و رسول او خیانت نورزید و در امانتهای خود خیانت نکنید و حال آنکه می دانید و در صفات مؤمنان می فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»^۴ مؤمنان کسانی هستند که نسبت به امانتها و پیمانهای خود رعایت کننده هستند. و در سوره معارج رعایت امانت را از صفات نمازگزاران می شمارد.

و از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: «الْأَمَانَةُ تَجْلِبُ الْغِنَاءَ وَالْحَيَاةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ»^۵ امانت توانگری می آورد و خیانت موجب فقر می گردد.

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۵
۲- سوره نساء آیه ۵۸
۳- سوره انفال آیه ۲۷
۴- سوره مؤمنون آیه ۸
۵- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱

و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که به کمیل فرمود: «ای کمیل بدان که ما اجازه نمی‌دهیم به احدی از بندگان خدا که ادای امانت نکند، پس کسی که در این باره اجازه‌ای از من روایت کند به باطل رفته و گناه کرده و به واسطه این دروغی که بر من بسته است جزای او آتش است.» هرآینه سوگند می‌خورم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که ساعتی پیش از درگذشتش فرمود: ای ابالحسن امانت را نسبت به نیکوکار و بدکار ادا کن کم باشد یا بسیار حتی اگر نخ و سوزنی باشد.^۱ و امام علی علیه السلام می‌فرماید: «وَمَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَرَتَعَ فِي الْحَيَانَةِ وَ لَمْ يُزِرْهُ نَفْسُهُ وَ دَبْنَهُ عَنْهَا فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ فِي الدُّنْيَا الذُّلَّ وَ الْخِزْيَ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ أَدْلُّ وَ أَخْزَى»^۲ و کسی که امانت را خوار شمارد و در خیانت بجزرد و خود و دینش را از خیانت پاک نسازد، در دنیا خود را در خواری و رسوایی افکنده است و در آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که به یکی از یارانش فرمود «نظر کن به آن مقامی که علی علیه السلام در پیش پیامبر صلی الله علیه و آله به آن رسید در ارتباط با چه خصلتی بود، پس ملازم آن خصلت باش، به درستی که علی علیه السلام به آن منزلت نرسید مگر به واسطه صدق گفتار و ادای امانت»^۳

و از امام سجاده روایت شده که فرمود: «فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام اِتَّمَنَى عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لَادَيْتُهُ إِلَيْهِ»^۴ سوگند به آن خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث گردانید اگر قاتل پدرم حسین بن علی علیه السلام شمشیری را که با آن پدرم را به شهادت رسانیده پیش من به امانت بگذارد به او باز خواهم گردانید. و اسحاق بن عمار و دیگران نقل می‌کنند که امام صادق علیه السلام هیچ‌گاه با ما وداع نمی‌کرد جز اینکه ما را به دو خصلت سفارش می‌نمود. می‌فرمود «بر شما باد به راست‌گفتاری و امانتداری چه نسبت به نیکوکار باشد و یا بدکار، زیرا این دو خصلت کلید روزی است»^۵.

انواع امانتها

هر چیزی که به گونه‌ای به انسان سپرده شود و لازم باشد آدمی آن را حفظ کند،

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱

۲- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، نامه ۲۶، ص ۸۷۵

۳- کتاب کافی، ج ۲، ص ۱۰۴

۴- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱

۵- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱

امانت شمرده می‌شود و امانتها را می‌توان به پنج قسم تقسیم نمود:

۱- امانتی که خداوند آن را بر زمین و آسمان و کوهها عرضه کرد و آنها نپذیرفتند و انسان آن را پذیرفت چنان‌که در سوره احزاب آمده است «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۱ به درستی که ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، پس از اینکه به دوش بگیرند ابا کردند و از تحمل آن ترسیدند و انسان بار آن امانت را بر دوش گرفت زیرا که شأن انسان این است که ظالم و جاهل باشد. مقصود از این امانت چیست؟ استاد شهید مطهری رحمته الله در کتاب «اسلام و مقتضیات زمان» می‌نویسد: «گفتند (مقصود از این امانت) تکلیف و وظیفه و قانون است، یعنی اینکه زندگی انسان زندگی بی باشد که در پرتو تکلیف و وظیفه باید آن را صورت بدهد، برای او وظیفه تعیین بکنند و او هم بار تکلیف، بار قانون و بار مسؤولیت را به دوش بگیرد. و این همان چیزی است که در غیر انسان وجود ندارد، یعنی غیر انسان، همه مخلوقات و موجودات وظایفی را که انجام می‌دهند بدون تحمل مسؤولیت و روی اجبار و الزام است، فقط انسان است که می‌شود برای او قانون طرح کرد و او را مختار و آزاد گذاشت و به او گفت اگر راه سعادت را می‌خواهی طی کنی باید از این طرف بروی و اگر راه بدبختی را می‌خواهی بروی از آن طرف. و در هر حال اختیار با توست، این تو هستی و این راه و این موضوع نامش تکلیف است»^۲

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند^۳

علامه طباطبایی رحمته الله در ذیل تفسیر این آیه می‌نویسد: «از معانی که برای امانت شده آن معنی که بدون اشکال است این است که: امانت آن کمالی است که برای انسان به واسطه زیر پوشش اعتقاد درست و عمل شایسته قرارگرفتن و طی کردن راه کمال به گونه‌ای که از پستی مادیت به بلندای توحید و اخلاص ارتقا یابد، حاصل می‌گردد و در این صورت است که خداوند متولی امر چنین انسانی می‌شود ولایت الهی همین است»^۴. پس امانت مذکور در آیه، همین ولایت الهی است که از کمال صفت بندگی حاصل می‌گردد و کمال صفت بندگی در انسان به واسطه علم و معرفت به خدا و عمل صالح که عبارت از عدل است پیدا می‌شود و البته موجودی به این خصلت علم و عدل متصف

۲- اسلام و مقتضیات زمان، ص ۱۴

۴- المیزان، ج ۱۶، ص ۳۷۱

۱- سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۲

۳- دیوان حافظ، ص ۶۲

می‌گردد که قابلیت اتصاف به جهل و ظلم را هم داشته باشد بنابراین ظلم و جهول بودن انسان فی حد نفسه و به حسب طبع اش آن چیزی است که او را شایسته و قابل حمل امانت الهی کرده است.^۱»

به معنای واضح‌تر چون انسان به حسب نفسش و پیش از آنکه وارد مراحل تربیت و رشد بشود از صفت عدل و علم و همچنین جهل و ظلم خالی است ولی قابلیت این را دارد که این صفات را در خود به وجود آورد و می‌تواند خود را به علم و عدل آراسته و از جهل و ظلم پیراسته کند و به اوج کمال انسانی برسد و چون قابلیت در انسان سبب پذیرفتن امانت الهی شده است و چنین قابلیت را موجودات دیگر ندارند و از این رو قابلیت حمل امانت را نداشته‌اند.^۲

و مقصود از جمله «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» همین است یعنی چون انسان از شأن اوست که ظلم و جهول باشد، همچنان‌که از شأن اوست که عالم و عادل باشد، امانت را پذیرفت.

و به گفتار استاد شهید مطهری رحمته‌الله «انسان فرزند بالغ و رشید خلقت است، انسان فرزندی است که خلقت، حمایت و سرپرستی مستقیم خود را از وی برداشته و او را از نعمت آزادی و اختیار و ابتکار و استعداد و مسؤولیت برخوردار کرده است و پیمودن راه تکامل را بر عهده خودش گذارده است»^۳

۲- نعمتهای الهی: هر نعمتی که خداوند متعال به انسان داده است امانتی است از جانب خدا که باید آن را رعایت کند و ادای امانتِ نعمت، شکرِ نعمت است. به این معنی که نعمت را در آن راهی صرف کند که خداوند برای آن داده است. نعمتهای الهی به دو گونه است: نعمتهای معنوی و نعمتهای مادی، نعمتهای معنوی آن نعمتهایی است که سعادت آدمی در ارتباط با آنها تأمین می‌گردد که بزرگترین آنها دین خدا، کتاب خدا و عترت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این باره فرمود «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِنَّ لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا»^۴ من دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم کتاب خدا و عترت خودم را تا به آنها تمسک می‌جوئید گمراه نمی‌شوید. و روشن است که هرگونه کم و زیاد و تفسیر به رأی و تحریف و عمل بر خلاف آیات قرآن

۲- اسلام و مقتضیات زمان، ص ۱۷

۴- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۲

۱- المیزان، ج ۱۶، ص ۳۷۱، نقل به معنی

۳- همان

خیانت به قرآن، و هرگونه بی‌اعتنایی و عدم پذیرش امامت و ولایت و زعامت عترت، خیانت به آنهاست و چنانکه یاد شد خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»^۱ و پیداست که خیانت به خدا و رسول تحریف سخن آنان و سرپیچی از فرمان ایشان است.

۳- امانتهایی که مردم به انسان می‌سپارند که باید در حفظ آنها کوشش کرد و بدون هیچ‌گونه تصرف و تضییعی به صاحبان آنها مسترد داشت، چنانکه آیات و روایات آن یاد شد.^۲

۴- اسرار مردم است که باید در کتمان آنها کوشید و راز کسی را فاش ننمود و سرپوشی در اسلام آن اندازه اهمیت دارد که در خبر از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: «کسی که مرده‌ای را غسل دهد و درباره او ادای امانت کند خدا او را می‌آمزد، سؤال شد ادای امانت درباره مرده چیست؟ فرمود: دیگران را به آنچه در او دیده است باخبر نکند.^۳

۵- امانتداری در پیام و اخبار و روایت است، به این معنی که هرگاه انسان حامل پیام و خبری باشد بدون تصرف و کم و زیاد کردن، آن را به شخص مورد نظر برساند.

و مهمترین مصداق این نوع امانت، امانت در روایت است، چه روایاتی که از پیامبر اکرم و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین نقل می‌شود و چه روایات تاریخی که زیاد و کم کردن آنها لطمه بزرگی به جامعه بشری زده و می‌زند. و پیامبران را خداوند امین نامیده است چون پیام خدا را بدون کم و زیاد به مردم ابلاغ می‌کنند و جبرئیل نیز روح الامین نامیده شد زیرا وحی پروردگار را کامل و درست به پیامبران خدا می‌رسانید.^۴

۱- سورة انفال آیه ۲۷

۲- در سورة بقره ضمن آیه ۲۸۳ می‌فرماید «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ» هرگاه برخی، برخی را امین دانند (به وی امانت بسپارد) پس باید آن امین آنچه را به امانت گرفته ادا کند و پروردگارش را رعایت کند

۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱

۴- سورة شعراء آیات ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۶۱، ۱۷۹ و ۱۹۳

ایثار

ایثار به معنای دیگران را بر خویش مقدم داشتن و خود را برای آسایش دیگران به رنج افکندن است. استاد شهید مرتضی مطهری رحمته الله علیه در بیان فلسفه‌های زهد اسلامی چنین می‌نویسد: «انسان زاهد از آن جهت بی‌تکلف و در کمال قناعت زندگی می‌کند تا دیگران را به آسایش برساند. او آنچه دارد به نیازمندان می‌بخشد، زیرا قلب حساس و دردآشنای او آن‌گاه به نعمتهای جهان دست می‌یابد که انسان نیازمندی نباشد، او از اینکه نیازمندان را بخوراند و بپوشاند و به آسایش برساند بیش از آن لذت می‌برد که خود بخورد و بپوشد و استراحت کند^۱. در قرآن کریم در ستایش انصار می‌فرماید: «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲ و کسانی که پیش از هجرت مهاجران در خانه (مدینه) استقرار یافتند و در ایمان مستقر شدند (یعنی انصار که همچنان‌که در وطن خود استقرار یافتند در ایمان استقرار یافتند) دوست می‌دارند کسانی را به دیار ایشان هجرت کنند و در سینه‌هاشان نیازی احساس نمی‌کنند نسبت به آنچه در این راه داده‌اند و مهاجران را بر خود ترجیح می‌دهند هر چند در ایشان نیاز باشد (خودشان نیازمند باشند) و کسانی که خود را از بخل و حرص دنیا نگاه دارند اینان به حقیقت رستگارند.

و در ستایش اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ

يَتِيمًا وَّ اَسِيرًا، اِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَّ لَا شُكُورًا^۱ و به مسکین و یتیم و اسیر طعام می دهند با میلی که نسبت به آن طعام دارند و می گویند همانا ما برای خدا شما را طعام می دهیم نه از شما پاداشی را درخواست می کنیم و نه انتظار تشکری داریم. در تفسیر کشاف از ابن عباس روایت کرده که حسن و حسین علیهما السلام مریض شدند پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب، از آنها عیادت نمودند و به علی علیه السلام فرمودند برای شفای فرزندان نذر کن. پس علی و فاطمه علیهما السلام و فِضه خادمه، نذر کردند که هرگاه حَسَنین شفا یابند سه روز، روزه بگیرند، آنها شفا یافتند ولی خاندان علی علیه السلام چیزی نداشتند از این جهت سه صاع جو قرض کرده و فاطمه علیهما السلام آن را آسیا نموده روز اول پنج قرص نان پخت و جلوی خود گذاردند که افطار کنند سائلی بر در خانه ایستاد و گفت السلام علیکم اهل بیت محمد، من مسکینی از مساکین مسلمانانم؛ مرا طعام دهید خدا از مائده های بهشت به شما دهد، پس آنها افطاری خود را ایثار کردند و با آب افطار نموده فردا را هم روزه گرفتند پس هنگام شام که طعام خود را، جلوی خویش نهادند، یتیمی بر در خانه آمد و درخواست طعام کرد و آنها طعام خود را ایثار نمودند و روز سوم، هنگام افطار، اسیری بر در خانه آمد و طعام خود را به وی ایثار کردند، پس چون صبح کردند علی علیه السلام دست حسنین را گرفته پیش پیامبر صلی الله علیه و آله برد و وقتی آنها را دیدند که همانند جوجه از شدت گرسنگی می لرزند، فرمودند چقدر ناراحت می کند مرا این حالتی را که از شما می بینم، و با آنها به خانه فاطمه علیهما السلام آمدند و فاطمه را دیدند که در محراب عبادت است و شکمش به پشتش چسبیده است و چشمهایش به گودی فرو رفته، پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شدند و جبرئیل نازل گردیده گفت بگیر این سوره را، خداوند به تو درباره اهل بیتت تهنیت می گوید. پس سوره را برای پیامبر صلی الله علیه و آله خواند^۲.

بِرّ (نیکوکاری) برّ به والدین

بِرّ به معنی نیکوکاری و در پاره‌ای موارد با احسان اشتراک در معنی دارد (چنانکه در بحث احسان یاد شد). در قرآن کریم برای برّ معنای وسیع و گسترده‌ای یاد شده است. گاهی برّ را مرادف با تقوا قرار داده می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»^۱ نیکی این نیست که به خانه‌ها از پشت دیوارهایش وارد شوید ولی نیکوکاری (نیکوکار) کسی است که تقوا پیشه کند و خانه‌ها را از درهایش وارد شوید.

و گاهی برّ را ملازم با بسیاری از مکارم اخلاق و اعمال شایسته دانسته می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالتَّيْبِينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۲ نیکوکاری این نیست که رویتان را به جانب مشرق و مغرب بگردانید، ولی نیکوکاری (نیکوکار) کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و مال خود را با محبت و میلی که به آن دارد به خویشان و یتیمان و درماندگان و در راه‌ماندگان و سائلان و در راه آزاد کردن بندگان بدهد و نماز به‌پا دارد و زکات را بدهد (همچنین) کسانی که به عهد وفا می‌کنند آنگاه که عهد می‌بندند و در سختی و رنج و هنگام جنگ شکیبایی می‌ورزند اینان کسانی هستند که راست می‌گویند و اینان به حقیقت اهل تقوا هستند.

در این آیه برای نیکوکار صفات زیر را یاد نموده است:

۱- ایمان (ایمان به خدا و معاد و نبوت)

۲- بذل مال و ایثار در موارد شش‌گانه

۳- اقامه نماز

۴- دادن زکات

۵- وفای به عهد

۶- صبر در موارد سه‌گانه (سختی و گرسنگی، رنج و درد و هنگام جنگ)^۱

و در پایان دارندگان این صفات (یعنی ابرار) را صادق (یعنی راست‌گفتار و راست‌کردار و راست‌اعتقاد) و نیز متقی واقعی شمرده است. و در سوره دهر، ابرار را این چنین می‌ستاید «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا، عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا يُوفُونَ بِالْآذَانِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِرًّا»^۲ نیکوکاران از جامی می‌نوشند که آمیخته با کافور است (خنک و خوشبوست) و آن جام از چشمه‌ای است که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند و آن چشمه را با اراده خود شکافته به جریان می‌اندازند، و از روزی می‌ترسند که شر آن گسترده و به‌نهایت رسیده است.^۳

و مطابق روایاتی که از طریق اهل سنت و شیعه نقل شده است مقصود از این ابرار علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام می‌باشند.

علامه طباطبایی رحمته‌الله در ذیل این آیات می‌نویسد: «ابرار جمع بر به فتح باء صفت مشبیه از بر به معنای احسان است، و آنچه از معنای بر استفاده می‌شود این است که انسان عمل نیکی انجام دهد بدون اینکه اراده پاداش و یا تشکری داشته باشد، او خیر را برای خیربودنش اراده می‌کند نه برای سودش و هرگاه مطابق میل نفسش نباشد بر تلخی مخالفت با نفس صبر می‌کند و آن کار خوب را به خاطر خوب بودنش انجام می‌دهد مانند وفای به نذر و اطعام طعام که خیر، برای غیر در آنها هست و از آنجا که عمل وقتی خیر و شایسته است که همراه با ایمان به خدا و پیامبر او و روز قیامت باشد، بنابراین؛ ابرار کسانی هستند که به‌راستی به خدا و رسول او و روز قیامت ایمان داشته باشند، و چون ایمانشان همراه با رشد و بصیرت است خود را عبد و مملوک پروردگارشان و خلق

۱- در تفسیرالمیزان، ج ۱، ص ۴۴۰ از تفسیر قمی، از امام علیه‌السلام نقل کرده است که مقصود از بأس و ضراء گرسنگی و تشنگی و ترس است و مقصود از حین البأس هنگام جنگ است.

۲- سوره دهر (یا انسان ۷۶) آیات ۷-۵ -۳- ترجمه کامل آیات در بحث ایثار آمد.

و امر را از آن او دانسته و خود را مالک سود و زبانی نمی‌شمارند و جز اراده پروردگارشان چیزی را اراده نمی‌کنند و غیر از آنچه مورد خشنودی اوست کاری انجام نمی‌دهند و اراده خدا را بر اراده خود مقدم می‌دارند و برای او کار می‌کنند و در آنچه خدا می‌خواهد و دوست دارد بر مخالفت با نفس و رنج طاعت، استقامت می‌ورزند و هر چه می‌کنند برای خداست و در مقام عبودیت از اخلاص کامل برخوردارند. و این صفاتی است که خداوند سبحان ابرار را به آنها معرفی نموده است. چنان‌که از این آیات و آیه ۱۷۷ بقره و ۱۸ مَطْفَفِينَ استفاده می‌شود^۱. و در سوره مَطْفَفِينَ می‌فرماید «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَنِي عَلِيَيْنَ وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلِيُّونَ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»^۲ نه چنین است که شما کافران پنداشتید، همانا سرنوشت نهایی نیکوکاران در درجات عالی و منازل، قرب پروردگار است و چه چیز تورا به حقیقت علیین آگاه کرد؟ آن علیون سرنوشت رقم‌زده‌ای است که مقربان درگاه الهی آن را مشاهده می‌کنند.

از مجموع این آیات چنین برداشت می‌شود که برای «بر» درجه‌هایی است و بالاترین درجه آن، از آن مقربان است که پیامبران و اولیا خدا، به‌ویژه پیامبر اسلام و خاندان اطهار او باشند و پس از آن برای صادقان در ایمان و متقیان است به هر اندازه که در اطاعت و تأسی به ایشان کوشاتر و دقیقتر باشند. و به این سبب است که اولوالالباب که به صفت دایم‌الذکر بودن و مستمرالفکر بودن ستایش شده‌اند درخواستشان از خدا این است که ایشان را به ابرار ملحق سازد «تَوَفَّقْنَا مَعَ الْأَبْرَارِ»^۳ به عبارت دیگر ایشان که خود از ابرارند از خدا تقاضای الحاق به ابرار دارند، بنابراین، «بر» دارای مراتب است که آنان که در درجه‌های پایین‌اند تقاضای همنشینی با درجه‌های بالاتر را می‌کنند^۴. و در آیه دیگر می‌فرماید «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»^۵ به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید تا از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید و هر چه انفاق می‌کنید خدا به آن آگاه است. و در آیه دیگر می‌فرماید «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»^۶ یکدیگر را بر نیکوکاری و تقوا یاری کنید و بر گناه و

۲- سوره مطففین (۸۳) آیات ۲۱-۱۸

۱- مجلد ۲۰، ص ۲۱۴-۲۱۳

۳- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۳

۴- امام علی علیه السلام در خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه) می‌فرماید «وَإِنِّي لَمِنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأَنْهُمْ سِيَاهِمُ الصِّدِّيقِينَ وَكَلَامُهُمُ الْإِبْرَارِ»

۶- سوره مائده آیه ۲

۵- سوره آل عمران، آیه ۹۲

تجاوز یاری ننماید.

و در سوره مجادله به مؤمنان دستور می دهد که سخن به راز گفتنتان هم درباره "بر" و تقوا باشد نه درباره گناه و تجاوز^۱. و در آخر «بِر» از صفات خداوند رحیم است می فرماید «إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ»^۲.

بِرّ به والدین

در بحث احسان، درباره احسان به پدر و مادر به آیاتی از قرآن و سخنی از علامه طباطبایی رحمته الله اشاره شد و در اینجا آیات سوره بنی اسرائیل را درباره احسان به پدر و مادر ترجمه نموده، به نقل چند حدیث بسنده می کنیم. «پروردگار تو حکم فرمود که جز او را پرستش نکن و به پدر و مادر نیکوکاری نمای، و چنانچه هر دو، یا یکی از آنها در پیش تو به سالخوردگی برسند مبادا کلمه ای بگویی که رنجیده خاطر شوند و آزاری به آنها نرسان، و با اکرام و ادب با آنها سخن بگویی، و بال تواضع را از روی مهربانی برای ایشان بگستران و بگو ای پروردگار من به ایشان ترحم کن چنانکه مرا در کودکی تربیت کردند»^۳ و در کتاب کافی از حنّاط نقل می کند که می گوید از امام صادق علیه السلام راجع به گفتار خدای عزوجل «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۴ پرسیدم که مراد از این احسان چیست؟ فرمود: احسان این است که با پدر و مادر نیکو معاشرت کنی و وادار نکنی ایشان را که از چیزهای مورد نیازشان از تو درخواست کنند هر چند امکان رفع نیاز خود را داشته باشند، مگر خدای عزوجل نمی فرماید «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۵ و نیز از منصور بن حازم روایت می کند که از امام صادق پرسیدم: أَىُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ (کدام کارها بهتر است؟) فرمود: «الصَّلَاةُ لَوْ قَتَلَهَا وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» نماز را در وقتش خواندن و نیکوکاری با پدر و مادر و جهاد در راه خدا^۷.

و نیز از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «تَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ الرُّحْصَةَ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءَ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا

- ۱- سوره مجادله (۵۸) آیه ۹
 ۲- سوره اسراء (۷) آیات ۲۴-۲۳
 ۳- سوره های بقره آیه ۸۳ و نساء آیه ۳۶ و انعام آیه ۱۵۱ و اسراء آیه ۲۳
 ۴- سوره آل عمران آیه ۹۲
 ۵- کافی، ج ۲، ص ۱۵۷
 ۶- همان، ص ۱۵۸
 ۷- سوره طور (۵۲) آیه ۲۸

اَوْفَا جَرَيْنِ»^۱ سه کار است که خدای عزوجل به هیچ وجه به هیچ کس اجازه ترک آنها را نداده است: ادای امانت به صاحبش، خواه صاحب امانت نیکوکار باشد یا بدکار، وفای به عهد و قرارداد، خواه طرف قرارداد نیکوکار باشد یا بدکار، نیکوکاری به پدر و مادر، خواه آنها نیکوکار باشند یا بدکار.

و در قرآن کریم یکی از صفات بارز حضرت مسیح علیه السلام را نیکوکاری با مادر یاد می کند «وَبِرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا»^۲ و خداوند مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داد و مرا ستمگر و شقی قرار نداد.

و درباره حضرت یحیی علیه السلام می فرماید: «وَبِرًّا بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا»^۳ یحیی درباره پدر و مادرش نیکوکار بود و او ستمگر و معصیت کار نبود.

و نیز در کتاب کافی از امام صادق روایت می کند که فرمود: «مَا يَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ أَنْ يَبِرَّ وَالِدَيْهِ حَيًّا وَ مَيِّتًا، يُصَلِّيَ عَنْهُمَا وَ يَتَصَدَّقَ عَنْهُمَا وَ يَحْجَّ عَنْهُمَا، وَ يَصُومَ عَنْهُمَا فَيَكُونَ الَّذِي صَنَعَ لَهُمَا وَ لَهُ مِثْلُ ذَلِكَ فَيَزِيدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِرِّهٖ وَ صَلَاتِهِ خَيْرًا كَثِيرًا»^۴ چه مانع می شود فردی از شما را که به پدر و مادرش در زمان حیاتشان و پس از مرگشان نیکوکاری کند (پس از مرگشان) از جانب آنها نماز بگذارد، صدقه و زکات بدهد، حج برود، روزه بگیرد، در نتیجه عبادتی که به نیابت از آنها انجام می دهد، مثل همان ثواب برای خودش خواهد بود، و خدای عزوجل به واسطه آن نیکوکاری و صله رحم خیر فراوان به او عطا می کند.

در پایان، درباره نیکوکاری ایراد این اشعار از بوستان سعدی مناسب است:

| | |
|-------------------------------|---|
| خور و پوش و بخشای و راحت رسان | نگه می چه داری ز بهر خسان |
| زر و نعمت اکنون بده کان توست | که بعد از تو بیرون ز فرمان توست |
| خدا را بر آن بنده بخشایش است | که خلق از وجودش در آسایش است |
| کسی نیک بیند به هر دو سرای | که نیکی رساند به خلق خدای |
| جوانمرد و خوشخوی و بخشنده باش | چو حق بر تو باشد تو بر خلق پاش ^۵ |

۲- سوره مریم (۱۹) آیه ۱۴
۴- کافی، ج ۲، ص ۱۵۹

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۶۲
۳- سوره مریم (۱۹) آیه ۱۴
۵- ص ۷۵ و ص ۸۴

تفکر و تعقل

تفکر (یعنی قدرت تجزیه و تحلیل و بهره‌گیری از آگاهیهای فطری و اکتسابی) یکی از صفاتی است که در قرآن بسیار به آن ارج نهاده شده است.

قرآن، بندگانی را که قدرت تجزیه و تحلیل دارند و آنچه را که می‌شنوند در غربال عقل ریخته و پس از سنجیدن احسن آن را انتخاب و پیروی می‌کنند بشارت داده می‌فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۱ بندگان مرا بشارت ده، آن بندگانی که سخن را می‌شنوند و سپس بهترین آن را برگزیده، پیروی می‌کنند، اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمندند. و در آیه دیگر اولوالالباب را به دو صفت می‌ستاید یکی ذکر و دیگر فکر، می‌فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۲ به یقین در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان است (و آن خردمندان) کسانی هستند که خدا را در حال ایستاده و نشسته و به پهلو خوابیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌نمایند (و می‌گویند): ای پروردگار ما این آسمانها و زمین را به باطل و بیهوده نیافریدی، تو از کار بیهوده منزهی، پس ما را از عذاب آتش حفظ کن. و در آیه دیگر می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَ قُرَادِي ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»^۳ ای پیامبر به این مردم بگو همانا شما را به یک موعظه اندرز می‌دهم

۲- سوره آل عمران آیات ۱۹۱-۱۹۰

۱- سوره زمر (۲۹) آیه ۱۸-۱۷

۳- سوره سبأ (۳۴) آیه ۴۶

و آن موعظه این است که دو نفر دو نفر و یک‌یک برای خدا قیام کنید و سپس به تفکر بپردازید (یعنی از غوغا که حواس را پرت می‌کند اجتناب کنید و یکی یکی یا دو نفر دو نفر با هم فکر کنید) و در دوازده آیه گوشزد می‌کند که از آیات کتاب تکوینی (آفرینش) و تدوینی (قرآن) تنها مردمان متفکر بهره می‌گیرند: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»^۱ این چنین خداوند آیات را بیان می‌کند باشد که تفکر کنید. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۲ در این پدیده‌هایی که یاد شد نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند. و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ التَّفَكُّرُ»^۳ برترین عبادت فکر کردن است. و از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «لَا عِبَادَةَ كَالْتَفَكُّرِ فِي صَنْعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۴ عبادتی مانند فکر کردن در صنع خدای عز و جل نیست.

و نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «فِكْرٌ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةً»^۵ ساعتی فکر کردن بهتر از یکسال عبادت است. و امام صادق علیه السلام فرمود: «كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ التَّفَكُّرُ»^۶ بیشترین عبادت ابی ذر تفکر بود.

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ: التَّفَكُّرُ حَيَوَةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْسُحُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ بِحُسْنِ التَّخْلِصِ وَ قِلَّةِ التَّرَبُّصِ»^۷ امیرالمؤمنین علیه السلام مکرر می‌فرمود: تفکر حیات دل انسان بیناست (و مثل تفکر برای دل بینا) مثل نور (چراغ) است برای کسی که در تاریکی راه می‌رود، چنین رونده‌ای بدون درنگ حرکت می‌کند و به خوبی از موانع رهایی می‌یابد. مقصود این است که انسان فکور، بدون معطلی در مسیر زندگی حرکت می‌کند و مشکلات را پشت سر می‌گذارد. و امام هفتم علیه السلام به هشام ابن حکم می‌فرماید: «يَا هِشَامُ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلًا وَ دَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ وَ دَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ»^۸ ای هشام به درستی برای هر چیزی دلیل و نشانه‌ای است و نشانه عقل فکر کردن و نشانه تفکر کردن کم‌گویی است.

۱- سورة بقره آیه ۲۱۹ و ۲۶۶ و یونس ۲۴ و نحل ۴۴ و حشر ۲۱ و اعراف ۱۷۶

۲- سورة رعد آیه ۳ و نحل ۱۱ و ۶۹ و روم ۲۱ و زمر ۴۲ و سورة جاثیه آیه ۱۳

۳- تعلیم و تربیت در اسلام، شهید مطهری، ص ۹

۴- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۸۲

۵- الحیوة، ج ۱، ص ۴۹-۴۸

۶- الحیوة، ج ۱، ص ۴۹-۴۸

۷- کافی، ج ۱، ص ۲۸

۸- همان، ص ۱۶

و نیز در نهج البلاغه آمده است که: «رَحِمَ اللَّهُ أُمَّرَةً تَفَكَّرَ فَأَعْتَبَرَ»^۱ خدای رحمت کند انسانی را که بیندیشد و عبرت بگیرد و در همان کتاب است که «فَأِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ» و همانا انسان بینا دل کسی است که بشنود و فکر کند و بنگرد و معرفت پیدا کند.

و نیز آمده است که «الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ»^۲ فکر آینه صافی و بدون زنگار و غبار است. استاد شهید مطهری رحمته الله در کتاب تعلیم و تربیت می‌گوید: این مسأله که رشد شخصیت فکری و عقلانی باید در افراد و در جامعه پیدا شود یعنی قوه تجزیه و تحلیل در مسائل بالا برود یک مطلب اساسی است و استنباط ما این است که اسلام آنچه راجع به عقل می‌گوید همین مطلب را بیان می‌کند به هر حال جای تردید نیست که در آموزش و پرورش، رشد فکری دادن به متعلم، به شاگرد، به کودک، به بزرگ و به جامعه باید هدف قرار گیرد. اگر معلم است، اگر استاد است، اگر خطیب است یا واعظ، هر که در مسند تعلیم جای دارد باید بکوشد که رشد فکری یعنی قوه تجزیه و تحلیل به دانش‌آموز بدهد.^۳

۱- شرح نهج البلاغه (فیض الاسلام) خطبه ۱۰۲، ص ۲۹۳

۲- همان، حکمت ۳۵۷، ص ۱۲۴۶

۳- تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۷۰۶

تواضع

تواضع به معنای فروتنی و فرونهادن هر نوع برتری جویی و برتری بینی است، تواضع از اخلاق قرآنی و صفات بندگان خدای رحمان است. در قرآن کریم می فرماید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱ و بندگان خدای مهربان کسانی هستند که بر روی زمین با تواضع و فروتنی راه می روند و هرگاه سفیهان با ایشان سخن گویند (برخورد کنند) با سلامتی با آنان پاسخ می گویند (برخورد می کنند) یعنی با جاهلان و سفیهان مطابق جهالت و سفاقت آنها رفتار نمی کنند.

راغب اصفهانی در کتاب «المفردات فی غریب القرآن» می نویسد «هَوْنٌ به معنی تذلل و ناچیز دیدن انسان، در پیش خودش می باشد» که همان فروتنی است و قرآن در مواردی از تواضع به "خفض جناح" تعبیر نموده است^۲: در سوره شعراء خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۳ بال مهربانی خود را برای کسانی از مؤمنان که از تو پیروی می کنند، بگستران.

و در آیه دیگر می فرماید «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۴ دو چشمت را به آنچه دسته هایی از این کافران را به

۱- سوره فرقان آیه ۶۳

۲- "خفض جناح" به معنای فروهستن و گسترانیدن بال و پر است، مرغ خانگی هنگامی که می خواهد جوجه هایش را مورد محبت مادری قرار دهد و بزرگی و بلندی قامت مانع در برگرفتن آنها می شود روی زمین می نشیند و بالهای خود را می گستراند تا از بزرگی و بلندی او کاسته شود و جوجه هایش را در بر بگیرد و این حالت را خفض جناح گویند و این کلمه همچنین برای تواضع و فروتنی نیز به کار رفته است.

۳- سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۵

۴- سوره حجر (۱۵) آیه ۸۸

آن برخوردار کرده‌ایم خیره مکن و بر اینان اندوه مخور و برای مؤمنان بال محبت بگستران.

و در آیه دیگر درباره تواضع فرزند نسبت به پدر و مادر می‌فرماید: «وَاحْفِضْ هُنَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»^۱ برای پدر و مادر بال تواضع را از روی مهربانی بگستران. و درباره کسانی که تکبر می‌ورزند می‌فرماید: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»^۲ به‌زودی از آیات خود، روگردان می‌سازیم کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند. یعنی تکبر سبب می‌شود که خداوند نظر لطفش را از انسان بگرداند و او را از آیات خدا که وسیله خیر و سعادت آدمی است، منصرف سازد. چنانکه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود در مطالبی که خدای عز و جل به داود علیه السلام وحی نمود این بود: «یا داود کما أَنَّ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ»^۳ ای داود همچنان‌که نزدیکترین مردم به خدا اهل تواضع‌اند، همین‌طور دورترین مردم از خدا اهل تکبرند.

و نیز فرمود: «إِنَّ فِي السَّمَاءِ مَلَائِكِينَ مُوَكَّلِينَ بِالْعِبَادِ فَمَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَاهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَاهُ»^۴ به یقین در آسمان دو فرشته‌اند که بر بندگان خدا گماشته شده‌اند، هر بنده‌ای که برای خدا تواضع کند مرتبت او را بالا می‌برند و هر که تکبر ورزد مرتبت او را پست می‌سازند.

روایات درباره تواضع

۱- از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ حَفَضَهُ اللَّهُ وَ مَنْ اقْتَصَدَ فِي مَعِيشَتِهِ رَزَقَهُ اللَّهُ وَ مَنْ بَدَّرَ حَرَمَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ أَحَبَّهُ اللَّهُ»^۵ هر که برای خدا تواضع کند، خدا او را سربلند نماید و هر که تکبر ورزد، خداوند او را پست می‌کند و هر که میانه‌روی را در زندگی پیشه کند خدا روزی او را می‌رساند و هر که تذبذب کند، خدا او را محروم می‌سازد و هر که بسیار یاد مرگ کند خداوند او را دوست می‌دارد. سعدی در بوستان، در باب تواضع، ص ۱۲۳-۱۲۱ می‌گوید:

ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

۲- سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۶

۴- کافی، جلد ۲، ص ۱۲۲

۱- سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۴

۳- جامع السعادات ج ۱، ص ۳۶۰

۵- جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۵۹

- تواضع کند هوشمند گزین نهد شاخ پر میوه سر بر زمین
 تواضع سر رفعت افرازدت تکبر به خاک اندر اندازدت
 بگردن فتد سرکش تندخوی بلندی باید بلندی مجوی
 گرت جاه باید مکن چون خسان به چشم حقارت نگه در کسان
- ۲- از رسول خدا ﷺ «أَرْبَعٌ لَا يُعْطِيَنَّ اللَّهُ إِلَّا مَنْ يُحِبُّهُ: الصَّمْتُ وَهُوَ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ وَالتَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَالتَّوَاضُّعُ وَالتَّزَهُدُ فِي الدُّنْيَا»^۱ چهار صفت است که خداوند نمی دهد مگر به کسانی که ایشان را دوست دارد: (اول) کم‌گویی و آن نخستین عبادت است (دوم) توکل بر خدا (سوم) تواضع و (چهارم) زهد در دنیا.
- ۳- از رسول خدا ﷺ «طُوبَى لِمَنْ تَوَاضَعَ فِي غَيْرِ مَسْكَنَةٍ وَأَنْفَقَ مَالًا جَمْعَهُ مِنْ غَيْرِ مَعْصِيَةٍ وَرَحِمَ أَهْلَ الذَّلَّةِ وَالْمَسْكَنَةِ وَخَالَطَ أَهْلَ الْفِقْهِ وَالْحِكْمَةِ»^۲ خوشا به حال کسی که در حال غیر درماندگی تواضع کند (یعنی در حال توانایی بر تکبر تواضع نماید) و مالی را که از راه غیر گناه به دست آورده انفاق کند و بر مردمان خوار و درمانده ترحم نماید و با اهل فهم و حکمت آمیزش نماید.
- ۴- از امام علی علیه السلام «يَا كُمَيْلُ أَحْسَنُ حِلْيَةِ الْمُؤْمِنِ التَّوَاضُّعُ وَجَمَالُهُ التَّعَفُّفُ وَشَرَفُهُ التَّقَفُّهُ وَعِزُّهُ تَرْكُ الْقَبِيلِ وَالْقَالِ»^۳ ای کمیل بهترین زیور مؤمن تواضع، و زیبایی او پاکدامنی، و شرافت او دانش آموزی، و عزت او ترک جدال است.
- ۵- امام علی علیه السلام «وَأَتَّخِذُوا التَّوَاضُّعَ مَسْلَحَةً بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِنْ لَيْسَ وَجُنُودَهُ»^۴ تواضع را به منزله مرکز سلاح (یا دارندگان سلاح) میان خود و دشمنان شیطان و جنود او قرار دهید.
- ۶- از امام علی علیه السلام (در صفات متقیان) «مِنْطَقُهُمُ الصَّوَابُ وَمَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ وَ مَسْمِيَّتُهُمُ التَّوَاضُّعُ»^۵ گفتار ایشان درست و پوشش ایشان میانه روی و رفتار ایشان تواضع است.
- ۷- از امام علی علیه السلام: «لَا حَسَبَ كَالتَّوَاضُّعِ وَلَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ وَلَا عِزًّا كَالْحِلْمِ»^۶ افتخاری همچون تواضع و شرافتی همچون علم و عزتی همچون حلم نیست.

۱- همان، ج ۱، ص ۳۵۹

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (القاصعه)

۳- تحف العقول، ص ۱۶۶

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ (عبده)

۵- نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳، (عبده) و ۱۰۹ (فیض الاسلام)

۸- از امام صادق علیه السلام : خدای عزوجل به موسی علیه السلام وحی کرد که: ای موسی می دانی چرا تورا برای مکالمه با خود برگزیدم نه دیگران را؟ موسی علیه السلام گفت: برای چه ای پروردگار من؟ خدای تبارک و تعالی به وی وحی کرد: که ای موسی بندگانم را زیرو رو کردم و کسی را نیافتم که از تو نسبت به من خاضع تر باشد، ای موسی تو هنگامی که نماز می گزاری صورتت را بر خاک می نهی^۱.

۹- از کافی: عیسی بن مریم علیه السلام گفت: ای گروه حواریان مرا به شما حاجتی است، گفتند: ای روح الله حاجتت برآورده است پس برخاست و پاهای آنان را شست، گفتند: ای روح الله ما به این کار سزاوارتریم. عیسی علیه السلام فرمود: به یقین سزاوارترین مردم برای خدمت عالم است، همانا من این چنین تواضع نمودم که شما مانند تواضع من نسبت به خودتان، بعد از من درباره مردم تواضع کنید. سپس فرمود «بالتواضع تُعْمَرُ الْحِكْمَةُ لَا بِالتَّكَبُّرِ وَ كَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ»^۲ با تواضع حکمت آباد می گردد نه با تکبر، همچنانکه، کشت در زمین هموار می روید نه در کوه.

۱۰- از امام صادق علیه السلام «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ تَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ، وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ الْعِلْمَ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ»^۳ دانش را بجوید و با علم به وسیله حلم و وقار آراسته شوید و نسبت به هر کس دانش می آموزید فروتنی کنید و از هر کس دانش می جوید نسبت به او تواضع نمایید.

نشانه های تواضع

برای تواضع در روایات نشانه هایی یاد شده که به چند مورد از آنها اشاره می شود:
امام صادق علیه السلام «مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ تَرْضَى بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ، وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ تَلْقَى وَ أَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحِقًّا، وَ أَنْ لَا تُحِبَّ أَنْ تُحَمَدَ عَلَى التَّقْوَى»^۴

از نشانه های تواضع این است که:

- ۱- هر جای مجلس بنشیننی راضی باشی
- ۲- هر کس را ببینی سلام کنی
- ۳- جدال را ترک کنی اگر چه حق با تو باشد

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۷
۴- کافی، ج ۲، ص ۱۲۲

۱- کافی، مجلد ۲، ص ۱۲۳
۳- کافی، ج ۱، ص ۳۶

۴- نخواهی که تو را به خاطر تقوا ستایش کنند

۵- در مقابل حق و سخن درست تسلیم شوی، خداوند کسانی را که در مقابل حق تسلیم نمی‌شوند نکوهش کرده و به عذاب دردناک مژده داده است می‌فرماید: «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلِيُّ مُسْتَكْبِرًا كَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بِعَذَابِ آلِمِ»^۱ و آنگاه که آیات ما بر آن خریدار ملامتی خوانده شود. از روی تکبر پشت می‌کند گویا آیات ما را نشنیده و گویا در دو گوش او سنگینی است (دوگوش او کراست) او را به عذاب دردناک مژده بده.

۶- با خدمتگزاران هم خوراک شده و دعوت بینوایان را بپذیری. مردی از اهل بلخ روایت می‌کند که من در سفر خراسان با امام رضا علیه السلام بودم. یک روز به خوان غذایی دعوت شد، آن امام غلامان سیاه و غیر آنها را بر سر خوان طعام جمع نمود، من گفتم فدایت شوم خوب بود خوان طعامتان را از اینها جدا می‌کردید فرمود: پروردگار متعال یکی است و دین یکی است و پدر و مادر یکی است و پاداش، هم به اعمال داده می‌شود^۲. و برای نمونه می‌توان پذیرفتن امام چهارم علیه السلام دعوت مجذومان را و دعوت کردن ایشان را به خانه خود یاد نمود^۳.

۷- ضروریات خانه خود را خود از بازار بخری و به خانه ببری: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «لَا يَنْقُصُ الْكَامِلُ مِنْ كَمَالِهِ مَا حَمَلَ مِنْ شَيْءٍ إِلَىٰ عِيَالِهِ»^۴ از کمال مرد کاسته نمی‌شود که چیزی برای خانواده‌اش به خانه برد.

«وَرُويَ أَنَّهُ اشْتَرَىٰ لِحْمًا بِدِرْهَمٍ فَحَمَلَهُ فِي مِلْحَفَتِهِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُهُمْ أَحْمِلْ عَنْكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَا، أَبُو عِيَالٍ أَحَقُّ أَنْ يَحْمِلَ»^۵ روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام گوشتی به درهمی خرید و در گوشه ردا قرار داده به خانه می‌برد، مردی به او گفت: ای امیر مؤمنان (به من دهید) تا برای شما ببرم. فرمود: نه، سرپرست خانواده سزاوارتر است که (مایحتاج خانه را) ببرد.

۸- در بند پوشیدن لباس نفیس و جامه فاخر نباشی: در نهج البلاغه آمده است که: «بر تن امام جامه کهنه و وصله‌داری دیده شد و درباره آن به امام خرده‌گیری شد، فرمود: «يَخْشَعُ الْقَلْبُ وَ تَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ»^۶ دل را خاشع می‌کند و نفس آدمی به واسطه آن رام می‌گردد و مؤمنان به این کار اقتدا می‌کنند.

۲- جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۵۶

۴- جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۵۸

۶- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، حکمت ۹۹

۱- سوره لقمان (۳۱) آیه ۷

۳- همان، ص ۳۵۷ و کافی، ج ۲، ص ۱۲۳

۵- جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۵۸

در پایان شمه‌ای از اخلاق متواضعانه پیامبر اکرم ﷺ که جامع همه این نشانه‌ها و افزون بر آنهاست یادآور می‌شویم: در "تفسیر المیزان" از ارشاد دیلمی نقل می‌کند که: پیامبر ﷺ جامه خود را پاره‌دوزی می‌کرد و کفش خود را پینه می‌زد و شیرگوسفندش را می‌دوشید و با بردگان غذا می‌خورد و بر زمین می‌نشست و بر الاغ سوار می‌شد و در ردیف (پشت سر) سوار بر الاغ هم سوار می‌شد و از اینکه چیزهای مورد نیاز خانه را از بازار به خانه ببرد خجلت نمی‌کشید و با توانگر و بینوا مصافحه می‌کرد و دست خود را در حال مصافحه از دست احدی جدا نمی‌کرد تا او جدا کند و بر هر که به طرف او می‌آمد سلام می‌کرد، توانگر باشد یا فقیر بزرگ باشد یا کوچک، و به هر چه از او دعوت می‌شد گرچه خرمای خشکی بود کوچک نمی‌شمرد^۱.

توکل

توکل: اعتماد قلبی در همه امور به خدا و واگذار کردن بنده، همه کارهای خود را به خدا و پاک ساختن دل از توجه به هر نیرویی غیر از خدا و تکیه کردن بر حول و قوه الهی است.^۱ و حصول این حالت در انسان بر این متوقف است که معتقد باشد مؤثری در جهان هستی، جز خدا نیست، و توان و نیرویی جز از جانب خدا نیست، و خدا علم و قدرت بر کفایت کار بندگان و رحمت و عنایت بر همه آنان دارد، توکل از مقامات توحید و منازل راه سعادت است. آیات قرآن در شرافت و فضیلت توکل فراوان است^۲، و در پاره‌ای از آیات شرط ایمان را توکل بر خدا شمرده می‌فرماید «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۳ بر خدا توکل کنید اگر مؤمن‌اید و باز می‌فرماید «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَنَنْذَرُكُمْ مِمَّنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»^۴ اگر خدا شما را یاری کند کسی بر شما چیره نمی‌گردد و اگر خدا شما را واگذارد پس کیست که پس از خدا شما را یاری کند و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند و در برخی از آیات توکل بر خدا را برای حل مشکلات کافی شمرده می‌فرماید «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^۵ و هر کس بر خدا توکل کند، خدا برای او کافی است، به یقین، خدا بر کار خود، رساست (امر خدا نافذ است) و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.

و نیز می‌فرماید «قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ»^۶ بگو خدا مرا کافی است و

۲- متجاوز از ۵۰ آیه درباره توکل است

۴- سوره آل عمران آیه ۶۰

۶- سوره زمر آیه ۳۸

۱- جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۱۸

۳- سوره مائده آیه ۲۳

۵- سوره طلاق (۶۵) آیه ۳

توکل کنندگان، بر خدا توکل می‌کنند. و از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَعْتَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ أَوْ تَقُ بِمَا فِي يَدِهِ»^۱ هر که شاد می‌شود از اینکه توانگرترین مردم باشد، باید اعتمادش به آنچه پیش خداست بیشتر باشد از آنچه در دست خودش است.

از امام علی علیه السلام: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ وَ مَنْ سَأَلَهُ أَعْطَاهُ»^۲ هر که بر خدا توکل کند خدا او را کفایت می‌کند و هر که از او چیزی بخواهد به او عطا می‌کند. امام علی علیه السلام «لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْ تَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ»^۳ ایمان بنده‌ای راست نباشد مگر وقتی که اعتمادش به آنچه پیش خداست بیشتر باشد از آنچه نزد خود اوست. از امام صادق علیه السلام «إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُولَانِ فَاذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا»^۴ توانگری و عزت می‌گردند و آنگاه که به جایگاه توکل رسیدند اقامت می‌گیرند.

امام صادق علیه السلام «هر که سه چیز به وی داده شود سه چیز از او منع نخواهد شد: هر که به او حالت دعا داده شود اجابت هم به او داده می‌شود، و هر که به وی حالت شکر داده شود زیادتی نعمت هم به او داده می‌شود، و هر که به وی حالت توکل داده شود کفایت امور او از ناحیه خدا به او داده خواهد شد، آیا کتاب خدای عزوجل را نخوانده‌ای؟ «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۵ (هر که بر خدا توکل کند خدا برای او کافی است) و «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^۶ (اگر مرا شکرگزاری کنید نعمتم را بر شما افزایش می‌دهم) و «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۷ (مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم)^۸

توکل به خدا و کار و کوشش

توکل با سعی در تحصیل اسباب معیشت و تدبیر برای رسیدن به مقاصد مشروع زندگی منافات ندارد به شرط اینکه به سعی و تدبیر خویش و اسباب و وسایل اعتماد نکند بلکه اعتماد و اطمینان او به مسبب‌الاسباب باشد. بنابراین معنای توکل ترک کسب و کار و

۲- نهج البلاغه (عبده) حکمت ۳۱۰

۴- جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۲۱

۶- سورة ابراهيم (۱۴) آیه ۷

۱- جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۲۱

۳- نهج البلاغه (عبده) خطبه ۹۰

۵- سورة طلاق آیه ۳

۷- سورة غافر (۴۰) آیه ۶۰

۸- جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۲۱ و کافی، ج ۲، ص ۶۵

تدبیر و چاره‌جویی و مهمل گذاشتن استعدادها و بهره‌نگرفتن از ابتکارها نیست، بلکه توکل، کار را به خدا واگذاردن و برنامه از او گرفتن و مطابق آن رفتار کردن است. آن کس که خدا را وکیل و کارگزار خود قرار می‌دهد مطابق فرمان او عمل می‌کند و می‌داند که خدا همچنان که به عبادات فرمان داده است به سعی و کوشش برای تحصیل معاش و اندیشه و تدبیر برای رسیدن به مقاصد و اهداف زندگی هم دستور داده است، مولوی گوید:

| | |
|--------------------------|--|
| گفت پیغمبر به آواز بلند | با توکل زانوی اشتر ببند |
| گر توکل می‌کنی در کار کن | کشت کن پس تکیه بر جبار کن |
| رمز الکاسب حبیب الله شنو | از توکل در سبب کاهل مشو |
| جهد کن جدی نما تا واره‌ی | ور تو از جهدش بمانی ابلهی ^۱ |

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «أَوْجَبَ اللَّهُ لِعِبَادِهِ أَنْ يَطْلُبُوا مِنْهُ مَقَاصِدَهُمْ بِالْأَسْبَابِ الَّتِي سَبَّبَهَا لِذَلِكَ وَ أَمَرَهُمْ بِذَلِكَ»^۲ خدا برای بندگانش واجب نمود که مقاصد خود را از طریق اسبابش از او بخواهند و ایشان را به این کار فرمان داد.

علاء بن کامل به امام صادق علیه السلام عرض کرد «أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي فِي دَعَايَ، قَالَ لَا أَدْعُوكَ، أَطَلَبُ كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»^۳ از خدا بخواه که در آسایش و راحتی به من روزی دهد، امام فرمود: من برای تو چنین دعایی نمی‌کنم، همچنان که خدای عز و جل فرمان داده است روزی طلب کن.

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: «الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءً أَفْضَلُهَا جُزْءٌ طَلَبُ الْحَلَالِ»^۴ عبادت هفتاد جزء دارد و بهترین جزء آن طلب حلال است.

ولی همچنان که گفته شد انسان نباید به سعی و کوشش خود تکیه کند بلکه در عین سعی و کوشش باید امید و اعتمادش به خدا باشد. سعدی گوید:

| | |
|------------------------------|---|
| چو روزی به سعی آوری سوی خویش | مکن تکیه بر زور و بازوی خویش |
| چرا حق نمی‌بینی ای خود پرست | که بازو به گردش درآورد و دست |
| چو آید بکوشیدنت خیر پیش | به توفیق حق دان نه از سعی خویش ^۵ |

۱- دفتر اول، ص ۲۴ و بیت اول اشاره به این حدیث است «لما أهمل الاعرابی بعره و قال توکلت علی الله قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اعقلها و توکل (جامع السعادات ج ۳ ص ۳۲۸)
 ۲- همان
 ۳- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱
 ۴- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳
 ۵- بوستان، باب هشتم، ص ۲۰۷

توبه و انابه

توبه و انابه: به معنای رجوع و بازگشت از گناه و بعد رحمت پروردگار به طاعت و قرب رحمت اوست. راغب اصفهانی می‌نویسد: «توبه، نیکوترین اعتذار است ... و توبه در شریعت عبارت است از: ۱- ترک گناه به واسطه زشتی آن ۲- پشیمانی از گناهی که از وی سرزده ۳- عزم به بازنگشتن به گناه ۴- تدارک اعمالی که امکان تدارک در آنها هست، و تائب به معنای توبه‌کننده و توبه‌پذیرنده هر دو آمده است، بنابراین بنده تائب است چون به سوی خدا بازگشت می‌کند، و خدا تائب است چون بر بنده بازگشت می‌کند (یعنی رحمتش را متوجه او می‌کند)»^۱

علامه طباطبایی رحمته الله می‌نویسد: انسان چون ذاتاً فقیر و نیازمند است و مالک خیر و سعادتى جز از ناحیه پروردگار برای خود نیست، در توبه نیز به عنایت و اعانت پروردگارش نیاز دارد، بنابراین در بازگشت به عبودیت و اظهار مسکنت، نیازمند به بازگشت پروردگار بر او با افاضه توفیق و اعانت بر توبه است، و این توبه از ناحیه خدا پیش از توبه از جانب بنده است چنانچه در سوره توبه می‌فرماید «كُلُّ تَابٍ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^۲ آنگاه خدا به عنایت بر ایشان بازگشت تا توبه کنند و به یقین خدا توبه‌پذیر و مهربان است. و همچنین بازگشت بنده به سوی خدا نیازمند به پذیرفتن خدا توبه او راست، به این گونه که گناهان او را ببخشد و او را از آلودگی‌ها و چرکیهای دوری از رحمتش پاک سازد، و این توبه دوم از ناحیه خداست که پس از توبه بنده است. چنان‌که می‌فرماید «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ

فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا^۱ همانا توبه بر خداست (یعنی قبول توبه را بر خود واجب نموده) برای کسانی که از روی جهالت کار بد می‌کنند و پیش از ورود مرگ، توبه می‌نمایند، پس خدا بر ایشان (به رحمت و مغفرت) بازگشت می‌کند، و خدا دانای حکیم است.^۲

استاد شهید مطهری رحمته الله علیه می‌گوید: «توبه اولین منزل سلوک به سوی خداوند است، توبه یک حالت روانی و یک حالت روحی و بلکه یک انقلاب روحی در انسان است و لفظ اتوب الی الله بیان این حالت است، ... توبه عبارت از یک نوع انقلاب درونی، نوعی قیام، نوعی انقلاب از ناحیه خود انسان علیه خود است و این از مختصات انسان است، در انسان استعداد شگفت‌انگیزی است و آن، این که از درون خود علیه خودش قیام می‌کند، واقعاً قیام می‌کند، علیه خودش انقلاب می‌کند، واقعاً انقلاب می‌کند.

قیام و انقلاب از دو موجود مختلف مانعی ندارد ... ولی اینکه در داخل وجود یک شخص قیام و انقلاب شود، انسان علیه خودش قیام کند، این چگونه می‌شود؟ مگر می‌شود یک شخص خودش علیه خودش قیام کند؟ بلی می‌شود. علتش این است که انسان بر خلاف آنچه خودش خیال می‌کند یک شخص نیست، شخصیه^۳ یک شخص است اما یک شخص مرکب نه بسیط، هر کدام از ما که اینجا نشسته‌ایم (به همان تعبیری که در حدیث آمده است) یک جماد است، یک نبات است، یک حیوان شهوانی است یک سبع است یک شیطان است و هم یک فرشته است که اینجا نشسته است و به قول شاعر «آدمی زاده، طرفه معجونی است» ... که همه خصایص در وجود او جمع شده است.^۳

و انسان گناهکار آن انسانی است که حیوان شهوانی یا سبعی و یا شیطان وجودش بر او مسلط است و فرشتگان وجودش (قوای عالی وجودش) در او محبوس هستند، و توبه یعنی قیام مقامات عالی وجود انسان علیه مقامات دانی وجود او که زمام امور این کشور داخلی را در دست گرفته‌اند که یک مرتبه انقلاب می‌کنند، همه اینها را می‌گیرند به زندانشان می‌اندازند و خود با قوا و جنود و لشکریان خود زمام امور را در دست می‌گیرند.

۲- المیزان، ج ۴، ص ۲۶۱

۱- سوره نساء (۴) آیه ۱۷

۳- گفتارهای معنوی، ص ۱۰۷-۱۰۵

پس توبه عبارت است از عکس‌العمل نشان دادن مقامات عالی و مقدس روح انسانی علیه مقامات دانی و پستی حیوانی انسان، توبه عبارت است از قیام و انقلاب مقدس قوای فرشته‌صفت انسان علیه قوای بهیمی صفت و سبعی صفت و شیطانی صفت انسان، این ماهیت توبه است»^۱

آیات قرآن درباره توبه:

در آیات قرآن توبه از جهاتی مورد توجه قرار گرفته است:

الف- در شرایط توبه: چنانکه یاد شد در قرآن توبه بنده محاط به دو توبه از ناحیه خدا شده است، یکی توفیق توبه و دیگر پذیرش آن^۲

- توبه از کسانی پذیرفته می‌شود که از روی جهالت گناه کنند نه از روی عناد و لجاج^۳، بلی اگر معاند لجوج از عنادش دست بردارد توبه او پذیرفته می‌شود^۴.

- پذیرش توبه پیش از معاینه مرگ است و هرگاه انسان مرگ را معاینه کند و یا نشانه‌های قیامت را مشاهده کند، دیگر توبه از وی پذیرفته نیست «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»^۵ توبه نیست برای کسانی که کارهای بد را انجام می‌دهند تا وقتی که مرگ برای یکی از آنها حاضر می‌شود می‌گوید، اینک توبه کردم، و همچنین توبه نیست برای کسانی که در حال کفر بمیرند، برای اینان عذاب دردناک آماده کرده‌ایم.

- توبه باید توبه نصوح باشد یعنی توبه خالص، توبه‌ای که دیگر بازگشت به گناه در آن نباشد، در سوره تحریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»^۶ ای کسانی که ایمان آورده‌اید با بازگشت خالصانه، به سوی خدا، بازگشت کنید امید است که پروردگار شما گناهان شما را محو سازد و شما را در بهشتهایی داخل کند که از زیر آنها نهرها جاری است.

- همراه توبه باید عمل صالح باشد، در سوره انعام می‌فرماید «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا

۲- آیه ۱۱۸ سوره توبه و آیه ۱۷ سوره نساء

۴- المیزان، ج ۴، ص ۲۵۶

۶- سوره تحریم (۶۶) آیه ۸

۱- گفتارهای معنوی، ص ۱۰۷

۳- سوره نساء آیه ۱۷

۵- سوره نساء آیه ۱۸

بِجَهَالَةٍ تُمْ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَاصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۱ مطلب این است که هر کس از شما از روی جهالت کار بدی بکند و بعد از آن توبه نماید و به عمل صالح بپردازد خداوند آمرزنده و دارای رحمت است.

ب - در فواید توبه: در قرآن فوایدی برای توبه یاد شده است از آن جمله:

- آمرزش گناهان و تکفیر سیئات: در اثر توبه، خداوند گناهان انسان را می‌بخشد و از دفتر اعمال او محو می‌سازد. در سوره طه می‌فرماید: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا تُمْ أَهْتَدَى»^۲ به یقین من آمرزنده‌ام نسبت به کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل شایسته انجام دهد و (در صراط مستقیم) هدایت شود.

و همچنین آیه ۸ سوره تحریم اثر توبه را تکفیر سیئات می‌شمارد چنانکه یاد شد.
- تبدیل سیئات به حسنات: در سوره فرقان می‌فرماید «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»^۳ (کسانی که این اعمال زشت را انجام دهند عذاب آنها مضاعف می‌شود و با خواری در عذاب جاودان‌اند) مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند. اینان را خداوند گناهانشان را به حسنات تبدیل می‌کند و خدا آمرزنده و دارای رحمت است.

علامه طباطبایی رحمته‌الله در توضیح این معنی بیانی دارند که خلاصه‌اش این است:
سیئه، خود آن فعلی که از فاعل صادر می‌شود (یعنی حرکات اعضا و جوارح) نیست، زیرا حرکات اعضا و جوارح در کار خوب و بد مشترک است، بلکه سیئه صفت فعل از جهت موافقت یا مخالفت با فرمان خداست، و به عبارت دیگر، اثری است که در روح انسان می‌گذارد و در روح محفوظ می‌ماند، و همین آثار است که عذاب الهی را به دنبال دارد. بنابراین روح انسان در اثر گناه، با نوعی از شقاوت و بدذاتی آمیخته می‌گردد و همین است که منشأ گناه و اعمال زشت می‌گردد. و هنگامی که توبه می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد، روح آمیخته با شقاوت و خیانت او به یک روح سعادت‌مند و پاکیزه از هر آلودگی تبدیل می‌گردد و آن آثار بد به آثار خوب مبدل می‌شود.^۴

- دیگر فواید توبه محبوبیت در پیش خداوند است، در سوره بقره می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ

۱- سوره انعام آیه ۵۴ و آیات ۱۶۰ بقره و ۸۹ آل عمران و ۱۴۶ نساء و ۳۹ مائده و ۶ مریم و

۸۲ طه و ۵ نور و ۷۰ و ۷۱ فرقان

۲- سوره طه (۲۰) آیه ۸۲

۳- سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۰

۴- المیزان، ج ۱۵، ص ۲۶۴

يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^۱ خداوند توبه‌کنندگان و پاک‌شوندگان را دوست می‌دارد.

- فلاح و رستگاری: در سوره قصص می‌فرماید «فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ»^۲ اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، امید است از رستگاران باشد.

و در روایت از امام صادق علیه السلام آمده است که: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ إِذَا تَابَ كَمَا يَفْرَحُ أَحَدُكُمْ بِضَالَّتِهِ إِذَا وَجَدَهَا»^۳ خدای عز و جل به واسطه توبه بنده مؤمنش شاد می‌شود آن‌گاه که توبه می‌کند چنان‌که یکی از شما شاد می‌شود آن‌گاه که گمشده‌اش را می‌یابد.

ج - در مراتب توبه: برای توبه مراحل یاد شده است که به آنها اشاره می‌شود:

۱- توبه از شرک و کفر: و تحقق این مرحله از توبه در این است که انسان ایمان بیاورد و دست از کفر و شرک بردارد و به لوازم ایمان که عمل به دستورات دینی است پایبند باشد.

۲- توبه از معاصی بزرگ: توبه از این گناهان وقتی محقق می‌شود که نسبت به گذشته پشیمان شود و تصمیم بگیرد در آینده گرد آن گناهان نگردد و هر چه قابل جبران باشد جبران کند. و بعید نیست آیاتی که در قرآن بعد از ذکر توبه، ایمان و عمل صالح را یاد می‌کند^۴. به این دو مرحله از توبه نظر داشته باشد، زیرا توبه از شرک و کفر با ایمان و عمل صالح محقق می‌گردد و توبه از گناهان بزرگ نیز همین‌گونه است، زیرا انسان مؤمنی که مرتکب گناهان کبیره می‌شود در حال گناه، ایمان او زایل می‌گردد یا از آن غافل می‌گردد چنانکه در روایات از پیامبر اکرم و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است^۵. بنابراین توبه وی با بازگشت به ایمان و عمل صالح محقق می‌گردد^۶.

۳- توبه از صغائر: هر چند قرآن کریم وعده داده است که هر کس از گناهان کبیره اجتناب کند، خداوند گناهان صغیره او را محو می‌سازد و می‌بخشد «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا

۱- سوره بقره آیه ۲۲۲

۲- سوره قصص (۲۸) آیه ۶۷ و سوره نور آیه ۳۱

۳- کافی، ج ۲، ص ۴۳۶

۴- چنانکه در متن و پانوشته صفحات قبل یاد شد

۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲ و باب الکبائر، ص ۲۸۵-۲۸۴

۶- برای توضیح بیشتر به تفسیرالمیزان، ج ۱۴، ص ۲۰۴-۲۰۳ مراجعه شود

تُهَوِّنَ عَنْهُ نَكَفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا^۱ اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده‌اید اجتناب کنید ما گناهان کوچک شما را محو می‌کنیم و شما را در جای با کرامتی وارد می‌سازیم و این از مراحم و الطاف پروردگار بزرگ نسبت به بنده ضعیف است، ولی آن که خود را بنده خدا می‌داند گناه و مخالفت با فرمان پروردگار را، هر گونه باشد عظیم تلقی می‌کند و در مقام توبه و طلب آمرزش بر می‌آید، از این رو در دعاها از هر گونه گناهی از خدا طلب مغفرت می‌نماییم «أَنْ تَهَبَّ لِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ كُلِّ جُرْمٍ أَجْرَمْتُهُ وَ كُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ»^۲

۴- توبه از ترک اولی: توبه‌ای که در قرآن کریم برای انبیاء یاد نموده است غالباً از این نوع است، مانند: «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^۳ آدم کلماتی را از پروردگارش فراگرفت پس خدا توبه او را پذیرفت و به یقین خداوند بسیار توبه‌پذیر و رحیم است. و مانند «سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»^۴ (موسی گفت) خدایا تو منزهی، من به سوی تو باز می‌گردم و من نخستین ایمان آورنده هستم.

۵- توبه از اشتغال به غیر محبوب: در وادی محبت و عشق، محب اشتغال به غیر محبوب و قصور از حضور را هر چند اشتغال به ضروریات زندگی باشد گناه می‌شمارد و از آن استغفار می‌کند و چه بسا اشتغال به آن امور، حسنه و کار نیک محسوب می‌گردد ولی برای مقربان اشتغال به غیر محبوب گناه محسوب می‌شود و این معنای آن جمله معروف است که «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ» (کارهای خوب نیکان گناهان مقربان است) و بر این معنی حمل شده است آنچه از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده «أَنَّهُ لَيُغَانُ عَلَىٰ قَلْبِي فَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً»^۵ این هست که حاجابی بر دل من می‌افتد (دل من تیره می‌شود)، پس هر روز هفتاد مرتبه از خدا طلب آمرزش می‌کنم.^۶

توبه در روایات

از امام پنجم باقر العلوم علیه السلام روایت شده که فرمود «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَالْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ مُسْتَعْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِءِ»^۷ کسی که از گناه توبه کند مانند کسی است

۱- دعای کمیل (مفاتیح الجنان ص ۱۱۹)

۲- سورة اعراف آیه ۱۴۳

۱- سورة نساء آیه ۳۱

۳- سورة بقره آیه ۳۷

۴- المیزان، ج ۶، ص ۳۸۶

۵- برای توضیح بیشتر به المیزان ج ۶، ص ۳۸۷-۳۸۳ مراجعه شود

۶- کافی، ج ۲، ص ۴۳۵

که گناهی برای او نیست و کسی که بر گناه ادامه دهد و از گناه استغفار کند، وی مسخره کننده و استهزاگر است.

البته مقصود از اینکه تائب از گناه، مانند تارک گناه است از جهت عذاب است و گرنه میان تارک گناه و تائب از گناه از لحاظ مرتبت و مقام تفاوت است^۱

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که: هرگاه بنده توبه خالصانه کند خدای متعال او را مورد محبت قرار داده گناهان او را می پوشاند، راوی گفت: پرسیدم چگونه می پوشاند؟ فرمود خداوند به دو فرشته نامه نگار او فراموشی می دهد و به اعضا و زمینهایی که در آن گناه کرده وحی می کند که گناهان او را بپوشانند، بنابراین خدا را ملاقات می کند در حالی که کسی نیست که بر گناهی از او شهادت دهد.^۲

و در نهج البلاغه آمده است که: شخصی در حضور امام علیه السلام گفت «اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» حضرت فرمود: «تَكَلَّفْتَكَ أُمَّكَ، أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةٌ الْعَالِيَيْنَ وَ هُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا التَّدَمُّ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا، وَالثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْخُلُوقِ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا، وَالخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُدْبِيهِ الْاِحْزَانَ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَالسَّادِسُ، أَنْ تُدْبِقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»^۳

می دانی استغفار چیست؟ استغفار مرتبه بلند پایگان است و استغفار اسم است برای حقیقتی که مشتمل بر شش معنی باشد (یعنی یک حرکت روحی است که شش ویژگی را به دنبال داشته باشد) نخستین آنها پیشمانی بر گذشته است، و دوم تصمیم بر اینکه هرگز به آن گناه بازگشت نکنی و سوم اینکه حقوق مخلوقات خدا را ادا کنی تا خداوند را ملاقات کنی با حساب صاف و بدون اینکه حقی از کسی بر گردن تو باشد، و چهارم اینکه به هر واجبی که بر عهده تو بوده و آن را ضایع کرده ای توجه نمایی و قضای آن واجب را به جا آوری و پنجم اینکه به گوشتهایی که بر بدنت از حرام رویده شده آهنگ کنی و آنها را با اندوه آب نمایی تا پوست به استخوان برسد و میان آن دو گوشت تازه به وجود آید،

۱- المیزان، ج ۴، ص ۲۶۷ و پانوشته مدرک سابق

۲- المیزان، ج ۴، ص ۲۶۹ به نقل از کتاب کافی

۳- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۴۰۹

ششم اینکه به تن خود رنج طاعت را بجشانی همان طور که لذت معصیت را چشاییده‌ای، پس در این هنگام بگویی «استغفرالله».

استاد شهید مطهری رحمته الله در شرح این گفتار امام علیه السلام می‌گوید «این شش پایه که امام برای استغفار یاد نموده است دو تای از آنها رکن و اساس توبه است که ماهیت توبه بدون آنها محقق نمی‌گردد و دو تای دیگر شرط قبول توبه و دو تای آخر شرط کمال توبه هستند»^۱

و نیز امام علیه السلام می‌فرماید «لَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ رَجُلٌ أَذْنَبَ ذُنُوبًا فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ وَ رَجُلٌ يُسَارِعُ فِي الخَيْرَاتِ»^۲ جز برای دو کس در دنیا خیر وجود ندارد، یکی آنکه گناहانی مرتکب شود و با توبه جبران کند و دیگر آنکه همواره در کارهای خوب بشتابد.

و نیز می‌فرماید «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الأَخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ وَ يَرْجِي التَّوْبَةَ بِطُولِ الأَمَلِ»^۳ از کسانی مباش که بدون عمل به آخرت امیدوار می‌باشند و با درازی آرزو توبه را به تأخیر می‌اندازند.

۲- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۹۱

۱- گفتارهای معنوی، ص ۱۳۹

۳- همان، حکمت ۱۴۲

حُسن الخلق

حُسن خلق و همچنین صفت مقابل آن سوء خلق به دو معنی به کار می‌رود: یکی حُسن خلق به معنای اعم، و آن متخلق بودن انسان به همه اخلاق نیکو و خوبیهای ستوده است و در مقابل سوء خلق به معنای متصف بودن آدمی به صفات زشت و نکوهیده است. و دیگر: حسن خلق به معنای اخص و آن برخورد با مردم با گفتار خوش و روی شاد و چهره گشاده و پرهیز از خشونت در گفتار و گرفته‌رویی و درشتخویی است.

و اخبار و روایاتی که درباره حسن خلق و سوء خلق آمده است بیشترین آنها به معنای دوم ناظر است.^۱ در قرآن کریم در وصف پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٌ»^۲ ای پیامبر به یقین تو دارای خلق عظیمی هستی.

علامه طباطبایی رحمته الله در ذیل این آیه می‌نویسد: «این آیه اگر چه به خودی خود حسن خلق را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می‌ستاید و بزرگ می‌شمارد ولی از نظر سیاق، به اخلاق نیک اجتماعی پیامبر که مربوط به معاشرت با مردم است نظر دارد. مانند پایداری بر حق، شکیبایی بر آزار مردم و جفای فرومایه‌گان، گذشت و اغماض، فراگیری بخشش، رفق و مدارا، فروتنی و غیره.^۳»

و مولی محمد مهدی نراقی رحمته الله می‌نویسد که حسن خلق با فضیلت‌ترین صفات پیامبران و شریفترین اعمال راستان است و از این جهت خداوند تعالی در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می‌ستاید و نعمتی را که به او داده اظهار می‌کند به وی خطاب می‌نماید که:

۲- سورة قلم آیه ۴

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۳-۶

۳- المیزان، ج ۲۰، ص ۲۷

«إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱

از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: «خِيَارُكُمْ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الْمُوْطِنُونَ أَكْنَافًا الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ»^۲ بهترین شما خوشخوترین شماست آن که جانب خود را برای پذیرش مردم آماده می‌کند و با مردم الفت می‌گیرد و میان مردم الفت ایجاد می‌کند. و نیز فرمود «أَفْضَلُكُمْ إِيمَانًا أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا»^۳ برترین شما از جهت ایمان خوشخوترین شماست و نیز فرمود: «حُسْنُ الْخُلُقِ يَثْبُتُ الْمَوَدَّةَ»^۴ خوشخویی محبت ایجاد می‌کند.

و در وصایای خود به حضرت علی عليه السلام می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ أَحْسِنْ خُلُقَكَ مَعَ أَهْلِكَ وَ جِبْرَانِكَ وَ مَنْ تُعَاشِرُ وَ تُصَاحِبُ مِنَ النَّاسِ تُكْتَبُ عِنْدَ اللَّهِ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى»^۵ ای علی: با خانواده‌ات و همسایگان‌ت و با مردمی که معاشرت و همنشینی داری خوشخویی کن تا در پیش خدا بلندپایه نوشته شوی.

و امام علی عليه السلام می‌فرماید: «حُسْنُ الْخُلُقِ يَبْلُغُ بِصَاحِبِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ، فَقِيلَ لَهُ مَا أَفْضَلُ مَا أُعْطِيَ الْعَبْدُ قَالَ حُسْنُ الْخُلُقِ، حُسْنُ الْخُلُقِ خَيْرٌ قَرِينٍ وَ عِنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ حُسْنُ خُلُقِهِ»^۶ خوشخویی دارنده‌اش را به مرتبه روزه‌دار شب زنده‌دار می‌رساند، به امام گفته شد که بهترین عطا‌ی خدا به بنده چیست؟ فرمود: حسن خلق (آنگاه فرمود: حسن خلق بهترین قرین و همنشین انسان است، و سرلوحه نامه عمل انسان مؤمن حسن خلق اوست.

و نیز پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مَا يُوْضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ»^۷ در میزان انسان روز قیامت چیزی بهتر از حسن خلق نهاده نمی‌شود. و امام علی عليه السلام فرمود: «أَكْرَمُ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ»^۸ بزرگواری شرافت و بزرگواری حسن خلق است. و نیز فرمود: «لَا كَرَمَ كَالْتَقْوَىٰ وَلَا قَرِينَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ»^۹ کرامتی مانند تقوا و قرینی مانند حسن خلق نیست. و نیز فرمود «كُنْ بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا وَ

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۱۰

۲- تحف العقول، ص ۴۴ و جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۰۹ و در بعضی روایات «افاضلكم اخلاقا» آمده است.

۳- تحف العقول، ص ۴۴

۴- همان مدرک ص ۱۵

۵- تحف العقول، ص ۴۴

۶- همان، ص ۱۹۷ و بخش اول حدیث در کافی، ج ۲، ص ۱۰۰ و ص ۱۰۳ از پیامبر ﷺ و

۷- امام صادق عليه السلام نیز روایت شده است. کافی، ج ۲، ص ۹۹

۸- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، حکمت ۳۷ ۹- همان، حکمت ۱۰۹

بِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا^۱ قناعت برای پادشاهی کردن و حسن خلق برای در نعمت بودن کافی است. و امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْخُلُقَ الْحَسَنَ يُبِيْتُ الْخَطِيئَةَ كَمَا تُبِيْتُ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ»^۲ به یقین حسن خلق گناه را آب می‌کند، چنانکه خورشید یخ زمین را آب می‌کند. و نیز فرمود: «الْبِرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الْبِلَادَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ»^۳ نیکوکاری و حسن خلق سرزمینها را آباد می‌کند و عمرها را افزایش می‌دهد.

و نیز فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِيُعْطِيَ الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حُسْنِ الْخُلُقِ كَمَا يُعْطِي الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَغْدُو عَلَيْهِ وَ يَرُوحُ»^۴ به یقین خدای تبارک و تعالی بر حسن خلق به بنده پاداشی می‌دهد همانند آن پاداشی که به جهادکننده در راه خدا می‌دهد، در حالی که بر جهاد صبح و شام می‌کند (شب را به روز و روز را به شب می‌آورد).

و نیز فرمود: «صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ وَ حُسْنُ الْبَشْرِ يُكْسِبَانِ الْحَبَّةَ وَ يَدْخِلَانِ الْجَنَّةَ وَ الْبُهْلُ وَ عُبُوسُ الْوَجْهِ يُبْعِدَانِ مِنَ اللَّهِ وَ يَدْخِلَانِ النَّارَ»^۵ نیکوکاری و گشاده‌رویی محبت ایجاد می‌کنند و انسان را در بهشت داخل می‌کند و ترش‌رویی و بخل آدمی را از خدا دور می‌سازند و در آتش داخل می‌کنند.

و از امام باقر علیه السلام روایت شده که مردی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد مرا وصیت کن، از جمله وصایای آن بزرگوار این بود که: «أَلْقِ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْبَسِطٍ»^۶ با برادرت با گشاده‌رویی برخورد کن.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۰۰

۴- همان، ص ۱۰۱

۶- جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۹

۱- همان، حکمت ۲۲۰

۳- همان، ص ۱۰۰

۵- همان، ص ۱۰۳

حکمت

۱- تعریف حکمت: راغب اصفهانی در تعریف حکمت می‌نویسد «إِصَابَةُ الْحَقِّ بِالْعِلْمِ وَالْعَقْلِ» دریافت امور به‌طور درست و مطابق با واقع از طریق دانش و بهره‌وری از عقل است، آنگاه می‌نویسد: «حکمت درباره‌ی خدا به معنای آگاهی از اشیاء و ایجاد آنها در منتهای استواری است و درباره‌ی انسان به معنای شناخت موجودات و اقدام به کارهای خوب است و این همان معنایی است که خداوند لقمان را بدان می‌ستاید»^۱.

علامه طباطبایی رحمته‌الله در معنی حکمت می‌نویسد: «حکمت به معنای نوعی از استواری و درستی و یا به معنای نوعی از امر استوار و درستی است که در آن رخنه و سستی یافته نشود، و کاربرد آن در معلومات عقلی درست و راست که نادرستی و دروغ را نپذیرد بیشتر است» آنگاه در تعریف حکمت می‌نویسد: «حکمت، گزاره‌های عقلی درست و مطابق با واقع است با این ویژگی که آن گزاره‌ها به گونه‌ای مشتمل بر سعادت انسان باشد، مانند معارف حقیقی الهی درباره‌ی مبدأ و معاد و معارفی که حقایق طبیعت را تشریح می‌کند از آن جهت که به سعادت انسان برخورد دارد و مانند حقایق فطری که اساس احکام دینی است»^۲.

مانند: «أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳ و «قُلْ يُخَيِّبُهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»^۴ و «أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا»^۵ و «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»^۶ و «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۷ بنابراین تعریف، هر آگاهی که برای انسان حاصل شود و مطابق با واقع

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۲۷

۲- تفسیرالمیزان، ج ۲، ص ۴۱۸

۳- سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۰

۴- سوره یس (۳۶) آیه ۷۹

۵- سوره نبا (۷۸) آیه ۶

۶- سوره الرحمن (۵۵) آیه ۶۰

۷- سوره نحل آیه ۹۰

باشد و به گونه‌ای با سعادت انسان ارتباط داشته باشد حکمت است، و این تعریف جامعی است که هم حکمت نظری (علم به احوال اشیاء آن چنانکه هستند یا خواهند بود) و حکمت عملی (علم به احوال اختیاری انسان آن چنانکه باید و شاید) را به اصطلاح حکما شامل می‌شود، چنانکه خواجه نصیرالدین طوسی در تعریف حکمت گفته است: «حکمت در عرف اهل معرفت عبارت از دانستن چیزها چنانکه باشد و قیام نمودن به کارها چنانکه باید به قدر استطاعت، تا نفس انسانی به کمالی که متوجه آن است برسد»^۱

۲- حکمت در آیات قرآن: در آیاتی از قرآن تعلیم حکمت در رأس برنامه پیامبر اسلام ﷺ قرار گرفته است: از آن جمله: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۲ (از دعای حضرت ابراهیم پس از بنای کعبه است) پروردگار ما در میان مردم این سرزمین پیامبری را از خودشان برانگیز که آیات تورا بر ایشان تلاوت کند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و ایشان را پاکیزه سازد به درستی تو غالب و حکیمی.

- «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^۳ همچنانکه در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما تلاوت کند و شما را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت به شما بیاموزد و آنچه را نمی‌دانید به شما یاد دهد.

- «وَإِذْ كَرَّمْنَا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ بِعَضُوكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۴ نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید و آنچه را از کتاب و حکمت بر شما نازل کرد که شما را به وسیله آن موعظه کند (یاد کنید) و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که خدا به هر چیزی آگاه است.

- «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۵ خداوند به طور حتم بر مؤمنان منت نهاد آن هنگام که در میان آنها از خودشان پیامبری برانگیخت که آیات خدا را بر ایشان تلاوت کند و آنها را از آلودگیها پاک سازد و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد

۲- سورة بقره آیه ۱۲۹

۴- سورة بقره آیه ۲۳۱

۱- اخلاق ناصری، ص ۹

۳- سورة بقره آیه ۱۵۱

۵- سورة آل عمران آیه ۱۶۴

و به درستی ایشان پیش از آمدن این پیامبر در گمراهی آشکاری بودند. - «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۱ او آن خدایی است که در میان مردم جزیره العرب (أمیان) پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات خدا را بر ایشان تلاوت کند و آنان را از آلودگی پاک سازد و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و به درستی ایشان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. از این آیات استفاده می شود که یکی از برنامه های پیامبر اسلام تعلیم حکمت بوده و از آیه سوم استفاده می شود که حکمت از «ما انزل الله» بوده یعنی مطالبی که خداوند بر پیامبر نازل فرموده است.

و در سوره اسراء پس از آنکه آیاتی درباره توحید و نهی از شرک و پاره ای از اخلاق نیک و اخلاق زشت یاد می کند^۲ می فرماید: «ذَلِكَ بِمَا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ»^۳ این مطالب از حکمتهایی است که پروردگار تو به تو وحی کرد، و این آیه مبین این حقیقت است که قرآن بر حکمت مشتمل است، و با توجه به این معنی، در آیاتی که پس از کتاب (یعنی قرآن) حکمت یاد شده است، حکمت چیزی مجزای از کتاب نیست بلکه از باب ذکر خاص بعد از عام است به واسطه عنایتی که به خاص یعنی حکمت بوده است.

و با توجه به آیات سوره اسراء و اینکه مفاد آن آیات حکمت نامیده شده می توان تعریف حکمت را به دست آورد، زیرا آیات مزبور مشتمل بر توحید، نهی از شرک، احسان به پدر و مادر، رعایت ادب و تواضع نسبت به ایشان، دادن حق خویشان (صله رحم) و درماندگان و واماندگان، نهی از تبذیر و بخل و اسراف، قتل اولاد، زنا، قتل نفس، خوردن مال یتیم، کم فروشی، نهی از پیروی چیزی که دانسته نشده و نهی از تکبر است، و حکمت از این قبیل است و ممکن است علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تعریفی که برای حکمت ارائه نمود از این آیات استفاده کرده باشد. زیرا آیات مذکور مشتمل بر معارف الهی یعنی مبدأ و معاد و مشتمل بر حقایق فطری یعنی اخلاق و اعمال نیک است که مبنای آنها فطرت می باشد.

و از آیات سوره لقمان نیز می توان تعریف حکمت قرآن را یافت، زیرا بعد از آنکه می فرماید «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»^۴ بخشی از آن حکمت را برمی شمارد که عبارت

۲- سوره اسراء آیات ۳۹-۲۲

۴- سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۲

۱- سوره جمعه (۶۲) آیه ۲

۳- سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۹

است از سپاسگزاری خدا، نهی از شرک، احسان به پدر و مادر، معاد و محاسبه روز جزا، اقامه نماز، امر به معروف، نهی از منکر، صبر، خوشخویی، نهی از کبر و مفاخره، اقتصاد در مَشی، آرامش در سخن.

- آیات قرآن حکمت را از مزیت‌هایی شمرده که خداوند به پیامبران بزرگوارش داده است: در سوره آل عمران می‌فرماید «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ»^۱ و یاد کن زمانی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که البته به هر کدام از شما کتاب و حکمت دادم و پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، به‌طور حتم به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید، به گفته علامه طباطبایی رحمته الله علیه این پیمان از پیامبران و امت‌های ایشان است و مقصود از ایمان پیامبران تصدیق متأخر نسبت به مقدم و بشارت متقدم نسبت به متأخر و توصیه به امت درباره ایمان به پیامبر آینده است، و مقصود از ایمان امتها تصدیق و نصرت پیامبر متأخر است.^۲

و در سوره نساء می‌فرماید: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^۳ به تحقیق آل ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به ایشان پادشاهی بزرگی عطا نمودیم.^۴

- در قرآن از حکمت به خیرکثیر تعبیر شده است و این تعبیر، ویژه حکمت است: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»^۵ خداوند حکمت را می‌دهد به هر که بخواهد و کسی که حکمت به او داده شد به تحقیق خیر فراوان به او داده شده است و این را کسی جز خردمندان متوجه نمی‌شود.

- در قرآن نخستین روش دعوت به راه خدا را طریق حکمت می‌شمارد، می‌فرماید: «أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۶ مردم را به راه پروردگارت بخوان به وسیله حکمت و پند نیکو، و با ایشان به وجه نیکوتر مجادله کن. - قرآن از خود به حکمت بالغه تعبیر نموده است: «حِكْمَةٌ بِالْغَاةِ فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ»^۷ قرآن

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۸۱ ۲- المیزان، ج ۳، ص ۳۶۵

۳- سوره نساء (۴) آیه ۵۴

۴- در این مورد نیز به آیات ۴۸ آل عمران و ۱۱۰ مائده و ۶۳ زخرف در مورد حضرت مسیح و ۲۶۹ بقره و ۲۰ ص در مورد حضرت داود مراجعه شود.

۵- سوره بقره (۲) آیه ۲۶۹ ۶- سوره نحل آیه ۱۲۵

۷- سوره قمر (۵۴) آیه ۵

حکمت تام و کاملی است (که نقصی نه در خود و نه در اثر خود دارد) ولی کافران را بیم دهندگان فایده نمی بخشند.

۳- حکمت در روایات: امام علی علیه السلام «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ يَكَادُ صَاحِبُهُ يَشْبَعُ مِنْهُ وَيَمْلَأُ إِلَّا الْحَيَاةُ فَإِنَّهُ لَا يَجِدُ فِي الْمَوْتِ رَاحَةً، وَإِنَّمَا ذَلِكَ بَمَثَلِ الْحِكْمَةِ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ وَ بَصَرٌ لِلْعَيْنِ الْعَمِيَاءِ وَ سَمْعٌ لِلْأَذْنِ الصَّمَاءِ وَرِيٌّ لِلظَّمْآنِ وَ فِيهَا الْغِنَى كُلُّهُ وَالسَّلَامَةُ»^۱ بدانید که چیزی نیست جز اینکه دارنده آن، از آن سیر می شود و او را ملول می سازد مگر حیات، زیرا برای دارنده حیات (که از حیاتش به واسطه عمل صالح سعادت خود را تأمین نکرده باشد) در مرگ آسایش نیست و همانا حیات به منزله حکمت است، آن حکمتی که حیات دل مرده و بینایی چشم کور و شنوایی گوش کر و سیراب شدن لب تشنه است، و همه بی نیازی و سلامت در حکمت است.

و نیز از آن امام است «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبُ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ»^۲ این دلها ملول می شوند چنانکه بدنها ملول و خسته می شوند، پس برای دلها حکمتهای عجیب و کمیاب را بجوید تا در ارتباط با آنها منبسط شوند.

و نیز: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخِذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ»^۳ حکمت گمشده مؤمن است پس حکمت را فراگیر اگر چه از منافقان باشد.

و نیز: «خِذِ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَنْجَلِجَ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ وَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ»^۴ حکمت را فراگیر هر جا باشد، زیرا که حکمت بسا در سینه منافق است و سینه اش را مضطرب می سازد تا از آن خارج شود و با همنشینانش در سینه مؤمن جایگزین شود.

و به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می فرماید: «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَآمِتْهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قَوِّهِ بِالْيَقِينِ وَ تَوَزَّعْهُ بِالْحِكْمَةِ»^۵ دلت را به موعظه زنده کن و خواهشهای آن را با زهد بمیران و با یقین نیرومند ساز و با حکمت روشن گردان.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۶ بنده ای چهل بامداد خود را برای خدای عزوجل خالص نمی سازد جز اینکه چشمه های حکمت از دلش برزانش جاری می شود. و نیز از آن بزرگوار است:

۱- شرح نهج البلاغه (عبد) کلام ۱۲۹
 ۲- همان، حکمت ۹۱
 ۳- همان، حکمت ۸۰
 ۴- همان، حکمت ۷۹
 ۵- سینه البحار، ج ۱، ص ۲۹۱
 ۶- نهج البلاغه، نامه ۳۱

«كَلِمَةٌ حِكْمَةٌ يَسْمَعُهَا الْمُؤْمِنُ فَيَعْمَلُ بِهَا خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»^۱ سخن حکمت آمیزی که انسان مؤمنی بشنود و بدان عمل کند بهتر از عبادت یک سال است.

«وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: بِالْعَقْلِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْحِكْمَةِ وَبِالْحِكْمَةِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْعَقْلِ وَبِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ»^۲ به واسطه عقل، عمق حکمت استخراج می شود و نیز به واسطه حکمت، عمق عقل به دست می آید (یعنی حکمت و تعقل رابطه متقابل دارند، آدمی با تعقل به اعماق حکمت می رسد و با حکمت به اعماق عقل) و تربیت و ادب نیکو با حسن تدبیر حاصل می گردد.

و امام صادق عليه السلام فرمود: حضرت عیسی در میان بنی اسرائیل خطبه خواند و فرمود: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَحَدِّثُوا الْجُهَالَ بِالْحِكْمَةِ فَتَظْلِمُوهَا وَلَا تَمْنَعُوا أَهْلَهَا فَتَظْلِمُوهُمْ»^۳ ای بنی اسرائیل حکمت را برای نادانان نگویند که به حکمت ستم می کنید و از اهل حکمت منع ننمایید که به آنان ستم می کنید.

و نیز فرمود: «الْحِكْمَةُ ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ وَ مِيزَانُ التَّقْوَى وَ مَرَّةُ الصِّدْقِ وَ لَوْ قُلْتُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ عِبْدٍ بِنِعْمَةٍ أَعْظَمَ وَ أَرْفَعُ وَ أَجْزَلُ وَ أَبْهَى مِنَ الْحِكْمَةِ لَقُلْتُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ الْآيَةُ»^۴ حکمت روشنی معرفت و وسیله سنجش تقوا و میوه راستی است، و اگر می گفتم خداوند بر بنده اش نعمتی نبخشیده است که بزرگتر و والاتر و پرخیرتر و روشنی بخش تر از حکمت باشد البته درست گفته ام، خداوند عزوجل فرمود: خدا حکمت را به هر که بخواهد می دهد و هر که را حکمت به او بخشید به تحقیق خیر فراوان به او داده است.

و لقمان در وصیت هایش به فرزند خود می گوید: «يَا بُنَيَّ تَعَلَّمِ الْحِكْمَةَ تَشْرَفْ بِهَا، فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَدُلُّ عَلَى الدِّينِ وَ تَشْرَفُ الْعَبْدَ عَلَى الْحُرِّ وَ تَرْفَعُ الْمُسْكِينَ عَلَى الْغَنِيِّ وَ تُقَدِّمُ الصَّغِيرَ عَلَى الْكَبِيرِ وَ تُجْلِسُ الْمُسْكِينَ مَجَالِسَ الْمُلُوكِ وَ تَزِيدُ الشَّرِيفَ شَرَفًا وَ السَّيِّدَ سَوْدَدًا وَ الْغَنِيَّ جَدًّا، وَ كَيْفَ يَطْنُ ابْنُ آدَمَ أَنْ تَهَيَّأَ لَهُ أَمْرٌ دِنَهُ وَ مَعِيشَتَهُ بِغَيْرِ حِكْمَةٍ وَ لَنْ يُهَيِّئَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِلَّا بِالْحِكْمَةِ»^۵ ای پسرک من حکمت بیاموز تا شرافت بیایی، زیرا حکمت آدمی را به دین راهنمایی می کند و بنده را بر آزاد شرافت می بخشد و درمانده را بر توانگر رفعت می دهد و کوچک را بر بزرگ مقدم می دارد و فقیر را در مجالس ملوک

۱- همان، ص ۲۹۲
 ۲- کافی، ج ۱، ص ۲۸
 ۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۹۲
 ۴- تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۲۸
 ۵- سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۹۲

می‌نشانند و بر شرافت شریف و آقایی سید (آقا) و بزرگواری توانگر می‌افزاید، و چگونه فرزند آدم گمان می‌کند که کار دین و زندگانی او بدون حکمت میسر گردد، و حال آنکه خدای عز و جل کار دنیا و آخرت را هرگز بدون حکمت فراهم نمی‌سازد.

و امام علی علیه السلام آنجا که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را می‌ستاید به حکمت می‌ستاید و می‌گوید: «قَدْ لَيْسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا وَ أَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبَانِهَا، مِنْ الْإِقْبَالِ عَلَيْهَا وَ الْمَعْرِفَةِ بِهَا وَ التَّفَرُّغِ لَهَا، فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّتُهُ الَّتِي يَطْلُبُهَا وَ حَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا»^۱ به طور تحقیق زره حکمت را در برکرد، و همه آداب حکمت را که عبارت از توجه بر آن و شناخت آن و حضور دل نسبت به آن باشد فراگرفت، در نتیجه حکمت پیش وی گمشده اوست که در طلب آن می‌باشد و حاجت اوست که آن را درخواست می‌کند.

و نیز می‌فرماید «الْعِلْمُ يُنْجِدُ وَالْحِكْمَةُ يُرْشِدُ»^۲ دانش بزرگی می‌بخشد و حکمت رشد می‌دهد و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «كَثْرَةُ النَّظْرِ فِي الْحِكْمَةِ تَلْقَحُ الْعَقْلَ»^۳ بسیار اندیشیدن در حکمت عقل را بارور می‌سازد.

۱- نهج البلاغه (فيض الاسلام) از خطبه ۱۸۱ ص ۵۸۶

۲- غرر الحکم، به نقل از کتاب فلسفه وحی ص ۱۰۶

۳- تحف العقول، ص ۳۸۶

حِلْمٌ وَكَظْمٌ غِيْظٌ

۱- معنای حلم: حلم اطمینان و آرامش نفس است به طوری که خشم به آسانی آدمی را تحریک نکند و امور ناخوشایند به زودی او را به واکنش وادار نکند، حلم در حقیقت ضد خشم است زیرا از پیدایش خشم جلوگیری می‌کند و کظم غیظ (فروبردن خشم) نیز ضد خشم است، ولی تفاوت این است که حلم مانع پیدایش خشم می‌گردد و کظم غیظ پس از هیجان خشم و پیدایش آن مانع بروز آثار آن می‌گردد و از این جهت فضیلت حلم از کظم غیظ بیشتر، و آن از مکارم اخلاق شمرده شده است.

و حلم بعد از علم اشرف کمالات نفسانی است بلکه علم بدون حلم ارزشش را از دست می‌دهد و از این روست که در روایات همواره حلم قرین علم، و زینت و آرایش علم یاد شده است.

۲- آیات قرآن دربارهٔ حلم: در قرآن کریم یکی از صفات بندگان خدای رحمان را حلم شمرده، می‌فرماید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خُاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱ بندگان خدای مهربان کسانی هستند که بر روی زمین با فروتنی راه می‌روند و هرگاه نابخردان با ایشان سخن گویند با سلامتی و نرمی به آنها پاسخ می‌دهند، یعنی با سفیهان و نابخردان مطابق سفاقت ایشان رفتار نمی‌کنند. و نیز می‌فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^۲ بدی را با رفتار نیکوتر رفع کن (با آن برخوردنما) که ناگهان آن که میان تو و او دشمنی است گویا دوست گرمی است.

علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر این آیه می‌نویسد: «با خصلتی که آن بهترین خصلت است، بدی را که مقابل آن و ضد آن است دفع کن، بنابراین به وسیله حق، باطل را دفع کن نه به وسیله باطل دیگر، و به وسیله حلم، جهل و سفاهت را دفع کن و به وسیله عفو و گذشت با بدی برخورد کن و همچنین»^۱

بنابراین یکی از مصادیق این آیه حلم است. صفت حلم در قرآن از صفات خدا شمرده شده است می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ حَلِيمٌ»^۲ و نیز از صفات پیامبران خدا یاد شده است «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»^۳ ابراهیم مهربان و بردبار بود.

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «پنج صفت است که از سستهای پیامبران خداست» و حلم را از جمله آنها برشمرد^۴

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «إِنَّ الصَّبْرَ وَالْبِرَّ وَالْحِلْمَ وَحُسْنَ الْخُلُقِ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ»^۵ به درستی، صبر و نیکوکاری و بردباری و خوشخویی از اخلاق پیامبران است.

۳- روایات درباره حلم: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «إِنَّ الرَّجُلَ الْمُسْلِمَ لَيُدْرِكُ بِالْحِلْمِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ» به یقین انسان مسلمان به واسطه حلم به مقام و مرتبت روزه‌دار شب‌زنده‌دار می‌رسد.^۶ و نیز فرمود: سه خصلت است که در هر کس یکی از آنها نباشد به چیزی از عمل او اعتنا نمی‌شود: تقوایی که او را از گناه باز دارد، و حلمی که او را از تعرض به سفیه جلوگیری کند و خلقی که بتواند با آن در میان مردم زندگی کند.^۷ و در مقام دعا می‌گوید: «اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِالْعِلْمِ وَزَيِّنِي بِالْحِلْمِ»^۸ خدایا مرا به علم بی‌نیاز گردان و با حلم زینت بخش.

از امام علی علیه السلام: «لَيْسَ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثَرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثَرَ عِلْمُكَ وَ يَعْظَمَ حِلْمُكَ»^۹ خوبی این نیست که مال و فرزندان تو فراوان شوند ولی خوبی این است که دانش تو افزایش یابد و حلم تو بزرگ گردد.

و نیز فرمود «الاشْرَفَ كَالْعِلْمِ وَلَا عِزَّ كَالْحِلْمِ»^{۱۰} شرافتی همانند علم و عزتی همانند

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، ص ۴۱۷

۲- سوره بقره آیه ۲۳۵ و همچنین آیه ۲۲۵ و ۷ آیه در سوره‌های دیگر

۳- سوره توبه آیه ۱۱۴ و هود آیه ۷۵

۴- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۹۶

۵- خصال، ص ۲۷۸

۶- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۹۶

۷- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۹۱

۸- همان، حکمت ۱۰۹

حلم نیست و نیز فرمود «أَوَّلُ عَوَاضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ»^۱ نخستین پاداش انسان بردبار از بردباریش این است که مردم، یاور او بر زبان آن شخص سفیه می شوند و نیز فرمود «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلٌّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونُوا مِنْهُمْ»^۲ اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار، زیرا این کم است که کسی شبیه گروهی شود و به زودی از آن گروه نشود و این فرمان امام، یکی از راههای تحصیل اخلاق ستوده است، به این طریق که آدمی، خوی نیکی را که ندارد بر اعمال دارندگان آن خوی اصرار ورزد، هر چند بر او دشوار باشد تا کم کم آن خوی در وی پیدا شود و امام صادق علیه السلام فرمود: «ثَلَاثٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَعْفُو عَنْهُمْ ظَلَمَكَ، تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَتَحْلُمُ إِذَا جَهَلَ عَلَيْكَ»^۳ سه صفت از مکارم اخلاق در دنیا و آخرت است، عفو کنی از آن که به تو ستم کرد و صلّه رحم کنی نسبت به آنکه قطع رحم کرد و حلم و رززی نسبت به آن که بر تو جهل ورزید.

و امام رضا علیه السلام فرمود: «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا»^۴ انسان به مقام بندگی خدا نمی رسد مگر وقتی که بردبار باشد

سر مردمی بردباری بود سبکسر همیشه به خواری بود
چو نیکو کنش باشی و بردبار نباشی به چشم خردمند خوار^۵

۴- کظم غیظ : در قرآن کریم می فرماید: «الَّذِينَ يُتَّقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۶ اهل تقوا کسانی هستند که در حال خوشی و ناخوشی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از مردم گذشت می نمایند و خدا نیکوکاران را دوست می دارد.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «مِنْ أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَى اللَّهِ جُرْعَتَانِ: جُرْعَةُ غَيْظٍ تَرُدُّهَا بِحِلْمٍ وَ جُرْعَةُ مُصِيبَةٍ تَرُدُّهَا بِصَبْرٍ»^۷ از محبوبترین راههای به سوی خدا دو جرعه (فرو بردن) است یکی فرو بردن خشم که با بردباری آن را فرو بری و دیگر فرو بردن مصیبت که با شکیبایی آن را فرو بری.

امام علی علیه السلام «وَتَجَرِّعُ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً وَلَا أَلَذَّ مَعَبَةً»^۸ و خشم

۲- همان، حکمت ۱۹۸

۴- همان، ص ۱۱۱

۶- سورة آل عمران آیه ۱۳۴

۸- نهج البلاغه، نامه ۳۱، بخش ۱۰۱

۱- همان، حکمت ۱۹۷

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۰۷

۵- شاهنامه فردوسی

۷- کافی، ج ۲، ص ۱۱۰

خود را فروبر، زیرا من جرعه‌ای را ندیدم که عاقبت آن شیرین‌تر و پایان آن لذت‌بخش‌تر از کظم غیظ باشد. و نیز فرمود: «وَ اكْظِمِ الْغَيْظَ وَ تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ وَ احْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ اصْفَحْ مَعَ الصَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ»^۱ خشم خود را فروبر، و هنگام توانایی گذشت کن، و هنگام غضب بردباری ورز، و هنگام تسلط درگذر تا عاقبت نیک برای تو باشد.

امام باقر علیه السلام: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى امْتِنَانِهِ حَسَنًا اللَّهُ قَلْبُهُ أَمْنًا وَ إِيْمَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲ هر کس خشم خود را فرو برد با اینکه بر اجرای خشم توانایی دارد خداوند دل او را در روز قیامت از ایمنی و ایمان پر کند. امام صادق علیه السلام: «مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزًّا وَ جَلًّا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، وَ أَثَابَهُ اللَّهُ مَكَانَ غَيْظِهِ ذَلِكَ»^۳ بنده‌ای نیست که خشم خود را فرو برد جز اینکه خدای عزیز و بزرگ، عزت او را در دنیا و آخرت افزایش دهد و به تحقیق خدای عزیز و بزرگ فرمود: (متقیان) کسانی هستند که خشم خود را فرو می‌برند و از مردم گذشت می‌کنند و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد، و خداوند به جای این فرو بردن خشم، آن پاداشها را به وی می‌دهد (اشاره به پاداشهایی است که در آیه بعد از این آیه آمده است) و نیز فرمود: «نِعْمَ الْجُرْعَةُ الْغَيْظُ لِمَنْ صَبَرَ عَلَيْهَا فَإِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لِلْبَلَاءِ وَ مَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ»^۴ خوب جرعه‌ای است خشم برای کسی که تحمل کند (یعنی برای آن کسی که فرو برد) زیرا اجر بزرگ در بلا و سختی حاصل می‌گردد و خداوند قومی را دوست نمی‌دارد جز اینکه آنها را با سختی‌ها آزمایش می‌کند.

۱- همان، نامه ۶۹، بخش ۶

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۱۰

۳- همان،

۴- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۹۸ و در سوره شوری آیه ۳۷ در صفات مؤمنان می‌فرماید: (وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ) وقتی خشمگین می‌شوند گذشت می‌کنند.

حیا (شرم)

۱- معنی حیا: حیا خوبی است در نفس آدمی که موجب جلوگیری نفس از کار زشت و باز داشتن آن از خلاف ادب، به خاطر ترس از ملامت، می شود.^۱

و به تعبیر دیگر، حیا؛ شرمگین شدن نفس از ارتکاب اعمالی است که بر حسب شرع و عقل و عرف حرام و زشت شمرده شده است و شرمساری در غیر موارد مذکور حیای ممدوح نیست مانند شرم داشتن از پرسیدن احکام دین یا خمود و خاموش کردن غرایز در آن حد که سزاوار و شایسته است آدمی از آن بهره مند گردد و از این جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْحَيَاءُ حَيَاءُ عَقْلِ وَ حَيَاءُ حُمُقٍ فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَ حَيَاءُ الْحُمُقِ هُوَ الْجَهْلُ»^۲ حیا بر دو قسم است، حیای از روی عقل و حیای از روی حماقت و بی خردی حیای عاقلانه دانش و حیای احمقانه نادانی است. و امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ رَقَّ وَجْهُهُ رَقَّ عِلْمُهُ» هر کس کم رو باشد یعنی از سؤال کردن شرم کند دانش او کم باشد.^۳ و امام علی علیه السلام فرمود: «قُرْنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْحَيَاءِ وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ»^۴ ترس با ناامیدی و حیا با محرومیت همراه است. که مقصود از حیا در این حدیث و رقت وجه (کم رویی) در آن حدیث همان حیای مذموم است که در حدیث نبوی یاد شد.

۲- آیات قرآن درباره حیا: قرآن کریم در وصف دختر شعیب پیامبر آن هنگام که نزد موسی علیه السلام می آید که او را به پیش پدرش دعوت کند، می گوید «فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ»^۵ یکی از دو دختر شعیب پیش موسی آمد در حالی که با حیا و شرم

۲- جامع السعادات، ج ۳، ص ۴۹

۱- جامع السعادات، ج ۳، ص ۴۹

۳- همان، و سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۶۱

۴- شرح نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۲۰

۵- سورة قصص آیه ۲۵

حرکت می‌کرد، گویا خداوند در این آیه یکی از صفات برجسته زن، به ویژه زن جوان را یاد می‌کند.

- داستان مریم در قرآن کریم سرشار از حیای مریم است به ویژه وقتی که درد مخاض او را می‌گیرد و به تنه نخل پناه می‌برد و از روی شرم می‌گوید «یا لیتَنی مَتُّ قَبْلَ هَذَا وَ کُنْتُ نَسِیًّا مَنَسِیًّا»^۱ ای کاش پیش از این مرده بودم و به گونه چیز بی‌اعتنای فراموش شده‌ای بودم.

- در سوره احزاب به گوشه‌ای از حیای پیامبر اکرم ﷺ اشاره می‌کند «إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ یُؤَذِی النَّبِیَّ فِیَسْتَحِیْ مِنْکُمْ وَاللَّهُ لَا یَسْتَحِیْ مِنَ الْحَقِّ»^۲ داستان از این قرار بوده که وقتی پیامبر اکرم ﷺ ولیمه‌ای می‌دادند اصحاب، پیش از آماده شدن آن و پس از خوردن طعام در خانه پیامبر می‌نشستند و با یکدیگر صحبت می‌کردند و این مایه آزار پیامبر و خانواده او بود. ولی پیامبر شرم می‌کردند که به آنها بگویند پیش از حاضر شدن طعام به منزل نیایند و بعد از خوردن طعام خارج شوند از این جهت آیه‌ای نازل شد که این کار باعث آزار پیامبر است و پیامبر از شما حیا می‌کند که بگوید، ولی خدا از بیان حق حیا نمی‌کند.^۳ و درباره شدت حیای پیامبر اکرم ﷺ روایاتی آمده است.^۴

۳- روایات درباره حیا: پیامبر اکرم ﷺ «مَا كَانَ الْفُحْشُ فِي شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ وَلَا كَانَ الْحَيَاءُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ»^۵ بی‌شرمی با چیزی همراه نمی‌شود جز آنکه آن را زشت می‌کند و شرم با چیزی همراه نمی‌شود جز آنکه آن را زینت می‌بخشد و نیز فرمود «مَنْ أَلْقَى جِلْبَابَ الْحَيَاءِ لَا غِيبَةَ لَهُ»^۶ کسی که پرده حیا را بیفکند غیبت ندارد، از آنجا که غیبت مؤمن روا نیست، گویا کسی که حیا را کنار می‌گذارد ایمان ندارد، از این رو غیبت او روا می‌شود.

و امام صادق علیه السلام در همین زمینه می‌فرماید «الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ فَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ»^۷ حیا و ایمان با یک ریسمان به هم پیوسته‌اند، هرگاه یکی از آنها برود دیگری هم پیروی می‌کند و نیز می‌فرماید: «لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ»^۸ ایمان ندارد کسی که حیا ندارد.

-
- ۱- سوره مریم (۱۹) آیه ۲۳
 ۲- سوره احزاب آیه ۵۳
 ۳- تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۶۵
 ۴- سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۶۲
 ۵- همان، ص ۳۶۱
 ۶- تحف العقول، ص ۴۴ و کافی، ج ۲، ص ۱۰۶
 ۷- کافی، ج ۲، ص ۱۰۶ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۶۱-۳۶۲
 ۸- کافی، ج ۲، ص ۱۰۶ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۶۱-۳۶۲

امام علی علیه السلام در عهدنامه اش به مالک اشتر «وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِیَةِ وَ الْحِیَاءِ»^۱ از میان کارگزاران، اهل تجربه و حیا را برگزین. و در نامه اش به حارث همدانی: «وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ یُعْمَلُ بِهِ فِی السِّرِّ وَ یُسْتَخْفَى مِنْهُ فِی الْعَلَانِیَةِ»^۲ از هر عملی که در پنهانی انجام می گیرد، ولی در آشکارا از آن شرم می شود، دوری کن. و نیز فرمود: «لَا اِیْمَانَ كَالْحِیَاءِ وَ الصَّبْرِ»^۳ عنصر ایمانی همانند حیا و صبر وجود ندارد. و نیز فرمود: «مَنْ كَسَاهُ الْحِیَاءُ نَوْبَهُ لَمْ یَرِ النَّاسَ عَیْبَهُ»^۴ هر که حیا جامه اش را به وی بپوشاند (حیا پیشه کند) مردم زشتی او را نخواهند دید، زیرا حیا جلوی زشتکاری او را می گیرد و یا جلوی بروز آن را می گیرد. و نیز فرمود: «مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَ مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حِیَاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حِیَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ»^۵ هر کس پر گوید خطایش بسیار شود و هر کسی خطایش بسیار شود شرمش کم شود و هر که شرمش کم شود پارسایی اش کم گردد و هر که پارسایی کم شود دلش بمیرد و هر که دلش بمیرد در آتش داخل شود.

امام باقر علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْحَیِّیَّ الْحَلِیْمَ»^۶ به یقین خداوند انسان شرم دار و بردبار را دوست می دارد. امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «الْإِسْلَامُ عُرْیَانٌ فَلِبَاسُهُ الْحِیَاءُ وَ زینتُهُ الْوَفَاءُ وَ مَرُوءَتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ عِمَادُهُ الْوَرَعُ وَ لِكُلِّ شَیْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ»^۷ اسلام برهنه است و جامه آن حیا و زینت آن وفا و مردانگی آن عمل شایسته و ستون آن پارسایی است و برای هر چیز پایه و بنیادی است و بنیاد اسلام محبت ما اهل بیت است.

در این حدیث اسلام به انسان برهنه ای تشبیه شده که حیا جامه آن و وفاداری آرایش آن و عمل صالح مردانگی آن و پارسایی ستون بدن آن است. و نیز فرمود: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِیهِ كَمُلَ اِیْمَانُهُ وَ اِنْ كَانَ مِنْ قَرْنِهِ اِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبٌ لَمْ یَنْقُصُهُ ذَلِکَ، وَ هِیَ الصَّدَقُ وَ اِدَاءُ الْاَمَانَةِ وَ الْحِیَاءُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ»^۸ چهار صفت است که در هر که باشد ایمانش کامل است و اگر از سر تا پایش گناه باشد ایمانش را ناقص نمی کند و آن چهار صفت، راستی، ادای امانت، حیا و حسن خلق است.

۱- نهج البلاغه (فیض الاسلام) نامه ۵۳، بخش ۷۲

۲- همان، نامه ۶۹

۳- همان، حکمت ۲۱۴

۴- همان، حکمت ۳۴۱

۵- سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۶۲

۶- کافی، ج ۲، ص ۱۱۲

۸- سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۶۲

خشوع و خضوع

خشوع به معنای تضرع^۱ است و بیشترین کاربرد خشوع در مواردی که یافته شده مربوط به اعضا و جوارح است ولی تضرع: بیشترین کاربرد آن درباره قلب است و از این جهت روایت شده که: «إِذَا ضَرَعَ الْقَلْبُ خَشَعَتِ الْجَوَارِحُ» هر گاه دل خاضع شود اعضا و جوارح خاشع می‌گردند^۲. و خضوع به معنای خشوع است^۳. و علامه طباطبایی رحمته الله می‌نویسد: خشوع، تأثیر ویژه‌ای است از زبردست در برابر بالادست، به طوری که با توجه به آن، بالادست از غیر او بریده می‌شود، و ظاهر این است که خشوع از صفات دل است و به نوعی از مجاز به جوارح و غیر آنها نسبت داده می‌شود مانند گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (بنا بر آنچه روایت شده) درباره کسی که هنگام نماز، با ریش خود بازی می‌کرد: «أَمَا وَاللَّهِ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتِ جَوَارِحُهُ» آگاه باشید به خدا سوگند اگر دلش خاشع بود اعضای او هم خاشع بودند، و خشوع به این معنایی که یاد شد شامل همه معانی که برای آن گفته‌اند مانند: خوف، سکون جوارح، غصّ بصر، خفض جناح و تذلل و غیره می‌شود^۴. و خضوع را نیز ایشان صفت قلب می‌دانند و می‌گویند ظهور آن در اعضا و جوارح است^۵.

آیات قرآن درباره خشوع: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»^۶ به وسیله صبر و نماز کمک بخواهید و نماز سنگین است مگر برای کسانی که

۱- تضرع به معنای زاری، لابه، درخواست، استغاثه و التماس آمده است (فرهنگ روز ص

۲- مفردات راغب، ص ۱۴۸ و ۱۵۰

۳- مفردات راغب، ص ۱۴۸ و ۱۵۰

۴- تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۳-۴

۵- سورة بقره (۲) آیه ۴۵

۶- همان، ص ۲۷۲

خاشع باشند. و درباره اهل کتاب که به پیامبر اکرم ﷺ ایمان آوردند می فرماید: «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ»^۱ و به درستی از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و آنچه به شما مسلمانان نازل شده و آنچه به خود ایشان نازل شده ایمان می آورند در حالی که نسبت به خدا خاشع اند. و باز درباره آنها می فرماید «وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْتَغُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا»^۲ به چانه های خود بر زمین می افتند در حالی که گریه می کنند و خشوع ایشان افزایش می یابد.

علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر این آیه می نویسد: تکرار بر چانه افتادن (چون در آیه قبل از این هم آمده است) و اضافه کردن گریه به آن، برای افاده خضوع است و آن تذلل و فروتنی است که به وسیله بدن حاصل می گردد. چنانکه جمله دوم (یعنی یزیدُهُمْ خُشُوعًا) برای افاده معنی خشوع است و آن تذللی است که برای قلب حاصل می شود و محصل آیه این است که هم خضوع دارند و هم خشوع^۳.

و از این جمله استفاده می شود که علامه، خشوع را صفت قلب می دانند چنانکه در پیش یاد شد و خضوع را ظهور خشوع در اعضای بدن. و در سوره انبیا صفت خشوع را از اوصاف خاندان زکریا علیه السلام می شمارد «يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ»^۴ ما را با رجا و خوف می خوانند و نسبت به ما خاشع هستند.

و در سوره مؤمنون خشوع را از صفات مؤمنان رستگار یاد می کند «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»^۵ به یقین مؤمنان رستگار شدند، آن مؤمنانی که در نمازشان خاشع هستند.

و در سوره احزاب خداوند ده گروه را برمی شمارد که برای ایشان آمرزش و پاداش بزرگ آماده کرده است. از آن جمله: مردان خاشع و زنان خاشع می باشند^۶ و در سوره حدید می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَحْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ»^۷ آیا برای کسانی که ایمان آورده اند وقت آن نرسیده که دلشان نسبت به یاد خدا و حقایقی که نازل شده خاشع گردد؟

روایات درباره خشوع: امام علی علیه السلام در خطبه متقین، خشوع را از صفات ایشان

۲- سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۰۹

۴- سوره انبیاء (۲) آیه ۹۰

۶- سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۹

۳- تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۳۸

۵- سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱ و ۲

۷- سوره حدید (۵۷) آیه ۱۶

می‌شمارد و می‌فرماید: «وَمِنْ عِلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينِهِ وَخُشُوعًا فِي عِبَادَةِ» و از نشانه یک انسان متقی این است که برای او قوت در دین و خشوع در عبادت می‌بینی و نیز می‌فرماید: «تَرَاهُ قَرِيبًا أَمَلَهُ قَلِيلًا زَلَّهُ خَاشِعًا قَلْبُهُ قَانِعَةً نَفْسُهُ»^۱ آرزوی یک انسان متقی را نزدیک و لغزش او را کم و دل او را خاشع و نفس او را قانع می‌بینی. و در وصیت به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «فَإِذَا أَنْتَ هَدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَحْشَعُ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ»^۲ آنگاه که به مقصدت راه یافتی خاشع‌ترین اوقات نسبت به پروردگارت باش.

امام علی علیه السلام «يَا كَمِيلُ لَيْسَ الشَّانُ أَنْ تُصَلِّيَ وَ تَصُومَ وَ تَتَصَدَّقَ، الشَّانُ أَنْ تَكُونَ الصَّلَاةُ بِقَلْبٍ نَقِيٍّ وَ عَمَلٌ عِنْدَ اللَّهِ مَرْضِيٌّ وَ خُشُوعٌ سَوِيٌّ»^۳ ای کمیل کار بزرگ این نیست که نماز بخوانی و روزه بگیری و زکات بدهی، کار بزرگ این است که نماز با قلب پاک و با عمل پسندیده در پیشگاه خدا و با خشوع راست و درست باشد.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴ (فیض الاسلام) بخش ۱۷ و ۲۰

۳- تحف العقول، ص ۱۶۹

۲- نهج البلاغه، نامه ۳۱، بخش ۵۷

خوف و خشیت از خدا

خوف از خدا یکی از صفاتی است که در قرآن کریم مؤمنان به آن ستایش شده‌اند. علاوه بر آن واژه‌های دیگری در قرآن آمده است که با اندکی تفاوت، مترادف با خوف است، مانند خَشْيَت، اشفاق، وَجَل، فَرَق، فَرَق، رَوْع، رَهْبَة و رَهْب، رُعب و مَهَابت و هَيْت^۱. در معنای خوف راغب اصفهانی می‌نویسد: «خوف، توقع و انتظار چیز ناخوشایند است از روی نشانه‌ای که مظنون یا معلوم باشد چنانکه رجاء توقع چیز خوشایند است از روی نشانه‌ای که مظنون یا معلوم باشد»^۲ و علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌نویسد: «خوف: تحت تأثیر چیز ناگوار قرار گرفتن در مقام عمل است نه در مقام ادراک، و به همین جهت است که آدمی در مقام فراهم کردن وسایل احتراز از آن و دفع آن چیز ناگوار برمی‌آید و از این رو خوف ذاتاً بد نیست»^۳.

راغب ادامه می‌دهد که: «مقصود از خوف از خدا، رعب (یعنی پر شدن دل از ترس) همچون احساس ترس از شی، که به ذهن بعضی‌طور می‌کند نیست، بلکه حالتی است که آدمی به واسطه آن گناه را ترک و طاعت را اختیار می‌کند»^۴. آیات قرآن درباره خوف: در آیات قرآن گاهی متعلق خوف را ذات پروردگار یاد نموده است مانند: «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۵ همانا این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند، پس شما از او ترسید و از من بترسید اگر مؤمن هستید. «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۶ من از خدا که پروردگار جهانهاست

۱- واژه هیت و مهابت در قرآن نیامده ولی بقیه واژه‌ها آمده است

۲- المفردات فی غریب القرآن ص ۱۶۱ ۳- المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۱

۴- المفردات، ص ۱۶۲ ۵- سورة آل عمران (۳) آیه ۱۷۵

۶- سورة مائده (۵) آیه ۲۸

می ترسم. «إِنَّا خَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَطَطًا بِرًا»^۱ ما از پروردگاران می ترسیم از روزی که ترش رو و سخت است و گاهی مقام پروردگار: مانند: «وَلَمِنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ»^۲ و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت هست.

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»^۳ و اما آن کس که از مقام پروردگارش بترسد و نفس خود را از دلخواهش نهی کند، بهشت جایگاه اوست. «ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ»^۴ این جانشینی در زمین ستمکاران برای کسی است که از مقام من و از وعده های عذاب من بترسد.

علامه طباطبایی رحمته الله می نویسد: مقصود از مقام ربّ صفت ربوبیت اوست که مستلزم صفات کمال او مانند علم و قدرت مطلق و قهر و غلبه و رحمت و دیگر صفات مناسب ربوبیت است پس آن مقام ربّ که بندگان او باید از آن بترسند مرتبه ربوبیت اوست که مبدأ رحمت و مغفرت برای اهل ایمان و تقوا، و مبدأ عذاب الیم و شکنجه سخت برای اهل تکذیب و گناه است.^۵ و گاهی متعلق خوف، روز رستاخیز است مانند: «وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»^۶ و با این قرآن بیم ده، کسانی را که از محشور شدن پیش پروردگارشان می ترسند، برای ایشان غیر از خدا دارنده ولایت و شفاعتی نیست، باشد که ایشان تقوا پیشه کنند. و «يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»^۷ از روزی می ترسند که دلها و چشمها در آن منقلب می گردند و «يُوفُونَ بِالْآثَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطَرًّا»^۸ به نذر خود وفا می کنند و از روزی می ترسند که عذاب آن فراگیرنده است.

و گاهی متعلق خوف، وعید خداست (یعنی وعده های عذاب) مانند: «فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ»^۹ به واسطه قرآن یادآوری کن کسانی را که از وعده عذاب من می ترسند. و مانند آیه ۱۴ سوره ابراهیم که در پیش یاد شد.

و گاهی متعلق خوف، سوء حساب است به این معنا که نتیجه محاسبه اعمال آدمی بد و ناخوشایند باشد، مانند: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ

۲- سوره الرحمن (۵۵) آیه ۴۶

۴- سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۴

۶- سوره انعام (۶) آیه ۵۱

۸- سوره انسان (۷۶) آیه ۷

۱- سوره انسان (۷۶) آیه ۱۰

۳- سوره النازعات (۷۹) آیه ۸-۹

۵- تفسیر المیزان ج ۲۰ ص ۲۹۶

۷- سوره نور (۲۴) آیه ۳۷

۹- سوره ق (۵۰) آیه ۴۵

يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»^۱ و از صفات دیگر خردمندان این است که: پیوند می‌کنند آنچه را خدا فرمان به پیوند آن داده است (صله رحم می‌کنند) و از پروردگارشان بیم دارند و از بدی حساب می‌ترسند.

و در موارد بسیاری متعلق خوف، عذاب خداست مانند: «قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^۲ بگو به یقین، من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم. «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^۳ من بر شما از عذاب روز بزرگ می‌ترسم.

«إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ»^۴ من بر شما از عذاب روز بزرگ می‌ترسم. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ»^۵ در این اخبار دیار ستمکاران نشانه‌ای است برای کسی که از عذاب آخرت بترسد. «وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ»^۶ و در زمین قوم لوط، آیتی گذاردیم برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند. با اندک دقتی در متعلقات خوف درمی‌یابیم که همه آنها، مندرج در خوف از مقام رب است، برای اینکه یا مقام رب مستلزم آنهاست مانند ذات جامع کمالات پروردگار و یا از لوازم مقام رب است مانند روز رستاخیز و وعید و حساب و عذاب آن روز. بنابراین خوف از مقام رب همه موارد دیگر از خوف را شامل می‌گردد.

و اما خَشْيَت: راغب در تعریف آن می‌نویسد: خوفی است که آمیخته با تعظیم باشد و بیشترین کاربرد آن جایی است که نسبت به آنچه از آن ترسیده می‌شود آگاهی باشد، از این رو در گفتار خدا پیامبران به آن اختصاص داده شده‌اند «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۷ همانا بندگان دانشمند خدا از خدا می‌ترسند.^۸

و علامه طباطبایی رحمته الله می‌نویسد: خشیت تأثیر قلب است به طوری که اضطراب و دلهره به دنبال می‌آورد و این حالت صفت نکوهیده‌ای است مگر نسبت به خدا، و از این جهت پیامبران جز از خدا نمی‌ترسیدند چنانکه می‌فرماید: «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ

۱- سوره رعد (۱۳) آیه ۲۱

۲- سوره انعام آیه ۱۵ و یونس آیه ۱۵ و زمر آیه ۱۳

۳- سوره اعراف آیه ۵۹ و شعراء آیه ۱۳۵ و احقاف ۲۱

۴- سوره هود آیه ۳ و در آیه ۲۶ با تعبیر «يَوْمٍ أَلِيمٍ» و در آیه ۸۴ با تعبیر «يَوْمٍ مُّحِيطٍ»

۵- همان سوره، آیه ۱۰۳

۶- سوره ذاریات آیه ۳۷

۷- سوره فاطر آیه ۲۸

۸- «المفردات ...» ص ۱۴۹

يَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا^۱ رسولان گذشته کسانی هستند که رسالتهای خدا را تبلیغ می‌کنند و از خدا می‌ترسند و از کسی جز خدا نمی‌ترسند و خدا کافی است برای حسابگری بندگان^۲.

و متعلق خشیت در قرآن غالباً ذات پروردگار است که گاهی از آن به ضمیر متکلم و گاهی به ضمیر غایب و گاهی با کلمه الله و گاهی با کلمه رب و گاهی با کلمه رحمان تعبیر می‌شود و در اغلب موارد، نفی خشیت از غیر خدا و اثبات خشیت نسبت به خدا شده است: «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي»^۳ از مردم ترسید و از من بترسید. «وَوَخَّشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ»^۴ و از مردم می‌ترسی و حال آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»^۵ و هر که از خدا و رسول او اطاعت کند و از خدا بترسد و تقوای الهی پیشه کند، چنان کسانی رستگارند. «إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ»^۶ کسانی که در پنهانی از پروردگارشان می‌ترسند برای ایشان آمرزش و پاداش بزرگی است. «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ»^۷ همانا تو بیم می‌دهی کسی را که از قرآن پیروی کند و در پنهانی از خدای رحمن بترسد پس او را به آمرزش و پاداش با کرامت مژده بده.

اما اشفاق، راغب می‌نویسد: اشفاق: عنایت و توجه آمیخته با خوف است، برای اینکه مشفق آن را که نسبت به او عنایت دارد، می‌ترسد که ناگواری به او برسد. و هرگاه

۱- سوره احزاب آیه ۳۹

۲- المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۱ و در سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۳۲ می‌نویسد: خوف، احساس رنج روح است از چیز ناخوشایندی که چشم به راه آن و عذابی که منتظر آن است به واسطه فعل گناه و ترک طاعت که متحمل شده است، و خشیت: حالت نفسانی است که منشأ آن معرفت به عظمت پروردگار و هیبت او و ترس از محجوب بودن از اوست، و این حالت حاصل نمی‌شود مگر برای کسی که جلال و کبریای پروردگار را درک کند و لذت قرب او را بچشد، بنابراین خشیت، خوف ویژه‌ای است اگر چه برای مطلق خوف هم به کار می‌رود و نیز می‌نویسد: خوف بر پنج نوع است: خوف، خشیت، وجل، رهبت و هیبت: خوف برای گناهکاران و خشیت برای عالمان و وجل برای خاشعان و رهبت برای عابدان و هیبت برای عارفان است البته این تعریف به‌ویژه برای خوف بی اشکال نیست جز اینکه گناه توجیه شود.

۳- سوره بقره آیه ۱۵۰ و مائده آیه ۳ و ۴۴ ۴- سوره احزاب آیه ۳۷

۵- سوره نور (۲۴) آیه ۵۲ ۶- سوره ملک (۶۷) آیه ۱۲

۷- سوره یس آیه ۱۱ و آیات ۴۹ انبیاء و ۲۱ رعد و ۱۸ فاطر و ۲۳ زمر و ۳۳ ق و ... دیده شود.

فعل اشفاق با "مِنْ" متعدی شود معنای خوف در آن ظاهرتر است و هرگاه با "فی" متعدی شود معنای عنایت در آن آشکارتر است.^۱

خدای متعال می فرماید: «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ»^۲ (کسانی که در پنهانی از پروردگارشان می ترسند و ایشان از روز قیامت بیمناک اند).

«إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ»^۳ ما در دنیا نسبت به خانواده خود عنایت آمیخته با بیم داشتیم (توجه به سعادت و بیم از هلاکت) و متعلق اشفاق (به معنای خوف) یا قیامت است مانند «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ... الاية» و مانند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ»^۴ و آن کسانی که ایمان آوردند از قیامت بیمناک اند و می دانند که آن حق است و یا عذاب خداست مانند: «وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ»^۵ و نمازگزاران کسانی هستند که از عذاب پروردگارشان بیمناک اند.

و یا نتیجه عمل است مانند: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ لِمَا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»^۶ و نامه عمل نهاده می شود، پس مجرمان را می بینی که از آنچه در نامه عملشان است بیمناک اند، می گویند ای وای بر ما این چه نامه ای است که عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده مگر آنکه ضبط کرده است و هر چه کرده اند حاضر می یابند، و پروردگار تو به احدی ظلم نمی کند.

«تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ لِمَا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ»^۷ ستمکاران را می بینی که از آنچه کرده اند بیمناک اند و حال آنکه آنچه از آن می ترسند بر سرشان خواهد آمد.

و گاهی متعلق اشفاق خشیت پروردگار است مانند: «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ»^۸ بندگان گرامی خدا (فرشتگان) شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که دین او را خدا بپسندد و ایشان از خشیت خدا بیمناک اند. و «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ»^۹ به یقین آن کسانی که از خشیت پروردگارشان بیمناک اند

علامه طباطبایی رحمته الله در ذیل این آیه می نویسد: این آیه کسانی را توصیف می کند که

۲- سورة انبياء (۲۱) آیه ۴۹

۴- سورة شوری (۴۲) آیه ۱۸

۶- سورة كهف (۱۸) آیه ۴۹

۸- سورة انبياء آیه ۲۸

۱- المفردات، ص ۲۶۴

۳- سورة طور (۵۲) آیه ۲۶

۵- سورة معارج (۷۰) آیه ۲۷

۷- سورة شوری (۴۲) آیه ۲۲

۹- سورة مؤمنون آیه ۵۷ تا ۶۱

خدای سبحان را پروردگار و مالک و مدبر کار خود قرار می‌دانند و لازمه این بینش این است که نجات و هلاک دایر برمدار رضا و سَخَط او باشد، پس از خدا می‌ترسند درباره چیزی که آن را دوست می‌دارند، و آن نجات و سعادت ایشان است، در نتیجه مؤمنان هم از خدا خشیت دارند و هم او را دوست می‌دارند (چون نجات و سعادتشان به دست اوست و از او می‌خواهند) و همین معناست که ایشان را واداشته که به آیات او ایمان آورده، او را پرستش کنند، بنابراین جمع میان خشیت و اشفاق در آیه تکرار نیست.^۱

اما وَجَل: به معنای استشعار خوف است^۲ یعنی ترس از خدا را شعار دل قرار دادن، و از این رو است که در قرآن، وَجَل همواره به قلب نسبت داده می‌شود مانند:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^۳ همانا مؤمنان کسانی هستند که هرگاه خدا یاد می‌شود دل‌های ایشان می‌تپد و هرگاه آیات خدا تلاوت می‌شود ایمان ایشان افزوده می‌گردد و بر پروردگارشان توکل می‌کنند. و مانند: «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»^۴ و خاشعان کسانی هستند که هرگاه خدا یاد شود دل‌هایشان می‌تپد و بر مصیبتی که بر ایشان وارد می‌شود صابرند و نماز به پا می‌دارند و از آنچه خدا به ایشان روزی داده است انفاق می‌کنند. «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ»^۵ و آن بیمناکان کسانی هستند که انفاق می‌کنند آنچه را انفاق کردند و حال آنکه دل‌های ایشان بیمناک است از اینکه به زودی به سوی پروردگارشان بازگشت می‌کنند.

و "فَرَق": به معنای پراکندگی دل از ترس است.^۶ خداوند در وصف منافقان می‌فرماید: «وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِيَّاهُمْ لِيُنكُم وَمَاهُمْ مِّنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ»^۷ و به خدا قسم می‌خورند که ایشان از شما مسلمانان‌اند و حال آنکه از شما نیستند ولی ایشان گروهی پراکنده دل از ترس هستند.

و "فَرَع": گرفتگی و دلنگی و بیتابی است که از چیز ترسناک بر دل انسان عارض

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۴۰، مقصود این است که چون اشفاق محبت آمیخته با خوف است کلمه «من خشیته» جهت آن خوف را بیان می‌کند.

۲- سوره انفال آیه ۲

۳- مفردات راغب، ص ۵۱۳

۴- سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۶۰

۵- سوره حج (۲۲) آیه ۳۵

۶- سوره توبه (۹) آیه ۵۶

۷- مفردات راغب، ص ۳۷۸

می‌شود و آن از قبیل جزع است.^۱ در قرآن کریم می‌فرماید «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»^۲ هر کس کار نیک انجام دهد برای او پاداش بهتر از آن است و ایشان از فرع روز قیامت ایمن‌اند.

و "روع" به معنای فزعی است که در دل می‌افتد.^۳ خدای متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعَ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ»^۴ آنگاه که از ابراهیم بی‌می‌که بر دل او عارض شده بود بر طرف گشت با فرشتگان ما درباره برگرداندن عذاب از قوم لوط اصرار ورزید.

و "رهب": به معنای خوف همراه با احتراز و اضطراب است.^۵ «إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَأَيُّ آيَاتٍ فَأَرْهَبُونَ»^۶ همانا او معبود یکتاست پس از من بترسید.

و "رعب": باز ایستادن به واسطه پر شدن دل از ترس است.^۷ «وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا»^۸ خدا دل‌های ایشان را پر از ترس کرد (از این جهت) گروهی از آنها را می‌کشیدید و گروهی را اسیر می‌کردید.^۹

روایات درباره خوف: امام علی عليه السلام در وصف اصحاب پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله می‌فرماید: «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبُلَّ جُيُوبُهُمْ وَمَا دُوَاكِمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ وَ رَجَاءً لِلثَّوَابِ»^{۱۰} «هرگاه خدا یاد می‌شد از ترس عذاب و امید به ثواب چشم‌های ایشان اشک می‌ریخت به اندازه‌ای که گریبان‌های ایشان را تر می‌کرد و می‌لرزیدند مانند درخت که در روز وزیدن باد تند می‌لرزد». لازم به تذکر است که در آیات قرآن و روایات خاندان نبوت صلى الله عليه وآله این مطلب مورد توجه قرار گرفته که انسان مؤمن هم باید دارای خوف باشد و هم دارای رجاء، از عذاب خدا بترسد و به رحمت او امیدوار باشد و این دو حالت در او به یک اندازه باشد.

در قرآن کریم درباره مقربان که مشرکان آنان را معبود خود می‌دانند (مانند حضرت مسیح) می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ

۱- مفردات راغب، ص ۳۷۹

۲- سوره نمل (۲۷) آیه ۸۹

۳- مفردات راغب، ص ۲۰۸

۴- سوره هود (۱۱) آیه ۷۴

۵- مفردات راغب، ص ۲۰۴

۶- سوره نحل (۱۶) آیه ۵۱

۷- مفردات راغب، ص ۱۹۷

۸- سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۶

۹- مقصود از ترجمه این واژه‌ها این بود که تا حدودی روشن شود که هر کدام از این واژه‌ها معنای ویژه‌ای دارد و باید توجه داشت که در جای خود به کار رود.

۱۰- شرح نهج البلاغه (فیض الاسلام) خطبه ۹۶، ص ۲۷۷

رَحْمَةً وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا^۱ این کسانی که مشرکان می خوانند (آنان را شریک خدا قرار می دهند) خودشان آن وسیله ای که ایشان را به خدا نزدیکتر می کند طلب می کنند و به رحمت او امیدوار و از عذاب او بیمناک اند. زیرا عذاب پروردگار تو ترسیدنی است. و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «كَانَ أَبِي يَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِبْدِ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خَفِيفٌ وَ نُورٌ رَجَائٍ، لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا»^۲ پدر من می گفت: بنده مؤمنی نیست جز اینکه در دل او دو نور وجود دارد، نور بیم و نور امید، و اگر وزن شود نور بیم، بر نور امید، افزایشی ندارد و اگر وزن شود نور امید، بر نور بیم فزونی ندارد.

امام علی علیه السلام در خطبه ای که در وصف متقیان گفته اند در چند مورد ایشان را به صفت خوف ستوده اند که قبلاً یاد شد. و در وصیت خود به محمد بن ابوبکر می فرماید: «وَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ وَأَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حَسَنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ وَإِنْ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنًّا بِاللَّهِ أَشَدَّهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ»^۳ و اگر بتوانید که بیمتان از خدا شدید، و گمان و امیدتان به خدا نیکو باشد، پس این دو را با هم جمع کنید، چه آنکه بنده همانا باید خوش گمانی اش به پروردگارش به اندازه بیمش از پروردگارش باشد، و به یقین خوش گمان ترین مردم به خدا کسی است که بیمش از خدا شدیدتر باشد.

امام علی علیه السلام «مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ اسْتَشْعِرُوا الْحَشِيَّةَ وَ تَجَلَّبَبُوا السَّكِينَةَ»^۴ ای جامعه مسلمانان بیم از خدا را شعار خود و آرامش و وقار را جامعه خود (یعنی رفتار خود و ملازم با خود) قرار دهید.

امام علی علیه السلام: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً... رَاقِبَ رَبِّهِ وَ خَافَ ذَنْبَهُ»^۵ خدای رحمت کند انسانی را که مراقب فرمان پروردگارش باشد و از گناهش بترسد.

امام صادق علیه السلام: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا وَ لَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَ يَرْجُو»^۶ مؤمن، مؤمن نیست مگر وقتی که دارای بیم و امید باشد و دارای بیم و امید نیست مگر وقتی که عمل کند نسبت به آنچه بیم و امید دارد.

۱- سوره اسراء (۱۷) آیه ۵۷ ۲- کافی، ج ۲، ص ۷۱

۳- شرح نهج البلاغه (فیض الاسلام) نامه ۲۷، ص ۸۷۸

۴- همان، خطبه ۶۵، ص ۱۴۹ ۵- همان، خطبه ۷۵، ص ۱۶۵

۶- کافی، ج ۲، ص ۷۱

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار می فرماید: «یا اسحاق خف الله كأنك تراه وإن كنت لا تراه فإنه يراك، فإن كنت ترى أنه لا يراك فقد كفرت وإن كنت تعلم أنه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من أهون الناظرين عليك»^۱ ای اسحاق از خدا بترس چنانکه گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی، پس او تو را می بیند، و اگر تو این طور فکر می کنی که خدا ترا نمی بیند پس کافر شدی، و اگر می دانی که او تو را می بیند و در حضور او گناه می کنی، او را کم ارزشترین بینندگان قرار داده ای.

راوی خدمت امام صادق علیه السلام عرض می کند «إن قومًا من موالیک یلمون بالمعاصی و یقولون نرجو، فقال کذبوا لیس لنا موال، أولیک قوم ترجحت بهم الأمانی، من رجا شیئاً عمل له و من خاف من شیء هرب منه»^۲ گروهی از دوستان شما به گناهان مباشرت می کنند و می گویند (به رحمت خدا) امیدواریم، فرمود دروغ می گویند اینها دوست ما نیستند، اینها گروهی هستند که آرزوها بر ایشان فزونی یافته و چیره شده است، کسی که امید به چیزی داشته باشد برای رسیدن به آن، کار می کند و کسی که از چیزی بترسد از آن می گریزد.

پایان این بخش را به خطبه ای از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زینت می بخشیم:

«أیها الناس إن لكم معالم فانتھوا إلى معالمکم و إن لكم نهایة فانتھوا إلى نهایتکم إلا إن المؤمن بین محافتین بین أجل قد مضی لا یدری ما لله صانع فیہ و بین أجل قد بقی لا یدری ما لله قاض فیہ فلیأخذ العبد لنفسه من نفسه و من دنیاہ لإخترته و من الشبیبة قبل الکبر و من الحیاة قبل الموت، و الذی نفسی ینده ما بعد الموت من مستعتب و ما بعد الدنیا دار إلا الجنة و النار»^۳ ای مردم به درستی برای شما نشانه هایی است، پس به آن نشانه ها برسید (آن نشانه ها پیامبر و اوصیای اوست) و برای شما غایت و عاقبتی است (یعنی بهشت) خود را به آن برسانید. آگاه باشید که مؤمن میان دو بیم است، بیم عمری که گذشته که نمی داند خدا با او چه می کند و بیم عمری که مانده و نمی داند خدا برای او چه مقدر کرده. از جوانی خویش پیش از پیر شدن و از زندگی خویش پیش از مردن بهره بگیرید، سوگند به خدایی که جان من به دست اوست پس از مرگ رضایت خواستن، و پس از دنیا خانه ای جز بهشت یا دوزخ نیست.

۲- همان، ۶۹-۶۸

۱- همان، ۶۸-۶۷

۳- تحف العقول، ص ۲۸ و کافی، ج ۲، ص ۷۰

ذکر

ذکر: گاهی به حالت نفسانی گفته می‌شود که به واسطه آن انسان می‌تواند علمی را که فرا گرفته حفظ کند و بنابراین ذکر مانند حفظ است، جز اینکه حفظ به ذهن سپردن علم، و ذکر به حاضر ساختن آن گفته می‌شود و گاهی به حضور چیزی در دل یا گفتار، اطلاق می‌شود و از این جهت گفته‌اند ذکر بر دو نوع است: ذکر با دل و ذکر با زبان، و هر کدام از این دو نوع نیز بر دو قسم است: ذکرى که در مقابل نسیان و پس از فراموشی است، و ذکرى که در مقابل نسیان نیست بلکه در مقابل ادامه نداشتن حضور ذهن (یعنی در مقابل غفلت است)^۱. و علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌نویسد: ذکر بسا در مقابل غفلت است مانند گفتار خدای متعال «وَلَا تُطِغْ مِنْ أَعْفَلْنَا قَلْبُهُ عَنْ ذِكْرِنَا»^۲ (از آن کسی که دلش را از یادمان غافل ساختیم اطاعت مکن) و غفلت به معنای زوال آگاهی انسان است از علمی که دارد (یعنی چیزی را می‌داند ولی توجه به آن ندارد) و ذکر خلاف آن است یعنی ذکر علم به علم است و توجه به آنچه می‌داند.

و گاهی ذکر در مقابل نسیان است و نسیان زوال صورت علم از خزانه ذهن است (یعنی فراموش شدن چیزی که می‌دانسته است) و ذکر خلاف آن است (یعنی نسبت به آنچه می‌داند آگاهی دارد) مانند گفتار خدای متعال «وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ»^۳ (پروردگارت را یاد کن هرگاه فراموش کردی) و ذکر در این صورت مانند نسیان از لحاظ معنی دارای آثار و خواصی است که از آن منشعب می‌گردد و از این رو است که گاهی به

۲- سورة كهف (۱۸) آیه ۲۸

۱- مفردات راغب، ص ۱۷۹

۳- سورة كهف (۱۸) آیه ۲۴

آثار ذکر، ذکر گفته می‌شود هر چند خود ذکر تحقق نیافته باشد... و ظاهر این است که اطلاق ذکر، بر ذکر لفظی از این قبیل است زیرا سخن گفتن درباره چیزی از آثار یاد آن چیز در دل است مانند گفتار خدای متعال «يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا»^۱ از تو درباره ذوالقرنین می‌پرسند بگو به زودی برای شما از وی یاد می‌کنم. و اگر ذکر لفظی در حقیقت ذکر باشد باید گفت یکی از مراتب ذکر است نه اینکه ذکر منحصر در آن باشد و بنابراین ذکر دارای مراتبی است.^۲ آنگاه ایشان آیاتی از قرآن را برای مراتب داشتن ذکر یاد می‌کنند.^۳

آیات قرآن درباره ذکر «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ»^۴ (پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و برای من سپاسگزاری کنید و نعمت مرا کفران نکنید). «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۵ خردمندان کسانی هستند که خدا را یاد می‌کنند در حالی که ایستاده و نشسته و بر پهلوها قرار گرفته‌اند (یعنی در همه حال) و درباره آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کنند.

«فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ»^۶ و آنگاه که نماز (خوف) را انجام دادید خدا را یاد کنید در حالی که ایستاده و نشسته و بر پهلوها یثان قرار گرفته‌اید. «وَإِذْ ذُكِّرْتُمْ فِي نَفْسِكُمْ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»^۷ پروردگارت را از روی لابه و بیم و بدون صدای بلند در هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش. «وَاقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَكَذَلِكَ اللَّهُ أَكْبَرُ»^۸ و نماز را به پا دار که نماز به یقین (آدمی را) از زشتی و کار بد باز می‌دارد و البته یاد خدا بزرگتر است. «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»^۹ و هر کس از یاد من روگرداند پس به یقین برای او زندگی تنگی است و روز قیامت او را کور محسور می‌کنیم. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ذُكِّرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»^{۱۰} ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را بسیار یاد کنید. «وَمَنْ يَعِشْ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ

۲- المیزان، ج ۱، ص ۳۴۳-۳۴۴
 ۴- سورة بقره (۲) آیه ۱۵۲
 ۶- سورة نساء (۴) آیه ۱۰۳
 ۸- سورة عنكبوت (۲۹) آیه ۴۵
 ۱۰- سورة احزاب (۳۳) آیه ۴۱

۱- سورة كهف آیه ۸۳
 ۳- المیزان، ج ۱، ص ۳۴۳-۳۴۴
 ۵- سورة آل عمران (۳) آیه ۱۹۱
 ۷- سورة اعراف (۷) آیه ۲۰۵
 ۹- سورة طه (۲۰) آیه ۱۲۴

شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»^۱ و هر کس از یاد خدای رحمان اعراض کند برای او شیطانی را مقدر می‌سازیم که قرین او باشد. «وَذَكَرُوا فَإِنَّ الذِّكْرَ يُتَنَفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ یاد آوری کن که یاد آوری، مؤمنان را سود می‌بخشد. «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۳ آنان که به خدا باز می‌گردند کسانی هستند که به خدا ایمان آورده و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد.

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۴ به یقین کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند هنگامی که از شیطان وسوسه یا خیالی به دلشان فرا رسد. خدا را به یاد می‌آورند پس در آن دم ایشان بینایند (یعنی از وسوسه شیطان آگاه می‌شوند). «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۵ و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند پس خدا خودشان را از یادشان برد، اینان، هم اینان فاسق‌اند.

از آیاتی که در بالا یاد شد نکات زیر درباره "ذکر" استفاده می‌شود:

- ۱- یاد خدا سبب توجه و عنایت پروردگار نسبت به انسان می‌شود (آیه ۱)
- ۲- یاد خدا در همه حال مطلوب است و از راههای گوناگون از پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده که «ذِكْرُ اللَّهِ حَسَنٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ»^۶ و این معنی ذکر لفظی و ذکر قلبی هر دو را شامل می‌گردد.
- ۳- برای ذکر مراتبی است، چنانکه در پیش اشاره شد و این مراتب یا از جهت شدت و ضعف است به این معنی که انسان همواره به یاد خدا باشد و هیچ‌گاه غفلت بر او عارض نشود یا گاهی دچار غفلت شود. چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید: «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»^۷ آن هنگام که اعمال حج را انجام دادید خدا را یاد کنید آن‌چنان‌که پدرانتان را یاد می‌کنید و یا خدا را بیشتر و شدیدتر یاد کنید. در این آیه اشاره به مراتب ذکر از جهت شدت و ضعف دارد.

و یا از جهت منشأ ذکر است که یا ذکر زبانی است و یا ذکر قلبی و البته ذکر زبانی

۲- سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۵

۴- سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۱

۱- سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۶

۳- سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸

۵- سوره حشر (۵۹) آیه ۱۹

۶- المیزان، ج ۱، ص ۳۴۴ و کافی، ج ۲، ص ۴۹۷

۷- سوره بقره آیه ۲۰۰

آنگاه اثر مطلوب خود را دارد که از قلب بر زبان جاری شود.

۴- ذکر خدا از هر عبادتی بالاتر است (آیه ۵) زیرا یاد خدا روح هر عبادتی است و عامل ترک هر گناهی، و هرگاه عبادت همراه با یاد خدا نباشد خالی از ارزش مطلوب است و اگر انسان به یاد خدا نباشد گرفتار گناه می‌گردد.

۵- اعراض از یاد خدا موجب ضیق معیشت می‌گردد و مقصود از ضیق معیشت تنگدستی نیست بلکه تنگی سینه است علامه طباطبایی می‌نویسد: «هر که خدا را فراموش کند و از یاد خدا بریده گردد به دنیا وابسته می‌شود و آن را تنها هدف خود قرار می‌دهد که برای آن کوشش می‌کند و به اصلاح معیشت و فراخی در آن و بهره‌مندی از آن اهتمام می‌ورزد، و به آن معیشتی که به وی داده شده چه کم باشد یا بسیار اکتفا نمی‌کند، زیرا هر چه از زندگی برای او حاصل گردد و به دست آورد نفس او را راضی نمی‌سازد و اشتیاق به تحصیل بیشتر و فراختر دارد بدون اینکه در حدی متوقف گردد، پس چنین انسانی همواره دچار تنگ‌سینه‌ای و گرفتگی، نسبت به چیزهایی است که دل به آنها بسته است علاوه بر هم، غم، حزن، تشویش، اضطراب و بیم از رخ دادن حوادث و پیشامدها از قبیل مرگ، مرض، آفت، حسد حسود، کید بدخواه، عدم موفقیت و فراق دوستان که بر او هجوم می‌آورد»^۱.

۶- یاد خدا باید بسیار باشد در این باره روایتی از کتاب کافی از امام صادق علیه السلام در بخش روایات یاد خواهیم کرد.

۷- تذکر و یادآوری برای مؤمنان سودمند است. چه خدا را به یاد ایشان بیاوری و چه ایشان را متذکر مرگ و قیامت کنی و چه عبادات و واجبات را به آنها گوشزد کنی و چه ایشان را از خود فراموشی به خود آگاهی سوق دهی و از این جهت در قرآن مکرر به پیامبر اکرم خطاب می‌شود که مردم را متذکر ساز.^۲

۸- یاد خدا آرامش بخش دلهاست (آیه ۱۰) علامه طباطبایی رحمته الله علیه در ذیل تفسیر این آیه می‌نویسد: در این آیه هشدار به مردم است که به خدا توجه کنند و دل‌هایشان را به یاد او آرامش و آسایش بخشند، زیرا هِمَّتِ انسان در زندگی خود برای رستگار شدن و وصول به سعادت و نعمت است و بیمی ندارد جز اینکه گرفتار شقاوت و عذاب گردد، و خدای

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۴۳

۲- سوره‌های انعام آیه ۷۰ و ق آیه ۴۵ و ذاریات آیه ۵۵ و طور آیه ۲۹ و اعلی آیه ۹ و غاشیه آیه ۲۱

سبحان تنها سببی است که زمام خیر به دست اوست و همه امور به او بازگشت می‌کنند ... پس یاد خدا برای انسانی که اسیر دست حوادث، و در جست‌وجوی پایگاه استواری است که سعادت او را تضمین کند، نشاط‌بخش روح و آرامش‌دهنده جان اوست^۱.

۹- یاد خدا و سوسه شیطان را از انسان دور می‌سازد و به گفته حافظ: (دیوان ص ۹۱)
 زاهد آر رندی حافظ ن کند فهم چه باک دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند
 در قرآن کریم می‌فرماید: «ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ»^۲ خدا برای هر انسانی دو دل در درونش قرار نداد و هرگاه دل آدمی جلوه‌گاه حق تعالی باشد دیگر جای شیطان نیست.

۱۰- یاد خدا انسان را از خودفراموشی، رهایی می‌بخشد و به خودیابی می‌رساند چنانکه خودفراموشی آدمی را به خودفراموشی گرفتار می‌کند، چون سبب فراموش کردن خود فراموش کردن خداست. زیرا با نسیان خدا صفات خدا که در ارتباط با صفات ذاتی انسان است مانند ذلت، فقر و حاجت را فراموش می‌کند و توهم می‌کند که خود دارای وجود مستقلی است و در این صورت به جای اینکه به خدا اعتماد کند به خود اعتماد می‌نماید و به جای اینکه از خدا بترسد و به او امیدوار باشد از اسباب ظاهری می‌ترسد و به آنها امید می‌بندد و بدین گونه خدا را فراموش می‌کند و در نتیجه خود را فراموش می‌نماید. چون واقعیت خود را که عین فقر و نیاز است نمی‌بیند^۳.

روایات درباره ذکر: در آغاز روایتی را از کتاب کافی به صورت ترجمه نقل می‌کنیم که جامع اکثر روایات است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: برای هر چیزی حد و اندازه‌ای است که به آن پایان می‌یابد، مگر ذکر که اندازه‌ای که به آن پایان یابد، ندارد، خدای عز و جل نمازهای واجب را واجب کرد پس هر که آنها را بجای آورد، همان حد نمازهای واجب است و هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد، همان حد روزه واجب است و حج را واجب نمود و هر کس حج را انجام دهد همان حد حج واجب است ولی "ذکر" این چنین نیست و خدای عز و جل به کم از آن راضی نمی‌شود و برای آن حدی قرار نداده که به آن پایان یابد، نگاه امام این آیه را تلاوت نمود «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»^۴ و سپس فرمود خدای عز و جل برای ذکر حدی قرار نداده

۲- سورة احزاب آیه ۴

۱- المیزان، ج ۱۱، ص ۳۹۲

۳- المیزان ج ۱۹ ص ۲۵۳ با تلخیص

۴- سورة احزاب (۳۳) آیات ۴۱ و ۴۲ (ای کسانی که ایمان آوردید خدا را با یاد فراوان یاد کنید و در بامدادان و شامگاهان او را تسبیح گوئید).

است که به آن منتهی گردد، و فرمود پدر من بسیار ذکر خدا می‌کرد، و همواره که با او می‌رفتم ذکر خدا می‌گفت و با او که غذا می‌خوردم ذکر خدا می‌گفت و وقتی هم با مردم سخن می‌گفت صحبت کردن او را از ذکر خدا باز نمی‌داشت. همواره او را می‌دیدم که زبانش به سقف دهانش چسبیده و لاله‌الاله‌الاالله می‌گوید، و ما را جمع می‌کرد و دستور می‌داد که ذکر خدا را بگوییم تا خورشید درآید و هر کدام از ما که می‌توانستیم قرآن بخوانیم به قرائت قرآن امر می‌کرد و هر کدام که نمی‌توانستیم به ذکر دستور می‌داد. و خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت شود و خدای عز و جل در آن یاد شود برکت آن خانه بسیار شود و فرشتگان در آن خانه حضور یابند و شیاطین از آن دور گردند و آن خانه برای اهل آسمان روشنی می‌بخشد چنانکه ستارگان درخشان برای اهل زمین روشنی می‌دهند، و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نشود و خدا در آن یاد نگردد، برکت آن خانه کم می‌شود و فرشتگان دور می‌شوند و شیاطین حاضر می‌گردند. و پیامبر خدا ﷺ فرمود: آیا خبر ندهم شما را به بهترین کارهایتان و چیزی که درجات شما را بیشتر بالا می‌برد و پاکیزه‌ترین آنها نزد خداوند شماس است و بهتر برای شما از دینار و درهم است و بهتر است برای شما از اینکه با دشمنانتان برخورد کنید و آنها را بکشید و آنها شما را به شهادت برسانند؟ گفتند بلی، فرمود بسیار یاد کردن خدای عز و جل سپس امام فرمود: مردی پیش پیامبر ﷺ آمد و گفت بهترین اهل مسجد چه کسی است؟ فرمود هر که بیشتر یاد خدا کند. و پیامبر خدا ﷺ فرمود: هر که را خدا زبان ذکر گو عطا کند خیر دنیا و آخرت را به وی عطا کرده است.^۱

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که خدا به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد «یا موسی لا تفرح بکثرة المال ولا تدع ذکری علی کل حال، فان کثرة المال تُسبب الذنوب وإن ترک الذکر یفسد القلوب»^۲ ای موسی به فراوانی مال شاد مشو، و یاد مرا در هر حال رها مکن، زیرا فراوانی مال گناهان را به فراموشی می‌سپارد و ترک یاد من دلها را سخت می‌کند.

و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «من أكثر ذکر الله عز و جل أحببه و من ذکر الله کثیراً کتبت له براءتان براءة من النار و براءة من النفاق»^۳ هر که بسیار خدای عز و

۲- همان، ص ۴۹۷

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۹۹-۴۹۸

۳- همان، ص ۵۰۰

جل را یاد کند، خدا او را دوست دارد و برای او دو امان نامه نوشته شود یکی امان از آتش دوزخ و دیگر امان از نفاق. و از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَزْتَعَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَلْيُكْثِرْ ذِكْرَ اللَّهِ»^۱ هر که می خواهد در باغهای بهشت سیر کند پس خدا را بسیار یاد کند.

و از پیامبر گرامی ﷺ «مَا جَلَسَ قَوْمٌ مَجْلِسًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَغَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِيمَنْ عِنْدَهُ»^۲ مردم مجلسی را نمی نشینند که در آن خدای عز و جل یاد شود جز اینکه فرشتگان پیرامون ایشان را احاطه می کنند و رحمت خدا ایشان را فرو می گیرد و خداوند متعال ایشان را پیش فرشتگان یاد می کند.

و از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «مَا مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا فِي مَجْلِسٍ فَلَمْ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَمْ يُصَلُّوا عَلَيَّ نَبِيِّهِمْ إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً وَ وَبَالًا عَلَيْهِمْ»^۳ مردمی در مجلسی گرد نمی آیند که نام خدای متعال را یاد نکنند و بر پیامبرشان درود نفرستند، جز اینکه آن مجلس مایه حسرت و گرفتاری ایشان خواهد بود.

از امیرالمؤمنین عليه السلام: «الذِّكْرُ ذِكْرَانِ ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِرًا»^۴ یاد خدا بر دو قسم است: یاد خدای عز و جل در هنگام مصیبت، و برتر از آن یاد خدا هنگام اقدام به چیزی است که خدا بر تو حرام کرده است که در این مورد یاد خدا مانع گناه می باشد.

در وصیتهای رسول خدا ﷺ به امام علی عليه السلام: «يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ مُوَاَسَاةُ الْأَخِ فِي مَالِهِ وَ انْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، لَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَجْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَكَهُ»^۵ ای علی سه چیز است که این امت تمام طاقت خود را در آنها صرف نمی کند مواسات در مال با برادر دینی، رعایت انصاف از ناحیه خودش درباره مردم و یاد خدا در همه حال، یاد خدا گفتن تسیحات چهارگانه نیست ولی یاد خدا این است که هرگاه بر چیزی که بر او حرام شده درآید از خدای عز و جل در آن دم بترسد و آن را ترک کند. امیرالمؤمنین عليه السلام «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ

۲- همان، ص ۲۶۹
۴- سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۸۴

۱- محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۶۷

۳- همان، ص ۲۷۱

۵- سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۸۴

الْوَفْرَةَ وَتَبْصُرٍ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ»^۱ به یقین خداوند سبحان یاد خود را صیقل و جلا دهنده دلها قرار داد که به سبب آن دلها پس از کری می شنوند و پس از کوری می بینند.

امیر المؤمنین علیه السلام «وَإِنَّ لِلذِّكْرِ أَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ»^۲ به یقین برای ذکر خدا انسانهای شایسته ای هستند که ذکر خدا را به جای دنیا گرفتند و بازرگانی و خرید و فروش ایشان را از ذکر خدا باز نمی دارد.

و نیز از آن امام «أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ وَأَرْغَبُو فِيهَا وَعَدَّ الْمُتَّقِينَ»^۳ در یاد خدا روان شوید که آن نیکوترین ذکر است و در آنچه به اهل تقوا، خدا وعده داده است رغبت کنید. و درباره صفات متقیان می فرماید: «يُمَسِّي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ»^۴ شام می کند و همت او شکر خدا و صبح می کند و اهتمام وی به ذکر خداست. و در وصف بندگان محبوب خدا می فرماید: «نَظَرَ وَأَبْصَرَ وَذَكَرَ فَاسْتَكْتَرَّ»^۵ فکر می کند و بینا می شود و یاد خدا می کند و می خواهد که بیشتر به یاد خدا باشد.

ناگفته نماند که روایات فراوانی درباره یاد موت و یاد معاد آمده است مانند سخن امام علیه السلام به حارث همدانی «وَأَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ»^۶ که از جمله موارد ذکر خداست.

۱- نهج البلاغه (فیض الاسلام) خطبه ۲۱۳، ص ۶۹۴

۲- همان، ص ۳۲۹

۳- همان، خطبه ۱۰۹، ص ۳۲۹

۴- همان، خطبه ۱۸۴، ص ۶۰۷

۵- همان، خطبه ۸۶، ص ۲۰۱

۶- همان، نامه ۶۹، ص ۱۰۵۸

رضا و تسلیم

رضا ضد سخط و به معنی ترک اعتراض و ناخشنودی است هم در ظاهر و هم در باطن و هم از جهت گفتار و هم از جهت کردار. و این فضیلت از ثمره‌های محبت و لوازم آن است، زیرا محب هر چه از محبوبش صادر شود نیکو می‌شمارد^۱.

هر چه از دوست می‌رسد نیکوست

راغب اصفهانی در مفردات می‌نویسد: رضای بنده از خدا به این معنی است که بر آنچه قضای الهی جاری می‌شود کراحت نداشته باشد و رضای خدا از بنده این است که خدا بنده را انجام‌دهنده امر خود و ترک‌کننده نهی خود ببیند^۲.

علامه طباطبایی رحمته الله در ذیل این آیه «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»^۳ می‌نویسد: گفتار خدا «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» دلالت می‌کند که خدای متعال نه تنها از صداقت صادقان خشنود است بلکه از خود ایشان نیز راضی است و معلوم است خشنودی خدا وقتی به خود ایشان تعلق می‌گیرد که غرض او از آفرینش ایشان حاصل شده باشد و غرض از آفرینش عبادت است چنان که می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۴ بنابراین وقتی خدای سبحان از خود بنده خشنود می‌شود که خود او مثل عبودیت باشد، یعنی خود را بنده کسی بداند که پروردگار هر چیزی است و خود و هر چیز دیگر را تنها مملوک او و خاضع در برابر ربوبیت او ببیند و به جز به سوی او انابت و بازگشت نکند... و لازمه این مقام که یکی از مقامات عبودیت است این است که نفس آدمی از همه مراتب کفر و از

۲- المفردات، ص ۱۹۷

۴- سورة ذاریات آیه ۵۶

۱- جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۰۲

۳- سورة مائده (۵) آیه ۱۱۹

آلوده شدن به فسق پاک باشد و از آثار این مقام این است که وقتی عبودیت در نفس او مستقر شد و آنچه را به چشم و دل درک کرد مملوک خدا و خاضع در برابر او دانست، به یقین از خدا خشنود می شود، زیرا درمی یابد که هر چه خدا به او داده همانا از روی فضل و کرمش بوده بدون اینکه بر خدا لازم باشد، و آنچه از او دریغ داشته هم از روی حکمت بوده است.^۱

آیات قرآن درباره رضا: «قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۲ خدا فرمود این روزی است که راستی راستان به آنان سود می بخشد، برای ایشان بهشتهایی است که نهرها از زیر آنها جاری است و همیشه در آن بهشتها هستند، خدای از ایشان خشنود و ایشان از خدا خشنودند و این رستگاری و پیروزی بزرگی است.

و نظیر این تعبیر «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» را در سوره توبه برای سابقان نخستین از مهاجر و انصار و کسانی که به خوبی از آنان پیروی کردند یاد می کند.^۳

و در سوره مجادله حزب الله را به این صفت می ستاید «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۴ خدا از کسانی که با دشمنان خدا و رسول دوستی نمی ورزند راضی است و ایشان هم از خدا خشنودند، اینان حزب خدا هستند و آگاه باشند که حزب خدا خود رستگارند. و در سوره بینه درباره خیرالبریه می فرماید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ»^۵ خدا از ایشان خشنود و ایشان از خدا خشنودند و این پاداش برای کسی است که از پروردگارش بترسد. و در سوره فجر صفت رضا یکی از مقامات نفس مطمئنه شمرده شده است «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»^۶ ای نفس با آرامش به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که تو از خدا راضی و خدا از تو راضی است.

روایات درباره رضا: روایت شده که پیامبر ﷺ از گروهی یارانش پرسید شما چگونه مردمی هستید؟ گفتند ما مؤمنیم، فرمود نشانه ایماتان چیست؟ گفتند «نَصَبِرُ عَلَىٰ الْبَلَاءِ وَنَشْكُرُ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَنَرْضَىٰ بِمَوَاقِعِ الْقَضَاءِ، فَقَالَ مُؤْمِنُونَ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ»^۷ بر بلا صبر

۲- سوره مائده آیه ۱۱۹
۴- سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۲
۶- سوره فجر (۸۹) آیه ۲۸-۲۷

۱- المیزان، ج ۶، ص ۲۶۹
۳- سوره توبه (۱۰) آیه ۱۰۰
۵- سوره بینه (۹۸) آیه ۸
۷- جامع السعادات، ج ۳، ص ۵۲۴

می‌کنیم و در وقت نعمت شکر می‌گذاریم و نسبت به قضای الهی راضی هستیم، فرمود به پروردگار کعبه ایشان مؤمن‌اند.

پیامبر اکرم ﷺ «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ، فَإِنْ صَبَرَ اجْتَبَاهُ وَإِنْ رَضِيَ اصْطَفَاهُ»^۱ هر گاه خدا بنده‌ای را دوست بدارد به بلا گرفتار می‌کند، پس اگر صبر کرد او را برمی‌گزیند و اگر خشنود شد او را برای خود خالص می‌گرداند.

امام علی علیه السلام: «طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَعَمِلَ لِلْحَسَابِ وَقَنَعَ بِالْكَفَافِ وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ»^۲ خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد و برای روز حساب کار کند و به اندازه کفاف قناعت ورزد و از خدا راضی باشد.

امام علی علیه السلام «نِعْمَ الْقَرِيبُ الرَّضَى»^۳ رضا خوب قرین و همنشینی است. امام علی علیه السلام «رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءً وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ»^۴ ما به قضای الهی راضی و نسبت به امر او تسلیم هستیم. امام صادق علیه السلام «إِنَّ اللَّهَ بَعْدَلِهِ وَحِكْمَتِهِ وَعِلْمِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَالْفَرْجَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى وَجَعَلَ أَلْهَمَ وَالْحُزْنَ فِي الشَّكِّ وَالسَّخَطَ فَارْضُوا مِنَ اللَّهِ وَسَلِّمُوا أَمْرَهُ»^۵ به یقین خداوند از روی عدل و حکمت و علمش، راحتی و گشایش را در فضیلت یقین و رضای از خدای متعال قرار داد و ناراحتی و اندوه را در شک و نارضایتی از خدا، بنابراین از خدا راضی، و تسلیم فرمان او باشید. امام چهارم علیه السلام «الصَّبْرُ وَالرِّضَا رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ وَمَنْ صَبَرَ وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ فَمَا قَضَى عَلَيْهِ فَمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ لَمْ يَقْضِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فَمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ»^۶ صبر و رضا سرآمد عبادت خداست و هر که صبر کند و به آنچه خدا برای او مقدر کرده، خواه محبوب او و خواه مکروه او، خشنود باشد، خدای عز و جل برای او، در آنچه دوست دارد و آنچه کراهت دارد جز خیر مقدر نمی‌کند. و از امام صادق علیه السلام سؤال شد به چه چیز دانسته می‌شود که مؤمن، مؤمن است؟ فرمود: «بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالرِّضَا فَمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُورٍ أَوْ سُخْطٍ»^۷ به تسلیم بودن نسبت به خدا و راضی بودن به آنچه بر او وارد می‌شود از چیزهایی که مورد خشنودی او و یا ناخشنودی اوست.

۱- جامع السعادات، ج ۳، ص ۵۲۴

۲- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۴۱، ص ۱۰۹۸

۳- همان، حکمت ۴، ص ۱۰۷۹

۴- همان، خطبه ۳۷

۵- جامع السعادات، ج ۳، ص ۵۲۴

۶- جامع السعادات، ج ۳، ص ۵۲۴

۷- کتاب کافی، مجلد ۲، ص ۶۲

و از امام باقر علیه السلام روایت شده: «أَحَقَّ خَلْقَ اللَّهِ أَنْ يُسَلَّمَ لِمَا قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ رَضِيَ بِالْقَضَاءِ آتَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ عَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَهُ وَ مَنْ سَخَطَ الْقَضَاءَ مَضَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ أَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ»^۱ سزاوارترین مخلوقات خدا برای تسلیم به قضای خدای عز و جل کسی است که خدای عز و جل را بشناسد، و هر که راضی به قضای الهی باشد، قضا بر او واقع می شود و خداوند پاداش او را بزرگ می گرداند و هر که ناراضی به قضای الهی باشد، قضا نسبت به او تحقق می یابد و خدا پاداش او را محو می سازد.

در بخش صفات مؤمنان نیز حدیثی درباره رضا، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد^۲.

نکاتی پیرامون صفت رضا:

۱- تفاوت رضا و تسلیم: مقام تسلیم بالاتر از مقام رضا است، برای اینکه تسلیم ترک اعتراض و قطع علاقه از امور و محول ساختن همه به خداست به طوری که طبع انسانی به چیزی از آن امور وابسته نباشد ولی برای کسی که دارای رضاست، طبعش منظور است یعنی انسان خشنود طبعش مورد توجه اوست چیزی که هست آن را با قضای الهی موافق و سازگار کرده است، اما در مقام تسلیم جایی برای طبع و موافقت و یا مخالفت آن نیست بلکه همه را به خدا واگذار کرده و تسلیم فرمان و قضای اوست^۳.
می توان گفت رضا، در این شعر حافظ:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشاده است
و تسلیم در این بیت او منعکس شده است:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است^۴
و می توان گفت تسلیم در برابر حکم و قضای الهی نظیر تسلیمی است که در برابر حکم و قضاوت پیامبر اکرم یاد می کند «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِی شَجَرِ بَیْنِهِمْ ثُمَّ لَا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۵ نه، قسم به پروردگارت ایشان ایمان نمی آورند تا وقتی که تو در مشاجرات ایشان داوری کنی و در جانشان،

۱- همان، و سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۲۴ و جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۰۴

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۷ ۳- جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۱۳

۴- دیوان، ص ۲۸-۲۹ ظاهراً مراد از اختیار در اینجا قدرت تغییر در سنتهای الهی است.

۵- سوره نساء آیه ۶۵

نگرانی از قضاوت تو نداشته باشند و به تمام معنی تسلیم حکم تو باشند.

۲- رضا با دعا منافات ندارد: پیش از آنکه این نکته و نکات بعد از آن تحلیل شود لازم است بحث کوتاهی درباره قضا و قدر شود.

استاد شهید مطهری رحمته الله علیه می نویسد: «قضا به معنای حکم و قطع و فیصله دادن است.... و قدر به معنای اندازه و تعیین است، حوادث جهان از آن جهت که وقوع آنها در علم و مشیت الهی قطعیت و تحتم یافته است مقضی به قضای الهی است، و از آن جهت که حدود و اندازه و موقعیت مکانی و زمانی آنها تعیین شده است مقدر به تقدیر الهی است»^۱.

علامه طباطبایی رحمته الله علیه معتقد است قضا و قدر این نتیجه را می دهد که اشیاء در نظام ایجاد و آفرینش، وجودشان ضروری و لازم است، و هر موجودی از موجودات و هر حالتی از حالات آن در پیش خدا حد و اندازه آن مشخص، و همه لوازم وجود و مراحل و احوال آن معین گردیده که نه از آن تخلف می کند و نه دگرگون می شود، و واضح است که این ضرورت و لزوم از امور مربوط به علت است، و علت تامه است که هرگاه چیزی نسبت به آن مقایسه شود متصف به صفت ضرورت می گردد و هرگاه با غیر علت تامه مقایسه شود تنها به صفت امکان متصف می گردد (یعنی هم ممکن است وجود پیدا کند و هم ممکن است موجود نشود)، بنابراین گسترش قضا و قدر در جهان همان جریان نظام علیت تامه و معلولیت به طور کلی در جهان است، و این با جریان دیگری که حکم قوه و امکان در جهان است منافات ندارد»^۲.

و چکیده گفتار این است که: هر حادثه ای را هرگاه با علت تامه اش بسنجیم وجودش قطعی و حتمی است و هرگاه با علت ناقصه اش مقایسه کنیم وجودش ممکن است یعنی می شود موجود شود (در صورتی که علتش تمام گردد) و می شود موجود نشود (در صورتی که علتش تمام نگردد).

بنابراین، قضا به این معنی است که در علم و مشیت پروردگار گذشته است که وقوع فلان حادثه با وجود تمام عوامل وقوعش قطعی است و با تحقق آن عوامل حتماً تحقق می یابد و پیدا است که هرگاه همه عواملش تحقق نیابد آن حادثه واقع نمی شود و در حالت امکان است. و قدر عبارت از تعیین این نظام و حدود و مقادیری است که در آن

مشخص شده است. و این عوامل هم مادی است مانند علل مادی به طور کلی، و هم معنوی است، افعال اختیاری و حالات نفسانی انسان هم از این عوامل محسوب می‌گردد، مطابق روایات، صله رحم، بر به والدین، کمک به مستمندان و صدقه و ... از این قبیل است^۱، دعا، هم یکی از این عوامل معنوی است.

اینک به اصل مطلب برگردیم که رضا با دعا منافات ندارد، چنانکه گفته شد رضا به معنای خشنودی به قضای الهی است، حال اگر در علم و مشیت پروردگار گذشته باشد که فلان حاجت بنده مؤمن در ارتباط با این مقادیر و عوامل که یکی از آنها دعاست برآورده می‌شود، در این صورت هرگاه آن عوامل و از آن جمله دعا تحقق یابد حاجت برآورده می‌شود و اگر یکی از آنها نباشد برآورده نمی‌شود، بنابراین رضا هیچ منافاتی با دعا ندارد.

علاوه بر اینکه همه علل و عوامل یک حادثه در اختیار انسان نیست که بتواند آنها را بر وفق مراد خود مرتب سازد، و چه بسا حوادثی که در حال امکان است و با توأم شدن بعضی از عوامل، به عوامل آن حادثه (مانند کار خیری) آن حادثه به خیر و خوشی و انجام خواسته انسان منجر می‌گردد، و با توأم شدن با عوامل دیگر (مانند کاری زشت) به شر و ناخوشی و محرومیت انسان منتهی شود در این صورت هرگاه از خدا بخواهیم اسباب خیر را برای ما فراهم سازد چه منافاتی با رضا دارد؟ و از این گذشته دعا عبادت است و در آیات و روایات بسیار به آن تأکید شده، تا اندازه‌ای که مغز عبادت شمرده شده است^۲. و رضا، تنها خشنودی به قضای تکوینی الهی نیست بلکه خشنودی به امر و نهی تشریحی پروردگار هم از مراحل رضاست، بنابراین نه تنها رضا منافات با دعا ندارد بلکه دعا لازمه رضاست.

۳- رضا با سعی و کوشش منافات ندارد: معنای رضا این نیست که انسان در هر وضعی از زندگی باشد با آن بسازد و برای زندگی بهتر و فراهم کردن امکانات بیشتر برای رفاه خود و خانواده و هموعان خود فعالیت و تلاش نکند، بلکه خدا از انسان خواسته است که در آبادانی زمین بکوشد^۳ و از طیبات آن بهره‌مند شود^۴. چیزی که هست باید مطابق فرمان او که پیامبران آن را ابلاغ کرده‌اند رفتار کند و تحصیل معاش و زندگی دنیوی برای

۱- به کتاب کافی، ج ۲ مراجعه شود.

۲- به کافی، مجلد ۲، کتاب الدعاء مراجعه شود.

۳- سوره هود آیه ۶۱

۴- سوره نجم آیه ۳۹

او هدف نباشد بلکه وسیلهٔ سعادت اخروی و حیات جاودانی او باشد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱ برای انسان نیست مگر آنچه در ارتباط با سعی و کوشش خود به دست می‌آورد. و امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يُحِبُّ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ يَكْفُ بِهِ وَجْهَهُ وَ يَقْضِي بِهِ دَيْنَهُ وَ يَصِلَ بِهِ رَحْمَةً»^۲ خیری در کسی نیست که تحصیل مال را از راه حلال دوست ندارد تا به واسطهٔ آن آبروی خود را حفظ کند و دین خود را ادا نماید و صلهٔ رحم کند. بنابراین سعی و کوشش انسان در راه تحصیل معاش هم از مقدرات الهی و جزئی از قضا و قدر است.

۴- راه تحصیل رضا: برای تحصیل رضا راههایی یاد شده است از آن جمله:

الف- تحصیل محبت خدا، زیرا رضا از ثمره‌های محبت است و محب همواره از کارهای محبوب خود خشنود است و از آن لذت می‌برد تا اندازه‌ای که اگر درد و رنج ببیند باز احساس لذت می‌کند به گفتهٔ مولوی:

در بلا هم می‌چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او^۳

و به گفتهٔ سعدی:

شریت از دست دلارام چه شیرین و چه تلخ

بده ای دوست که مُسْتَشْفِی از آن تشنه‌تر است^۴

و به گفتهٔ حافظ:

ناز پروردِ نغم نبرد راه به دوست عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد^۵

ب- احوال اولیای خدا و مقربان درگاه او و بندگان مخلص وی را مطالعه کند که تأثیر فراوان در تقویت ایمان و محبت به خدا و تحصیل رضای او دارد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «انظروا اهل بیت نبیکم فالزمو سمتهم واتبعوا اثارهم»^۶ به خاندان پیامبرتان بنگرید و روش ایشان را پیشهٔ خود قرار دهید و از آثار ایشان پیروی کنید.

کافی است انسان در زندگی آنان سیری بکند و رضا و تسلیم ایشان را در برابر بلاها و مصیبتی که متوجه آنها می‌شد بنگرد و آن را سرمشق خود قرار دهد.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۹

۴- غزلیات، ص ۵۷

۶- رک ص ۲۷

۱- سورهٔ نجم آیه ۳۹

۳- دفتر دوم، ص ۱۶۳

۵- دیوان، ص ۲۰۸

ج - تأمل و تدبر در حکمت خدا: دلیلهای قطعی و آثار عینی که در مخلوقات مشاهده می‌شود حکمت خدا را اثبات می‌کند و هر چه انسان بیشتر در کاینات تأمل و تفکر کند حکمت خدا را بیشتر احساس می‌نماید و از آن طرف درمی‌یابد که علم و دانش او در برابر عظمت جهان اندک و محدود است و با چنین دانشی نمی‌توان به اسرار کاینات پی برد و از طرف دیگر لطف و عنایت پروردگار را نسبت به مخلوقات و همچنین نسبت به خودش از آن وقتی که نطفه‌اش منعقد گردیده تا هم اکنون که در صحنه زندگی وارد شده است مشاهده می‌کند، در این صورت درمی‌یابد که اگر بلا یا مصیبتی بر او وارد شود یا برای تربیت و تزکیه او، یا برای تأدیب او یا کفاره گناهان او یا برای ترفیع درجات او بوده است.^۱

د - وقتی حادثه‌ای مقدر و محتوم شد، دیگر چه آدمی بخواهد یا نخواهد واقع می‌شود، به تعبیر دیگر هرگاه حادثه‌ای همه اسباب و عوامل آن صورت گرفت وقوع آن حادثه قطعی است و دیگر خواستن تا نخواستن آدمی تأثیری ندارد و در این صورت چه انسان در این ارتباط صبر و رضا داشته باشد و یا بیتابی و ناخشنودی، حادثه واقع می‌شود چیزی که هست هرگاه صبر کند و خشنود باشد اجر و پاداش خواهد داشت، و هرگاه جزع و نارضایتی ابراز کند پاداش خود را از بین برده است چنانکه از حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شد به این مطلب تصریح شده است^۲ ابن یمین گوید:

| | |
|--------------------------------|---------------------------------------|
| مرد فرزانه کز بلا ترسد | عجب از فکر او خطا نبود |
| زآنکه این حال از دو بیرون نیست | یا قضا هست یا قضا نبود |
| گر قضا هست جهد نیست مفید | ور قضا نیست خود بلا نبود ^۳ |

۱- به کتاب "عدل الهی" شهید مطهری رحمته الله علیه از ص ۱۳۵ تا ۱۵۰ مراجعه شود.

۲- امثال و حکم دهخدا

۳- ص ۱۴۳

رفق و مدارا

رفق به معنای نرم‌خویی و نرم‌رفتاری و مرادف با "لین" و "لینت" و قریب‌المعنی با مُداراست.

راغب می‌نویسد: "لین" ضد خشونت است و این معنی در اجسام به کار می‌رود و برای نرم‌خویی و معانی دیگر استعاره شده است.^۱ و مرحوم نراقی می‌نویسد: مدارا از لحاظ معنی با رفق نزدیک است برای اینکه مدارا به معنای سازش با مردم و نیکو معاشرت کردن با آنها و متحمل آزار آنها شدن است و گاهی میان مدارا و رفق تفاوت گذاشته‌اند به اینکه در مدارا تحمل آزار مردم هست ولی در رفق نیست.^۲

و علامه مجلسی می‌نویسد: رفق، به نرمی برخورد کردن و مهربانی و ترک عنف و درشتی و تندی در کارها و گفتارها نسبت به بندگان خدا در همه احوال است، خواه خلاف ادبی از آنها نسبت به انسان سرزده باشد یا سرزده باشد.^۳

آیات قرآن: در قرآن کریم خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّضُوا مِنْ حَوْلِكَ»^۴ به واسطه رحمت خدا بود که تو ای پیامبر نسبت به این مردم نرم شدی و اگر تندخوی سخت‌دلی بودی مردم از دور تو پراکنده می‌شدند.

در تفسیر روح‌البیان می‌نویسد: بدان که خدای متعال بیان کرد که یاران پیامبر ﷺ از دور او پراکنده می‌شدند اگر پیامبر تندخو و سخت‌دل بود، با اینکه پیروی از پیامبر را دین

۲- جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۰۵

۱- المفردات، ص ۴۵۷

۳- مرآت العقول، پانوشته کافی، ج ۲، ص ۱۱۸

۴- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹

و جدایی از او را کفر می دانستند، پس چگونه توقع دارد کسی که با خشونت گفتار و درشت خویی و سخت دلی با مردم رفتار می کند آنان رام و تابع و مطیع او باشند. در صورتی که با نرمش در گفتار، در دلها بهتر می توان نفوذ کرد و پذیرش مردم را زودتر به دست آورد و آنان را بهتر به اطاعت دعوت نمود، و از این رو خداوند موسی و هارون را امر می کند که با فرعون با گفتار نرم برخورد کنند، «إِذْ هَبْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَىٰ»^۱ به سوی فرعون بروید زیرا که او سرکشی نمود و با گفتار نرم با او سخن گویند باشد که او به یاد خدا بیفتد یا از خدا بترسد.^۲

البته نرمش در گفتار و رفتار و رفق و مدارا جایی رواست که به اهمال و فروگذاردن حقی از حقوق الهی منجر نگردد که در این صورت نرمش روا نیست. خداوند متعال به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»^۳ ای پیامبر با کافران و منافقان نبرد کن و بر ایشان سخت بگیر، و به گفته سعدی:

چو نرمی کنی خصم گردد دلیر و گز خشم گیری شود از تو سیر
درشتی و نرمی به هم در به است چو رگزن که جراح و مرهم نه است^۴

روایات درباره رفق: پیامبر اکرم ﷺ: «الرِّفْقُ يَمِّنٌ وَالْحَزْقُ سُؤْمٌ»^۵ با نرمی برخورد کردن با مردم مایه برکت و با خشونت برخورد کردن مایه بی برکتی است.

پیامبر اکرم ﷺ: «إِنَّ الرِّفْقَ لَمْ يَوْضَعْ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ وَلَا يُنَزَعُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ»^۶ رفق بر چیزی نهاده نمی شود جز آنکه آن را می آراید و از چیزی کنده نمی شود جز آنکه آن را زشت می کند.

پیامبر اکرم ﷺ: «لَوْ كَانَ الرِّفْقُ خَلْقًا يُرَىٰ، مَا كَانَ فَبِمَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْءًا أَحْسَنَ مِنْهُ»^۷ اگر رفق آفریده ای بود که دیده می شد، در میان آنچه خدا آفریده است چیزی زیباتر از آن نبود. پیامبر اکرم ﷺ: «مَا مِنْ عَمَلٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ وَ إِلَىٰ رَسُولِهِ مِنَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ الرِّفْقِ بِعِبَادِهِ وَ مَا مِنْ عَمَلٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ مِنَ الْإِشْرَاقِ بِاللَّهِ تَعَالَىٰ وَ العُنْفِ عَلَىٰ عِبَادِهِ»^۸ پیش خدای متعال و رسول او عملی محبوب تر از ایمان به خدا و نرمخویی با

۱- سوره طه (۲۰) آیه ۴۴
 ۲- تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۱۱۶
 ۳- سوره توبه (۹) آیه ۷۳
 ۴- بوستان، باب اول، ص ۱۸
 ۵- کتاب کافی ج ۲، ص ۱۲۰-۱۱۹ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳۲
 ۶- همان
 ۷- همان
 ۸- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳۲

بندگانست و عملی مبعوض تر از شرک به خدا و تندخویی نیست. پیامبر اکرم ﷺ: «المداراةُ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَالرَّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ»^۱ سازگاری با مردم نصف ایمان و نرم رفتاری با آنان نصف زندگی است.

پیامبر اکرم ﷺ: «رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ مُدَارَاةُ النَّاسِ فِي غَيْرِ تَرْكِ حَقٍّ»^۲ سرآمد عقل پس از ایمان به خدا، سازگاری با مردم است در جایی که حقی از حقوق ضایع و متروک نگردد. پیامبر اکرم ﷺ: «مَنْ حَرَمَ الرَّفْقَ حُرِمَ الْخَيْرَ كُلَّهُ»^۳ هر کس از رفق محروم گردد از همه خوبیها محروم شده است.

پیامبر اکرم ﷺ: «ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَتِمَّ عَمَلُهُ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ، وَ خُلُقٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسَ، وَحِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ الْجَاهِلُ»^۴ سه خصلت است که در هر کس نباشد عملش تمام و کامل نیست: پارسایی که او را از نافرمانی خدا باز دارد، خوبی که به وسیله آن با مردم سازگاری کند و بردباری که سفاهت سفيه و نادان را به وسیله آن از خود بگرداند.

پیامبر اکرم ﷺ: «أَمَرَنِي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ»^۵ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَمَرْتُ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرْتُ بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ»^۶ خداوند مرا به سازگاری با مردم فرمان داد چنانکه به انجام واجبات امر فرمود، یا چنانکه به تبلیغ رسالت فرمان داد.

امام صادق عليه السلام: «جَاءَ جَبْرِئِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ دَارِ خَلْقٍ»^۷ جبرئیل پیش پیامبر ﷺ آمد و گفت پروردگارت سلامت می‌رساند و می‌گوید با آفریدگان من مدارا کن.

امام علی عليه السلام به بعضی از اُمرا می‌نویسد: «وَاحْطِ الشَّدَّةَ بِضِعْفٍ مِنَ اللَّيْنِ وَارْفُقْ مَا كَانَ الرَّفْقُ أَرْفَقَ وَاعْتَزِمِ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا تَغْنِي إِلَّا الشَّدَّةُ وَاخْفِضِ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَارْنُ لَهُمْ جَانِبَكَ»^۸ تندی را با مقداری از نرمی بیامیز، و آنجا که نرمی مناسب‌تر و سازگارتر است نرمی کن، و آنجا که جز تندی چیزی سودمند نیست به تندی نمودن تصمیم بگیر و نسبت به رعیت بال تواضع و رحمت بگستران و چهره‌ات را نسبت

۱- تحف العقول، ص ۴۱

۲- همان

۳- همان، ص ۴۹

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۱۶ و جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۰۵

۵- همان

۶- تحف العقول، ص ۴۷

۷- کافی، ج ۲، ص ۱۱۶ و جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۰۵

۸- نهج البلاغه (فیض الاسلام) نامه ۴۶

به ایشان گشاده‌دار و برخوردارت را با ایشان نرم و ملایم گردان.

امام علی علیه السلام «مَنْ لَانَ عُوْدُهُ كَثَفَتْ اَغْصَانُهُ»^۱ هر که چوب درختش نرم باشد شاخه‌های او فراوان شود: یعنی هر که خوی او نرم باشد دوستانش بسیار می‌شوند. امام علی علیه السلام در ضمن صفات مؤمن «سَهْلُ الْخَلْقِ، لَيِّنُ الْعَرِيكَ»^۲ خوی او هموار و طبیعت او نرم است و همچنین امام علیه السلام در ضمن وصیت نامه‌شان به امام مجتبی علیه السلام و عهدنامه‌شان به مالک اشتر مکرر به نرمی سفارش می‌کنند و در ضمن صفات متقین چند بار ایشان را به صفت لینت و نرمی می‌ستایند.

و در ضمن همان وصیت نامه می‌فرماید «اِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا كَانَ الْخُرْقُ رِفْقًا»^۳ جایی که مدارا و نرمی، درشتی و سخت‌گیری باشد، درشتی و سخت‌گیری مدارا و نرمی است، یعنی آنجا که نرمی سود ندهد درشتی پسندیده و همان درشتی حکم نرمی را دارد. و به گفته سعدی:

وقتی به لطف گوی و مدارا و مردمی باشد که در کمند قبول آوری دلی

وقتی به قهر گوی که صد کوزه نبات گه گه چنان به کار نیاید که حنظلی^۴

امام باقر علیه السلام «اِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قُفْلٌ وَ قُفْلُ الْاِيْمَانِ الرَّفْقُ»^۵ برای هر چیزی قفلی است و قفل ایمان رفق است یعنی هر چیزی وسیله محافظتی دارد و وسیله محافظت ایمان رفق و مداراست.

امام باقر علیه السلام «مَنْ قُسِمَ لَهُ الرَّفْقُ قُسِمَ لَهُ الْاِيْمَانُ»^۶ هر که رفق نصیب او گردد ایمان نصیب او می‌شود. امام صادق علیه السلام «مَا زُوِيَ الرَّفْقُ عَنْ اَهْلِ بَيْتِ الْاَزْوَى عَنْهُمْ الْخَيْرُ كُلُّهُ»^۷ رفق از خانواده‌ای منع نمی‌شود جز اینکه همه خوبیها از آن خانواده منع می‌گردد.

امام صادق علیه السلام «اِنَّ اللّٰهَ رَفِيْقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ»^۸ خداوند بسیار رفق دارد و رفق را دوست می‌دارد.

امام کاظم علیه السلام «يَا هِشَامُ عَلَيْكَ بِالرَّفْقِ فَإِنَّ الرَّفْقَ يَمُنُّ وَالْخُرْقَ شُوْمٌ، إِنَّ الرَّفْقَ وَالْبِرَّ وَ حَسْنَ الْخُلُقِ يَعْزِمُ الدِّيَارَ وَيَزِيدُ فِي الرِّزْقِ»^۹ ای هشام بر تو باد به رفق، زیرا که رفق

۲- همان، حکمت ۲۲۶

۴- باب هشتم گلستان، ص ۱۸۷

۶- همان

۸- همان

۱- همان، حکمت ۲۰۵

۳- همان، نامه ۳۱، ص ۹۲۲

۵- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳۲

۷- همان

۹- همان

میمون، و عنف شوم است، به یقین نرمی و نیکوکاری و خوشخویی خانه‌ها را آباد می‌کند و بر روزی می‌افزاید.

زهد

زهد و رغبت (هرگاه با حرف «فی» به کار روند) نقطه مقابل یکدیگرند و زهد به معنای اعراض و بی میلی و رغبت به معنای کشش و میل است و زهد بی میلی طبیعی نیست بلکه بی میلی روحی و عقلی است و زاهد کسی است که توجهش از مادیات دنیا به عنوان کمال مطلوب و بالاترین خواسته عبور کرده و متوجه اموری از قبیل خواسته‌های اخروی و یا فضایل اخلاقی مانند عزت، شرافت، کرامت و آزادی و یا معارف معنوی و الهی مانند یاد خدا، محبت خدا و تقرب به ذات پاک پروردگار شده باشد.^۱

در نهج البلاغه زهد را این چنین تعریف می‌کند «أَيُّهَا النَّاسُ الزَّهَادَةُ قَصْرُ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ وَالْوَرَعُ عِنْدَ الْحَارِمِ»^۲ ای مردم زهد کوتاه کردن آرزو و سپاسگزاری در برابر نعمتهای خدا و پارسایی در هنگام نافرمانیهاست، و پیداست که توجه به مادیات و کمال مطلوب قرار دادن آنهاست که آدمی را گرفتار درازی آرزو و کفران نعمت و ارتکاب معصیت می‌کند.

در جای دیگر می‌فرماید: «الزُّهْدُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكَيْ لَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ، وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ»^۳ زهد در میان دو جمله از قرآن قرار گرفته است: خدای سبحان گفت: «برای اینکه تأسف نخورید بر آنچه (از مادیات دنیا) از شما فوت می‌شود و شاد نگردید نسبت به آنچه خدا به شما می‌دهد» هر کس به گذشته تأسف نخورد و بر آینده شادمان نشود به هر دو جانب زهد دست یافته است.

۱- اقتباس از سیری در نهج البلاغه استاد شهید مطهری رحمته الله علیه، ص ۲۱۱

۲- نهج البلاغه (فیض الاسلام) خطبه ۸۰، ص ۱۷۱

۳- نهج البلاغه، حکمت ۴۳۱

مقصود این است که هر کس نسبت به آنچه از دنیا از دست داده است حسرت نخورد و نسبت به آنچه از دنیا در آینده به دست می‌آورد شادمان نشود به تمام زهد دست یافته است، و بدیهی است هرگاه چیزی کمال مطلوب انسان نباشد بلکه وسیله باشد مرغ آرزو در اطرافش پر و بال نمی‌زند و پر نمی‌گشاید و آمدن و رفتنش شادمانی یا اندوه ایجاد نمی‌کند.^۱

لازم به تذکر است که زهد اسلامی غیر از رهبانیت در مسیحیت است که اسلام با آن مخالفت نموده و آن را بدعت شمرده است.^۲ زیرا رهبانیت بریدن از مردم و رو آوردن به عبادت است بر اساس این اندیشه که کار دنیا و آخرت از یکدیگر جداست، دو نوع کار بیگانه از هم است، از این دو کار یکی را باید انتخاب کرد یا باید به عبادت و ریاضت پرداخت تا در آن جهان به کار آید و یا باید متوجه زندگی و معاش بود تا در این جهان به کار آید. از این رو رهبانیت بر ضد زندگی و بر ضد جامعه‌گرایی و مستلزم کناره‌گیری از خلق و بریدن از مردم و سلب هر گونه مسؤولیت و تعهد از خویش است. اما زهد اسلامی در عین اینکه مستلزم انتخاب زندگی ساده و بی‌تکلف، و بر اساس پرهیز از تجمل و لذت‌گرایی است در متن زندگی و بطن روابط اجتماعی قرار دارد و عین جامعه‌گرایی است و برای خوب از عهده مسؤولیتها بر آمدن است.^۳

آیات قرآن درباره زهد: در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ»^۴ دو دیده خود را به آنچه اصناف کافران یا همسران ایشان را از زیورهای دنیا برخوردار کردیم به این منظور که ایشان را آزمایش کنیم، دراز مکن (مدوز) و روزی پروردگار تو (در آخرت) بهتر و ماندگارتر است. «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»^۵ هر کس نتیجه اخروی اعمالش را اراده کند ما برای او آن نتیجه را افزایش می‌دهیم و هر کس برای بهره‌مندی دنیا کار کند نتیجه‌اش را به او از دنیا می‌دهیم و در آخرت بهره‌ای برای او نیست و نظیر این آیه در سوره اسراء هم آمده است.^۶

روایات درباره زهد: پیامبر خدا ﷺ «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَبْدَ قَدْ أُعْطِيَ صَمْتًا وَ زُهْدًا فِي الدُّنْيَا

۱- سیری در نهج البلاغه، ص ۲۱۲
 ۲- سیری در نهج البلاغه، ص ۲۱۶
 ۳- سوره شوری (۴۲) آیه ۲۰
 ۴- سوره طه (۲۰) آیه ۱۳۱
 ۵- سوره اسراء آیات ۱۹-۱۸
 ۶- سوره حدید آیه ۲۷

فَاقْتَرِبُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ»^۱ هرگاه بنده‌ای را دیدید که کم‌گویی و زهد در دنیا به وی داده شده است به او نزدیک شوید، زیرا که حکمت را دریافت کرده است.

پیامبر اکرم ﷺ: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ عِلْمًا بَغَيْرِ تَعَلُّمٍ وَهُدًى بَغَيْرِ هِدَايَةٍ فَلْيَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا»^۲ هر که بخواهد که خدا دانش بدون آموزش و راه‌یابی بدون راهنمایی به او دهد باید در دنیا زهد بورزد. پیامبر اکرم ﷺ: «إِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُحِبِّكَ اللَّهُ وَازْهَدْ فِي مَا أَيْدِي النَّاسِ يُحِبِّكَ النَّاسُ»^۳ نسبت به دنیا بی رغبت باش تا خدا تورا دوست بدارد و نسبت به آنچه در دست مردم است بی رغبت باش تا مردم تورا دوست بدارند. پیامبر اکرم ﷺ: «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَدْخَلَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ قَلْبَهُ فَانْطَلَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَعَرَفَهُ دَاءَ الدُّنْيَا وَدَوَائِهَا وَأَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ»^۴ هر کس در دنیا زهد ورزد خدا در دلش حکمت وارد کند و زبانش را با حکمت گشاید و درد دنیا و درمان آن را به وی بشناساند و او را از دنیا با سلامتی به دارالسلام (بهشت) روانه سازد.

پیامبر اکرم ﷺ: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَدَهُ فِي الدُّنْيَا وَرَعَّبَهُ فِي الْآخِرَةِ وَبَصَّرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ»^۵ هرگاه خداوند نسبت به بنده‌ای خوبی اراده کند او را نسبت به دنیا بی‌رغبت می‌کند و نسبت به آخرت راغب می‌سازد و نسب به عیوب خودش آگاهش می‌کند.

امیر المؤمنین علی ؑ: «إِنَّ مِنْ أَعْوَنِ الْأَخْلَاقِ عَلَى الدِّينِ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا»^۶ به یقین بهترین یاور برای دین زهد در دنیا است. امام علی ؑ: «إِنَّ عَلَامَةَ الرَّاغِبِ فِي ثَوَابِ الْآخِرَةِ زُهْدَهُ فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا، أَمَا إِنْ زَهَدَ الزَّاهِدُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُصُهُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِيهَا وَإِنْ زَهَدَ، وَإِنْ حِرْصَ الْحَرْبِصِ عَلَى عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا لَا يَزِيدُهُ فِيهَا وَإِنْ حِرْصَ، فَالْمُعْبُونُ مِنْ حِرْمِ حَظَّةٍ مِنَ الْآخِرَةِ»^۷ به یقین نشانه کسی که به ثواب آخرت رغبت دارد، بی‌رغبتی او در زیورهای زودگذر دنیا است، آگاه باشید که زهد زاهد در دنیا، از آنچه خدای عز و جل بهره‌وی در این دنیا قرار داده کم نمی‌کند هر چند زهد بورزد، و

۱- جامع السعادات، ج ۲، ص ۵۷

۲- جامع السعادات، ج ۲، ص ۵۷

۳- همان، ص ۵۸ و کافی، ج ۲، ص ۱۲۸ از امام صادق ؑ با اختلاف در بعض کلمات.

۴- جامع السعادات ج ۲ ص ۵۹ و نظیر این روایت از امام صادق ؑ آمده و در پایان آن می‌فرماید «وَمَنْ أَوْتِيَهُنَّ فَقَدْ أُوْتِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (هر که این سه چیز به وی داده شود

خیر دنیا و آخرت به او داده شده) ۶- کافی، مجلد ۲، ص ۱۲۸

۷- همان، ص ۱۲۹

آز آزند بر زیورهای دنیا، چیزی بر بهره او در این دنیا نمی افزاید. هر چند حرص ورزد، در نتیجه مغبون و زیانکار کسی است که از بهره آخرت خود را محروم سازد.

امام علی علیه السلام «العجزُ آفةٌ وَالصَّبْرُ شِجَاعَةٌ وَالزُّهُدُ تَرْوَةٌ»^۱ در ماندگی آفت و شکیبایی شجاعت و زهد ثروت است. امام علی علیه السلام «أَفْضَلُ الزُّهُدِ إِخْفَاءُ الزُّهُدِ»^۲ بهترین زهد پنهان داشتن زهد است. امام علی علیه السلام «لَا وَرَعَ كَالْوَقُوفِ عِنْدَ الشُّبُهَةِ وَلَا زُهْدًا كَالزُّهُدِ فِي الْحُرَامِ»^۳ پارسایی مانند باز ایستادن در مورد چیزهای شبهناک نیست و زهدی هم مانند بی رغبتی در محرمات نیست. امام علی علیه السلام «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالمُصِيبَاتِ»^۴ هر کس در دنیا زهد ورزد سختیها را سهل می شمارد.

امام صادق علیه السلام : «الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُورِثُ العَمَّ وَ الحُزْنَ وَ الزُّهُدُ فِي الدُّنْيَا رَاحَةَ القَلْبِ وَ البَدَنِ»^۵ رغبت در دنیا سبب غم و اندوه می گردد و بی رغبتی در دنیا مایه راحت جان و تن است.

امام صادق علیه السلام «جُعِلَ الخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهُدَ فِي الدُّنْيَا»^۶ همه خوبیها در سرایی نهاده شده و کلید آن سرا زهد در دنیا است.

امام باقر علیه السلام : «أَكْثَرُ ذِكْرِ المَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ يُكْثِرْ إنْسَانٌ ذِكْرَ المَوْتِ إِلَّا زَهَدَ فِي الدُّنْيَا»^۷ مرگ را بسیار یاد کن که هر انسانی مرگ را یاد کند در دنیا بی رغبت می گردد^۸

فلسفه زهد اسلامی: استاد شهید مطهری رحمته الله برای زهد اسلامی چهار فلسفه یاد کرده، می نویسد: «یکی از فلسفه های زهد ایثار است.... ایثار یعنی دیگران را بر خویش مقدم داشتن و خود را برای آسایش دیگران به رنج افکندن. زاهد از آن جهت ساده و بی تکلف و در کمال قناعت زندگی می کند و بر خود تنگ می گیرد تا دیگران را به آسایش برساند او آنچه دارد به نیازمندان می بخشد، زیرا قلب حساس و دل درد آشنای او آنگاه به نعمتهای جهان دست می یازد که انسان نیازمندی نباشد، او از اینکه نیازمندان را بخوراند و ببوشاند و به آنان آسایش برساند بیش از آن لذت می برد که خود بخورد و ببوشد و استراحت کند»^۹.

۱- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۳ ۲- همان، حکمت ۲۷

۳- همان، حکمت ۱۰۹ ۴- همان، بخشی از حکمت ۳۰

۵- تحف العقول، ص ۳۷۴ ۶- جامع السعادات، ج ۲، ص ۶۱

۷- همان، ص ۶۱

۸- برای اطلاع بیشتر از روایات زهد به جامع السعادات، مجلد ۲ از صفحه ۵۵ تا ۷۵ مراجعه

شود. ۹- سیری در نهج البلاغه، ص ۲۳۲

یکی دیگر از فلسفه‌های زهد همدردی و شرکت عملی در غم مستمندان و محرومان است.... آنجا که اجتماع به دو نیم می‌شود: برخوردار و محروم، مرد خدا احساس مسؤولیت می‌کند، در درجه اول کوشش مرد خدا این است که به تعبیر امیر المؤمنین علیه السلام وضع موجود مبنی بر پرخوری ظالم و گرسنگی مظلوم را دگرگون سازد و این پیمان خدا با دانایان است، و در درجه دوم با ایثار و تقسیم آنچه در اختیار دارد به ترمیم وضع نابسامان مستمندان می‌کوشد، اما همین که می‌بیند ... عملاً راه برخوردار کردن و رفع نیازمندیهای مستمندان مسدود است با همدردی و هم‌سطحی و شرکت عملی در غم مستمندان بر زخمهای دلشان مرهم می‌گذارد.^۱

فلسفه دیگر زهد، آزادی و آزادگی است، میان زهد و آزادگی پیوندی کهن و ناگسستنی برقرار است. نیاز و احتیاج ملاکِ روبه مزاجی است و بی‌نیازی ملاک آزادگی، آزادگان جهان که سبکباری و سبکبالی و قابلیت تحرک و پرواز، اصیل‌ترین آرزوی آنهاست از آن جهت زهد و قناعت را پیشه می‌سازند که نیازها را تقلیل دهند و به نسبت تقلیل نیازها خویشتن را از قید اسارت اشیاء و اشخاص رها سازند. حرکت در میدان زندگی مانند شناوری در آب است، هر چه وابستگیها کمتر باشد امکان شناوری بیشتر است، وابستگیهای زیاد این امکان را سلب و خطر غرق شدن پیش می‌آورد و به گفته باباطاهر:

دلا راه تو پُر خار و خَسک بی گذرگاه تو بر اوج فلک بی
گر از دستت برآید پوست از تن برآور تا که بارت کمترک بی

فلسفه دیگر زهد و ترک لذت‌گرایی، برخورداری از مواهب روحی و معنوی (عشق و پرستش) است.^۲ ... اگر کسی بویی از معنویت برده باشد می‌داند که تا انسان از قید هواپرستی آزاد نگردد و تا طفل جان از پستان طبیعت گرفته نشود و تا مسائل مادی از صورت هدف خارج نشود و به صورت وسیله درنیاید سرزمین دل برای رشد و نمو احساسات پاک و اندیشه‌های تابناک و عواطف ملکوتی آماده نمی‌گردد. این است که می‌گویند: زهد شرط اصلی "معرفت افاضی" است و پیوندی محکم و ناگسستنی با آن دارد، حق پرستی به معنای واقعی کلمه یعنی شور محبت و خدمت خلق را داشتن و با یاد او مأنوس بودن و از پرستش او لذت بردن و در حال توجه و حضور و ذکر دایم بودن با خودپرستی و لذت‌گرایی و در اسارت مادیات بودن به هیچ‌وجه سازگار نیست.^۳

۲- همان، ص ۲۳۱ و ۲۳۵

۱- همان، ص ۲۲۶

۳- همان، ص ۲۳۹ و ۲۴۰

سخاء و جود

جود و سخا صفت میانه اسراف و بخل است، زیرا اسراف بذل مال در جایی است که امساک و خودداری سزاوار باشد، و بخل خودداری از بذل مال است آنجا که بذل مال شایسته باشد و در نتیجه سخاوت بذل مال در جایی است که بذل، سزاوار و امساک ناروا باشد.

خداوند در قرآن کریم بندگان خدای رحمان را این چنین می ستاید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»^۱ بندگان خدای رحمان آنان اند که هرگاه انفاق می کنند اسراف نمی نمایند و بخل نمی ورزند، و انفاق ایشان اعتدال میان این دو حالت است.

و در آیه دیگر می فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُودًا مَّحْسُورًا»^۲ نه هرگز دست خود را محکم بسته دار و نه کاملاً باز و گشاده دار که به ملامت و حسرت بنشینی.

لازمه سخاوت، بذل مال و انفاق در راه خداست و آن یا واجب است و یا مستحب، و درباره انفاق واجب و مستحب هم آیات فراوانی در قرآن کریم آمده است و هم روایات بسیاری در کتب اخبار یاد شده است که طالبان را به کتاب جامع السعادات در این باره ارجاع می دهیم^۳ و تنها چند آیه درباره انفاق و روایاتی درباره اهمیت جود و سخا یاد می کنیم.

۲- سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۹

۱- سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۷

۳- جامع السعادات، ج ۲، صفحات ۱۲۲ تا ۱۶۵

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱ صفت (نفقه) کسانی که مالهایشان را در راه خدا انفاق می‌کنند همانند دانه‌ای است (که در زمین کاشته شود) و هر دانه هفت خوشه دهد و در هر خوشه صد دانه باشد و خداوند این مقدار را هم برای هر که بخوهد دو برابر می‌کند و خدا بسیار بخشنده و دانا است.

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِالْإِثْمِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲ کسانی که مالهایشان را در شب و روز و پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، پاداششان پیش پروردگارشان است و نه ترسی بر ایشان هست و نه محزون می‌گردند. «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»^۳ هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید تا وقتی که از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید و هر چیزی را که انفاق کنید، به یقین خدا به آن آگاه است.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ»^۴ و هر چیزی را که انفاق کنید به‌طور کامل به شما باز می‌گردد و به شما ستمی نمی‌شود.

روایات دربارهٔ سخاء: پیامبر اکرم ﷺ: «السَّخَاءُ شَجَرَةٌ مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ أَعْضَانُهَا مُتَدَلِّيَةٌ إِلَى الْأَرْضِ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهَا غُصْنًا قَادَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ»^۵ سخاوت درختی از درختهای بهشت است که شاخه‌های آن به سوی زمین آویخته است، پس هر کس شاخه‌ای از آن را بگیرد آن شاخه وی را به سوی بهشت می‌کشانند.

پیامبر اکرم ﷺ: «إِنَّ السَّخِيَّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ»^۶ به یقین انسان سخاوتمند به خدا و به مردم و به بهشت نزدیک است و از آتش به دور است. پیامبر اکرم ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ جَوَادٌ يُحِبُّ الْجُودَ وَيُحِبُّ مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَيَكْرَهُ سَفْسَاقَهَا»^۷ به یقین خداوند دارای جود است و جود را دوست می‌دارد و نیز خدا اخلاق برازنده را دوست دارد و از اخلاق پست کراهت دارد.

پیامبر اکرم ﷺ: «إِنْ بَدَلَاءَ أُمَّتِي لَمْ يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِصَلَاةٍ وَلَا صِيَامٍ، وَلَكِنْ دَخَلُوهَا بِسَخَاءِ الْأَنْفُسِ وَ سَلَامَةِ الصُّدُورِ وَالنُّصْحِ لِلْمُسْلِمِينَ»^۸ به یقین شرافتمندان امت من به

۲- سورة بقره آیه ۲۷۴

۴- سورة بقره آیه ۲۷۲

۶- همان، ص ۱۱۳

۸- همان، ص ۱۱۴

۱- سورة بقره آیه ۲۶۱

۳- سورة آل عمران آیه ۹۲

۵- جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۳

۷- همان، ص ۱۱۳

واسطه نماز و روزه داخل بهشت نمی شوند ولی به وسیله روحهای سخاوتمند و سینه‌های سالم (دل‌های پاک) و خیرخواهی نسبت به مسلمانان داخل بهشت می شوند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «طَعَامُ الْجَوَادِ دَوَاءٌ وَ طَعَامُ الْبَخِيلِ دَاءٌ»^۱ طعام انسان سخاوتمند درمان، و طعام انسان بخیل درد است.

امام علی علیه السلام: «مَنْ يَسُطُّ يَدَهُ بِالْمَعْرُوفِ إِذَا وَجَدَهُ يُخْلِفِ اللَّهُ مَا أَنْفَقَ فِي دُنْيَاةٍ وَ يُضَاعِفُ لَهُ فِي آخِرَتِهِ»^۲ هر که دستش را برای بخشش به مردم بگشاید هرگاه توانایی آن را دارد خداوند آنچه را انفاق کرده در دنیا جایگزینش را به وی بدهد و در آخرت برای او مضاعف گرداند. امام علی علیه السلام: «الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّقِيهِ»^۳ بخشش حافظ عرض و آبروی آدمی است و حلم و بردباری دهان‌بند سفیه و نابخرد است. امام علی علیه السلام: «السَّخَاءُ ابْتِدَاءٌ فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْئَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَذَمُّمٌ»^۴ سخاوت آن بخششی است که تو آغازگر آن باشی و اما آن بخششی که پس از درخواست باشد، مأخوذ به حیا شدن (از روی شرمندگی) و فرار از نکوهش است. امام علی علیه السلام در گفتارشان به جابر بن عبدالله انصاری انسان سخاوتمند را یکی از چهار قوام دین شمرده‌اند «وَجَوَادٌ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ»^۵.

امام علی علیه السلام در عهدنامه‌شان به مالک اشتر می‌فرماید: «تُمْ» «الْصِّقِ» «أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالسَّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاخَةِ فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكِرَمِ»^۶ آنگاه به اهل دلاوری و دلیری و سخاوت و جود پیوند که ایشان مجموعه‌ای از بزرگواری‌اند.

امام صادق علیه السلام: «قَالَ لِيُعْضُ جُلْسَانَهُ: أَلَا أُخْبِرُكَ بِشَيْءٍ تَقَرُّبُ بِهِ مِنَ اللَّهِ وَ تَقَرُّبُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ تَبَاعَدُ مِنَ النَّارِ؟ فَقَالَ بَلَى فَقَالَ: عَلَيْكَ بِالسَّخَاءِ»^۷ آیا خبر دهم تورا به چیزی که به واسطه آن به خدا و به بهشت نزدیک می‌شوی و از آتش دور می‌گردد؟ گفت آری، فرمود: بر تو باد به سخاوت.

امام صادق علیه السلام: «لَا يَكُونُ الْجَوَادُ جَوَادًا إِلَّا بِثَلَاثَةٍ: يَكُونُ سَخِيًّا بِمَالِهِ عَلَى حَالِ الْيُسْرِ وَالْعُسْرِ، وَ أَنْ يَبْدُلَهُ الْمُسْتَحَقَّ، وَ يَرَى أَنْ الَّذِي أَخَذَهُ مِنَ الشُّكْرِ الَّذِي أُسِدِّيَ إِلَيْهِ أَكْثَرُ مِمَّا

۲- همان، ص ۱۱۵

۱- همان، ص ۱۱۳

۳- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۲۰۲

۵- همان، حکمت ۳۶۴

۴- همان، حکمت ۵۰

۷- جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۹

۶- نامه ۵۳ بخش ۵۳

اعطاه»^۱ سخاوتمند سخاوتمند نیست مگر با سه خصلت: مالش را در حالت فراخی و تنگدستی بذل کند، مالش را به مستحق بدهد و بداند که شکری که در برابر اعطای مال می‌گیرد از آنچه عطا کرده بیشتر است.

امام کاظم علیه السلام: «السَّخِيُّ الْحَسَنُ الْخُلُقِ فِي كَنْفِ اللَّهِ لَا يَسْتَخْلِي اللَّهُ مِنْهُ حَتَّى يَدْخُلَهُ الْجَنَّةَ»^۲ انسان سخاوتمند نیکوخوی در پناه خداست و خدا او را تنها نمی‌گذارد تا او را در بهشت داخل کند.

امام کاظم علیه السلام: «إِنَّ الْجَوَادَ الَّذِي يُؤَدِّي مَا اقْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْبَخِيلُ مَنْ بَخَلَ بِمَا اقْتَرَضَ اللَّهُ»^۳ به یقین انسان بخشنده کسی است که آنچه خدا بر او واجب کرده ادا کند و انسان بخیل کسی است که نسبت به آنچه خدا بر او واجب کرده بخل ورزد.

و نظیر این روایت با تعبیر دیگری از امام صادق علیه السلام روایت شده است.^۴
اسدی طوسی گوید:

که بهتر هنر آدمی را سخاست
سخاوت درختی است اندر بهشت
سخا در جهان پیشه انیاست^۵
که یزدانش از حکمت محض کشت
سعدی گوید:

کسی نیک بیند به هر دو سرای
خدا را بر آن بنده بخشایش است
که نیکی رساند به خلق خدای
که خلق از وجودش در آسایش است
خور و پوش و بخشای و راحت رسان
نگه می‌چه داری ز بهر کسان^۶

۱- تحف العقول، ص ۳۳۱
 ۲- تحف العقول، ص ۴۳۱
 ۳- اشاره به این حدیث است «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا وَصِيًّا إِلَّا سَخِيًّا» خداوند پیامبری و وصی پیامبری را بر نیانگیخت مگر سخاوتمند. (جامع السعادات ج ۲ ص ۱۱۹)
 ۴- جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۹
 ۵- تحف العقول، ص ۳۹۳ و ۴۰۲
 ۶- بوستان، باب دوم، ص ۸۴

شجاعت

در تعریف شجاعت گفته‌اند: شجاعت اطاعت نیروی غضب از نیروی عقل در اقدام به امور ترسناک است و شجاعت این است که انسان در انجام آنچه مقتضای عقل است دلهره و هراس نداشته باشد.^۱

و به تعبیر دیگر شجاعت قوت قلب و دلیری است به اندازه‌ای که هر جا عقل و شرع فرمان می‌دهد انسان از حیثیت و شرافت و استقلال و آزادی و عرض و ناموس خود دفاع کند و در مقابل عواملی که جلوی رشد و تکامل و تعالی او را می‌گیرند، چه عوامل بیرونی باشند و چه عوامل درونی استقامت ورزد و آنها را از میان بردارد.

در قرآن کریم، پیروان راستین پیامبر اسلام به سه صفت ستوده می‌ستاید که نخستین آنها شجاعت است می‌فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»^۲ محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کافران سرسخت و نیرومند و در میان خودشان مهربان و عطف‌اند، ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی که از خدا فضل و خشنودی درخواست می‌کنند. و قرآن فضیلت طالبوت را بر آنان که اعتراض می‌کردند که با این که او قدرت مالی ندارد چرا او را بر ما فرمانروایی بخشیدی، دو چیز می‌شمارد: یکی وسعت علمی و دیگر قدرت جسمی (شجاعت)، می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»^۳ به یقین خداوند طالبوت را بر شما برگزید و نیروی دانش و توان بدن او را

۲- سوره فتح (۴۹) آیه ۲۹

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۰۸

۳- سوره بقره آیه ۲۴۷

افزایش داد یعنی علم و شجاعت او را فزونی بخشید. شجاعت و مقاومت در برابر شداید و سختیها یکی از صفات بارز پیامبران الهی بوده است، مطالعه تاریخ انبیا در قرآن روشنگر این گفتار است، حضرت موسی در قرآن به قوی امین (نیرومند مورد اعتماد) یاد شده است^۱.

امام علی علیه السلام درباره پیامبر اسلام می فرماید: «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَّ النَّاسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبُ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ»^۲ هرگاه آتش جنگ مشتعل می شد ما به رسول خدا خود را نگاهداری می کردیم و هیچ کس از ما به دشمن نزدیک تر از او نبود.

روایات درباره شجاعت

امام علی علیه السلام از رسول خدا ﷺ می خواهد که از صفات مؤمن او را آگاه سازند پیامبر اکرم ﷺ سر به زیر انداخته آنگاه بلند می کنند و می فرمایند. مؤمن بیست خصلت دارد که اگر این خصلتها در او نباشد ایمانش کامل نیست، یا علی از اخلاق مؤمنان این است که در نماز حضور دارند و نسبت به زکات شتاب می کنند و به مسکین اطعام می نمایند و دست نوازش بر سر یتیم می کشند، جامه شان را بر کمر می بندند (به منظور ستر عورت یا اهتمام به کارهای خیر)، اگر سخن گویند دروغ نمی گویند و هرگاه وعده کنند خلف وعده نمی کنند و اگر امانت بپذیرند در آن خیانت نمی کنند و اگر گفتاری گویند راست می گویند، راهیان در شب و شیران در روزند (عبادت و شجاعت را با هم جمع کرده اند) روزها روزه دار و شبها شب بیدارند، همسایه را نمی آزارند و همسایه ای به واسطه ایشان نمی رنجد، راه رفتن ایشان بر روی زمین از روی تواضع است. گامهای خود را به سوی خانه های بیوه زنان بر می دارند و در تشییع جنازه های مؤمنان می روند. خداوند ما و شما را از اهل تقوا قرار دهد»^۳.

امام صادق علیه السلام «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ رَسُولَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا، قَالَ فَذَكَرَ عَشْرَةَ: الْيَقِينِ وَالْقَنَاعَةَ وَالصَّبْرَ وَالشُّكْرَ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءَ وَالْغَيْرَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمُرُوءَةَ»^۴ به یقین، خداوند عز و جل پیامبرانش را به مکارم اخلاق

۱- سوره قصص آیه ۲۶

۲- شماره ۹ از فصل کلمات غریب نهج البلاغه

۳- کافی، مجلد ۲، ص ۲۳۲ ۴- همان، ص ۵۶

اختصاص داد، پس خود را آزمایش کنید اگر در شما از آن مکارم اخلاق وجود دارد ستایش خدای را بجای آورید و بدانید که آن چیزی است (از جانب خدا) و اگر در شما وجود ندارد از خدا درخواست کنید، و نسبت به آن مکارم در پیش خدا رغبت به خرج دهید. راوی گفت امام ده صفت را برشمردند: و آنها، یقین، قناعت، صبر، شکر، حسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت و مردانگی است و در بعضی از روایات دو صفت دیگر که صدق و امانت داری باشد افزودند.

امام علی علیه السلام «ثُمَّ اهل التَّجَدُّهِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ السَّخَاءِ وَ السَّمَاةِ فَانَّهُمْ جِماعٌ مِنَ الكَرَمِ»^۱
 امام علی علیه السلام در صفات مؤمن «نَفْسُهُ اَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ»^۲ روح مؤمن از سنگ سخت سخت تر است.

امام صادق علیه السلام «المؤمنُ اَصْلَبُ مِنَ الجَبَلِ، اِذِ الجَبَلُ يَسْتَفِلُّ مِنْهُ وَ المؤمنُ لا يَسْتَفِلُّ مِنْ دِينِهِ»^۳ مؤمن سخت تر از کوه است، زیرا کوه از آن ریزش می کند و مؤمن چیزی از دینش ریزش نمی کند. همان طور که در تعریف شجاعت یاد شد، شجاعت تنها مقاومت در برابر دشمن بیرونی نیست بلکه از آن بالاتر استقامت و دلاوری در برابر دشمن درونی است که پیامبر اکرم آن را بزرگترین دشمن نامیدند.^۴

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «الشَّدِيدُ مَنْ غَلَبَ نَفْسَهُ»^۵ قهرمان کسی است که بر نفس خود پیروز گردد. امام علی علیه السلام «أَشَجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ»^۶ دلیرترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود چیره گردد.

عنان باز پیچانِ نفس از حرام به مردی ز رستم گذشتند و سام^۷
 امام علی علیه السلام «أَلْعَجْزُ أَفَّةٌ وَ الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ»^۸ در ماندگی آفت و صبر، شجاعت است.
 امام علی علیه السلام «قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوتِهِ وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَنْفَتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ»^۹ ارزش آدمی به اندازه همت او و راستی او به اندازه مردانگی او و شجاعت به اندازه عزت نفس او و وعفت او به اندازه غیرت او است.

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳

۲- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۰۸ و نهج البلاغه، حکمت ۳۲۵

۳- همان (جامع السعادات)

۴- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۶۴

۵- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۲۳

۶- سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۸۹

۷- بوستان سعدی، باب هفتم، ص ۱۷۹

۸- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۳

۹- همان، حکمت ۴۴

شکر

معنی شکر: راغب می‌نویسد، شکر شناختن نعمت و ظاهر ساختن آن و کفر، فراموشی نعمت و پوشاندن آن است.... و شکر سه مرتبه دارد، شکر قلب و آن شناخت نعمت است و شکر زبان و آن ثنای منعم است و شکر سایر اعضا و آن ادای حق هر نعمت به اندازه استحقاق آن است^۱ و در جامع السعادات می‌نویسد: شکر: شناخت نعمت از جانب منعم، و شاد شدن به آن نعمت، (خشنودی از منعم) و عمل کردن به مقتضای آن شادی و خشنودی، و ثنای منعم، و به کار بردن نعمت در راه طاعت منعم است^۲. و در تعریف شکر این جمله مشهور است «صَرَفُ الْعَبْدِ جَمِيعَ مَا أَنْعَمَهُ اللَّهُ فِيهَا خُلُقَ لِأَجَلِهِ» شکر، مصرف کردن بنده است همه نعمتهایی را که خدا به او داده در آن جهتی که خدا آن نعمت را به خاطر آن آفریده است.

در آیات قرآن مزایا و فواید فراوانی برای شکر یاد شده است از آن جمله:

۱- دفع بلا و عذاب: «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا»^۳ خدا شما را عذاب نمی‌کند اگر شکرگزاری کنید و ایمان بیاورید و خدا قدردان (پاداش دهنده شکرگزاران) و آگاه است.

۲- ازدیاد نعمت: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^۴ و یاد کن زمانی را که پروردگار شما اعلام کرد که اگر شکرگزاری کنید نعمت را بر شما افزایش می‌دهم و اگر کفران نعمت کنید به درستی که عذاب من سخت است.

۱- مفردات، ص ۲۶۵

۲- جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۴۱

۳- سورة نساء (۴) آیه ۱۴۷

۴- سورة ابراهيم (۱۴) آیه ۷

۳- رضای خدا: «إِنْ تَكَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ»^۱ اگر کفر ورزید خدا بی نیاز از شماست و برای بندگانش کفر را نمی‌پسندد (از آن خشنود نیست) و اگر شکرگزاری کنید خدا برای شما می‌پسندد از آن راضی و خشنود است.

۴- نشانه موفقیت در آزمایش الهی: «قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»^۲ سلیمان گفت این از موهبت پروردگار من است تا آزمایش کند مرا که شکرگزاری می‌کنم یا کفران نعمت می‌نمایم و هر که شکرگزاری کند نتیجه‌اش به خودش می‌رسد و هر که کفران نعمت کند، خداوند بی نیاز و بزرگوار است.

۵- فایده شکر عاید خود انسان می‌شود: چنانکه در آیه فوق آمده است و در آیه دیگر می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»^۳ و به تحقیق لقمان را حکمت دادیم (و به او گفتیم) برای خدا شکرگزاری کن و هر که شکرگزاری کند نتیجه‌اش به خودش می‌رسد و هر که کفران کند، خدا بی نیاز و ستایش شده است.

۶- شکر به همراه ذکر آمده است: «فَاذْكُرْنِي أَذْكُرْكُمْ وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ»^۴ مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت مرا نکنید. در این آیه خداوند ذکر خود را مقدمه شکر قرار داده، فرمان می‌دهد که مرا یاد کنید، و چون یاد او مستلزم توجه به نعمتهای اوست به شکر آن نعمتها و ترک کفران آنها امر می‌کند.

۷- شکرگزار، به اخلاق الهی متخلق می‌گردد زیرا شکور و شاکر از صفات خداست: «وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ»^۵ کسی که خیری را از روی طوع و رغبت انجام دهد (طواف خانه خدا کند) خدا قدردان و آگاه است. «وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ خَفِيرٌ شَكُورٌ»^۶ و هر کس کار خوبی انجام دهد ما برای او خوبی آن کارش را افزایش می‌دهیم، به یقین خداوند بسیار آمرزنده و قدردان است.

۸- شکرگزاری از صفات انبیاست: درباره نوح می‌فرماید: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا»^۷ به یقین نوح بنده شکرگزار بود، و درباره ابراهیم می‌فرماید: «شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ»^۸ ابراهیم شکرگزار نعمتهای خدا بود.

۲- سوره نمل (۲۷) آیه ۴۰

۴- سوره بقره (۲) آیه ۱۵۲

۶- سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳

۸- سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۱

۱- سوره زمر (۳۹) آیه ۷

۳- سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۲

۵- سوره بقره آیه ۱۵۸

۷- سوره اسراء (۱۷) آیه ۳

۹- شکر همراه صبر آمده است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»^۱ در این نمونه‌ها از نعمتهای پروردگار که یاد شد نشانه‌هایی است برای هر بسیار شکیبایی بسیار شکرگزار. گویا شکرگزاری نعمتهای خدا چه بسا مستلزم صبر و شکیبایی در برابر ناهمواریها و مشکلات است.

۱۰- عبادت خدا بدون شکر محقق نمی‌گردد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»^۲ ای کسانی که ایمان آوردید از روزیهای پاکیزه و حلال خدا بخورید و نسبت به خدا شکرگزاری کنید اگر او را پرستش می‌کنید. در قرآن کریم با روشهای گوناگون خداوند متعال از بندگانش خواسته است که او را سپاسگزاری کنند: گاهی فواید شکر را بیان می‌کند (چنانکه یاد شد)، گاهی با تهدید و توعید به عذاب از کفران بر حذر می‌دارد، گاهی با تعبیر «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۳ آنان را به شکرگزاری ترغیب می‌کند، گاهی با وعده پاداش به شاکران به سپاسگزاری تشویق می‌کند^۴ و گاهی هم از بی‌توجهی بندگان خود به این مطلب اظهار ناخشنودی می‌نماید.^۵

روایات درباره شکر:

پیامبر اکرم ﷺ: «الایمان نصفان: نصف فی الصبر و نصف فی الشکر»^۶ ایمان دو نیمه است: نیمی از آن در صفت صبر است و نیمی دیگر در صفت شکر است.

پیامبر اکرم ﷺ: «الطاعم الشاکر له من الأجر كالصائم المحتسب، والمعطى الشاکر له من الأجر كالمبتلى الصابر، والمعدى الشاکر له من الأجر كالمحرّم القانع»^۷ آن کس که غذا بخورد و شکرگزاری کند، پاداش کسی را دارد که برای خدا روزه دار است، و آن کس که در عافیت باشد و شکرگزاری کند پاداش کسی را دارد که بیمار باشد و صبر کند، و آن کس که دارا باشد و شکرگزاری کند پاداش کسی را دارد که نادر باشد و قناعت ورزد.

پیامبر اکرم ﷺ: «إِنَّ لِلنَّعَمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ فَفَقِّدُوهَا بِالشُّكْرِ»^۸ به یقین برای نعمت‌ها رمیدنهایی است مانند رمیدنهایی جانوران وحشی، پس با شکرگزاری آنها را

۱- سورة ابراهيم (۱۴) آیه ۵

۲- آیات ۵۲، ۵۶، ۱۵۸ بقره و آیه ۱۲۳ آل عمران و

۳- آیات ۱۰ اعراف، ۳۶ حج، ۹ سجده و ۲۳ ملک و ۲۴۳ بقره و ۱۳ سبأ

۴- آل عمران آیات ۱۴۴ و ۱۴۵

۵- تحف العقول، ص ۴۷

۶- جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۳۹

۷- کافی، ج ۱، ص ۹۴

دریند کنید (مقید سازید). نظیر این روایات از امام علی علیه السلام است: «إِحْذَرُوا نِفَارَ النَّعْمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ يَمْرُدُود»^۱ از فرار نعمتها حذر کنید که هر گریخته‌ای بر نمی‌گردد، یعنی کفران نعمت نکنید که نعمت از دستتان می‌رود و معلوم نیست دیگر برگردد.

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفّت بیرون کند
 امام علی علیه السلام: «أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْعَامِلُ فِي مَا أُوتِيَ بِهِ بِالشُّكْرِ وَابْتِغَاءِ نِعْمِهِ الْعَامِلُ فِي نِعْمِهِ بِكُفْرِهِ»^۲ محبوبترین مردم در نزد خدای سبحان کسی است که در آنچه به او داده شده شکرگزاری کند و دشمن‌ترین مردم بیش خدا کسی است که در نعمتهای خدا کفران ورزد.

امام علی علیه السلام: «إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النَّعْمِ فَلَا تُتَفَرَّوْا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ»^۳ هرگاه مراحل نخستین نعمتها به شما رسید با ناسپاسی مراحل نهایی آنها را دور نسازید (فرار ندهید). امام مجتبی علیه السلام، «الْخَيْرُ الَّذِي لَا شَرَّ فِيهِ الشُّكْرُ مَعَ النِّعْمَةِ وَالصَّبْرُ عَلَى النَّازِلَةِ»^۴ آن خوبی که هیچ بدی در آن وجود ندارد شکر در برابر نعمت و صبر در مقابل مصیبت است.

امام سجاد علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَ يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَشْكُرْتَ فَلَانَا؟ فَيَقُولُ بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ فَيَقُولُ لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ، ثُمَّ قَالَ: أَشْكُرْكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ»^۵ به یقین خداوند هر دل محزونی را دوست دارد و نیز هر بنده شکرگزاری را دوست دارد، روز قیامت به بنده‌ای از بندگانش می‌گوید شکر فلان را به‌جا آوردی می‌گویند پروردگارا شکر تو را به‌جای آوردم، خطاب می‌رسد چون از فلانی شکرگزاری نکردی از من هم شکرگزاری نکرده‌ای، آنگاه امام فرمود: شکرگزارترین شما نسبت به خدا کسی است که نسبت به مردم شکرگزارتر باشد.

امام صادق علیه السلام: «أَشْكُرُ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَأَنْعِمَ عَلَيَّ مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شَكَرْتَ وَلَا بَقَاءَ إِذَا كَفَرْتَ، الشُّكْرُ زِيَادَةٌ فِي النَّعْمِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْغَيْرِ»^۶ از کسی که بر تو احسان کرد شکرگزاری کن و به هر کسی که از تو شکرگزاری کرد احسان کن، همانا حقیقت این است که هرگاه شکرگزاری کنی برای نعمت زوالی نیست و هرگاه کفران ورزی

۲- غرر حدیث ۶۱۱۵

۴- تحف العقول، ص ۲۳۷

۶- همان، ص ۹۴

۱- سفینة البحار، ج ۱، ص ۷۱۰

۳- نهج البلاغه، حکمت ۱۳

۵- کافی، ج ۲، ص ۹۹

برای آن بقایی نیست، شکر نعمت موجب افزایش نعمت و ایمنی از تغییر نعمت است. امام صادق علیه السلام: «فَمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى عليه السلام: يَا مُوسَى أَشْكُرُنِي حَقَّ شُكْرِي، فَقَالَ يَا رَبِّ كَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَ أَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ، قَالَ يَا مُوسَى الْآنَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي»^۱ در مطالبی که به حضرت موسی علیه السلام وحی شد این بود که: ای موسی حق شکر مرا به جای آر موسی گفت ای پروردگار من چگونه شکر تو را به جای آرَم و حال آنکه شکری که می‌کنم، آن هم نعمتی است از تو که بر من منت نهادی؟ خطاب شد ای موسی اینک شکر مرا به جای آوردی که دانستی این شکر، هم نعمتی از من است.

بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که به جا آورد
از دست و زبان که بر آید
کز عهده شکرش به در آید^۲

چند نکته درباره شکر: نکته اول: شکر و سپاسگزاری خدا تنها گفتن شُكْرًا لِلَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ و امثال اینها نیست بلکه حقیقت شکر این است که منعم حقیقی را بشناسی و هر نعمتی را از او بدانی و در جای خودش صرف کنی، خدای متعال می‌فرماید: «وَمَا يَكُفُّ مِنْ نِعْمَةِ رَبِّكَ إِلَهٌ»^۳ هر نعمتی که با شماست از ناحیه خداست. و نیز می‌فرماید «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً»^۴ خدا نعمتهای آشکارا و پنهان خود را بر شما تمام و فراخ گردانید. و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «شُكْرُ النِّعَمِ اجْتِنَابُ الْحَرَامِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۵ شکر نعمتهای خدا دوری جستن از کارهای حرام است (یعنی نعمتهای خدا را در جایی که رضای خدا نیست به کار نبری) و مکمل این شکر، گفتن: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است.

امام صادق علیه السلام: «أَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيَا النُّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ وَ الرِّضَا بِمَا أَعْطَاهُ وَ أَنْ لَا تَعْصِيَهُ نِعْمَةً وَ تُخَالِفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ تَهْتَبُ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ»^۶ پایین‌ترین مرتبه شکر، دانستن نعمت از ناحیه خداست بدون اینکه دل به سبب دیگری غیر از خدا تعلق یابد، و راضی بودن به آنچه خدا داده است و اینکه به وسیله نعمتی خدا

۱- گلستان سعدی، دیباچه، ص ۱

۲- سورة لقمان آیه ۲۰

۱- کافی، ج ۲، صفحه ۹۸

۳- سورة نحل (۱۶) آیه ۵۳

۴- کافی ج ۲ ص ۹۵

۵- سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۰ و جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۴۰

را نافرمانی نکنی و به سبب نعمت او با امر و نهی او مخالفت ننمایی.

نکته دوم: شکر هر نعمتی، خود نعمتی از طرف خداست که نیاز به شکر دارد، بنابراین آدمی از شکر نعمتهای خدا عاجز است و غایت شکر این است که بنده به عجز و درماندگی از شکرگزاری نعمتهای خدا پی ببرد و به این معنی اعتراف کند. چنانکه از حدیث آخر که از امام صادق علیه السلام نقل شد این نکته روشن گردید^۱.

و در کافی آمده است «سَمِعْتُ ابا الحَسَنِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ يَقُولُ: مَنْ حَمَدَ اللهَ عَلَى النُّعمَةِ فَقَدْ شَكَرَهُ وَ كَانَ الْحَمْدُ لِلَّهِ اَفْضَلَ مِنْ تِلْكَ النُّعمَةِ»^۲ هر کس خدا را بر نعمتهایش ستایش کند شکر خدا را به جای آورده است، و این توفیق بر حمد و سپاس خدا بالاتر از آن نعمتی است که سپاسگزاری کرده است و به حضرت داود وقتی خطاب شد شکر مرا به جای آر، گفت: «كَيْفَ اشْكُرُكَ وَ شُكْرِي لَكَ نِعْمَةٌ اُخْرَى مِنْكَ وَ يُوجِبُ عَلَيَّ الشُّكْرَ لَكَ، فَقَالَ اِذَا عَرَفْتَ هَذَا فَقَدْ شَكَرْتَنِي»^۳ چگونه شکر تو را به جای آورم و حال آنکه این شکر خود نعمت دیگری از تو است که موجب شکر می گردد، خطاب شد هر گاه این معنی را دانستی شکر مرا به جا آورده ای.

نکته سوم: دعاهایی که از معصومان در ارتباط با حمد و سپاس پروردگار وارد شده است برای این است که نعمتهای بی شمار خدا را به یاد ما بیاورند تا انسان بداند که هر چه دارد از جانب منعم است تا محبت منعم در دل انسان وارد شود و عبادت و شکرگزاری او خالصانه و به گونه عبادت آزادگان درآید زیرا عبادت از روی محبت عبادت آزادگان است. هر گاه به مضامین دعاهایی امثال دعای کمیل، دعای عرفه سیدالشهداء علیه السلام، دعای ابو حمزه و غیره توجه کنیم مشحون از این گونه ستایشها و سپاسهاست.

نکته چهارم: درباره راههای تحصیل شکر است: دانشمندان برای به دست آوردن صفت شکرگزاری راههایی را ارائه داده اند از آن جمله:

۱- معرفت نسبت به منعم و شناخت انواع نعمتهای اوست چنانکه در متون روایات به آن اشار شده است.

۲- متذکر شدن نعمتهایی که در طول زندگی با آن مواجه شده و همچنین بلاهایی که از وی دفع شده است در دعای افتتاح می خوانیم: «فَكَمْ مَوْهَبَةٍ هَنِيئَةٍ قَدْ اَعْطَانِي وَ عَظِيمَةٍ

مَخَوْفَةٌ قَدْ كَفَانِي»^۱ چه بسیار بخششهای گوارایی که به من عطا کرد، و چه بسیار بلاهای بزرگ هراسناکی که از من کفایت نمود.

۳- هرگاه مصیبتی برای او رخ داد شکر کند که گرفتار مصیبتی سخت تر از آن نشده است و هرگاه به مصیبت دنیایی گرفتار شد شکر کند که دین او سالم مانده است.

در دعای حضرت مسیح آمده است که «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ مَصِيبَتِي فِي دِينِي»^۲ خدایا مصیبت مرا در دینم قرار مده. و سعدی می نویسد: هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان در هم نکشیده، مگر وقتی که پایم برهنه مانده بود و استطاعت پای پوشی نداشتم به جامع کوفه در آمدن دلتنگ، یکی را دیدم که پای نداشت، سپاس حق به جای آوردم و بر بی کفشی صبر نمودم^۳.

۴- در امور دنیا همواره به پایین تر از خود نظر کند تا قدر آنچه را که دارد بداند و سپاسگزای کند.

۵- به زیارت اهل قبور برود و بنگرد کسانی که غرق در نعمت بودند اینک همه را رها کرده و آرزو می کنند کاش برمی گشتند «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» و تا وقت باقی است و خطاب «کلا» نرسیده است فرصت را غنیمت شمارد و نعمتهای خدا را در جای خود صرف نماید^۴.

۲- جامع السعادات، ج ۳، صفحه ۲۷۲
۴- اقتباس از جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۷۲

۱- مفاتیح الجنان، ص ۱۸۰
۳- گلستان سعدی، باب سوم، ص ۱۱۵

صبر

یکی از صفاتی که در آیات قرآن و روایات از آن بسیار ستایش شده صفت صبر است:

۱- معنی صبر: در کتاب «گفتاری درباره صبر» در معنای صبر توضیحی داده شده که به طور خلاصه یاد می‌شود: معمولاً صبر را به تحمل ناگواریها معنی می‌کنند، این تعبیر به این صورت تا حدود زیادی آمیخته با ابهام و توجیه‌های متخالف و متضاد است، وقتی به ملتی فقیر و عقب مانده که دستخوش هرگونه نابسامانی و پریشانی و دچار هزاران ستم و نامردمی، و گرفتار فساد اخلاق و فقر سجایای روحی است گفته می‌شود: صبر کنید، اولین نتیجه‌ای که از این پند می‌گیرند این است که شرایط موجود را تحمل، و این شربت تلخ و ناگوار را مستمراً بنوشند، و در صدد دگرگون کردن وضع خویش برنیایند، بلکه با یادآوری پاداشی که برای صابران است این بی‌تفاوتی و تحمل ناگواری را فوز عظیم هم می‌پندارند.

اما اگر صبر را مطابق آیات قرآن و روایات پیامبر و خاندان طاهران او تفسیر کنیم درست نتیجه برعکس و در جهت مخالف استنتاج رایج خواهد بود، و آنچه از مجموع روایات به دست می‌آید صبر را به این گونه می‌توان تفسیر کرد. «صبر مقاومت آدمی در راه تکامل برابر انگیزه‌های شر آفرین، فساد آفرین و انحطاط آفرین است» و برای توضیح این معنی کوهنوردی را مثال می‌زند که قصد رفتن به قله بلندی را دارد، برای رسیدن به آن قله موانعی وجود دارد: بعضی درونی مانند راحت طلبی، ترس، یأس و ناامیدی، و بعضی بیرونی مانند صخره‌های سخت، خارها، جانوران درنده، دزد و غیره. این کوهنورد اگر در برابر این موانع مقاومت به خرج دهد و با اراده قوی و عزم راسخ به کار و راه خود ادامه دهد به مقصد می‌رسد و این مقاومت را صبر گویند. انسان در دوران

زندگی به ناچار رهسپار راهی و رهنمود منزلی و متوجه هدفی است که مطابق آیات قرآن و روایات و برهان عقل، آن هدف تعالی و تکامل انسان و گشوده شدن سرچشمه‌های استعدادها در وجود اوست، و پیداست که نیل به این هدف، مشکلات فراوانی دارد، چه مشکلات و موانع درونی مانند خوبیهای نکوهیده و عادات ناپسندیده و چه مشکلات بیرونی مانند نابسامانیهای زندگی. و صبر یعنی در برابر همه این موانع مقاومت ورزیدن و با اراده‌ای نیرومند و عزمی استوار و شکست ناپذیر از آنها گذشتن و از میان برداشتن^۱.
 راغب اصفهانی می‌نویسد: «صبر خودنگاهداری، بر مقتضای عقل و شرع است، یا خود نگاهداری است از هر چه عقل و شرع خودنگاهداری از آن را اقتضا (درخواست) می‌کند، بنابراین صبر لفظ عامی است که بسا در موارد مختلف نامهای مختلفی پیدا می‌کند، چنانکه خودنگاهداری، در ارتباط با مصیبتی باشد. تنها به نام صبر نامیده می‌شود و ضد آن جزع و بی‌تابی است و اگر خود نگاهداری (مقاومت) در جنگ باشد شجاعت نامیده می‌شود و ضد آن جبن (ترس) است، و اگر خود نگاهداری در ارتباط با سختیهای دل‌تنگ کننده باشد سعه صدر نامیده می‌شود و ضد آن ضجرت (دل‌تنگی) است، و اگر خود نگاهداری در خودداری از گفتار باشد کتمان نامیده می‌شود و ضد آن مذل (افشاگری) است، و همه اینها را خدای متعال صبر نامیده است^۲. و در این آیه به آن اشاره نموده: «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ»^۳ و کسانی که در سختیها و مصیبتها و ضررها و هنگام جنگ صبر می‌کنند، و در این آیه «وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»^۴ بر آنچه به تو می‌رسد صبر کن که آن از عزم در کارهاست.

۲- اقسام صبر: از آنچه از گفتار راغب استفاده می‌شود صبر بر چهار قسم است:

صبر در مصیبت، صبر در جنگ، صبر در برابر دل‌تنگی‌ها و صبر در خودداری از گفتار. ولی مطابق روایت مشهور از پیامبر اکرم ﷺ صبر بر سه قسم است: «الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَصَبْرٌ عَنِ الْمُعْصِيَةِ»^۵ صبر بر سه گونه است:

۱- کتاب گفتاری در صبر از مقام معظم رهبری آیه‌الله خامنه‌ای

۲- مفردات، ص ۲۷۳ - مقصود راغب اصفهانی این است که همه این موارد در قرآن به نام صبر نامیده شد و غیر از خود نگهداری، هنگام مصیبت که نام دیگری جز صبر ندارد و موارد دیگر علاوه بر نام صبر به نامهای دیگر هم نامیده می‌شود، و روی این اصل می‌توان گفت که خود نگهداری از گناه و تحمل رنج طاعت هم نوعی صبر است که در لسان آیات و روایات به نام تقوا نامیده شده است.

۳- سوره بقره آیه ۱۷۷

۴- کافی، ج ۲، ص ۹۱

۵- سوره لقمان آیه ۱۷

صبر در هنگام پیشامدهای ناگوار، صبر بر انجام طاعت و صبر در مقابل معصیت. توضیح اینکه انسان در راه طی کردن تکامل و کوشش برای رسیدن به هدف مطلوب، موانعی در پیش دارد که باید در برابر آنها مقاومت و شکیبایی ورزد، این موانع، یا عوامل ناآرام کننده و تزلزل و دلهره به وجود آورنده است، و یا عواملی است که انسان را از انجام وظایف خود باز می‌دارد و یا انگیزه‌هایی است که آدمی را به کارهای زشت و گناه وامی‌دارد.

مقاومت در برابر عوامل نوع اول صبر هنگام مصیبت و در برابر عوامل نوع دوم صبر بر طاعت، و در مقابل عوامل نوع سوم صبر از معصیت است.^۱ و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ وَصَبْرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ»^۲ صبر بر دو گونه است: خودنگهداری از آنچه دوست می‌داری و خودنگهداری بر آنچه ناخوشایند داری. و میان این دو روایت به این گونه می‌توان جمع کرد که صبر از محبوب (خوشایند) همان صبر در برابر معصیت می‌باشد زیرا گناه از روی میل نفسانی و شهوت است، و صبر بر مکروه (ناخوشایند) صبر در مصیبت و صبر بر طاعت می‌باشد زیرا مصیبت خوشایند انسان نیست و طاعت نیز همراه با رنج و بسا ترک لذت است. و اقسامی را که راغب یاد نموده است: قسم اول که همان صبر هنگام مصیبت است و قسم سوم یعنی صبر در برابر دلتنگی‌ها نیز از مصادیق صبر بر مصیبت است و صبر در هنگام جنگ و جهاد از مصادیق صبر بر طاعت، و صبر در کتمان سر از مصادیق صبر بر معصیت است زیرا افشاگری گناه است.

۳- آیات قرآن درباره صبر: متجاوز از صد بار واژه صبر و استقامت در قرآن کریم آمده است. و آن آیات را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

الف - آیاتی که در آنها به صبر امر شده است مانند: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ»^۳ صبر کن آنچنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند و برای ایشان درخواست تعجیل در عذاب مکن.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۴ ای کسانی که ایمان آوردید صبر کنید و در مشکلات اجتماعی با هم مقاومت ورزید و میان نیروها و

۲- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۵۲
۴- سوره آل عمران آیه ۲۰۰

۱- اقتباس از کتاب گفتاری در صبر
۳- سوره احقاف (۴۶) آیه ۳۵

فعالتهای خود در همه شؤون زندگی دینی، ارتباط برقرار سازید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که به سعادت و رستگاری دنیا و آخرت نایل شوید.

متعلق صبر در این آیات یعنی چیزی که خواسته شده درباره آن صبر و استقامت ورزیده شود امور زیر است:

۱- بر حکم پروردگار: «فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»^۱ و صبر کنید تا خدا میان ما حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است.

۲- بر گفتار مخالفان: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ»^۲ بر آنچه این کافران می‌گویند صبر کن و پروردگارت را تسبیح و ستایش کن.

۳- بر تحقق وعده‌های خدا: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ»^۳ صبر کن که وعده خدا حق است، و مبادا کافران که یقین به وعده‌های پروردگار ندارند وقار تو را بگیرند (و تعجیل در عذاب ایشان کنی).

۴- در انتظار پاداش محسنان و کیفر کافران: «وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۴ صبر کن که خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا إِنَّهُمْ يَرُؤْنَهُ بَعِيدًا وَ تَرَاهُ قَرِيبًا»^۵ صبر نیکو کن، که این کافران قیامت را دور می‌بینند ولی ما نزدیک می‌بینیم.

۵- بر معاشرت با مؤمنان محروم خداپرست: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»^۶ خود را شکیبایی ده با کسانی که پروردگارشان را در صبح و شام می‌خوانند و جز او را اراده نمی‌کنند.

۶- بر مصایب: «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»^۷

۷- صبر بر عبادت: «فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ»^۸ پروردگار آسمان و زمین را عبادت کن و برای عبادت او شکیبایی بورز.

ب - صفات صابران: در سوره بقره، صابران را چنین توصیف می‌کند: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ، الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۹ صابران را مژده ده،

۱- سوره اعراف (۷) آیه ۸۷ و یونس ۱۰۹ و طور ۴۸ و قلم ۴۸ و انسان ۲۴

۲- سوره طه (۲۰) آیه ۱۳۰ و ص ۱۷ و ق ۳۹ و مزمل ۱۰

۳- سوره روم آیه ۶۰ و غافر ۵۵ و ۷۷ ۴- سوره هود آیه ۱۱۵

۵- سوره معارج آیات ۷-۵ ۶- سوره کهف آیه ۲۸

۷- سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۷ ترجمه آیه در صفحه پیش گذشت

۸- سوره مریم (۱۹) آیه ۶۵ ۹- سوره بقره آیات ۱۵۵ و ۱۵۶

آن صابران که وقتی مصیبتی به ایشان می‌رسد می‌گویند ما از آن خداییم و به سوی او بازگشت می‌کنیم.

علامه طباطبایی رحمته الله در ذیل این آیه بیانی دارند، خلاصه‌اش این است که: خداوند به پیامبرش فرمان داد، که صابران را مژده دهد و متعلق مژده را به خاطر عظمتش یاد نموده است، البته آن متعلق جز خیر و جمیل نمی‌باشد. آنگاه صابران را توصیف کرده به این که کسانی هستند که می‌گویند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و معلوم است که مقصود گفتن این جمله و یا مجرد خطور به دل نیست بلکه مراد تحقق به حقیقت معنای آن است که انسان خود را واقعاً مملوک خدا بداند و بداند که بازگشت او به سوی خداست و با یک چنین بینشی صبر به بهترین وجه تحقق می‌یابد و ریشه‌های جزع و اسف قطع، و چرکیهای غفلت شسته می‌گردد^۱.

در سوره رعد یکی از صفات خردمندان را صبر می‌شمارد «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ... وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ ...»^۲ همانا خردمندان متوجه می‌شوند، خردمندان کسانی هستند که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند و هر چه را خداوند به پیوند آن فرمان داد پیوند می‌کنند (صله رحم می‌نمایند) و از پروردگارشان می‌ترسند و از بدی حساب هراسناک‌اند. و کسانی هستند که برای طلب رضای پروردگارشان صبر پیشه می‌کنند ...^۳ و در سوره بقره یکی از صفات صادقان در ایمان و متقیان را صبر می‌شمارد «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۴ و کسانی که در سختیها و مصیبتها و ضررها و هنگام جنگ صبر می‌کنند، اینان کسانی هستند که راست می‌گویند و اینان خود متقی هستند.

در قرآن کریم، درک پاره‌ای از معارف الهی و مکارم اخلاق را از ویژگیهای صابران می‌شمارد: در سوره قصص تلقی و فهم این مطلب که ثواب خدا به مؤمنان بهتر از آن چیزی است که به قارونیان داده شد می‌فرماید: «وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ»^۵ این حقیقت را جز صابران کسی درک نمی‌کند. و در سوره فصلت بعد از آنکه فرمان دفع بدی را به خوبی می‌دهد و نتیجه آن که پیدا شدن دوستی گرم و صمیمانه باشد یاد می‌کند می‌فرماید: «وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»^۶ این مطلب را

۲- سوره رعد (۱۳) آیات ۱۹ تا ۲۲

۴- سوره بقره آیه ۱۷۷

۶- سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۵

۱- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۵۸

۳- «وجه رب» یعنی جهت خدایی عمل

۵- سوره قصص (۲۸) آیه ۸۰

دریافت نمی‌کنند مگر کسانی که مقاومت می‌ورزند و مگر کسانی که بهره بزرگی از معارف الهی داشته باشند.

صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر، آدم ندید
ج - فواید صبر: در قرآن کریم فواید و آثاری برای صبر در دنیا و آخرت یاد نموده که به آنها اشاره می‌شود.

یک - فایده‌های دنیوی:

۱- لازمه عزم در امور است: عزم یعنی دل بستن و تصمیم جدی بر کاری گرفتن و این از نتایج صبر و شکیبایی است. «وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»^۱ و اگر شکیبایی ورزید و تقوا پیشه کنید (برای شما خوب است) زیرا که صبر و تقوا از عزم در امور است. و این که صبر را از لوازم عزم در امور شمرده به این جهت است که: تصمیم و دل بستن به کاری اگر بخواهد ثبات داشته باشد و منحل نگردد لازمه آن صبر و استقامت است.^۲

۲- مایه خیر است: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَوْقَبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ»^۳ و اگر خواستید مشرکان را مجازات و کیفر کنید مطابق آنچه با شما کرده‌اند مجازات کنید و البته اگر صبر کنید آن برای صابران خیر و بهتر است زیرا در عفو لذتی است که در انتقام نیست و اعمال جوانمردی است که در انتقام از آن خبری نیست.

۳- مایه تحقق یافتن وعده‌های پروردگار است: «وَوَعَدْتُمْ كَلِمَةً رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا»^۴ و کلمه نیکوی پروردگارت بر بنی اسرائیل تمام شد (تحقق یافت) به واسطه آنکه شکیبایی ورزیدند، که مقصود از کلمه حُسْنَىٰ: وعده هلاکت دشمنان بنی اسرائیل و وراثت سرزمین مصر بود که به واسطه صبر ایشان تحقق یافت.

۴- از صفات انبیای خداست: در سوره انبیا پس از آنکه نام تعدادی از پیامبران خدا را یاد می‌کند، می‌فرماید: «كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ»^۵ همه این پیامبران از صابران بودند.

۵- از خصیصه‌های لازم برای امامت است: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ»^۶ و ایشان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند، چون که صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند.

۱- سوره آل عمران آیه ۱۸۶ و شوری ۴۳ و لقمان ۱۷

۲- تفسیرالمیزان، ج ۶، ص ۲۲۹

۳- سوره اعراف آیه ۱۳۷

۴- سوره سجد (۳۲) آیه ۲۴

۵- سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۵

۶- وسیله امداد الهی در هنگام نبرد است: «بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ»^۱ آری اگر صبر کنید و خودنگهداری نمایید و کافران با آن شتاب و یا خشمشان بر شما بیایند پروردگار شما با پنج هزار فرشتگان نشانه گذار، شما را مدد می کند.

۷- مایه جلوگیری از زیان کید کافران: «وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا»^۲ و اگر صبر کنید و تقوا پیشه کنید مکر کافران به شما هیچ زبانی وارد نمی سازد.

۸- مایه غلبه بر دشمن: «إِنَّ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ»^۳ اگر از شما بیست نفر انسان صابر باشند بر دویست نفر از کافران چیره می شوند.

۹- معیت و همراهی خدا: «وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۴ صبر کنید که خدا با صابران است.

۱۰- وسیله استعانت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۵ ای کسانی که ایمان آورده اید، با صبر و نماز یاری بخواهید که خدا با صابران است.

۱۱- تعقل و ادراک آیات الهی: در پاره ای از آیات پس از آنکه آثار رحمت و یا قدرت و یا قهر خود را یاد می کند می فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»^۶ به یقین در این آثاری که یاد شد نشانه هایی است برای هر که بسیار شکیبایی ورزد و هر که بسیار سپاسگزار باشد.

۱۲- محبت الهی: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۷ و خدا صابران را دوست می دارد.
دو - فایده های اخروی:

۱- جایگاه نیکو در دنیا و پاداش بزرگتر در آخرت: پاداش، یکی از امتیازات مهم صابران است که در بعضی آیات با تعبیر «وَلَا جُرْءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرَ»^۸ آمده، و در بعضی دیگر «بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۹ یعنی پاداش بهتر از عمل، و در برخی آیات با تعبیر «يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَّرَّتَيْنِ»^{۱۰} یعنی اجر مضاعف، و در پاره ای دیگر به «أَجْرًا عَظِيمًا»^{۱۱} و گاهی با

۲- همان سوره آیه ۱۲۰

۱- سوره آل عمران آیه ۱۲۵

۳- سوره انفال آیه ۶۵

۴- سوره انفال آیات ۴۶ و ۶۶ و سوره بقره آیات ۱۵۳ و ۲۴۹

۵- سوره بقره آیه ۱۵۳

۶- سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۶ و لقمان آیه ۳۱ و سبأ آیه ۱۹ و شوری آیه ۳۳

۷- سوره آل عمران آیه ۱۴۶

۸- سوره نحل (۱۶) آیه ۴۲

۹- سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶

۱۰- سوره قصص آیه ۵۴

عالتیرین تعبیر یعنی «أَمَّا يُوقِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^{۱۲} یاد شده است (همانا پاداش صابران در حد کامل و بدون حساب داده می شود).

۲- فوز و فلاح: «إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ»^{۱۳} به یقین امروز، من این مؤمنان را برای شکیبایی که ورزیدند پاداش می دهم (و پاداش ایشان) این است که ایشان پیروز و رستگارند.

۳- مغفرت و رحمت: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنَّا مِن بَعْدِ مَا فَتَنَّاكُمُ فِي جَاهِدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»^{۱۴} به یقین پروردگار تو نسبت به مؤمنانی که پس از آنکه گرفتار فتنه کفار شدند هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند و شکیبایی ورزیدند آمرزنده و مهربان است.

۴- سلام فرشتگان: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»^{۱۵} و فرشتگان از هر دری بر این خردمندان متصف به این صفات وارد می شوند و به آنها می گویند: سلام بر شما باد چون صبر کردید، خوب، منزلگاه نیکو پایانی است.

۵- غرفه های بهشت: «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا»^{۱۶} به این عبادِ رحمان قصرهای بهشت پاداش داده می شود به واسطه شکیبایی ایشان، و با درود و سلام با آنها برخورد می شود.

۶- مزده پروردگار و صلوات و رحمت او: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»^{۱۷} که بیان خواهد شد.

در قرآن کریم دو ویژگی برای صفت صبر یاد شده که برای هیچ صفتی یاد نشده است: یکی پاداش بی حساب که در آیه ۱۰ سوره زمر آمده است، و دیگر صلوات پروردگار که تنها درباره صابران یاد شده و در آیه ۱۵۶ سوره بقره آمده است (هر دو آیه در فواید اخروی صبر نگاشته شد).

د - روایات درباره صبر: پیامبر خدا ﷺ: «الْإِيمَانُ نِصْفَانِ نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَ نِصْفٌ فِي

۱۱- سوره احزاب آیه ۳۵

۱۲- سوره زمر (۳) آیه ۱۰

۱۳- سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۱ و سوره آل عمران آیه ۲۰۰

۱۴- سوره نحل (۱۶) آیه ۱۱۰

۱۵- سوره رعد آیات ۲۳ و ۲۴

۱۶- سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۵

۱۷- سوره بقره آیه ۱۵۶

الشُّكْرِ»^۱ ایمان دو نیمه است، نیمی در صبر و نیمی در شکر است. پیامبر خدا ﷺ: «قَسَمَ اللَّهُ الْعَقْلَ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ قَمْنٌ كُنَّ فِيهِ كَمَلٌ عَقْلُهُ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَلَا عَقْلَ لَهُ، حُسْنُ الْمَعْرِفَةِ لِلَّهِ وَحُسْنُ الطَّاعَةِ لِلَّهِ وَحُسْنُ الصَّبْرِ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ»^۲ خداوند برای عقل سه جزء قرار داد، پس هر کس را آن سه جزء باشد عقلش کامل است و هر که در او نباشد عقل ندارد، (و آن سه جزء) خوب خدا را شناختن و خوب از او اطاعت کردن و خوب بر فرمان او صبر نمودن است.

پیامبر خدا ﷺ: «الْعِلْمُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمُ وَزِيرُهُ وَالْعَقْلُ دَلِيلُهُ وَالصَّبْرُ امِيرُ جُنُودِهِ...»^۳ علم دوست مؤمن و بردباری وزیر او و عقل راهنمای او و صبر فرمانده سربازان اوست. یعنی صبر تدبیرکننده امور مربوط به روح انسان است هرگاه آنها از صبر تبعیت کنند روح انسان منظم خواهد شد.

امام علی علیه السلام: «وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَالْآخِرَ فِي جَسَدٍ لِرَأْسٍ فِيهِ وَلَا فِي إِيمَانٍ لِصَبْرٍ مَعَهُ»^۴ و بر شما باد به صبر که صبر نسبت به ایمان مانند سر نسبت به بدن است و بدنی که سر ندارد خیری ندارد و ایمانی که صبر ندارد هم خیری ندارد.

امام علی علیه السلام: «مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ: الْبِرُّ وَإِخْفَاءُ الْعَمَلِ وَالصَّبْرُ عَلَى الرِّزَايَا وَكِتَابُ الْمَصَائِبِ»^۵ از گنجهای بهشت، نیکوکاری و پنهان نمودن کار نیک و صبر بر مصیبتها و پوشاندن آنهاست.

امام علی علیه السلام: «لَا يَعْدِمُ الصَّبْرُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ»^۶ انسان صابر پیروزی را از دست نمی دهد اگر چه زمان طولانی باشد، و به گفته حافظ:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند در اثر صبر نوبت ظفر آید
 امام باقر علیه السلام: هنگامی که وفات پدرم رسید مرا به سینه چسبانید و گفت: ای پسرم تورا سفارش می کنم به آنچه پدرم هنگام حضور مرگ به من سفارش کرد و یاد آور شد که پدرش نیز به او همین سفارش را نمود: «يَا بُنَيَّ اصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ مَرًّا»^۷ ای پسرم بر حق استقامت ورز اگر چه تلخ باشد.

۱- تحف العقول، ص ۴۷ ۲- همان، ص ۵۴

۳- همان، ص ۵۴

۴- نهج البلاغه، حکمت ۷۹ و به این مضمون هم از پیامبر اکرم ﷺ و امامان دیگر روایاتی نقل شده است. ۵- همان، ص ۱۹۷

۶- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۵

۷- کافی، ج ۲، ص ۳۱۱ و سفینه البحار، ج ۲، ص ۵ و جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۹۱

صدق

راستی، یکی از مکارم اخلاق و فضایل انسانی و صفات پیامبران و اولیای خداست. الف - تعریف راستی: راستی مطابقت سخن با واقع و سیرت با سریرت و عقیده با حق است و سخن دروغ گفتاری است که با آنچه واقع شده یا می شود مطابقت نداشته باشد، و عمل دروغ کرداری است که با درون انسان مخالف باشد مثل اینکه کارهای متواضعان را بکنند در حالی که صفت تواضع را ندارد، و اعتقاد دروغ همان عقیده باطل است به این صورت که به چیزی معتقد باشد که واقعیت نداشته باشد مانند اعتقاد به موهومات، و یا واقعیت داشته باشد ولی بر خلاف آن طوری که هست به او اعتقاد داشته مثل اینکه غیر خدا را معبود قرار دهد.

بنابراین: صدق هم در گفتار و هم در کردار و هم در اعتقاد تحقق می یابد، و صادق کامل که در قرآن از او بسا به صدیق تعبیر می شود کسی است که هم در گفتار و هم در کردار و هم در اعتقاد راست باشد.^۱

ب - آیات قرآن درباره صدق: این آیات را به سه بخش می توان تقسیم نمود: اول آیاتی که صفات صادقان را یاد نموده است، از آن جمله: آیه ۱۷۱ سوره بقره (لیس البرّ....) است که در بحث تقوا و بر و صبر از آن بهره برداری شد. در این آیه صادقان را به داشتن اعتقاد حق یعنی ایمان به خدا و معاد و پیامبران الهی و کتب آسمانی و فرشتگان، و داشتن اعمال شایسته یعنی دادن مال در راه محبت خدا به درماندگان و یتیمان و در راه ماندگان و خویشان و به پاداشتن نماز و دادن زکات، و اخلاق ستوده یعنی وفای به

عهد و صبر در موارد مختلف تعریف می‌کند. و آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»^۱ همانا مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آوردند و شک و تردیدی در این باره به آنها راه نیافت و با مالها و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، این افراد (همین‌ها نه غیر اینها) راستان‌اند.

و آیه «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»^۲ (غنایمی که بدون جنگ و خونریزی به دست می‌آید از آن خدا و ...) و سهم خدا از آن فقیران مهاجری است که از خانه‌ها و اموالشان بیرون رانده شدند و حال آنکه فضل خدا و خشنودی او را طلب می‌کنند و خدا و رسول او را یاری می‌نمایند. اینان به حقیقت صادق و راست‌اند. در این آیه صادقان را به صفت هجرت و طلب رضایت خدا و یاری خدا و رسولش توصیف می‌کند. در سوره حدید صدیقان را همنشین شاهدان یا شهیدان در پیشگاه پروردگار یاد کرده، صفت بارز آنان را ایمان واقعی به خدا و پیامبران او می‌شمارد «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ»^۳ کسانی که به خدا و پیامبران او (به حقیقت) ایمان آوردند، اینان صادقان و شاهدان پیش پروردگارشان‌اند.

دوم آیاتی که فوائد و آثار صدق را بیان می‌کند:

۱- صدیقان در ردیف انبیاء، شهداء، و صالحان آمده‌اند: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^۴ و هر کس از خدا و رسول اطاعت کند، پس آنان با کسانی خواهند بود که خدا بر ایشان نعمت بخشیده است یعنی پیامبران و راستان کامل و گواهان بر اعمال و شایسته‌کاران، و اینان خوب رفیقانی هستند.

۲- صادقان در ردیف صابران و قیام‌کنندگان به طاعت و انفاق‌کنندگان و شب بیداران قرار داده شده‌اند. «الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْتَفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ»^۵ که این پنج صفت در این آیه به عنوان صفات اهل تقوا یاد شده است.

۳- صادق یکی از اسماء حسنی و صفات خداست: «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»^۶

۲- سوره حشر (۴۵) آیه ۸

۴- سوره نساء (۴) آیه ۶۹

۶- سوره نساء آیه ۱۲۲

۱- سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۵

۳- سوره حدید (۵۷) آیه ۱۷

۵- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷

«وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا»^۱ چه کسی از خدا راستگوتر است؟ «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْثِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ»^۲ این حرمت (بعضی از جانداران بر بنی اسرائیل) به واسطه بَعثی و تجاوز ایشان بود و به یقین ما راستگو هستیم.

۴- صادق و صدیق از صفات پیامبران خداست: «وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»^۳ در قرآن از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستین و پیامبر بود. «وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»^۴ ادريس را در قرآن یاد کن که او بسیار راستین و پیامبر بود و «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ»^۵

۵- صادقان را خدا به عنوان پیشوا و متبوع معرفی نموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۶ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و با صادقان باشید». که در تفاسیر، صادقان به امامان معصوم تفسیر شده است.^۷

۶- فوز عظیم از آن صادقان است: «قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ، لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ»^۸ خدا فرمود: این روزی است که راستی راستان به آنان سود می‌دهد، برای ایشان بهشتهایی است که از زیر آنها نهرها جاری است و در آن جاودان‌اند و خدا از ایشان راضی و ایشان از خدا راضی‌اند و این پیروزی بزرگی است. در این آیه فایده‌ای که صادقان از آن بهره‌مند می‌شوند در سه چیز خلاصه شده است:

بهشت جاودانه، رضایت پروردگار از ایشان، رضایت ایشان از خدا، و آنگاه این فواید را به عنوان فوز عظیم یاد نموده است.

۷- صادقان در امتحان سرفرازند: «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»^۹ و ما به تحقیق کسانی را که پیش از ایشان بودند آزمودیم راستگویان از دروغگویان شناخته شوند.

۸- صدق ملاک پاداش الهی است: و هر عملی و یا صفتی و یا عقیده‌ای تا راست نباشد پاداش به آن داده نمی‌شود «لَيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ»^{۱۰}

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| ۱- سورة نساء آیه ۸۷ | ۲- سورة انعام (۶) آیه ۱۴۶ |
| ۳- سورة مریم (۱۹) آیه ۴۱ | ۴- سورة مریم آیه ۵۶ |
| ۵- سورة يوسف (۱۲) آیه ۴۶ | ۶- سورة توبه آیه ۱۱۹ |
| ۷- تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۴۳۲ | ۸- سورة مائده (۵) آیه ۱۱۹ |
| ۹- سورة عنكبوت (۲۹) آیه ۳ | ۱۰- سورة احزاب (۳۳) آیه ۲۴ |

سوم در قرآن کریم بعضی از امور به صدق اضافه شده و با وصف صدق ستوده شده است از آن جمله: قَدَمٌ صِدْقٌ^۱ مَبْوًى صِدْقٌ^۲ مُدْخَلٌ وَ مُخْرَجٌ صِدْقٌ^۳ لِسَانٌ صِدْقٌ^۴ وَعْدٌ صِدْقٌ^۵ وَ مَقْعَدٌ صِدْقٌ^۶ است.

علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر این کلمات می نویسد: همانا اضافه شدن کلمه‌ای به صدق مانند وعد صدق، قدم صدق، لسان صدق، مدخل و مخرج صدق برای دلالت کردن بر این است که آنچه لازمه معنای آن کلمه و آثار خواسته شده از آن است به راستی در آن موجود است بدون اینکه در اثری از آثارش که با زبان دلالت التزامی به طالب آن وعده می دهد دروغ بگوید.

مثلاً وعده صدق یعنی وعده‌ای که وعده‌دهنده به آن وفا می کند و وعده داده شده به آن شاد می گردد و شایسته است که به وقوع آن امیدوار باشد، و اگر چنین نباشد وعده صدق نیست بلکه وعده کذب است. گویا آن وعده دروغ گفته است زیرا به لوازم معنایش عمل نشده است.

و مَبْوًى صِدْقٌ یعنی جایگاهی که همه چیزهایی که انسان از مسکن طالب است مانند آب و هوای خوش و برکات زمین و وفور نعمت و محل استقرار و غیره در آن یافته شود.^۷

لسان صدق: ثنای جمیلی است که کذبی در آن نباشد^۸ و یا زبانی است که جز به راستی تکلم نکند.^۹

مدخل و مخرج صدق (ادخال و اخراج صدق) به این معنی است که دخول و خروج انسان در هر کاری متصف به راستی و جاری بر حقیقت باشد.^{۱۰}

مَقْعَدٌ صِدْقٌ: جایگاه راستینی است که هیچ آلوده به دروغ نباشد^{۱۱} هر چه در آنجاست خیر است و شری وجود ندارد.

قدم صدق به معنای قدم ثابت و بدون زوال و لغزش، و یا به معنای منزلت و مکاتبتی است که در خور انسانهای راستین باشد.^{۱۲}

- | | |
|-------------------------------|---------------------------|
| ۱- سوره یونس (۱۰) آیه ۲ | ۲- سوره یونس آیه ۹۳ |
| ۳- سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۰ | ۴- سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۴ |
| ۵- سوره احقاف آیه ۱۶ | ۶- سوره قمر آیه ۵۵ |
| ۷- تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۱۲۳ | ۸- همان، ج ۱۴، ص ۶۴ |
| ۹- همان، ج ۱۵، ص ۳۱۱ | ۱۰- همان، ج ۱۲، ص ۱۸۸ |
| ۱۱- همان، ج ۱۹، ص ۹۹ | ۱۲- همان، ج ۱۰، ص ۶ |

ج - روایات درباره صدق: رسول خدا ﷺ: «تَقَبَّلُوا إِلَيَّ بِسِتِّ اتَّقَبَلُ إِلَيْكُمْ بِالْحَيَّةِ: إِذَا حَدَّثَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَكْذِبْ وَإِذَا وَعَدَ فَلَا يُخْلِفْ وَإِذَا أَتَيْتُمْ فَلَا يَخُونُ وَغَضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَكُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَاحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ»^۱ از جانب من شش چیز را بپذیرید، که برای شما بهشت را عهده دار می شوم هرگاه یکی از شما سخن می گوید دروغ نگوید و هرگاه وعده می کند خلف وعده ننماید و هرگاه به او چیزی سپرده می شود خیانت نکند، و چشمهای خود را از حرام ببوشانید و دستهای خود را از ستم باز دارید و دامنهای خود را از ناپاکی حفظ کنید.

رسول خدا ﷺ: «يَا عَلِيُّ أَرْبَعٌ مَنْ يَكُنْ فِيهِ كَمَلُ إِسْلَامِهِ: الصَّدْقُ وَالشُّكْرُ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ»^۲ چهار خصلت است که در هر کس باشد اسلامش کامل است: راستگویی و سپاسگزاری و شرم و نیکخویی.

امام علی علیه السلام: «عَلَامَةُ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤْتِرَ الصَّدَقَ حَيْثُ يَضْرُكَ عَلَى الْكِذْبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ وَأَنْ لَا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عِلْمِكَ وَأَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ»^۳ نشانه ایمان این است، راستی را آنجا که به تو زیان می رساند بر دروغ آنجا که به تو سود می رساند اختیار کنی، و در گفتار تو چیزی اضافه بر دانشات نباشد، و در گفتار نسبت به دیگری تقوا را رعایت کنی.

امام علی علیه السلام: «جَانِبُوا الْكِذْبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ، الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مَنْجَاةٍ وَكَرَامَةٍ وَالْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مَهْوَاةٍ وَمَهَانَةٍ»^۴ از دروغ دوری کنید که آن بیگانه از ایمان است، انسان راستگو مشرف بر نجات و بزرگواری است و انسان دروغگو مشرف بر هلاکت و خواری است.

امام علی علیه السلام: «وَلِسَانُ الصَّدْقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يُورَثُهُ غَيْرُهُ»^۵ و زبان راستین (یعنی ثنای جمیلی که از روی راستی گفته شود) که خدا برای انسان در میان مردم قرار دهد برای او بهتر است از مالی که دیگری برای او به ارث گذارد.

امام صادق علیه السلام: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَسُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اعْتَادَهُ وَ لَوْ تَرَكَهُ لَأَسْتَوْحَشَ لِدَلِيكَ، وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَأَدَائِهِ أَمَانَتِهِ»^۶ به طول رکوع و

۲- تحف العقول، ص ۱۰

۱- جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۳

۳- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۴۵۰

۵- همان، خطبه ۲۳

۴- همان، خطبه ۸۵

۶- کافی، ج ۲، ص ۱۰۵

سجود کسی نگاه نکنید زیرا این چیزی است که عادت کرده و اگر ترک کند به وحشت می افتد، ولی به راستگویی و امانتداری او نگاه کنید. امام صادق علیه السلام: «لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: أَنْظَرُهُ إِلَى مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالِزِمُهُ، فَإِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا بَلَغَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ»^۱ به آن مقامی که علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رسید بنگر و ملازم آن شو، به درستی که علی علیه السلام همانا به واسطه راستگویی و امانتداری به آن مقامی که در نزد پیامبر یافت رسید.

امام صادق علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ»^۲ به درستی خداوند پیامبری را نفرستاد مگر اینکه به راستگویی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار سفارش کرد.

د - اقسام صدق: برای صدق، شش نوع یاد نموده اند:

۱- صدق در گفتار: و این همان است که در روایات به «صدق الحدیث» تعبیر شده است، و آن خبر دادن از چیزی است به همان گونه ای که هست یعنی خبر مطابق با واقع باشد.

۲- صدق در نیت: که همان اخلاص است یعنی انگیزه انسان راست باشد و غیر خدا در آن راه نیابد.

۳- صدق در عزم: یعنی هر کار خیری که قصد می کند جازم باشد و تردید و دودلی به خود راه ندهد. برای اینکه گاهی انسان قصد کاری را می کند ولی در باطنش تصمیم و جزم به آن کار را ندارد. چنین کسی در عزمش صادق نیست.

۴- صدق در وفای به وعده و عهد: یعنی هر وعده ای که می کند و هر پیمانی که می بندد به آن وفا کند و همین نوع از صدق است که خداوند مردانی را به آن توصیف نموده است «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»^۳ مردانی که آنچه با خدا عهد بسته بودند صادقانه وفا نمودند.

۵- صدق در اعمال: به این معنی که ظاهر انسان با باطنش و صورت انسان با سیرتش یکسان باشد، چنانکه امام علی علیه السلام می فرماید «مَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ بَيْرُهُ وَعَلَانِيَتُهُ وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ فَقَدْ آدَى الْأَمَانَةَ وَأَخْلَصَ الْعِبَادَةَ»^۴ هر کس باطنش با ظاهرش و کردارش با گفتارش ناسازگار نباشد، امانت الهی را ادا کرده و عبادت را برای خدا خالص گردانیده است.

۱- همان، ص ۱۰۴

۲- نهج البلاغه، نامه ۲۶

۱- همان، ص ۱۰۴

۳- سوره احزاب آیه ۲۳

۶- صدق در مقامات دینی: و مقصود از مقامات دینی: صبر، شکر، توکل، محبت، خوف و رجاء، زهد و تسلیم و رضا و امثال اینهاست که انسان باید به حقایق این صفات متصف باشد تا صدیق و متدین راستین باشد^۱.

صله رحم

صله رحم به معنی پیوند با خویشان است، و رحم به معنی قرابت و خویشی نسبی است و گفته شده رحمی که بر صله آن تأکید شده خویشانی هستند که در منسوب بودن به انسان معروف باشند، خواه از نظر ازدواج، نکاح آنها حرام باشد یا نباشد هر چند نسبت دوری داشته باشند ولی در عرف از خویشان انسان محسوب شوند.^۱

و صله رحم به معنای شریک ساختن خویشان در مال و جاه و سایر خیراتی است که در دنیا به انسان می‌رسد، و مراد از قطع رحم، آزار رسانیدن به خویشان و کمک نکردن به ایشان است در جایی که نیاز شدید داشته باشند و انسان هم توانایی بر کمک داشته باشد، و یا با وجود امکان، دفع ظلم از آنها نکند و یا از روی کینه‌ورزی از آنها کناره‌گیری کند و امثال اینها.^۲

و البته احسان کردن به خویشان و هدیه و ارمغان دادن و مهمانی کردن آنها هم صله رحم و ممدوح است.

آیات قرآن درباره صله رحم: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا»^۳ و تقوا را درباره خدایی که با نام او (سوگند خوردن به نام او) از یکدیگر درخواست می‌کنید و درباره خویشان خود رعایت کنید، به یقین خدا بر شما مراقب و محافظ است. «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ»^۴ خدا را پرستش کنید و چیزی را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی

۲- جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۶۱
۴- سوره نساء آیه ۳۶

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۵
۳- سوره نساء آیه ۱

کنید و همچنین به خویشان و یتیمان و درماندگان. «الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۱ کسانی که عهد خود را پس از پیمان بستن با او می شکنند و آنچه را خداوند فرمان داده با آن پیوند کنند می برند (یعنی صلۀ رحم را که خدا به آن فرمان داده به جا نیاورده و قطع رحم می کنند) و در روی زمین فساد می نمایند اینان و همینان زیانکارند.

و در سوره رعد یکی از صفات خردمندان را صلۀ رحم می شمارد «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»^۲ و کسانی که آنچه را که خدا فرمان داده پیوند کنند، پیوند می کنند (یعنی صلۀ رحم که خدا به آن فرمان داده انجام می دهند) و از پروردگارشان می ترسند و از بدی حساب هراسناک اند و باز در همان سوره قطع رحم کننده را مورد لعنت قرار می دهد.^۳

و در سوره نور می فرماید: «وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۴ و صاحبان ثروت و نعمت از شما نباید از بخشش به خویشان و درماندگان و مهاجران در راه خدا کوتاهی کنند.

روایات درباره صلۀ رحم: رسول خدا ﷺ: «أَوْصِيَ الشَّاهِدَ مِنْ أُمَّتِي وَالْغَائِبَ وَمَنْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ الْأُمَّهَاتِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَنْ يَصِلَ الرَّحِمَ وَإِنْ كَانَتْ عَلَى مَسِيرَةٍ سَنَةً فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ»^۵ حاضران از امتم و غایبان از آنها را و کسانی را که در پشت پدران و رحم مادران اند تا روز قیامت سفارش می کنم که صلۀ رحم کنند اگر چه خویش آنها در مسافت یک سال راه باشد که صلۀ رحم جزء دین است. رسول خدا ﷺ: «إِنَّ أَعْجَلَ الْخَيْرِ ثَوَابًا صِلَةُ الرَّحِمِ»^۶ آن عمل خوبی که زودتر از هر عملی پاداشش به انسان می رسد صلۀ رحم است.

از رسول خدا ﷺ پرسیده شد که بهترین مردم کدام اند؟ فرمود: «اتَّقَاهُمْ لِلهِ وَأَوْصَلَهُمْ لِلرَّحِمِ وَأَمْرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۷ آن که تقوای او نسبت به خدا بیشتر و صلۀ او نسبت به خویشان فزوتتر است و بیشتر از دیگران امر به معروف و نهی از منکر می کند.

- ۱- سوره بقره آیه ۲۷
 ۲- سوره رعد (۱۳) آیه ۲۱
 ۳- سوره رعد آیه ۲۵
 ۴- سوره نور (۲۴) آیه ۲۲
 ۵- کافی، ج ۲، ص ۱۵۱ جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۵۹
 ۶- کافی، ج ۲، ص ۱۵۱ و جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۵۹
 ۷- جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۶۰

امیرالمؤمنین علی علیه السلام : در ضمن فلسفه بعضی از تعالیم اسلام می فرماید «وَصَلَّةُ الرَّحِمِ مَثَلَةٌ لِلْعَدَدِ»^۱ و خداوند صله رحم را واجب نمود برای اینکه تعداد خویشان افزایش یابد (زیرا در ارتباط مساعدت به یکدیگر نیرومند و سالم و متأهل و دارای فرزند می شوند) و در ضمن بهترین وسیله‌ای که متوسلان به آن چنگ می زنند می فرماید: «وَصَلَّةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ وَ مَنَسَأَةٌ فِي الْأَجَلِ»^۲ (و یکی از آن وسایل) صله رحم است که موجب افزایش مال و تأخیر مرگ است. و در صفات متقیان می فرماید: «يُعْطَى مَنْ حَرَمَهُ وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ»^۳ هر کس او را محروم سازد به او عطا می کند و هر که با او قطع رحم کند صله رحم می نماید.

امام باقر علیه السلام : «صَلَّةُ الرَّحِمِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ وَ تُنْمِي الْأَمْوَالَ وَ تَدْفَعُ الْبُلُوْءَ وَ تُسَيِّرُ الْحِسَابَ وَ تُنْسِيءُ فِي الْأَجَالِ»^۴ صله رحم اعمال را پاکیزه و مقبول می کند و مالها را رشد می دهد و بلا را برطرف می سازد و حساب را آسان می کند و اجلها را به تأخیر می اندازد.

امام باقر و امام صادق علیهما السلام : «صَلَّةُ الرَّحِمِ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ تُسَمِّحُ الْكُفَّ وَ تُطَيِّبُ النَّفْسَ وَ تَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ تُنْسِيءُ فِي الْأَجَلِ»^۵ صله رحم خلق را نیکو می کند و دست را سخاوتمند می سازد و نفس را پاکیزه می کند و روزی را افزایش می دهد و اجل را به تأخیر می اندازد.

امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام و او از پدرش امام سجاد علیه السلام روایت می کند که فرمود: با پنج طایفه همنشینی و رفاقت مکن و پس از آنکه چهار طایفه (کذاب، فاسق، بخیل و احمق) را می شمارد می فرماید «إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَجْمِهِ، فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مُلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ»^۶ بر حذر باش از همنشینی با کسی که قطع رحم کند که من او را در سه موضع از کتاب خدای عز و جل ملعون یافتم، آنگاه حضرت آیات ۲۳ سوره محمد و ۲۵ سوره رعد و ۲۷ سوره بقره را یاد می کند.

۱- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۲۴۴

۳- همان، خطبه ۱۸۴

۲- همان، خطبه ۱۰۹

۵- همان، ص ۱۵۱ و ۱۵۲

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۵۰

۶- همان، ص ۶۴۱

صَمْت و حَفْظ لِسَان

صمت به معنای خاموشی و کم‌گویی است، و آن صفتی است که مایه سلامتی انسان از زیانهای زبان در دنیا و تبعات شوم آن در آخرت می‌گردد، زیرا همان‌طور که در روایات آمده و به تجربه ثابت شده است زبان منشأ بسیاری از کارهای زشت و اعمال ناپسندیده‌ای است که به اخلاق رذیله منجر می‌گردد و تنها عاملی که می‌تواند جلوی آنها را بگیرد صمت و کم‌گویی است، و در حدیث آمده که مردی حضور پیامبر اکرم عرض کرد مرا وصیت کن. فرمود «إِحْفَظْ لِسَانَكَ» دو مرتبه عرض کرد مرا وصیت کن، فرمود: «إِحْفَظْ لِسَانَكَ، وَيَحْكَمْ! وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَىٰ مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ السِّنْتِهِمْ»^۱ زیانت را نگهدار و ای برتو! و آیا چیزی غیر از محصولات (فراورده‌های) زبان، مردم را در آتش دوزخ بر بینی‌هایشان می‌افکند؟ و به ابوذر فرمود: «أَلَا أَعْلِمُكَ بِعَمَلٍ خَفِيفٍ عَلَىٰ الْبَدَنِ ثَقِيلٍ فِي الْمِيزَانِ؟ قَالَ بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: هُوَ الصَّمْتُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَتَرْكُ مَا لَا يُعْنِيكَ»^۲ آیا تو را به کاری که بر بدن آسان و سبک و در میزان عمل سنگین است آگاه سازم؟ عرض کرد آری ای رسول خدا فرمود: آن عمل خاموشی و کم‌گویی، و خوشخویی و رها کردن سخنان بیهوده است.

رسول خدا ﷺ «أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ بِهَا عَلَىٰ نَفْسِكَ. ثُمَّ قَالَ: وَلَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّىٰ يَحْزَنَ مِنْ لِسَانِهِ»^۳ زیانت را نگاه‌دار که آن صدقه‌ای است که برای حفظ جانت می‌دهی، سپس فرمود: بنده‌ای حقیقت ایمان را نمی‌شناسد مگر

۲- همان، ص ۱۹۰

۱- جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۴۵

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۱۴

وقتی که زبانش را حفظ کند. و نیز فرمود: «نَجَاةُ الْمُؤْمِنِ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ»^۱ رستگاری انسان با ایمان در نگهداری زبان است. حضرت زهرا سلام الله علیها از پدر بزرگوارش: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ يَسْكُتْ»^۲ هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد باید سخن نیک بگوید و یا ساکت نشیند.

امام علی علیه السلام: «مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ... وَمَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ»^۳ هر که سخن بسیار گوید خطایش بسیار باشد... و هر که بداند که سخنش از عملش محسوب می‌گردد گفتارش اندک می‌گردد مگر در جایی که سخن مفیدی باشد. و شاید این کلام اشاره به آیه قرآن باشد که می‌فرماید «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»^۴ به گفتاری انسان تلفظ نمی‌کند مگر نزد آن محافظ آماده برای حفظ آن وجود دارد یعنی فرشته‌ای که آن را ثبت می‌کند. امام علی علیه السلام در وصیتش به امام مجتبی علیه السلام «وَتَلَافِيكَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَتَطِقِكَ»^۵ جبران کردن آن چیزی که به واسطه کم‌گویی از دست تو رفته است آسانتر است از رسیدن به آنچه به واسطه گفتارت از دست رفته است.

امام علی علیه السلام: «الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ يَتَكَلَّمْ بِهِ فَاذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ فَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ»^۶ سخن در بند تو است تا آنگاه که بدان تکلم نکرده‌ای، پس آنگاه که بدان تکلم کردی تو در بند سخن افتاده‌ای پس زبانت را حفظ کن چنانکه طلا و نقره‌ات را حفظ می‌کنی.

امام مجتبی علیه السلام: «نِعْمَ الْعَوْنُ الصَّمْتُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَإِنْ كُنْتَ فَصِيحًا»^۷ صمت یاور خوبی در جاهای بسیار است هر چند گشاده‌زبان باشی. امام سجاد علیه السلام: زبان فرزند آدم هر بامداد مشرف بر همه اعضای انسان شده می‌گوید «كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟» آنها می‌گویند به خوبی صبح کردیم اگر ما را واگذاری، سپس می‌گویند: خدا را درباره ما رعایت کن و او را سوگند می‌دهند و می‌گویند: همانا ما به واسطه تو ثواب یا عذاب می‌شویم.^۸

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۱۴

۲- سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۳۱

۳- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۳۴۱

۴- سورة ق آیه ۱۸

۵- نهج البلاغه (فیض الاسلام) نامه ۳۱، بخش ۹۰

۶- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۳۷۳

۷- سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۰

۸- جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۴۳

مولوی گوید:

ای زبان تو بس زبانی مرمر
چون تویی گویا چه گویم مر تورا
ای زبان هم آتش و هم خرمنی
چند این آتش در این خرمن زنی
در نهران جان از تو افغان می کند
گرچه هرچه گویی اش آن می کند
ای زبان هم گنج بی پایان تویی
ای زبان هم رنج و هم درمان تویی^۱
امام باقر علیه السلام: «کان ابودرّ رَحْمَةً اللهُ يَقُولُ: يَا مُبْتَغِي الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ خَيْرٍ وَ
مِفْتَاحُ شَرٍّ فَاخْتِمِ عَلَى لِسَانِكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِكَ وَوَرِقِكَ»^۲ ابودر رضی الله عنه می گفت: ای
دانشجو به یقین این زبان کلید خیر و کلید شر است پس بر زبانت مهر بز (دهانت را بر
آن ببند) همان طور که بر دنیارو درهم مهر می زنی (آنها را حفظ می کنی).
امام صادق علیه السلام: «الصَّمْتُ كَنْزٌ وَافِرٌ وَزَيْنُ الْحَلِيمِ وَسِتْرُ الْجَاهِلِ»^۳ خاموشی گنج پر، و
زیور بردبار، و پوشش نادان است (یعنی عیب نادان را می پوشاند). به گفته سعدی:
تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد^۴
امام رضا علیه السلام: «مِنْ عَلَامَاتِ الْفَقْهِ الْحِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ
الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ»^۵ از نشانه های فقه (دانایی و خوبی
فهم) بردباری و دانش و کم گوئی است. به یقین کم گوئی دری از درهای حکمت است،
کم گوئی محبت ایجاد می کند و کم گوئی راهنمای هر خوبی است. نظامی گوید:
با اینکه سخن به لطف آب است کم گفتن هر سخن صواب است
آب ار چه همه زلال خیزد از خوردن آن مالال خیزد
کم گوی و گزیده گوی چون دُر تا ز اندک تو جهان شود پر
لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پرتوان زد^۶

۱- دفتر اول، ص ۴۵

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۴۴

۳- جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۴۶

۴- گلستان باب اول، ص ۱۵

۵- کافی، ج ۲، ص ۱۱۳

۶- لیلی و مجنون، ص ۵۲۲

عدالت

تعریف عدالت: علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌نویسد: حقیقت عدل برپاداشتن برابری و موازنه میان امور است. به این گونه که به هر کدام بهره‌ای که سزاوار است داده شود و در جایی که استحقاق دارد قرار گیرد:

بنابراین عدل در اعتقاد این است که به آنچه حق است ایمان آورده شود، و عدل در افعال انسان این است که آنچه سعادت او در آن است بجای آرد و از آنچه مایه بدبختی اوست پرهیزد، و عدل در میان مردم این است که هر کدام را در جایی که استحقاق دارند قرار دهد و حقی را که عقل یا شرع یا عرف برای آنها مقرر داشته ادا کند، نیکوکار را جزای نیک و بدکار را کیفر دهد و داد مظلوم را از ظالم بگیرد و در اجرای قانون تبعیض قائل نشود.^۱ و بنابراین عدل در اخلاق این است که قوا و غرایز انسان در حد اعتدال باشد و از افراط و تفریط جلوگیری شود. سپس می‌نویسد: عدل به دو قسم تقسیم می‌شود: عدل انسان نسبت به خودش که آن را عدالت فردی گویند و عدل انسان نسبت به دیگران که آن را عدالت اجتماعی نامند.^۲

استاد شهید مطهری رحمته الله علیه می‌گوید: معنی عدالت این نیست که همه مردم از هر نظر در یک حد و یک مرتبه و یک درجه باشند. جامعه خودبه‌خود دارای مقامات و مراتب است و از این جهت مثل یک پیکر است که هر عضوی جایی و وظیفه‌ای دارد و چون استعدادها در میان افراد جامعه یکسان نیست و فعالیت و کوشش آنها به یک اندازه نیست خواه ناخواه اختلاف و تفاوت در اجتماع پیدا می‌شود.

مقتضای عدالت این است که همه تفاوتها تابع استعدادها و لیاقتها و کوششها باشد، دانشجویانی که در یک امتحان شرکت می‌کنند مقتضای عدالت این است که به هر کدام همان نمره‌ای داده شود که مستحق آن است نه اینکه به همه نمره مساوی داده شود برای اینکه تبعیض نشود. تبعیض وقتی است که همه استحقاق نمره یکسانی را داشته باشند و نمره‌های متفاوت به آنها داده شود، مقتضای عدالت مساوات در شرایط مساوی است نه در شرایط نامساوی

این است معنای آن جمله که در تعریف عدالت گفته‌اند، «الْعِدَالَةُ إِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ» (یعنی عدالت دادن حق هر حق‌داری است) و این است معنای کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا»^۱ (عدل هر چیزی را در جای خودش قرار می‌دهد)^۲.

در باب عدالت دو واژه دیگر هم به کار می‌رود: یکی قسط و اقساط که در آیات قرآن بسیار دیده می‌شود و دیگری انصاف (انصاف الناس من نفسک) که در روایات فراوان به کار رفته است.

قسط در اکثر موارد استعمال بر همان عدالت اجتماعی تطبیق می‌شود، راغب می‌نویسد: قسط بهره‌ای است که از راه عدل عاید می‌شود و اقساط این است که بهره دیگری داده شود و این همان انصاف است^۳. و درباره انصاف می‌نویسد: انصاف در معامله همان عدالت است و آن به این معنی است که: از طرف معامله نفعی نگیرد مگر به همان اندازه که به وی نفع می‌رساند و به او زبانی نرساند مگر به همان اندازه که از او زیان می‌بیند^۴.

آیات قرآن درباره عدالت: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»^۵ به درستی، خدا شما را فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبان آنها باز دهید و هرگاه میان مردم داوری یا حکومت می‌کنید از روی عدالت داوری و حکومت کنید، خدا به خوب موعظه‌ای شما را پند می‌دهد، به درستی، خدا شنونده و بیناست. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ، إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ

۱- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۴۲۹

۳- مفردات، ص ۴۰۳

۲- بیست گفتار، ص ۱۰۹

۵- سوره نساء آیه ۵۸

۴- مفردات، ص ۴۹۵

بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَّوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیار قیام کننده به عدالت، و شهادت دهنده برای خدا باشید اگر چه این شهادت بزبان خودتان یا پدر و مادرتان و یا خویشانتان باشد. و اگر هر کدام از ایشان (والدین و اقربا) غنی یا فقیر باشد خدا به آنها سزاوارتر و مهرباتر است (یعنی توانگری یکی از خویشان شما و یا بینوایی یکی از آنها شما را وادار نکند که از حق، عدول کنید و برخلاف عدل شهادت دهید) پس از هوای نفس پیروی نکنید مبادا که از حق عدول کنید و اگر زبان بگردانید و در شهادت تحریف کنید و یا شهادت را ترک کنید خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیار قیام کننده برای خدا و شهادت دهنده به عدالت باشید و دشمنی با گروهی شما را و اندارد که عدالت نورزید، عدالت ورزید که آن نزدیکترین راه به تقواست، و تقوای الهی پیشه کنید که خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. علامه طباطبایی رحمته الله علیه در ذیل این آیه می‌نویسد: این آیه نظیر آیه‌ای است که در سوره نساء است (آیه ۱۳۵) و تفاوت میان این دو آیه این است که: آیه سوره نساء در مقام نهی از بی‌عدالتی در شهادت به واسطه پیروی از هوای نفس است به این گونه که شاهد به خاطر محبت به پدر و مادر یا خویش برخلاف حق شهادت دهد و این آیه در مقام نهی از بی‌عدالتی در شهادت به واسطه دشمنی شاهد نسبت به مشهود علیه است، و چون غرض از آیه مائده نهی از ظلم در شهادت به واسطه سابقه دشمنی بوده شهادت را به قسط مقید کرد و فرمان داد که عدالت را در شهادت رعایت کنید به اندازه‌ای که مشتمل بر ظلم حتی بر دشمنان نباشد، ولی غرض آیه نساء نهی از شهادت ناحق به واسطه محبت به خویشان است و این ظلم محسوب نمی‌شود (هر چند خالی از ظلم نیست) و از این جهت، شهادت را به کلمه «الله» مقید ساخت یعنی شهادت برای خدا باشد نه از روی هوی.^۳

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۴ به درستی خدا شما را به عدالت و نیکوکاری و دادن

۲- سوره مائده آیه ۸

۴- سوره نحل آیه ۹۰

۱- سوره نساء آیه ۱۳۵

۳- المیزان، ج ۵، ص ۲۵۵

حق خویشان امر می‌کند و از کردار و گفتار قبیح و زشت و از تجاوز و تعدی به یکدیگر نهی می‌کند، شما را پند می‌دهد امید است که هوشیار بشوید. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۱ به تحقیق پیامبرانمان را با معجزات فرستادیم و کتاب و میزان (وسیله سنجش حق از باطل) با آنها نازل کردیم تا اینکه مردم به عدالت قیام کنند^۲

روایات درباره عدالت: رسول خدا ﷺ: «طُوبَى لِمَنْ طَابَ خُلُقُهُ وَ طَهَّرَتْ سَجِيئَتَهُ وَ صَلَحَتْ سِرْبَتُهُ وَ حَسَنَتْ عَلَانِيَتُهُ وَ انْفَقَ الْفُضْلَ مِنْ مَالِهِ وَ اَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ قَوْلِهِ وَ اَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ»^۳ خوشا به حال کسی که خوی‌اش پاکیزه و فطرتش و باطنش شایسته و ظاهرش نیکو باشد و زیادتی مالش را انفاق کند و از زیادتی گفتارش خودداری نماید و انصاف را نسبت به مردم رعایت کند.

رسول خدا ﷺ: «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ اِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ مُوَاسَاةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ»^۴ سرور همه کارها، رعایت انصاف نسبت به مردم و مشارکت در امکانات با برادران دینی و یاد خدا در هر حال است.

رسول خدا ﷺ: «مَنْ وَاَسَى الْفَقِيرَ مِنْ مَالِهِ وَ اَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ حَقًّا»^۵ هر کس به وسیله مالش با مستمند مشارکت کند و نسبت به مردم انصاف را رعایت نماید به حقیقت مؤمن است.

امام علی علیه السلام: «فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ»^۶ در عدالت وسعت و گنجایش است (یعنی همه را در بر می‌گیرد و رضایت همه را فراهم می‌کند) و کسی که تحمل عدالت برای او سخت و دشوار باشد تحمل ظلم بر او دشوارتر است.

از امام علی علیه السلام سؤال شد که عدل و جود کدام برتر است فرمود: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهَا وَ أَفْضَلُهَا»^۷ عدل هر چیزی را در جای خودش قرار می‌دهد و هر حقی را به صاحب حق

۱- سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵

۲- برای اطلاع بیشتر به آیات ۴۲ مائده و ۱۵۲ انعام و ۲۹ اعراف و ۸۵ هود و ۹ حجرات و ۱۵ شوری و ۴ ممتحنه و ۹ الرحمن مراجعه شود.

۳- همان، ص ۱۴۵

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۴۴

۵- همان، ص ۱۴۷

۷- همان، حکمت ۴۲۹

واقعی خود می‌رساند، اما جود و بخشش، امور را از محل و مدارشان خارج می‌سازد و عدل اداره‌کننده همگانی و فراگیر است ولی جود یک امر عارضی و حالت استثنایی است، بنابراین عدل از جود بهتر است.

استاد شهید مطهری رحمته الله علیه در تفسیر این عبارت می‌نویسد: عدل جریانها را در مجرای طبیعی خود قرار می‌دهد اما جود جریانها را از مجرای طبیعی خود خارج می‌سازد، زیرا مفهوم عدالت این است که استحقاق‌های طبیعی و واقعی در نظر گرفته شود و به هر کس مطابق آنچه به حسب کار و استعداد لیاقت دارد داده شود، اجتماع حکم ماشینی را پیدا می‌کند که هر جزء در جای خودش قرار گرفته است. و اما جود درست است که از نظر شخص جود کننده که مال مشروع خویش را به دیگری می‌بخشد فوق‌العاده با ارزش است ولی باید توجه داشت که یک جریان غیر طبیعی است مانند بدنی است که عضوی از آن بدن بیمار است و سایر اعضا موقتاً برای اینکه آن عضو را نجات دهند فعالیت خویش را متوجه اصلاح وضع او می‌کنند، از نظر اجتماعی چه بهتر که اجتماع چنین اعضای بیماری را نداشته باشد تا توجه اعضای اجتماع به جای اینکه به اصلاح یک عضو خاص معطوف شود به سوی تکامل عمومی اجتماع معطوف گردد.^۱

امام علی علیه السلام در عهدنامه خود به مالک اشتر: «وَأَنَّ أَفْضَلَ قَرَّةٍ عَيْنٍ الْوَلَاةَ إِسْتِقَامَةً الْعَدْلَ فِي الْبِلَادِ»^۲ و به درستی روشنی چشم والیان برپاداشتن عدل در شهرهاست.

امام علی علیه السلام: «الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ»^۳ ایمان بر چهار ستون استوار است: بر صبر، یقین، عدل و جهاد.

امام باقر علیه السلام: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي كَلَامٍ لَهُ: أَلَا إِنَّهُ مَنْ يُنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا»^۴ امیرالمؤمنین در سخنی که از اوست فرمود: آگاه باشید که هر که نسبت به مردم انصاف را رعایت کند خدا عزت او را افزایش دهد.

امام صادق علیه السلام: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ؟ قُلْتُ بَلَى. قَالَ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ مَوَاسَاتُ أَخَاكَ وَ ذِكْرُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ، أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ سَبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، وَإِنْ كَانَ هَذَا مِنْ ذَاكَ وَلَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فِي كُلِّ

۱- سیری در نهج البلاغه، ص ۱۱۱ و ۱۱۲

۲- نهج البلاغه، عهدنامه به مالک اشتر، نامه ۵۳

۳- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۳۰

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۴۴

مَوْطِنٍ إِذَا هَجَمْتَ عَلَى طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ^۱ آیا خبر دهم تو را به سخت‌ترین چیزی که خدا بر بندگانش واجب نموده است؟ گفتم آری، فرمود نسبت به مردم انصاف را رعایت کردن، و مشارکت در امکانات با برادر دینی و یاد خدا در هر جا، آگاه باش که من نمی‌گویم (یاد خدا) سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر است اگر چه این هم یاد خداست ولی مقصود من یاد خدای بزرگ و عزیز است در هر جایی که به طاعتی برخوردی و یا با معصیتی مواجه گشتی.

امام صادق علیه السلام: «الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الْمَاءِ تُصِيبُهُ الضَّمَانُ، مَا وَسَّعَ الْعَدْلُ إِذَا عُدَلَ فِيهِ وَإِنْ قَلَّ»^۲ عدل گواراتر از آبی است که انسان تشنه‌ای به آن برسد عدل چه اندازه فراخ و پربرکت است آنگاه که در امری صورت گیرد اگر چه کم باشد.

امام صادق علیه السلام: «الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ وَالْأَيْنُ مِنَ الزَّبْدِ وَأَطْيَبُ رِيحًا مِنَ الْمُسْكِ»^۳ عدل شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از خامه و خوشبوتر از مشک است. در این دو حدیث تشبیه معقول به محسوس است و مقصود این است که هرگاه عدل در میان جامعه‌ای اجرا شود از هر لذتی که تصور شود بالاتر است.

۲- همان، ص ۱۴۶

۱- همان، ص ۱۴۵

۳- همان، ص ۱۴۷

عفت

عفت: این است که نیروی شهوت آدمی در اقدام به تمایلات غریزی تابع عقل و شرع و مطیع امر و نهی این دو باشد.

راغب می‌نویسد: عفت پیدا شدن حالتی است در نفس آدمی که از غلبه شهوت جلوگیری می‌کند^۱. و به تعبیر ساده‌تر، عفت؛ پاک نگاه داشتن شکم از حرام، و دامن از آلودگی و چشم از هرزگی و زبان از زشت‌گویی و بدن از برهنگی است که از نخستین به عفت بطن، و از دومین به عفت فرج، و از سومین به عفت چشم، و از چهارمین به عفت زبان، و از پنجمین به ستر عورت یا ستر عورات، تعبیر می‌کنند. و صفات مقابل این صفات به ترتیب «اکل سُحت (حرام خوری)، بطنه (پرخوری) و اسراف و تبذیر» فحشاء، نظر بازبینه (چشم چرانی)، فحش و کشف عورت و بی‌حجابی و بدحجابی است.

آیات قرآن درباره عفت

الف- آیات درباره عفت شکم: «فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»^۲ پس از آنچه خدا روزی شما کرده بخورید در حالی که حلال و پاکیزه باشد و از نعمت خدا سپاسگزاری کنید اگر او را پرستش می‌کنید. «لَوْلَا يَتُهَاهُمْ الرَّبَابِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَآكَلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»^۳ چرا علمای ربانی و

۲- سوره نحل آیه ۱۱۴

۱- مفردات، ص ۳۳۹

۳- سوره مائده آیه ۶۳

دانشمندان یهود، ایشان را از گفتار گناه و خوردن حرام باز نمی دارند، البته بدکاری است که ایشان انجام می دهند. «وَكُلُّوا وَأَشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^۱ بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خدا اسراف کنندگان را دوست نمی دارد.

«وَلَا تُبَدِّرْ تَبَدُّرًا، إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»^۲ البته تبذیر نکنید، زیرا که تبذیرکنندگان برادران شیطان اند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاسگزار است.

آیات درباره عفت فرج: در سوره مؤمنون در ضمن صفات مؤمنان می فرماید «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْتَابِهِمْ حَافِظُونَ»^۳ مؤمنان کسانی هستند که دامن خود را از آلودگی حفظ می کنند. و در سوره معارج در ضمن صفات نمازگزاران می فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْتَابِهِمْ حَافِظُونَ»^۴ و در سوره فرقان در وصف عباد رحمن آمده است «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا»^۵ بندگان خدای رحمان کسانی هستند که معبود دیگری را با خدا نمی خوانند و انسانی را که کشتن او را خدا حرام کرده به قتل نمی رسانند و زنا نمی کنند و هر کس چنین کند کیفرش را خواهد یافت.

و در سوره اسراء می فرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا»^۶ به زنا نزدیک نشوید که کار بسیار زشتی است و راه بدی است.

و در سوره نحل می فرماید: «وَيَتَّبِعْ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالتَّبَغْيِ»^۷ و از کار زشت و ناپسند و ستم نهی می کند.

راغب می نویسد: فحشاء و فاحشه کردار و گفتاری است که زشتی آن بزرگ و بسیار باشد و بر زنا هم اطلاق می شود.^۸ و در سوره نور می فرماید «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۹ آنان که وسیله نکاح نیابند عفت بورزند تا خداوند آنان را از فضل خویش بی نیاز سازد.

درباره عفت چشم: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى

- | | |
|---------------------------|---------------------------|
| ۱- سوره اعراف آیه ۳۱ | ۲- سوره اسراء آیه ۲۶ و ۲۷ |
| ۳- سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۵ | ۴- سوره معارج (۷۰) آیه ۲۹ |
| ۵- سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۸ | ۶- سوره اسراء آیه ۳۳ |
| ۷- سوره نحل آیه ۹۰ | ۸- ص ۳۷۳ |
| ۹- سوره نور (۲۴) آیه ۲۳ | |

هَمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»^۱ به مردان مؤمن بگو که چشمان خود را از نگاه ناروا بر هم نهند و دامن‌های خود را از آلودگی حفظ کنند که این برای پاکی شما بهتر است و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

«قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ»^۲ و به زنان مؤمن بگو که چشمان خود را از نگاه ناروا بر هم نهند و دامنهای خود را از آلودگی حفظ کنند و آرایش خود را جز آنچه آشکار است بر بیگانه ظاهر نسازند و مقنعه‌های خویش بر گریبانهایشان بزنند (یعنی با مقنعه دوش و بر و سینه‌های خود را بپوشانند).

در تفسیر المیزان آمده است که مراد از زینت مواضع زینت است و مقصود از آن مقداری که آشکار است، صورت و دو کف دست و قدمهاست^۳. یعنی آن مقداری از بدن که پوشاندنش لازم نیست، قرص صورت و دو کف دست و دو روی قدم است البته با شرایطی که در رساله‌های عملی یاد شده است. و باز در همان تفسیر از کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که هر جا در قرآن حفظ فرج آمده مقصود خودداری از زناست مگر در این آیه که مقصود حفظ از نگاه نامحرم است^۴. در این آیه هم به عفت چشم اشاره شده و هم به عفت فرج و هم به عفت بدن هر چند بنا بر این روایت مراد از عفت فرج هم عفت بدن است.

عفت زبان: بدزبانی و هرزه‌گویی گاهی به صورت قذف است یعنی نسبت فحشا دادن به کسی که فحشایی از وی بروز نکرده باشد که این کار بسیار زشتی است و در قرآن یک چنین فردی فاسق نامیده شده و شهادتش مورد قبول نیست و باید او را هشتاد تازیانه زنند^۵ و در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۶ به درستی کسانی که به زنان پاکدامن و بی‌خبر از کار بد و با ایمان تهمت می‌زنند در دنیا و آخرت ملعون‌اند و برای ایشان عذاب بزرگ است. و گاهی به صورت سب و دشنام است و در قرآن از سب معبودان مشرکان هم منع شده است: می‌فرماید: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»^۷

- | | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| ۱- سوره نور آیه ۳۰ | ۲- همان سوره آیه ۳۱ |
| ۳- تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۲۱ | ۴- تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۲۵ |
| ۵- سوره نور آیه ۴ | ۶- همان سوره آیه ۲۳ |
| ۷- سوره انعام آیه ۱۰۸ | |

به کسانی که مشرکان جز خدا می خوانند دشنام ندهید که آنها از روی دشمنی و نادانی به خدا دشنام می دهند.

عفت بدن: چنانکه یاد شد مقصود ستر عورت برای مرد و زن و حجاب برای زنان است. و در آیه ۳۱ سوره نور به آن اشاره شد و در سوره احزاب می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِرِزْوَانِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»^۱ ای پیامبر به همسران خود و دخترانت و زنان مؤمنان بگو که جامه وسیع خود را بر خود بپوشانند (دو طرف چادر را به هم نزدیک کنند تا سینه و گریبان آنها پیدا نباشد) این کار برای اینکه به صلاح و عفت شناخته شوند و مورد تعرض هوسرانان قرار نگیرند بهتر است و خداوند آمرزنده و مهربان است.

در اصطلاحات امروزی نوعی دیگر از عفت به نام عفت قلم هم به کار می رود که مقصود پاکی نگارش از حرفهای یاوه و هرزه و توهین آمیز و فتنه انگیز و دشنام و تهمت و غیبت و امثال اینهاست.

روایات درباره عفت

۱- عفت بطن و فرج

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْحَيَّيَّ الْحَكِيمَ الْعَفِيفَ الْمُتَعَفِّفَ»^۲ خداوند انسان باحیا و بردبار و پاکدامن و آنکه تحمل رنج پاکدامنی را می کند دوست می دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانَ: الْبَطْنُ وَالْفَرْجُ»^۳ بیشترین چیزی که امت من به واسطه آن در دوزخ وارد می شوند دو چیز درون تهی است: یکی شکم و دیگر وسیله شهوت جنسی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي: الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ مُضْلَاتُ الْفِتَنِ وَ شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ»^۴ سه چیز است که بر امتم پس از خودم می ترسم: گمراهی پس از شناختن راه حق، فتنه های گمراه کننده و شهوت شکم و شهوت جنسی.

امام علی علیه السلام: «مَا الْجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِنْ قَدَرِ فَعْفٍ، يَكَادُ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۵ اجر جهادگری که در راه خدا شهید شده باشد از اجر کسی

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۷

۴- همان

۱- سوره احزاب آیه ۵۹

۳- کافی، ج ۲، ص ۷۹

۵- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۴۶۶

که قدرت بر ناپاکی داشته باشد و عفت ورزد بزرگتر نیست، نزدیک است که انسان پاکدامن فرشته‌ای از فرشتگان باشد.

امام علی علیه السلام: «قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوتِهِ وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَنْفَتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ»^۱ ارزش مرد به اندازه همت اوست و راست بودن او به اندازه مردانگی اوست و شجاعت او به اندازه ننگ داشتن و زیر بار پستی نرفتن اوست و عفت او به اندازه غیرت اوست.

امام باقر علیه السلام: «إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عِفَّةَ الْبَطْنِ وَالْفَرَجِ»^۲ به درستی بهترین عبادت پاک نگه داشتن شکم از حرام و پاک نگه داشتن دامن از آلودگی است. امام باقر علیه السلام: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرَجٍ»^۳ خداوند به چیزی بهتر از پاکی شکم از حرام و پاکی دامن از آلودگی عبادت نشده است. امام باقر علیه السلام: مردی خدمت امام پنجم عرض می‌کند که من برای اعمال (مستحبی) ناتوانم و روزه (مستحبی) کم می‌توانم بگیرم ولی امیدوارم که جز حلال نخورم، حضرت به وی فرمود: «أَيُّ الْإِجْتِهَادِ أَفْضَلُ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرَجٍ»^۴ کدام کوشش در عبادت بهتر از پاکی شکم از حرام و پاکی دامن از آلودگی است. امام صادق علیه السلام: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعَفَافُ»^۵

امیرالمؤمنین که درود خدا بر او باد همواره می‌فرمود: بهترین عبادت عفت است.

۲- عفت چشم: امام باقر علیه السلام: «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرَ ثَلَاثٍ: عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ عَيْنٌ غَضَّتْ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ»^۶ هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم: چشمی که در راه خدا شب بیدار بماند (مانند مرزداران) و چشمی که از خوف خدا اشک ریزد و چشمی که از حرامهای خدا فرو هشته شود. امام صادق علیه السلام: «مَا اعْتَصَمَ أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا اعْتَصَمَ بَعْضُ الْبَصَرِ فَإِنَّ الْبَصَرَ لَا يُعْضُّ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ إِلَّا وَ قَدْ سَبَقَ إِلَى قَلْبِهِ مُشَاهَدَةُ الْعَظْمَةِ وَالْجَلَالِ»^۷ عملی آدمی را مصون از گناه نمی‌دارد به آن اندازه که چشم بستن از حرام او را مصون می‌دارد، و به درستی چشم از چیزهایی که خدا حرام کرده فرو هشته نمی‌گردد جز اینکه دل آدمی عظمت و جلال پروردگار را مشاهده می‌کند.

۲- کافی، ج ۲، ص ۷۹

۴- همان

۶- همان، ص ۸۰

۱- همان، حکمت ۴۴

۳- همان

۵- همان

۷- سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۹۶-۵۹۵

امام صادق علیه السلام: «الْتَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ وَكَمْ مِنْ نَظْرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً»^۱ نگاه کردن به نامحرم تیری زهرناک از تیرهای شیطان است و چه بسیار نگاهی که افسوس درازی را موجب شده است. امام صادق علیه السلام: «مَنْ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَرَفَعَ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ أَوْ غَضَّ بَصَرَهُ لَمْ يَزِدْ إِلَّا إِلَيْهِ بَصَرُهُ حَتَّى يُزَوِّجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ»^۲ هر کس چشمش به زنی افتد، پس چشمش را به طرف آسمان برافرازد و یا بر هم فرو نهد، چشمش به سوی او باز نمی‌گردد جز اینکه خدای عز و جل از حور عین به همسری او در آورد.

۳- عفت زبان: عفت زبان برخاسته از حالت حیا و شرمی است که در درون انسان باشد، و از این رو هر که دارای عفت زبان باشد به «حیی» تعبیر شود چنانکه در روایت پیشین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شد، و در مقابل از کسی که عفت زبان نداشته باشد به فحاش و بدی تعبیر می‌شود، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که گفت: رسول خدا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ بَدِيٍّ قَلِيلِ الْحَيَاءِ لَا يُتَابَلَى مَا قَالَا وَلَا مَا قِيلَ لَهُ»^۳ به درستی، خدا بهشت را حرام کرده است بر هر انسان فحش دهنده بی‌شرم کم‌حیایی که از آنچه می‌گوید و از آنچه به او می‌گویند باک ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله: «إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مِثْلًا لَكَانَ مِثْلًا سُوءٍ»^۴ به درستی که فحش اگر مجسم می‌شد صورت زشتی داشت.

امام باقر علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ»^۵ به درستی، خداوند کسی را که بدگو باشد و فحش دهد دشمن می‌دارد.

امام صادق علیه السلام (و یا یکی دیگر از امامان): «مَنْ فَحَّشَ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ نَزَعَ اللَّهُ مِنْهُ بَرَكَهَ رِزْقِهِ وَ وَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَأَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ»^۶ هر که برادر مسلمانش را فحش دهد خدا برکت را از روزی او برمی‌دارد و او را به خودش وامی‌گذارد و زندگی را بر او تباه می‌سازد.

۴- عفت بدن: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «يَا عَلِيُّ أَيَّاكَ وَدُخُولَ الْحَمَامِ بِغَيْرِ مِثْرٍ، مَلْعُونُ النَّاطِرُ وَالْمَنْظُورُ إِلَيْهِ»^۷ برحذر باش از اینکه بدون پوشش وارد حمام بشوی، آنکه نگاه می‌کند و

۲- سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۹۶-۵۹۵

۴- همان، ص ۳۲۵-۳۲۴

۶- همان، ص ۳۲۶

۱- سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۹۶-۵۹۵

۳- کافی، مجلد ۲، ص ۳۲۳

۵- همان، ص ۳۲۴

۷- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۶۴

آنکه به وی نگاه می‌شود ملعون است و در کتاب "وسائل الشیعه" احادیث متعددی از پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام نقل می‌کند که نهی شده که مرد به همسرش اجازه پوشیدن لباسهای نازک در بیرون از خانه دهد و در آن روایات آمده که چنین مردی را خدا به رو، در آتش می‌اندازد^۱.

عفو و صفح

عفو: به معنای ازاله گناه و صرف نظر کردن از آن است و صَفْح هم به معنی گذشت و صرف نظر کردن است. در قرآن کریم درباره عفو بسیار سفارش شده است، در آیه‌ای عفو از مردم را از صفات متقیان می‌شمارد: «وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۱ اهل تقوا کسانی هستند که خشم خود را فرو می‌برند و از مردم گذشت می‌کنند و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

و در آیات دیگر گاهی به عفو و صَفْح فرمان می‌دهد و گاهی فواید عفو و ارزش آن را بیان می‌کند از آن جمله: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۲ و اینکه گذشت کنید به تقوا نزدیک‌تر است و فضل و بخشش را میان خود فراموش نکنید، به درستی خدا به آنچه می‌کنید بیناست «إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا»^۳ اگر عمل نیک را آشکارا کنید و یا پنهان سازید و یا از بدی بگذرید، به صفات خدا مَّتَخَلِّق شده‌اید، زیرا خدا عفوکننده‌ای تواناست یعنی با اینکه توانایی مجازات و انتقام دارد عفو می‌کند و شما هم اگر گذشت کنید متخلق به خوی خدایی شده‌اید. «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۴ باید صاحبان نعمت و فراخی (یا همه مؤمنان) گذشت کنند و صرف نظر نمایند، آیا دوست نمی‌دارید که خدا شما را بیامرزد و خدا آمرزنده و مهربان است. «وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»^۵ سزای کار بد، عملی همانند آن است و هر کس گذشت کند و میان خود و دیگری را اصلاح نماید پاداش او بر خداست.

۱- سوره آل عمران آیه ۱۳۴

۲- سوره بقره آیه ۲۳۷

۳- سوره نساء آیه ۱۴۹

۴- سوره نور (۲۴) آیه ۲۲

۵- سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰

روایات درباره عفو:

رسول خدا ﷺ: «الْأَخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَ الْأُخْرَةِ: الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَ الْأِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ»^۱ آیا شما را به بهترین خوبیایی که برای دنیا و آخرت مفید است خبر دهم؟ (آنها) گذشت از کسی است که به شما ستم کرده و صله رحم از خویشی که قطع رحم کرده و نیکی به کسی که به شما بدی کرده و عطا نمودن به کسی که شما را محروم کرده است.

رسول خدا ﷺ: «عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَاْفُوا يُعْزِّكُمْ اللَّهُ»^۲ بر شما باد به گذشت، زیرا که گذشت عزت بنده را افزایش می دهد، پس گذشت کنید تا خدا شما را عزیز گرداند. «وَ حَرَجَ يَوْمًا وَقَوْمٌ يَدْحُونُ حَجْرًا فَقَالَ أَشَدُّكُمْ مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَأَحْمَلُكُمْ مَنْ عَفَا بَعْدَ الْمَقْدَرَةِ»^۳ روزی پیامبر ﷺ بیرون رفت گروهی را دید سنگی را جا به جا می کنند (وزنه برداری می کردند) فرمود: فهرمان ترین شما کسی است که خودش را هنگام خشم حفظ کند و وزنه بردارترین شما کسی است که با توانایی بر انتقام گذشت کند.

امام علی علیه السلام: «إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْمَقْدَرَةِ عَلَيْهِ»^۴ هرگاه بر دشمنت توانایی یافتی گذشت از او را شکر این توانایی قرار ده. امام علی علیه السلام در صفات اهل تقوا می فرماید «يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ»^۵ هر که به او ستم کند گذشت می نماید و هر که او را محروم سازد به او عطا می کند.

امام علی علیه السلام در عهدنامه اش به مالک اشتر «وَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ»^۶ ای مالک از عفو و گذشت خود به رعیت آن اندازه عطا کن که دوست داری و خشنود می شوی که خدا از عفو و گذشتش به تو عطا کند.

امام علی علیه السلام «أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ»^۷ سزاوارترین مردم به عفو تواناترین ایشان بر انتقام است. امام علی علیه السلام «الْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفْرِ»^۸ گذشت زکات پیروزی بر دشمن است. و در "غرر الحکم" امام از عفو به "تاج المکارم" و "احسن المکارم" و "احسن الانتصار" تعبیر نموده است.

۲- همان، ص ۱۰۸

۴- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۱۰

۶- همان، نامه ۵۲، ص ۹۸۴

۸- همان، حکمت ۲۰۲

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۰۷

۳- تحف العقول، ص ۴۳

۵- همان، خطبه ۱۸۴، ص ۶۰۸

۷- همان، حکمت ۴۹

امام باقر علیه السلام : «ثَلَاثٌ لَا يَزِيدُ اللَّهُ بِهِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ إِلَّا عِزًّا: الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَهُ وَالصَّلَةُ لِمَنْ قَطَعَهُ»^۱ سه صفت است که خداوند عزت انسان مسلمان را به وسیله آنها افزایش می دهد: گذشت از کسی که به او ستم کرده و عطا به کسی که او را محروم ساخته و صلۀ رحم از خویشی که قطع رحم کرده.

امام باقر علیه السلام : «النَّدَامَةُ عَلَى الْعَفْوِ أَفْضَلُ وَإِسْرُ مِنْ النَّدَامَةِ عَلَى الْعُقُوبَةِ»^۲ پشیمانی بر گذشت بهتر و آسانتر است از پشیمانی بر انتقام.

امام صادق علیه السلام : «ثَلَاثٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَتَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَتَحَلَّمْ إِذَا جَهَلَ عَلَيْكَ»^۳ سه صفت است که از مکارم اخلاق در دنیا و آخرت است: گذشت از کسی که به تو ستم کرده و صلۀ رحم از کسی که قطع رحم نموده و حلم و بردباری هرگاه عمل جاهلانه ای نسبت به تو انجام شود.

۲- همان، ص ۱۰۸

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۰۹

۳- همان، ص ۱۰۷

قناعت

قناعت اکتفا کردن به مقدار اندک از چیزهایی است که در زندگی مورد نیاز است و قانع به کسی گفته می‌شود که در معیشت به اندازه ضرورت اکتفا کند و در تفسیر آیه شریفه، «وَاطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ»^۱ گفته‌اند که قانع: سائلی است که در سؤال اصرار نمی‌کند و به آنچه به او می‌دهند راضی است.^۲

و در جامع السعادات آمده: قناعت ضد حرص است و آن خوی راسخی در نفس آدمی است که از مال دنیا به اندازه نیاز و ضرورت اکتفا می‌کند و خود را در طلب زیاده بر آن به رنج و زحمت نمی‌اندازد.^۳

در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم می‌فرماید «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»^۴ دو چشمت را ندوز به آرایش زندگی و درخشندگی آن که ما اصنافی از کافران را از آن بهره‌مند نمودیم برای اینکه آنها را آزمایش کنیم و روزی پروردگارت برای تو بهتر و ماندگارتر است.

پیامبر اکرم ﷺ: «طُوبَىٰ لِمَنْ هَدَىٰ لِلْإِسْلَامِ وَكَانَ عَيْشُهُ كِفَافًا وَفَنَعَ بِهِ»^۵ خوشا به حال کسی که به اسلام هدایت شده و معیشتش او را کفاف می‌دهد و به آن قانع است.

پیامبر اکرم ﷺ: «نَفَثَ رُوحُ الْقُدْسِ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّىٰ تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ»^۶ روح القدس در قلب من دمید (وحی کرد) که انسانی

۲- مفردات راغب، ص ۴۱۳

۴- سورة طه (۲۰) آیه ۱۳۱

۶- جامع السعادات، ص ۱۰۱ و ۱۰۲

۱- سورة حج (۲۲) آیه ۳۶

۳- جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۰۱

۵- جامع السعادات، ص ۱۰۱ و ۱۰۲

نمی میرد تا روزیش را به اتمام برساند، پس تقوای الهی پیشه کنید و در طلب مال و روزی آهستگی و میانه روی را رعایت کنید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «كُنْ وَرِعًا تَكُنْ عَبْدًا لِلنَّاسِ وَكُنْ قَانِعًا تَكُنْ أَشْكَرَ النَّاسِ وَ أَحَبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا»^۱ پارسا باش تا عابدترین مردم باشی و قانع باش تا شاکرترین مردم باشی و برای مردم دوست دار آنچه را برای خود دوست داری تا مؤمن باشی.

امام علی علیه السلام: «إِنَّ أَدَمَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مِنَ الدُّنْيَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ أَيْسَرَ مَا فِيهَا يَكْفِيكَ، وَإِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تُرِيدُ مَا لَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ كُلَّ مَا فِيهَا لَا يَكْفِيكَ»^۲ ای فرزند آدم اگر از دنیا به اندازه کفایت می خواهی اندک از آن تورا کفایت می کند و اگر بیش از کفایت می خواهی همه دنیا تورا کفایت نمی کند.

گفت چشم تنگ دنیا دوست را
یا قناعت پر کند یا خاک گور^۳
امام علی علیه السلام: «كُنْ بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا وَبِحُسْنِ الْخُلُقِ نِعْمًا»^۴ قناعت برای دولتمندی بس است و حسن خلق برای نعمت مندی.

امام علی علیه السلام: «طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَعَمِلَ لِلْحَسَابِ وَ قَنِعَ بِالْكَفَافِ وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ»^۵ خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد و برای (روز) حساب کار کند و به اندازه روزی قناعت کند و از خدا خشنود باشد.

امام علی علیه السلام: «وَلَا تَكْزُرْ أَغْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ وَلَا مَالٌ أَذْهَبَ لِلْفَقَاةِ مِنَ الرِّضَى بِالْقَوْتِ وَمَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدْ انْتَضَمَ الرِّاحَةَ»^۶ گنجی بی نیازتر از قناعت و مالی فقر زداینده تر از رضایت به قوت نیست و هر که به روزی روزانه اکتفا کرد آسایش خود را فراهم آورد و در تن آسانی جای گرفت.

امام علی علیه السلام: «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ»^۷ قناعت ثروتی است که کاسته نمی شود. امام باقر علیه السلام: «مَنْ قَنِعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ»^۸ هر که به آنچه خدا روزی کرده است قناعت ورزد، او از توانگرترین مردم است. سعدی گوید:

قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهانگرد را

۱- جامع السعادات، ص ۱۰۱ و ۱۰۲
 ۲- همان، حکمت ۴۱
 ۳- همان، حکمت ۵۴
 ۴- گلستان سعدی باب سوم، ص ۹۹
 ۵- همان، حکمت ۳۱
 ۶- همان، حکمت ۲۲۰
 ۷- همان، حکمت ۳۶۳
 ۸- کافی، ج ۲، ص ۱۳۹

قناعت کن ای نفس بر اندکی که سلطان و درویش بینی یکی^۱
 امام صادق علیه السلام: «مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالْيَسْرِ مِنَ الْمَعَاشِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْيَسْرِ مِنَ الْعَمَلِ»^۲ هر که به اندک از معیشت از خدا خشنود گردد، خدا به اندک از عمل از وی خشنود می شود. و نظیر این حدیث از امام رضا علیه السلام روایت شده است.^۳

در پایان این بحث این قطعه از سعدی مناسب است:

| | |
|------------------------------|---|
| یکی گریه در خانه زال بود | که برگشته ایام و بدحال بود |
| روان شد به مهمانسرای امیر | غلامان سلطان زدندش به تیر |
| چکان خونش از استخوان می دويد | همی گفت و از هول جان می دويد |
| اگر جستم از دست این تیرزن | من و موش و ویرانه پیرزن |
| تیرزد عسل جان من زخم نیش | قناعت نکوتر به دوشاب خویش |
| خداوند از آن بنده خرسند نیست | که راضی به قسم خداوند نیست ^۴ |

و نیز این داستان از گلستان او

حاتم طایی را گفتند از تو بزرگ همت تر در جهان دیده ای یا شنیده ای؟ گفت: بلی. روزی چهل شتر فریان کرده بودم امرای عرب را، پس به گوشه صحرائی به حاجتی برون رفته بودم خارکنی را دیدم پشته فراهم آورده، گفتمش به مهمانی حاتم چرا نیروی که خلقی بر سماط او گرد آمده اند، گفت:

هر که نان از عمل خویش خورد منت حاتم طایی نبرد^۵

۱- بوستان سعدی، باب ششم در قناعت، ص ۱۶۷

۲- همان، ص ۱۳۸

۳- همان، ص ۱۳۸

۴- بوستان سعدی، باب ششم در قناعت، ص ۱۷۳

۵- گلستان سعدی، باب سوم در فضیلت قناعت، ص ۹۳

قنوت

قنوت به معنای ملازمت بر طاعت یا خضوع است و در آیات قرآن به هر دو معنی (یعنی لزوم طاعت و خضوع، تفسیر شده است و به معنای سکوت هم تفسیر کرده‌اند و مقصود از سکوت، تکلم نکردن به کلام آدمیان است نه یاد خدا^۱).

و علامه طباطبایی می‌نویسد: قنوت، خضوع برای خدای سبحان است و شامل همه عبادات و اقسام طاعات می‌شود^۲.

آیات قرآن درباره قنوت: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»^۳ بر نمازها و به‌ویژه نماز میانه محافظت کنید و برای خدا با حالت خضوع قیام نمایید. نماز وسطی مطابق اکثر روایات شیعه نماز ظهر است و در بعضی از آنها به نماز عصر تفسیر شده است^۴. قنوت یکی از صفات اهل تقوا شمرده شده چنانکه در بحث صدق یاد شد^۵. در سوره آل عمران خطاب به مریم می‌فرماید «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»^۶ ای مریم با خضوع ملازم طاعت پروردگارت باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع به جای آر.

و در سوره تحریم، او را با این صفت می‌ستاید «وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُنْتِ مِنَ الْقَانِتِينَ»^۷ مریم کلمات پروردگار و کتابهای او را تصدیق کرد و او از قانتان و بندگان مطیع خدا بود. و در سوره نحل درباره ابراهیم می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ

۲- المیزان، ج ۲، ص ۲۵۸

۴- المیزان، ج ۲، ص ۲۷۱

۶- سوره آل عمران (۳) آیه ۴۳

۱- مفردات راغب، ص ۴۱۳

۳- سوره بقره آیه ۲۳۸

۵- سوره آل عمران آیه ۱۷

۷- سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۲

حَنِيفًا وَّلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱ به درستی، ابراهیم به منزله امتی بود و در مقام عبادت برای خدا خاضع و حقگرا بود و او از مشرکان نبود. و در سوره زمر می فرماید «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ»^۲ آیا آن کسی که در ساعات شب با خضوع به عبادت خدا و سجده و قیام می پردازد و از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است (با آن کس که کافر است یکسان است؟).

و در حدیث از امام صادق علیه السلام آمده که مقصود از قنوت در آیه شریفه «قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَصَّىٰ بِكَ وَالنَّبِيَّ الَّذِي وَصَّىٰ بِكَ وَالْحَقُّ لِلَّهِ»^۳ توجه انسان بر نمازش و محافظت بر آن، به بهترین وجه است به طوری که هیچ چیز او را مشغول و سرگرم نسازد. و از امام باقر علیه السلام آمده که قنوت «هو الدعاء في الصلوة حال القيام»^۴ قنوت دعای نماز در حالت قیام است. البته این تفسیر به مصداق است یعنی مصداقی از قنوت را یاد نموده است.

۱- سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۰

۳- المیزان، ج ۲، ص ۲۷۲

۲- سوره زمر (۳۹) آیه ۹

۴- المیزان، ج ۲، ص ۲۷۲

مؤاسات

در "منتهی الارب" می نویسد: مؤاسات از ریشه آسی است گفته می شود «آسناه بماله مؤاساة» یعنی غمخواری نمود او را به مال خود، و او را در مال خود برابر گردانید، و یا مؤاسات نمی باشد مگر در کفاف، پس اگر در فضل کفاف بود آن را مؤاساة نگویند^۱. مقصود این است که اگر در حد کفاف، برادر دینی خود را در مال خود شریک گردانیدی این مؤاسات است ولی اگر در مازاد از کفاف او را شریک گردانیدی مؤاسات نامیده نمی شود.

و در "وافی" می نویسد: مؤاساة میان برادران، عبارت از یاری دادن به جان و مال و غیر آن است در هر چیزی که به کمک نیاز دارند گفته می شود: «آسیتُهُ بِمَالِي مُؤَاسَاةً» یعنی او را شریک در مال به طور برابر قرار دادم و مؤاسات با "او" هم لغتی در مؤاسات با "همزه" است^۲. و در کتاب "کافی" باب الانصاف والعدل روایاتی از پیامبر اکرم ﷺ و امام صادق، درباره مؤاسات نقل کرده که در بحث عدالت پاره ای از آنها یاد شد^۳.

و در همان کتاب از امام صادق عليه السلام روایت می کند که فرمود: «مَا ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُ بِشَيْءٍ أَشَدَّ عَلَيْهِ مِنْ خِصَالٍ ثَلَاثٍ يَحْرُمُهَا، قِبَلٍ وَمَا هُنَّ؟ قَالَ الْمُوَاسَاةُ فِي ذَاتِ يَدِهِ وَالْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ وَذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا، أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ لَهُ وَذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ لَهُ»^۴ انسان به چیزی امتحان نمی شود که بر او سخت تر از محرومیت این سه خصلت باشد: مؤاسات با برادر دینی در آنچه دارد، و رعایت انصاف نسبت به

۲- وافی، ج ۳، ص ۸۸

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۴۶

۱- منتهی الارب، ج ۱، ص ۲۶

۳- کافی، ص ۱۸۴-۱۸۳

مردم، و بسیار یاد خدا کردن، آگاه باشید که نمی‌گویم ذکر خدا "سبحان الله والحمد لله" گفتن است ولی ذکر خدا به یاد خدا بودن نزد هر چیزی است که خدا حلال کرده و هر چیزی که حرام کرده و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده که: «خَصَلْتَانِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ وَالْأَلْفَا عَزَبَتْ ثُمَّ أَعَزَبَتْ ثُمَّ أَعَزَبَتْ، قِيلَ وَ مَا هُمَا؟ قَالَ الصَّلَاةُ فِي مَوَاقِيتِهَا وَالْحِفَاظَةُ عَلَيْهَا وَالْمُؤَاسَاةُ»^۱ دو خصلت است که هر کس آن دو خصلت در او باشد (با او همنشینی کن) و اگر در او نباشد از او دوری کن و دوری کن و باز دوری کن. پرسیده شده که آن دو خصلت کدام است؟ فرمود: نماز را در وقت خواندن و محافظت بر آن و مؤاسات.

و امام علی علیه السلام می‌فرماید «ءَ أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونُ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ»^۲ آیا از خودم قانع شوم به اینکه امیرمؤمنان به من گفته شود ولی در ناگواریهای روزگار شریک مؤمنان و در درشتی و ناهمواری زندگی پیشوای آنان نباشم.

۱- سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۳

۲- نهج البلاغه، نامه امام به عثمان بن حنیف (۴۵)

مَحَبَّت و مَوَدَّت

مَحَبَّت و مَوَدَّت به معنی دوستی است و برای محبت انواعی است که بعضی مذموم و بعضی ممدوح و برخی در نهایت فضیلت و اوج ارزشهای انسانی است.

مَحَبَّت مذموم حب دنیا و دلبستگی به شهوات و تمایلات نفسانی است. در این باره استاد شهید مطهری رحمته الله علیه می نویسد: آنچه از نظر اسلام مذموم و مطرود است علاقه به دنیاست، این سخن هم درست است و هم نادرست. اگر مقصود از علاقه صرف ارتباط عاطفی است نمی تواند سخن درستی باشد، چون انسان در نظام کلی خلقت همواره با یک سلسله علایق و عواطف و تمایلات آفریده می شود و این تمایلات جزء سرشت اوست این عواطف و علایق یک سلسله کانالهای ارتباطی میان انسان و جهان است و بدون اینها انسان نمی تواند راه تکامل خویش را بییابد. حقیقت این است که منظور از علاقه به دنیا تمایلات طبیعی و فطری نیست، مقصود از علاقه و تعلق، بسته بودن به امور مادی و دنیایی و در اسارت آنها بودن است که توقف و رکود می آورد و باز ایستادن از حرکت و پرواز است، این است که دنیا پرستی نام دارد، و اسلام سخت با آن مبارزه می کند^۱.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۲ دوستی و تعلق به دنیا سر هر گناهی است. و امام صادق می فرماید: «مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ: هُمْ لَا يُنْفِي وَ أَمَلٍ لَا يُدْرِكُ وَ رَجَاءٍ لَا يُنَالُ»^۳ هر کس دلش به دنیا بسته شد به سه

۱- سیری در نهج البلاغه، ص ۲۶۴-۲۶۵

۲- کافی، جلد ۲، ص ۳۱۷ و ص ۳۱۵ از امام صادق ع

۳- همان، ص ۳۲۰

خصلت دل بسته خواهد شد: اندوهی که پایان نمی یابد و آرزویی که به آن نمی رسد و امیدی که به آن دست نمی یابد.

و اما محبت ممدوح بخشی از آن دوست داشتن فرزند، خانواده، خویشان و وطن و امثال اینهاست هرگاه برای خدا و طلب رضای او باشد.

پیامبر اکرم ﷺ: «الْوَلَدُ الصَّالِحُ رِيحَانَةٌ مِنْ اللَّهِ قَسَمَهَا بَيْنَ عِبَادِهِ»^۱ فرزند شایسته گلی است از جانب خدا که میان بندگانش بخش کرده است. پیامبر اکرم ﷺ: «نِعْمَ الْوَلَدُ الْبَنَاتُ مُلَطَّفَاتٌ مُجَهَّزَاتٌ مُؤَنَسَاتٌ مُبَارَكَاتٌ مُقْلِيَاتٌ»^۲ چه خوب است دختر بچه های مهربانگیز، با انضباط، بانس، بابرکت و از شیر باز داشته شده و تربیت شده. امام صادق علیه السلام: «مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ الْوَلَدُ الصَّالِحُ»^۳ فرزند شایسته از خوشبختی انسان است.

امام صادق علیه السلام درباره محبت خانواده: «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ»^۴ از اخلاق پیامبران، محبت به زنان است. امام صادق علیه السلام: «مَا أَظُنُّ رَجُلًا يَزِدَادُ فِي الْإِيمَانِ خَيْرًا إِلَّا أَزْدَادَ حُبًّا لِلنِّسَاءِ»^۵ گمان ندارم خیری در ایمان کسی افزوده شود جز اینکه محبتش نسبت به زنان افزایش یابد. اما محبت نسبت به خویشان در بحث صلۀ رحم بیان شد. بخشی دیگر از محبت ممدوح: انسان دوستی است که از عاطفه نوع دوستی نشأت می گیرد و بعضی این عاطفه را زیربنای فعل اخلاقی دانسته اند چنانکه در بحث مبانی اخلاق بیان شد.^۶

البته این محبت آنگاه که تلطیف شود و چاشنی مذهب به آن زده شود منشأ بیشتر صفات خوب و مکارم اخلاق خواهد شد و صفاتی از قبیل، احسان، ایثار، عفو، تَقَدُّد، مؤاسات، سعی در حوایج مردم و دهها صفات پسندیده دیگر از این محبت بزمی خیزد. استاد شهید مطهری رحمته الله علیه می نویسد: انسان دوستی نیاز به تفسیر دارد و همین جاست که اگر مقداری افراط شود به جای انسان دوستی انسان دشمنی صورت می گیرد، آیا مقصود از انسان همین حیوان یک سر و دو گوش است و هر جا این را ببینیم باید بگویم انسان و از نسل آدم ابوالبشر است و هر که از نسل آدم است باید او را دوست داشته باشیم، یا آنکه انسان نه هر انسانی است بلکه انسان به معنی انسانیت، و انسان دوستی

۱- همان

۲- همان

۳- همان، ج ۱۴، ص ۹۰

۴- همان

۵- همان، ج ۱۴، ص ۹۰

۶- به بحث مبانی اخلاق در همین کتاب مراجعه شود.

به خاطر انسانیت دوستی است، انسان دوستی یعنی دوستی ارزشهای انسانی، و هر انسان به هر اندازه که واجد ارزشهای انسانی باشد به همان اندازه لایق دوستی است و به هر اندازه که یک انسان از انسانیت خلع شده باشد اگر چه به ظاهر مانند انسانهای دیگر باشد به همان اندازه از ارزش ساقط می شود و قابل دوستی نیست^۱. مولوی گوید:

گر به صورت آدمی انسان بُدی احمد و بوجهل خود یکسان بُدی^۲

و سعدی گوید:

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت^۳

بخشی دیگر از محبت ممدوح دوستی بندگان مؤمن خداست.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از یارانش پرسید کدام یک از دستگیره‌های ایمان استوارتر است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، آنگاه بعضی گفتند: نماز و بعضی گفتند زکات و بعضی گفتند: روزه و بعضی گفتند: حج و عمره و بعضی گفتند: جهاد، پیامبر فرمود: برای هر کدام از اینها که گفتید فضیلتی است ولی استوارترین دستگیره‌های ایمان محبت در راه خدا و دشمنی در راه اوست و دوست داشتن دوستان خدا و بیزاری جستن از دشمنان خداست^۴.

امام باقر علیه السلام: «هرگاه می خواهی بدانی در تو خیری وجود دارد به دلت بنگر، اگر اهل طاعت را دوست، و اهل معصیت را دشمن می داری در تو خیر وجود دارد و خدا تو را دوست می دارد و اگر اهل طاعت را دشمن و اهل معصیت را دوست می داری پس در تو خیری نیست و خدا تو را دشمن می دارد، و انسان با کسی محشور می شود که او را دوست می دارد^۵. امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله «وَدَأْمُ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ الْأَوْ مَن أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَ أَعْطَى فِي اللَّهِ وَ مَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ»^۶ دوستی مؤمن نسبت به مؤمن برای خدا، از بزرگترین شاخه‌های درخت ایمان است و هر که برای رضای خدا دوست بدارد و برای رضای خدا دشمن بدارد و برای خدا عطا کند و برای خدا از عطا خودداری کند چنین کسی از برگزیدگان خداست.

مولوی گوید:

۲- دفتر اول، ص ۲۸

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۲۶-۱۲۵

۶- همان، ص ۱۲۵

۱- فلسفه اخلاق، ص ۲۶-۲۵

۳- غزلیات عرفانی، ص ۹۸

۵- همان، ص ۱۲۶

از محبت تلخها شیرین شود وز محبت مس‌ها زرین شود
 از محبت دُردها صافی شود وز محبت دَردها شافی شود
 از محبت خارها گل می‌شود وز محبت سرکه‌ها مِل می‌شود^۱

و بخشی دیگر از محبت ممدوح محبت ذوی‌القربی و اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین است. در قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»^۲ ای پیامبر به امت بگو: من از شما پاداشی برای رسالتم جز محبت اهل بیتم درخواست نمی‌کنم.

و در آیه دیگر می‌فرماید: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»^۳ بگو آن پاداشی که از شما درخواست می‌کنم فایده‌اش عاید خود شما می‌شود.

زَمَخْشَرِي در تفسیر کشف از پیامبر خدا روایت کرده که: «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُورًا لَهُ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِبًا أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ...»^۴ هر کس با محبت آل محمد عليهم‌السلام بمیرد شهید مرده است، آگاه باشید که هر کس با محبت آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است. آگاه باشید هر که با محبت آل محمد بمیرد با توبه مرده است، آگاه باشید هر که با محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است....

و باز از پیامبر اکرم عليه‌السلام روایت می‌کند که: «هر که علی را دوست بدارد مرا دوست دارد و هر که مرا دوست دارد خدا از او راضی است و هر که خدا از او راضی باشد پاداش او بهشت است، آگاه باشید هر که علی را دوست دارد از دنیا بیرون نمی‌رود جز اینکه از آب کوثر بنوشد و از درخت طوبی بخورد و جایش را در بهشت ببیند، آگاه باشید هر که علی را دوست بدارد هشت در بهشت به روی او گشوده شود تا از هر دری بخواهد بدون حساب داخل شود»^۵.

بخشی دیگر از محبت ممدوح، محبت خداست و این ارزنده‌ترین و بالاترین محبت‌هاست: در قرآن کریم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۶ و کسانی که ایمان آورده‌اند شدیدترین محبت را نسبت به خدا دارند.. محبت خدا مایه و ریشه همه محبت‌هاست و همه محبت‌ها از آن محبت سرچشمه می‌گیرد و شعاع آن محبت می‌باشد. و

۲- سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳

۴- سفینه‌البحار، ج ۱، ص ۲۰۳

۶- سوره بقره آیه ۱۶۵

۱- مثنوی معنوی، دفتر ۲، ص ۱۳۸

۳- سوره سبأ (۳۴) آیه ۴۷

۵- سفینه‌البحار، ج ۱، ص ۲۰۳

به گفته سعدی:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست^۱

پیامبر اکرم ﷺ: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا»^۲

هیچ کس از شما مؤمن نیست مگر وقتی که خدا و رسول او پیش او از هر چه غیر آنهاست محبوب تر باشد. پیامبر اکرم ﷺ «أَحَبُّ مِنْ شُرُوطِ الْإِيمَانِ»^۳ محبت از شرایط ایمان است.

امام صادق علیه السلام: «لَا يَمَحُضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّىٰ يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَآبِيهِ وَوَلَدِهِ وَمَالِهِ وَمِنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ»^۴ ایمان کسی به خدا خالص نمی گردد تا وقتی که خدا را از خودش و پدرش و مادرش و فرزندش و خانواده اش و مالش و همه مردم بیشتر دوست بدارد. و در قرآن کریم نشانه محبت خدا را این چنین یاد می کند «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^۵ بگو اگر شما خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.

۲- جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۵۱

۱- غزلیات عرفانی، ص ۹۵

۳- همان

۴- سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۰۱. این حدیث بیانگر آیه شریفه «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاءُكُمْ الْأَيَّة» سوره

۵- سوره آل عمران آیه ۳۱

توبه آیه ۲۴ است.

نصیحت و خیرخواهی

نصیحت ضد حسد است و حسد تمنای زوال نعمت از کسی است که مستحق آن نعمت باشد و بسا این تمنا با کوشش در زایل کردن آن نعمت همراه است^۱ و نصیحت: «خواستن کردار یا گفتاری است که در آن صلاح و خیر صاحبش باشد»^۲.

در سفینه البحار می نویسد: اصل نُصَح به معنی خلوص است و نصیحت به معنای اراده خیر برای کسی است که او را نصیحت می کنی^۳.

آیات قرآن درباره نصیحت: قرآن کریم در موارد متعدد این سخن انبیا را که به قومشان می گویند ما ناصح شما هستیم حکایت می کند، از قول نوح پیامبر نقل می کند که به قومش گفت: «أَبْلَغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۴ رسالتهای پروردگارم را به شما می رسانم و شما را نصیحت می کنم (خیر شما را می خواهم) و از جانب خدا چیزی را می دانم که شما نمی دانید. و از قول هود پیامبر: «أَبْلَغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»^۵ پیامهای پروردگارم را به شما می رسانم و من خیرخواه امینی برای شما هستم.

و از قول صالح پیامبر «لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»^۶ به تحقیق پیام پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیرخواهی کردم ولی شما خیرخواهان را دوست نمی دارید. و نظیر این را هم از قول شعیب پیامبر نقل می کند^۷.

۲- مفردات راغب، ص ۱۱۸ و ۴۹۴

۴- سورة اعراف آیه ۶۲

۶- همان سوره، آیه ۷۹

۱- مفردات راغب، ص ۱۱۸ و ۴۹۴

۳- سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۹۰

۵- همان سوره آیه ۶۸

۷- همان سوره، آیه ۹۳

و امام علی درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: «فَبَالَغْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّصِيحَةِ وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^۱ پیامبر صلی الله علیه و آله در نصیحت امت بیش از حد اقدام نمود و در راه راست سیر کرد و با حکمت و موعظه نیکو دعوت فرمود. با توجه به آیات فوق و کلام امام روشن می گردد که نصیحت از صفات همه انبیای الهی بوده است.

روایات درباره نصیحت

امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله : «لَيُنْصَحَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ كَنَصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ»^۲ باید هر یک از شما خیرخواه برادر دینی اش باشد همان طور که خیر خودش را می خواهد. امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ لِأَخِيهِ فَلَمْ يَنْصَحْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»^۳ هر کس در برآوردن نیاز برادر دینی اش کوشش کند و خیرخواهی نرزد به خدا و رسول او خیانت کرده است. امام علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «مَنْ اسْتَشَارَ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ يَخْضَهُ النَّصِيحَةَ سَلَبَهُ اللَّهُ عَقْلَهُ»^۴ هر که برادر مؤمنش با او مشورت کند و خیرخواهی خالصانه نسبت به او به خرج ندهد خدا عقلش را سلب می کند.

امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله : «أَنْسَكُ النَّاسِ أَنْصَحُهُمْ جَيِّبًا»^۵ عابدترین مردم کسی است که بیشتر خیرخواه مردم از صمیم دل باشد. امام صادق علیه السلام «عَلَيْكَ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْفِهِ فَلَنْ تَلْفَأَهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ»^۶ بر تو باد به خیرخواهی در میان مردم برای رضای خدا، زیرا خدا را ملاقات نمی کنی با عملی که برتر از آن باشد.

و امام علی علیه السلام یکی از حقوق امام بر امت و همچنین حقوق امت را بر امام نصیحت می شمارد «فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْنَا وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْلًا تُعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أُمُرُكُمْ»^۷ اما حقی که شما بر من دارید نصیحت و خیرخواهی برای شما و افزایش بیت المال و رساندن به شما و یاد دادن به شما (از کتاب و سنت) تا نادان نمانید و تربیت کردن شماست تا اخلاق را بیاموزید و اما حقی که من بر

۱- نهج البلاغه (فیض السلام) خطبه ۹۴
 ۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۹۰
 ۳- کافی، جلد ۲، ص ۳۶۲
 ۴- همان، ص ۳۶۳
 ۵- کافی، ج ۲، پ ص ۱۶۴-۱۶۳
 ۶- کافی، ج ۲، ص ۱۶۴-۱۶۳
 ۷- نهج البلاغه (فیض الاسلام) خطبه ۳۴

شما دارم وفا کردن به بیعت و نصیحت و خیرخواهی و خلوص شما در حضور و غیاب من و اجابت کردن از من آنگاه که شما را بخوانم و اطاعت کردن از من آنگاه که به شما فرمان می‌دهم.

امام علی علیه السلام در وصیت خود به فرزندش امام مجتبی علیه السلام : «وَأَمِّحُضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ حَسَنَةً كَأَنْتَ أَوْ قَبِيحَةً»^۱ برادر دینی‌ات را خالصانه نصیحت کن چه این نصیحت برای او نیکو و خوشایند باشد و یا زشت و ناخوشایند. امام علی علیه السلام : «إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ وَإِنَّ أَعَشَّهُمْ لِنَفْسِهِ أَعْضَاهُمْ لِرَبِّهِ»^۲ ناصح‌ترین مردم نسبت به خود کسی است که نسبت به پروردگارش مطیع‌تر باشد و خائن‌ترین مردم نسبت به خود کسی است که بیشتر نافرمانی پروردگارش را بکند.

امام صادق علیه السلام : «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ»^۳ نصیحت و خیرخواهی انسان مؤمن نسبت به برادر دینی‌اش در حضور و غیاب واجب است.

۲- همان، خطبه ۸۵

۱- همان، نامه ۳۱، بخش ۱۰۱

۳- سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۹۰

حسن نیت (نیکویی نیت)

نیت به معنای داعی و انگیزه درونی است که آدمی را به کاری وادار می‌کند و نیت روح عمل و حقیقت آن است و ارزش هر کاری به اندازه ارزش آن انگیزه است و هر چه عالی‌تر و با عظمت‌تر باشد، آن رفتار ارزشمندتر و با عظمت‌تر خواهد بود و هر چه پست و بی‌ارزش باشد از ارزش رفتار می‌کاهد.

و شاید کلام امام علی علیه السلام «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ»^۱ (یعنی ارزش هر انسانی به آن چیزی است که نیکو می‌شمارد). ناظر به این مطلب باشد، یعنی هر چیزی را که انسان نیکو می‌شمارد آهنگ آن را می‌کند و ارزش او به همان اندازه است اگر آن چیز ارزنده باشد ارزش او را بالا می‌برد و اگر بی‌ارزش باشد ارزش او را پایین می‌آورد.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^۲ همانا ارزش کارها به وسیله انگیزه‌های آنهاست. و امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «لَا عَمَلَ إِلَّا بِالنِّيَّةِ»^۳ عملی، عمل محسوب نمی‌گردد مگر وقتی که همراه با نیت باشد. نیت در اعمال عبادی دو رکن دارد: یکی توجه به عمل: یعنی از روی غفلت به طوری که نداند چه می‌کند؛ نباشد دیگر اخلاص، یعنی انگیزه آن انگیزه الهی و برای تقرب به خدا و جلب رضایت او باشد.

و پیداست که هر انگیزه‌ای به رفتار در نمی‌آید و چه بسا انسان کار خوبی را آهنگ می‌کند و تحقق نمی‌یابد و یا کار بدی را قصد می‌کند و به مرحله عمل نمی‌رسد، در این

۱- نهج البلاغه، حکمت ۷۸

۲- سفینه البحار، جلد ۲، ص ۶۲۸-۶۲۷ بعضی در معنای این دو حدیث گفته‌اند: عمل صحیح تحقق نمی‌پذیرد مگر با نیت، یعنی عمل درست نیست مگر وقتی که خالص و برای رضای خدا باشد (همان)

۳- همان

صورت آیا این نیت اثر خوب یا بد در روح انسان می‌گذارد؟

علمای اخلاق معتقدند که نیت خوب اثر خوب و نیت بد اثر بد در روح انسان باقی می‌گذارد، و از این جهت حسن نیت را یکی از اخلاق حمیده و صفات پسندیده شمرده‌اند، و حسن نیت این است که انسان همواره قصدش خیر باشد و آهنگ اعمال نیک را وجه همت خود قرار دهد و هرگاه به انجام عمل توفیق یافت که علاوه بر ارزش نیت از پاداش عمل هم برخوردار می‌گردد و هرگاه توفیق نیافت، دل او آلوده به اغراض سوء و نیت‌های پلید نشده و آماده برای انجام آن کار خیر است. هر زمان که اسبابش فراهم شود، و در پیش خدا هم پاداش نیک دارد.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای غزوه تبوک بیرون می‌رفت فرمود: مردمی در مدینه‌اند که هر بیابانی را که ما پیموده و هر گامی که نهاده‌ایم و موجب خشم کفار شده و هر انفاقی که نموده و هر گرسنگی که خورده‌ایم شریک ما هستند و حال آنکه در مدینه‌اند، عرض کردند ای رسول خدا این چگونه می‌تواند باشد؟ فرمود: «حَسْبُهُمُ الْعُذْرُ فَشَارَكُونَا بِحُسْنِ النِّيَّةِ»^۱ عذر آنها برایشان کافی است و با حسن نیت با ما مشارکت نمودند یعنی چون از آمدن به جهاد معذور بودند ولی نیتشان این بود که در جهاد شرکت کنند خداوند پاداش جهاد را به آنان داد. و در نهج البلاغه آمده است، هنگامی که خداوند امام علی علیه السلام را بر یاران جمل پیروزی بخشید، یکی از یاران امام عرض کرد کاش برادرم حاضر بود تا می‌دید چگونه خداوند تورا بر دشمنانت پیروز کرد، امام فرمود: «أَهْوَىٰ أَخِيكَ مَعْنَا؟» آیا میل برادرت با ما بود؟ عرض کرد آری، فرمود «فَقَدْ شَهِدْنَا» او هم در این جنگ با ما بود.^۲

و از امام صادق علیه السلام سؤال شد آن اندازه از عبادت که هرگاه عبادت‌کننده انجام دهد عبادت را ادا کرده است کدام است؟ فرمود: «حُسْنُ النِّيَّةِ بِالطَّاعَةِ»^۳ انگیزه خوب به طاعت پروردگار داشته باشد، یعنی همواره نیتش اطاعت فرمان پروردگار باشد.

امام صادق علیه السلام: همانا اهل دوزخ در آتش جاودان‌اند برای اینکه نیتشان این بود که هرگاه در دنیا جاودان باشند خدا را نافرمانی کنند و اهل بهشت در بهشت جاودان‌اند برای اینکه نیتشان این بود که اگر در دنیا بمانند خدا را اطاعت کنند. در نتیجه هر دو گروه

۲- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، کلام ۱۲

۱- جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۳

۳- جامع السعادات، ج ۳، صفحه ۱۱۴

در ارتباط با نیت‌هایشان مخلد و جاودان در عذاب یا ثواب شدند آنگاه امام این آیه را تلاوت نمود: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ»^۱ و فرمود یعنی علی نیته^۲. هر کس بر مبنای نیتش عمل می‌کند.

ورع و پارسایی

ورع به معنی پارسایی و پرهیزگاری و احتیاط از حرام است، و بعضی گفته‌اند ورع ملکه‌ای است که انسان را از حرام‌خواری و تحصیل مال حرام و گرفتن آن و به کار بردن آن منزّه ساخته و برحذر می‌دارد و گاهی گفته می‌شود که ورع، خودداریِ نفس از مطلق گناه و جلوگیری آن است از کارهایی که برای انسان سزاوار نیست، و ظاهر این است که ورع مرادف تقواست^۱.

و در سفینه‌البحار در ذیل این حدیث که از امام صادق علیه السلام روایت کرده «أوصیک بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ وَعَلِمَ أَنَّهُ لَا يُنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَأُورَعَ فِيهِ» (تورا به تقوا و پارسایی و کوشش سفارش می‌کنم، و بدان که کوششی که ورع در آن نباشد سودی ندارد) می‌نویسد: شاید مراد از تقوا ترک محرمات؛ و از ورع ترک شبهات بلکه پاره‌ای از مباحات باشد و مراد از اجتهاد کوشش کردن در انجام طاعات و عبادات باشد^۲. البته از بسیاری از روایات استفاده می‌شود که ورع همان تقواست، از آن جمله،

امام باقر علیه السلام: «قال اللهُ عزَّ وَّجلَّ: إِنَّ أَدَمَ اجْتَنَبَ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ»^۳ خدای عز و جل فرمود: ای فرزند آدم از آنچه بر تو حرام کردم اجتناب کن تا پارساترین مردم باشی.

امام صادق علیه السلام: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْوَرَعِ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَ: الَّذِي يَتَوَرَّعُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۴ از امام پرسیدم که پارسای از مردم چه کسی است، فرمود کسی که از محرمات خدا دوری‌گزیند.

۲- ج ۲، ص ۶۴۲
۴- کافی، ج ۲، ص ۷۶-۷۸

۱- جامع‌السعادات، ج ۲، ص ۱۷۵
۳- کافی، ج ۲، ص ۷۶-۷۸

و از بعضی روایات استفاده می‌شود که ورع غیر از تقوا و یا مرحله‌ای فراتر از است، از آن جمله: حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شد، و در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ وَحُسْنِ الْجَوَارِ»^۱ بر تو باد به تقوا و پارسایی و کوشش و راستگویی و امانت‌داری و خوشخویی و همسایه‌داری که از این دو حدیث و امثال آن استفاده می‌شود که ورع ملکه‌ای جدای از تقواست و گرنه ذکر آن بعد از تقوا مفید فایده‌ای نیست و شاید همان باشد که از سفینه‌البحار نقل شد.

امام باقر علیه السلام: «عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ لَا يَتَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْوَرَعِ»^۲ بر شما باد به پارسایی که به آنچه پیش خداست آدمی نمی‌رسد مگر به وسیله پارسایی.
 امام صادق علیه السلام: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السُّنْتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْوَرَعَ وَالْإِجْتِهَادَ وَالصَّلَاةَ وَالْحَيْرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ»^۳ دعوت‌کنندگان مردم با غیر از زیانتان باشید تا مردم از شما پارسایی و کوشش و نماز و کار خیر بینند که اینها خود دعوت‌کننده است. امام علی علیه السلام: «الزُّهْدُ ثَرْوَةٌ وَالْوَرَعُ جَنَّةٌ»^۴ زهد ثروت و پارسایی سپری در مقابل گناه است. امام علی علیه السلام: «وَالْوَرَعُ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ»^۵ پارسایی مانند توقف در برابر شبهات نیست.

۲- همان
 ۴- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ۴

۱- کافی، ج ۲، ص ۷۶
 ۳- همان، ص ۷۸
 ۵- همان، حکمت ۱۰۹

وفای به عهد

وفای به عهد و یا به طور کلی وفاداری یکی از صفات پسندیده است و در اقسام صدق به آن اشاره شد.

وفا: به معنای رسیدن به تمام چیزی است و ایفاء به معنای رسانیدن به آن است، و وفای به عهد و یا وفای به نذر و یا وفای به وعده وقتی تحقق می‌یابد که به پیمانی که بسته یا نذری که نموده و یا وعده‌ای که داده عمل کرده به اتمام رسانند.

وفاداری معنای گسترده‌ای دارد که همه قولها و قراردادهای عهد و پیمانها و وعده‌ها و نذرها را فرا می‌گیرد.

آیات قرآن درباره وفا:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید به قراردادهای وفا کنید.

در صفات نیکوکاران می‌فرماید «وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا»^۲ نیکوکاران کسانی هستند که به عهدشان وفا می‌کنند هنگامی که عهد می‌بندند.

و در صفات خردمندان می‌فرماید: «الَّذِينَ يُوفُونَ بَعْدَهُم بِاللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ»^۳ خردمندان کسانی هستند که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند.

و در صفات مؤمنان می‌فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»^۴ مؤمنان کسانی هستند که امانتها و عهدهایشان را رعایت می‌کنند. و در صفات نمازگزاران

۲- سوره بقره آیه ۱۷۷

۴- سوره مؤمنون آیه ۸

۱- سوره مائده آیه ۱

۳- سوره رعد آیه ۲۰

می فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»^۱.

و در جای دیگر وفای به عهد را با تقوا مقرون ساخته می فرماید «بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»^۲ آری کسی که به عهد خود وفا کند و تقوا پیشه نماید به درستی خدا اهل تقوا را دوست می دارد. و بالاخره در موارد متعدد به وفای به عهد فرمان می دهد: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»^۳ به عهد وفا کنید که عهد مورد پرسش قرار می گیرد. «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا»^۴ به عهد خدا وفا کنید آنگاه که عهد می بندید و سوگندها را پس از تأکید آنها نشکنید.

و خطاب به بنی اسرائیل می فرماید: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُون»^۵ به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم و از من بترسید. و کسانی را که به عهد خود وفا نکردند سرزنش کرده، و می فرماید: «وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا»^۶ عهد و پیمانی که با خدا می بندید مورد پرسش قرار می گیرد.

روایات درباره وفای:

پیامبر اکرم ﷺ: «أَقْرَبُكُمْ غَدًا مَعِيَ فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَأَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ وَأَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا وَأَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ»^۷ نزدیکترین شما به من در فردای قیامت، راست گفتارترین شما و صادقترین شما در ادای امانت وفادارترین شما به پیمان، و نیکوترین شما از جهت اخلاق، و نزدیکترین شما به مردم است.

پیامبر اکرم ﷺ: «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَعَدَّهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِنْ كَمَلَتْ مُرُوَّةُ تُهُ وَظَهَرَتْ عِدَالَتُهُ وَوَجِبَتْ أُخُوَّتُهُ وَحَرُمَتْ غَيْبَتُهُ»^۸ هر کس با مردم معامله می کند ستم ننماید و تکلم که می کند دروغ نگوید و وعده که می کند خلف وعده ننماید، او از کسانی است که مردانگی آنها کامل و عدالتشان واضح، و برادری با آنها واجب، و غیبتشان حرام است.

امام علی علیه السلام: «إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ وَلَا أَعْلَمُ جَنَّةً أَوْقَىٰ مِنْهُ»^۹ وفا همطراز راستی است و سپری را حفظ کننده تر از وفا نمی شناسم.

۲- سورة آل عمران آية ۷۶

۴- سورة نحل آية ۹۱

۶- سورة احزاب آية ۱۵

۸- همان، ص ۶۶۹

۱- سورة معارج آية ۳۲

۳- سورة اسراء آية ۳۴

۵- سورة بقره آية ۴۰

۷- سفينة البحار، ج ۲، ص ۶۷۵

۹- نهج البلاغه (فيض الاسلام) خطبة ۴۱

امام علی علیه السلام : «فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِنَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشْتُّبِ أُرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ»^۱ به درستی، چیزی از واجبات خدا نیست که مردم با اختلاف خواسته‌ها و پراکندگی آراء که دارند سخت‌تر بر آن اتفاق نظر داشته باشند از بزرگ شمردن وفای به عهد.

امام چهارم علیه السلام : ابا مالک می‌گوید به علی بن حسین علیه السلام گفتم: «أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ، قَالَ: قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ»^۲ مرا به همه دستورات دینی آگاه ساز، فرمود: گفتار حق و درست و قضاوت و داوری از روی عدل و وفای به عهد.

امام صادق علیه السلام : «ثَلَاثَةٌ لَا عُدْرَ لِحَدِّ فِيهَا: آدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ»^۳ سه چیز است که در ترک آن برای هیچ کس عذری نیست، ادای امانت به نیکوکار و بدکار، و وفای به عهد نسبت به نیکوکار و بدکار و نیکوکاری با پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار.

آثار و مزایای وفای به عهد:

- ۱- نشانه صدق ایمان و تقوا است^۴
- ۲- عاقبت نیکو در پیش دارد^۵
- ۳- پاداش عظیم برای آن است^۶
- ۴- از صفات ابرار است^۷
- ۵- از صفات پیامبران خداست^۸
- ۶- از صفات خداست^۹

انواع وفا: چنانکه یاد شد، وفا معنای گسترده‌ای دارد که به آنها اشاره می‌شود:

۱- وفای به عهد که خود انواعی دارد:

الف - عهد با خدا: و آن پیمانی است که میان خدا و انسان در عالم ذر بسته شده یا میثاق فطری که در نهاد انسانها نهاده شده است. چنانکه در قرآن می‌فرماید «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَإِنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ

۲- سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۷۵

۴- سورة بقره آیه ۱۷۷

۶- سورة فتح آیه ۱۰

۸- سورة مریم آیه ۵۴

۱- همان، نامه ۵۳، ص ۱۰۱۸

۳- همان، ص ۶۶۹

۵- سورة رعد آیه ۲۵-۲۰

۷- سورة بقره، آیه ۱۷۷

۹- سورة توبه آیه ۴۰

مُسْتَقِيمٌ»^۱ ای فرزندان آدم آیا با شما عهد نکردم که شیطان را پرستش و اطاعت نکنید که او دشمن آشکار شماست و مرا پرستش کنید که صراط مستقیم این است.

و همچنین در عهدهایی که هر روز و شب با خدا می‌بندیم، شهادت می‌دهیم که معبودی جز او نیست، پس نباید از غیر او اطاعت کنیم و در نماز مکرر می‌خوانیم «ایاک نعبد و ایاک نستعین» پس نباید غیر او را پرستش و یا از غیر او کمک بخواهیم.

ب - عهد با پیامبر: پذیرش آیین اسلام در حقیقت عهد با پیامبر است زیرا با شهادت به رسالت او، پیمان اطاعت از او را بسته‌ایم و باید به این پیمان وفا کنیم و سر از فرمان او نپیچیم.

ج - عهد و پیمان با ائمه طاهرين: وقتی شهادت به امامت و ولایت اهل بیت می‌دهیم و وقتی در زیارت جامعه می‌خوانیم «فَإِنِّي لَكُمْ مُطِيعٌ» این پیمانی است که با این بزرگواران می‌بندیم و باید به آن وفادار باشیم و هرگاه با ایشان بیعت می‌کنیم لازم است به آن وفا کنیم چنانکه در حقوق امام بر امت در بحث نصیحت یاد نمودیم.^۲

د - پیمان با ولی فقیه: آنگاه که در حضور ولی فقیه می‌گوییم «ما همه سرباز توایم خمینی، گوش به فرمان توایم خمینی» یا می‌گوییم «الله اکبر، خامنه‌ای رهبر» این هم پیمانی است که با ولی فقیه می‌بندیم.

ه - قول و قراردادهایی که با مردم داریم مانند عقد ازدواج، عقد اخوت، مشارکت، و امثال اینها که صفت وفاداری اقتضا می‌کند که به همه اینها پایبند باشیم.

۲- وفای به وعده:

وفای به وعده از صفات مؤمن و خلف وعده از صفات منافق است:

امام علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که پیامبر برای مؤمنان بیست صفت برشمردند از آن جمله: «الَّذِينَ إِذَا حَدَّثُوا لَمْ يَكْذِبُوا وَإِنْ وَعَدُوا لَمْ يُخْلِفُوا»^۳ مؤمنان کسانی هستند که اگر سخن گویند دروغ نمی‌گویند و اگر وعده کنند خلف وعده نمی‌نمایند.

و امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم روایت می‌کند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ إِذَا اتَّيَمَنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ»^۴ سه صفت است که در هر که باشد منافق است اگر چه روزه بگیرد و نماز بخواند و گمان کند

۱- سورة يس آية ۶۰

۲- به بحث نصیحت و خیرخواهی همین کتاب مراجعه شود.

۳- سفينة البحار، ج ۲، ص ۶۰۷

۴- کافی، ج ۲، ص ۲۳۲

که مسلمان است: کسی که هرگاه چیزی به او سپرده شود خیانت کند و هرگاه سخن گوید دروغ بگوید و هرگاه وعده کند به وعده‌اش وفا نکند.

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: «إِيَّاكَ وَ مَرْتَقِي جَبَلٍ سَهْلٍ إِذَا كَانَ الْمُنْهَدَرُ وَعَرًّا
«وَلَا تُعِدَّنْ أَخَاكَ وَعَدًّا لَيْسَ فِي يَدِكَ وَفَاءُهُ»^۱ بر حذر باش که از کوه همواری بالا روی که
پایین آمدن آن دشوار باشد (یعنی) به برادرت وعده‌ای نده که توانایی وفای به آن را
نداری.

یقین

یقین به معنای برطرف شدن شک و محقق شدن چیزی است و صفتی است برای علم، بالاتر از معرفت و درایت و امثال آن^۱

و در جامع السعادات می نویسد اول مرتبه یقین اعتماد ثابت و قطعی و مطابق با واقع است که با القای شبهه (هر چند آن شبهه قوی باشد) زایل نگردد.^۲

و برای یقین سه مرتبه یاد نموده اند: مرتبه اول "علم الیقین" است که همان اعتقاد ثابت قطعی مطابق با واقع است که از طریق استدلال به دست می آید مانند کسی که از دیدن دود به وجود آتش پی می برد. مرتبه دوم "عین الیقین" است و آن مشاهده مطلوب و دیدن آن با چشم بصیرت است که در وضوح و روشنایی از دیدن با چشم قوی تر است مانند کسی که به وجود آتش از مشاهده آن یقین می کند. مرتبه سوم "حق الیقین" است و آن حصول وحدت معنوی و ارتباط حقیقی میان انسان و مطلوب اوست، مانند کسی که یقین به آتش به واسطه دخول در آتش پیدا می کند.^۳

آیات قرآن درباره یقین:

ملکه یقین در آیات قرآن از صفات اهل تقوا شمرده است: «و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»^۴ اهل تقوا کسانی هستند که به روز قیامت یقین دارند و از صفات مؤمنان یاد شده «هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»^۵ این

۲- جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۱۸

۴- سوره بقره آیه ۴

۱- مفردات راغب، ص ۵۵۲

۳- همان، ص ۱۲۴-۱۲۳

۵- سوره نمل (۲۷) آیه ۲ و ۳

کتاب هدایت و مزده برای مؤمنان است آنان که نماز را به پا می دارند و زکات را می دهند و به آخرت یقین دارند.

و از صفات محسان ذکر شده «هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»^۱ و همچنین از شرایط امامت شمرده شده است «وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوَقِنُونَ»^۲ ما از میان بنی اسرائیل پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند آنگاه که صبر کردند و به آیات ما یقین کردند.

از آیات و نشانه‌های پروردگار اهل یقین بهره‌مند می شوند «هَذَا بِضَائِرُ النَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ»^۳ این آیات و سرگذشتی که یاد شد اسباب بصیرت برای مردم و هدایت و رحمت است برای گروهی که یقین داشته باشند. «وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبِثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ»^۴ در آفرینش شما و جنیدگانی که پراکنده شده‌اند نشانه‌هایی برای اهل یقین است.

روایات درباره یقین:

پیامبر اکرم ﷺ: «مَا آدَمِي إِلَّا وَ لَهُ ذُنُوبٌ وَ لَكِنْ مَنْ كَانَ غَرِيزَتَهُ الْعَقْلُ وَ سَجِيَّتُهُ الْيَقِينُ لَمْ تَصْرُهُ الذُّنُوبُ لِأَنَّهُ كَلَّمَا أَذْنَبَ ذَنْبًا تَابَ وَ اسْتَغْفَرَ وَ نَدِمَ فَتَكَفَّرَ ذُنُوبَهُ وَ يَبْقَى لَهُ فَضْلٌ يَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ»^۵ انسانی نیست جز اینکه برای او گناहانی است ولی هر که سرشت او عقل و خوی او یقین باشد گناهان ضرری به او نمی‌زند، زیرا هرگاه گناهی می‌کند توبه و استغفار می‌کند و پشیمان می‌شود پس گناهان او محو می‌گردد و برای او زیاده‌ای باقی می‌ماند (یعنی همان یقین) و به واسطه آن داخل بهشت می‌شود.

امام علی عليه السلام: «الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ وَ الْعَدْلِ وَ الْجِهَادِ»^۶ ایمان بر چهار ستون استوار است، بر صبر و یقین و عدالت و جهاد.

در وصف بندگان محبوب خدا می‌فرماید: «فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ»^۷ یقین بنده محبوب خدا مانند روشنایی خورشید است یعنی حقایق دینی مانند نور خورشید برای او روشن است.

۲- سورة سجده (۳۲) آیه ۲۴

۴- سورة جاثیه آیه ۴

۶- نهج البلاغه، حکمت ۳۰

۱- سورة لقمان (۳۱) آیه ۴۳

۳- سورة جاثیه (۴۵) آیه ۲۰

۵- جامع السعادات، ج ۱، صفحه ۱۱۹

۷- نهج البلاغه، خطبه ۸۶

امام علی علیه السلام «نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ»^۱ خواب با یقین بهتر از نماز در حال شک است. امام صادق علیه السلام، ابا بصیر می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم فدایت شوم حد توکل چیست؟ فرمود: یقین، گفتم حد یقین چیست؟ فرمود اینکه با توکل به خدا از هیچ چیز ترسی^۲.

امام صادق علیه السلام: «إِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيَقِينِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ»^۳ به درستی عمل مستمر کم و با یقین بهتر است پیش خدا از عمل بسیار بدون یقین.

امام صادق علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را که گزاردند چشمشان به جوانی در مسجد افتاد که سرش پایین می افتاد (چرت می زد) و رنگش زرد و تنش لاغر و چشمش در سرش فرو رفته بود به او فرمود: چگونه صبح کردی؟ عرض کرد صبح کردم با حالت یقین، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از گفتار او به شگفت آمده فرمود: «برای هر یقینی حقیقتی است (یعنی نشانه حقی که آن را اثبات می کند) حقیقت (نشانه) یقین تو چیست؟» عرض کرد: «ای رسول خدا یقین من است که مرا محزون ساخته و خواب شب را از من گرفته و وسط روز مرا تشنه ساخته است (روزه دارم کرده است) نفس من نسبت به دنیا و آنچه در دنیاست بی میل شده تا اندازه ای که گویا به عرش پروردگارم می نگرم که برای حساب نصب شده و مخلوقات او برای حساب جمع شده اند و من هم در میان آنهایم و گویا می بینم اهل بهشت را که در بهشت متنعم اند و بر تختها تکیه زده با هم تعارف می کنند و گویا می بینم اهل دوزخ را که در آتش معذب اند و استغاثه می کنند و گویا هم اینک صدای زَفرِ جهنم را می شنوم که در گوشهای من می تابد (می گردد)».

پیامبر فرمودند: این بنده ای است که خدا دل او را به ایمان نورانی ساخته است و به او گفتند بر آنچه داری ثابت باش^۴.

به یاری خدای متعال و توجّهات ولی عصر ع سیمای اخلاق در آینه قرآن و احادیث در اینجا پایان یافت.

منابع و مأخذ

قرآن کریم،

ابن ابی الحدید، ابو حسام عزالدین عبدالحمید ابن محمد: شرح نهج البلاغه، ۲۰ جلد، دارالکتب

العلمیه قم از دارالاحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸

ابن بابویه، ابی جعفر محمد بن علی: معانی الاخبار، جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۱

_____ : خصال، انتشارات علمی اصفهان

ابوعلی مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد: تطهیر الاعراق، انتشارات بیدار، ۱۴۱۲ هـ ق

امین، حاجیه خانم نصرت بیگم: اخلاق و راه سعادت بشر، چاپ اول، چاپخانه امامی اصفهان،

۱۳۲۸

انصاریان، علی: الدلیل الی موضوعات نهج البلاغه، چاپ اول، انتشارات مفید تهران، ۱۳۵۷

تهرانی، حاج میرزا جواد: آیین زندگی، چاپ سوم، مؤسسه در راه حق، بهمن ۱۳۵۴

حافظ، شمس الدین محمد: دیوان، چاپ دوم، چاپخانه کاویان، ۱۳۵۶

خرانی، ابو محمد حسن بن حسین بن شعبه: تحف العقول، کتابفروشی اسلامی، ۱۴۰۰ هـ ق

حرّ عاملی، شیخ محمد بن حسن: وسائل الشیعه، مکتبه الاسلامیه طهران طبع ششم، ۱۴۰۳ هـ ق

حسن زاد آملی، علامه حسن: معرفت نفس، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت

آموزش و پرورش، سال ۱۳۶۲

حقّی، مولی شیخ اسماعیل: روح البیان (تفسیر قرآن)، ۱۰ جلد، چاپ اول، مکتبه الاسلامیه

الحاج ریاض الشیخ، ۱۳۳۰

حکیمی، محمدرضا و محمد و علی: الحیاء، مجلد ۱، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰

خواجه نصیرالدین طوسی: اخلاق ناصری یا اوصاف الاشراف، چاپ سنگی، ۱۳۴۰ هـ ق

- دستغیب، سید عبدالحسین: قلب سلیم، دارالکتب اسلامیة بهار، ۱۳۶۳
- دشتی، محمد و محمدی، کاظم: معجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، نشر اسلامی جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۴
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد: المفردات فی غریب القرآن، المكتبة المرتضویه تهران، ۱۳۳۲
- زمخشری، امام جارالله محمود بن عمر: الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، ۴ جلد، نشر ادب الحوزه
- سادات، محمدعلی: اخلاق اسلامی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم دانشگاهها ۱۳۷۲
- سروش، عبدالکریم: دانش و ارزش، چاپ سوم، انتشارات یاران
- سعدی شیرازی، مصلح الدین: بوستان، چاپ پنجم، نشر محمد تهران ناصر خسرو، سال ۱۳۶۸
- _____ کلیات، چاپ پنجم، نشر محمد ناصر خسرو تهران، ۱۳۶۸
- _____ گلستان، چاپ پنجم، نشر محمد ناصر خسرو تهران، ۱۳۶۸
- سیاسی، علی اکبر: مبانی فلسفه، مرکز کتابهای درسی، تهران ۱۳۴۷
- شهید ثانی، زین الدین بن علی: منیه المرید فی آداب المقید و المستفید، ترجمه محمد باقر حجتی، نشر فرهنگ اسلامی خرداد ۱۳۵۹
- شهیدی، دکتر سیدجعفر: ترجمه نهج البلاغه، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۳
- صفا، ذبیح اله: تاریخ ادبیات ایران، چاپ چهارم، کتابخانه ابن سینا، تهران ۱۳۴۷
- صفی پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم: منتهی الأرب، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۷ هـ ق
- طباطبایی، علامه سید محمد حسین: المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۰ جلد، چاپ اول، دارالکتب الاسلامیه آخوندی بدون تاریخ
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن: مجمع البیان، ۱۰ مجلد، شرکت المعارف الاسلامیه ۱۳۳۹
- عاملی، شیخ محمد بن حسین (شیخ بهایی): نان و حلوا (سوانح سفر الحجاز)
- عبدالباقی، محمدفواد: معجم المفهرس لالفاظ القرآن، دارالکتب الاسلامیه مصر ۱۳۶۴
- عبده، شیخ محمد: شرح نهج البلاغه، چاپ اول، مطبعة الاستقامه مصر
- غزالی طوسی، امام ابو حامد محمد: کیمیای سعادت، چاپ ۱۲، انتشارات حکمت، ۱۳۶۱
- فروغی، محمدعلی: سیر حکمت در اروپا، انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۴۴
- فلسفی، محمد تقی: اخلاق (گفتار) فلسفی، ۲ جلد، هیئت نشر معارف اسلامی ۱۳۳۶
- فیض الاسلام، سیدعلی نقی: شرح و ترجمه نهج البلاغه، چاپ ایران، تهران

- فیض کاشانی، مولی محمد محسن : *وافی*، حاج سید احمد کتابچی تهران، ۱۳۷۵ هـ ق
- کاشانی، مولی محسن : *محجة البیضاء*، ۴ مجلد، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی قم
- کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب : *روضه کافی*، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران ۱۳۵۰
- _____ : *کافی*، ۱ و ۲ انتشارات دارالکتب الاسلامیه تهران، ۱۳۴۴
- کمال موسوی : *فرهنگ روز*، چاپ اول، کتابخانه شهریار اصفهان، ۱۳۴۳
- مجلسی، علامه محمد باقر : *بحار الانوار*، متجاوز از صد جلد، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲
- _____ : *مرآت العقول*، ۲۳ جلد، چاپ اول، دارالکتب الاسلامیه آخوندی
- ۱۳۶۷
- محدث قمی، حاج شیخ عباس : *سفینه البحار و مدینه الحکم و الاثار*، مجلد یک و دو، مطبعه علمیه نجف ۱۳۵۵، انتشارات فراهانی
- _____ : *مفاتیح الجنان*، چاپ اول، چاپخانه محمد علی علمی، ۱۳۴۲
- ابن بابویه، ابی جعفر محمد بن علی : *امالی*، به نقل از اخلاق فلسفی
- محمدی ری شهری : *فلسفه وحی*، چاپ دوم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۴
- مصباح یزدی، محمد تقی : *آموزش عقاید*، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴
- مطهری، مرتضی : *اسلام و مقتضیات زمان*، چاپ اول، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۶۲
- _____ : *اصول فلسفه (پاورقیها)* چاپ اول، بازار سلطانی آخوندی، ۱۳۳۵
- _____ : *انسان کامل*، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴
- _____ : *تعلیم و تربیت در اسلام*، چاپ اول، انتشارات الزهراء، تهران، ۱۳۶۳
- _____ : *جاذبه و دافعه*، چاپ اول، مؤسسه حسینیه ارشاد، ۱۲۴۹
- _____ : *جامعه و تاریخ*، انتشارات صدرا
- _____ : *جهان بینی توحیدی*، چاپ دوم، چاپ امیر، ۱۳۵۷
- _____ : *حق و باطل*، چاپ اول، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۶۱
- _____ : *ده گفتار*، انتشارات صدرا، قم
- _____ : *سیره نبوی*، چاپ اول، شرکت افست
- _____ : *سیری در نهج البلاغه*، اول، چاپخانه سپهر تهران
- _____ : *عدل الهی*، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار تهران، ۱۳۵۲
- _____ : *فطرت*، چاپ اول، انجمن اسلامی دانشجویان مدرسه عالی، ۱۳۶۱
- _____ : *فلسفه اخلاق*، چاپ دوم، بخش فرهنگی بنیاد ۱۵ خرداد، ۱۳۶۲

- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی: مثنوی، کتابفروشی فردوسی اصفهان، ۱۳۲۰
- نراقی، الشیخ الجلیل محمد مهدی: جامع السعادات، ۳ جلد، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم ۱۳۸۳، گرافیک از مطبعة النجف
- نراقی، شیخ جلیل ملا احمد: معراج السعادة، انتشارات جاودان
- نظامی، حکیم نظام‌الدین ابومحمد: خمسه، چاپ اول، انتشارات جاودان، ۱۳۶۶
- نوری، میرزا حسین: مستدرک الوسائل،
- نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری: فلسفه ارزشها



